



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

پیام قرآن
پیام

اخلاق و قرآن

جلد اول
اصول مسائل اخلاقی

آیة اللہ العظمیٰ نگارم شیرازی

پنجاویں پبلسنگھ... پبلسنگھ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق در قرآن

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	اخلاق در قرآن جلد ۱
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	پیشگفتار
۱۵	فصل اول: اهمیت بحثهای اخلاقی
۱۵	اشاره
۲۱	اهمیت اخلاق در روایات اسلامی
۲۱	اشاره
۲۳	نکته ها:
۲۳	۱- تعریف علم اخلاق
۲۵	۲- رابطه اخلاق و فلسفه
۲۷	۳- رابطه اخلاق و عرفان
۲۸	۴- رابطه «علم» و «اخلاق»
۳۱	۵- آیا اخلاق قابل تغییر است؟
۳۱	اشاره
۳۵	آیات و روایات دلیل بر قابلیت تغییر اخلاق است
۴۰	دلایل طرفداران عدم تغییر اخلاق
۴۰	پاسخ
۴۱	۶- تاریخچه علم اخلاق
۴۷	فصل دوم: نقش اخلاق در زندگی و تمدن انسانها
۴۷	اشاره
۶۳	رابطه زندگی مادی با مسائل اخلاقی در روایات اسلامی
۶۶	فصل سوم: مکتبهای اخلاقی
۶۶	اشاره

۶۹	۱- اخلاق در مکتب خداپرستان
۶۹	۲- اخلاق مادّیگری
۷۰	۳- اخلاق از دیدگاه فلاسفه عقلی
۷۰	۴- اخلاق در مکتب غیرگرایان!
۷۰	۵- اخلاق از دیدگاه وجدان گرایان
۷۳	نکته ها
۷۳	۱- اخلاق و نسبیت
۷۳	اشاره
۷۵	اسلام نسبی بودن اخلاق را نفی می کند
۷۹	۲- تأثیر متقابل «اخلاق» و «رفتار»
۷۹	اشاره
۸۳	تأثیر متقابل اخلاق و عمل در احادیث اسلامی
۸۵	۳- اخلاق فردی و اجتماعی
۸۷	فصل چهارم: پشتوانه های اخلاق
۸۷	اشاره
۸۷	۱- پشتوانه سودجویی
۹۰	۲- پشتوانه عقلی
۹۱	۳- پشتوانه شخصیت
۹۳	۴- پشتوانه الهی
۱۰۲	نکته
۱۰۲	فصل پنجم: اخلاق و آزادی
۱۰۲	اشاره
۱۰۷	اعتقاد به جبر و مسائل ضدّ اخلاقی
۱۱۱	فصل پنجم: اصول مسائل اخلاقی در قرآن
۱۱۱	اشاره
۱۱۴	نقد و بررسی

۱۱۷	بازگشت به اصول اخلاقی در قرآن
۱۲۱	اصول اخلاق اسلامی در روایات
۱۳۳	فصل هفتم: پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر
۱۳۶	فصل هشتم: از کجا شروع کنیم؟
۱۳۶	اشاره
۱۳۷	۱- سه دیدگاه در برخورد با مسائل اخلاقی
۱۳۷	دیدگاه اول، دیدگاهی است که می گوید: تهذیب نفس نوعی جهاد و مبارزه با دشمنان درونی است، که در کمین انسانها هستند.
۱۴۰	دیدگاه دوم، دیدگاه طبّ روحانی است.
۱۴۵	دیدگاه سوم، دیدگاه سیر و سلوک است.
۱۴۸	فصل نهم: روشهای مختلف ارباب سیر و سلوک
۱۴۸	اشاره
۱۴۹	۱- سیر و سلوک منسوب به «بحر العلوم»
۱۴۹	اشاره
۱۵۲	چگونگی سیر و سلوک در این روش
۱۵۸	۲- روش مرحوم ملکی تبریزی:
۱۶۰	۳- روش دیگر
۱۶۰	اشاره
۱۶۳	خلاصه و جمع بندی مکتبهای سیر و سلوک
۱۶۵	فصل دهم: آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است؟
۱۶۵	اشاره
۱۶۸	نقش واعظ درون
۱۶۹	فصل یازدهم: آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی
۱۶۹	اشاره
۱۶۹	۱- پاک بودن محیط
۱۷۷	۲- نقش معاشران و دوستان
۱۷۷	اشاره

- نقش معاشران در روایات اسلامی ۱۸۳
- تأثیر معاشرت در تحلیلهای منطقی ۱۸۶
- ۳- تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت در اخلاق ۱۸۸
- اشاره ۱۸۸
- رابطه اخلاق و تربیت خانوادگی در احادیث اسلامی ۱۹۷
- ۴- تأثیر علم و آگاهی در تربیت ۲۰۱
- اشاره ۲۰۱
- ۱- جهل سرچشمه فساد و انحراف است! ۲۰۳
- ۲- جهل سبب بی بندوباری جنسی است! ۲۰۳
- ۳- جهل یکی از عوامل حسادت است! ۲۰۳
- ۴- جهل سرچشمه تعصب و لجاجت است! ۲۰۳
- ۵- رابطه جهل و بهانه جوئی: ۲۰۴
- ۶- رابطه سوء ظن و بدبینی با جهل: ۲۰۴
- ۷- بی ادبی از جهل سرچشمه می گیرد! ۲۰۴
- ۸- دوزخیان جاهلانند! ۲۰۶
- ۹- صبر و شکیبایی از آگاهی سرچشمه می گیرد! ۲۰۶
- ۱۰- نفاق و پراکندگی از جهل سرچشمه می گیرد! ۲۰۷
- رابطه «علم» و «اخلاق» در احادیث اسلامی ۲۰۸
- ۵- تأثیر فرهنگ جامعه در پرورش فضائل و رذائل ۲۱۴
- اشاره ۲۱۴
- رابطه آداب و سنن با اخلاق در روایات اسلامی ۲۲۳
- ۶- رابطه عمل و اخلاق ۲۲۶
- اشاره ۲۲۶
- چگونگی تأثیر «عمل» در «اخلاق» در روایات اسلامی ۲۳۹
- ۷- رابطه «اخلاق» و «تغذیه» ۲۴۳
- اشاره ۲۴۳

- ۲۴۶ رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی
- ۲۵۳ صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی
- ۲۵۴ فصل دوازدهم: گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۵ گام اول: توبه
- ۲۵۵ اشاره
- ۲۵۷ ۱- حقیقت توبه
- ۲۵۹ ۲- وجوب توبه
- ۲۶۲ ۳- عمومیت توبه
- ۲۶۹ ۴- ارکان توبه
- ۲۷۹ ۵- قبولی توبه عقلی است یا نقلی؟
- ۲۸۲ ۶- تبعیض در توبه
- ۲۸۴ ۷- دوام توبه
- ۲۸۷ ۸- مراتب توبه
- ۲۹۰ ۹- آثار و برکات توبه
- ۲۹۴ گام دوم: مشارطه
- ۲۹۷ گام سوم: مراقبه
- ۳۰۳ گام چهارم: محاسبه
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۱۰ ۲- آثار محاسبه نفس چیست؟
- ۳۱۳ گام پنجم: معاتبه و معاقبه
- ۳۲۱ «تبت» و «خلاص تبت»
- ۳۲۱ اشاره
- ۳۲۶ اخلاص
- ۳۳۱ اخلاص در روایات اسلامی
- ۳۳۳ حقیقت اخلاص

- ۳۳۶ موانع اخلاص
- ۳۳۹ آثار اخلاص
- ۳۴۰ ریا کاری
- ۳۴۰ اشاره
- ۳۴۸ ریا در روایات اسلامی
- ۳۵۱ فلسفه تحریم ریا
- ۳۵۲ نشانه های ریاکاران
- ۳۵۶ طریق درمان ریا
- ۳۵۹ آیا نشاط در عبادت منافات با اخلاص دارد؟
- ۳۶۰ تفاوت ریا و سمعه؟
- ۳۶۲ سکوت و اصلاح زبان
- ۳۶۲ اشاره
- ۳۶۳ سکوت در آیات قرآن مجید
- ۳۶۷ سکوت در روایات اسلامی
- ۳۷۱ رفع یک اشتباه
- ۳۷۴ اصلاح زبان
- ۳۷۴ اشاره
- ۳۸۲ رابطه زبان با فکر و اخلاق
- ۳۸۶ آفات اللسان (خطرات زبان)
- ۳۹۱ اصول کلی برای دفع خطرات زبان
- ۳۹۱ اشاره
- ۳۹۱ ۱- توجه جدی به خطرات زبان!
- ۳۹۳ ۲- سکوت
- ۳۹۴ ۳- حفظ زبان
- ۳۹۶ خودشناسی و خداشناسی
- ۳۹۶ اشاره

- ۱- رابطه خود شناسی و تهذیب نفس ۳۹۷
- ۲- خود شناسی در روایات اسلامی ۳۹۹
- ۳- خود شناسی وسیله خدانشناسی است ۴۰۱
- ۴- تفسیرهای هفتگانه برای حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ ۴۰۴
- ۵- موانع خودشناسی ۴۰۸
- عبادت و نیایش روح را پرورش می دهد ۴۱۲
- اشاره ۴۱۲
- تأثیر عبادات در پالایش روح، در روایات اسلامی ۴۲۲
- یاد خدا و پرورش روح ۴۲۷
- اشاره ۴۲۷
- ذکر خدا چگونه است؟ ۴۳۵
- رابطه یاد خدا با تهذیب نفوس در احادیث اسلامی ۴۴۱
- ۱- حقیقت ذکر چیست؟ ۴۴۴
- ۲- مراتب ذکر ۴۴۵
- ۳- موانع ذکر ۴۴۸
- فصل سیزدهم: اسوه ها و الگوها ۴۵۰
- اشاره ۴۵۰
- توئی و تبری در روایات اسلامی ۴۶۴
- داستان موسی و خضر ۴۷۳
- فصل چهاردهم: چهره دیگر ولایت و تأثیر آن در تهذیب نفوس! ۴۷۷
- اشاره ۴۷۷
- سخنی از علامه شهید مطهری ۴۸۷
- سوء استفاده ها ۴۸۹
- درباره مرکز ۴۹۶

اخلاق در قرآن جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : اخلاق در قرآن / ناصر مکارم شیرازی ؛ لمساعدته مجموعه من الفضلاء ؛ تعریب الموسسه الاسلامیه للترجمه.

مشخصات نشر : قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۵ق. = ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۳ ج.

فروست : نفحات القرآن؛ دوره الثانیه.

شابک : ۹۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۶۴-۸۱۳۹-۲۷-X؛ ج. ۱: ۹۶۴-۸۱۳۹-۰۵-۹؛ ج. ۲: ۹۶۴-۸۱۳۹-۲۶-۱؛ ج. ۳: ۹۶۴-۸۱۳۹-۲۵-۳؛ ۳؛ ۸۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ دوم)

یادداشت : عنوان اصلی: پیام قرآن دوره دوم: اخلاق در قرآن. عربی.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ سوم: ۱۴۲۸ق = ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳ (چاپ دوم: ۱۴۲۶ق. = ۱۳۸۵).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. اصول المسائل الاخلاقيه. - ج. ۲-۳. فروع المسائل الاخلاقيه.

موضوع : قرآن -- اخلاق

موضوع : اخلاق اسلامی

موضوع : احادیث اخلاقی -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : موسسه اسلامی ترجمه

شناسه افزوده : مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).

رده بندی کنگره : ۱۰۳/۳/BP۱۰۳/م/پ۷۰۴۳ ۱۳۸۳

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمّیت فوق العاده ای برخوردار بوده، ولی در عصر و زمان ما اهمّیت ویژه ای دارد، زیرا:

۱- از یک سو عوامل و انگیزه های فساد و انحراف در عصر ما از هر زمانی بیشتر است و اگر در گذشته برای تهیه مقدمات بسیاری از مفسد اخلاقی هزینه ها و زحمتهای لازم بود در زمان ما از برکت پیشرفت صنایع بشری همه چیز در همه جا و در دسترس همه کس قرار گرفته است!

۲- از سوی دیگر، با توجه به این که عصر ما عصر بزرگ شدن مقیاسهاست و آنچه در گذشته بطور محدود انجام می گرفت در عصر ما به صورت نامحدود انجام می گیرد، قتل و کشتار انسانها به برکت وسائل کشتار جمعی، و مفسد اخلاقی دیگر به کمک فیلمهای مبتدلی که از ماهواره ها در سراسر

دنیا منتشر می شود و اخیراً که به برکت «اینترنت» هر گونه اطلاعات مضر در اختیار تمام مردم دنیا قرار می گیرد، مفاسد اخلاقی بسیار گسترش پیدا کرده و مرزها را در هم شکسته و تا اقصا نقاط جهان پیش می رود تا آنجا که صدای بنیانگذاران مفاسد اخلاقی نیز درآمده است.

اگر در گذشته تولید مواد مخدر در یک نقطه، یک روستا و حد اکثر شهرهای مجاور را آلوده می کرد امروز به کمک سوداگران مرگ به سراسر دنیا کشیده می شود.

۳- از سوی سوم، همان گونه که علوم و دانشهای مفید و سازنده در زمینه های مختلف پزشکی و صنایع و شؤون دیگر حیات بشری گسترش فوق العاده ای پیدا کرده، علوم شیطانی و راهکارهای وصول به مسائل غیر انسانی و غیر اخلاقی نیز به مراتب گسترده تر از سابق شده است به گونه ای که به دارندگان فساد اخلاق اجازه می دهد از طرق مرموزتر و پیچیده تر و گاه ساده تر و آسانتر به مقصود خود برسند.

در چنین شرایطی توجه به مسائل اخلاقی و علم اخلاق از هر زمانی ضروری تر به نظر می رسد و هرگاه نسبت به آن کوتاهی شود فاجعه یا فاجعه هایی در انتظار است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶

اندیشمندان دلسوز و عالمان آگاه باید همگی دست به دست هم دهند و برای گسترش اخلاق در دنیای امروز که اخلاق به خطر افتاده تا آن حد که بعضی آن را بکلی انکار کرده یا غیر ضروری دانسته اند و بعضی دیگر هر کار و خصلتی که انسان را به خواسته سیاسی اش برساند اخلاق شمرده اند، تمام تلاش و کوشش خود را به کار گیرند.

*** خوشبختانه ما مسلمانان منبع عظیمی مثل قرآن مجید در دست داریم که

مملوّ است از بحثهای عمیق اخلاقی که در هیچ منبع دینی دیگری در جهان یافت نمی شود.

گرچه مباحث اخلاقی قرآن از سوی مفسّران بزرگ و عالمان اسلامی بطور پراکنده مورد تفسیر قرار گرفته ولی تا آنجا که ما می دانیم کتابی به عنوان «اخلاق در قرآن» به سبک تفسیر موضوعی که این مسائل را به صورت جمعی و با استفاده از روش تفسیر موضوعی مورد توجه قرار دهد، تألیف نیافته با آن که جای آن کاملاً خالی است.

لذا بر این شدیم که بعد از پایان دوره اوّل پیام قرآن که پیرامون معارف و عقاید اسلامی به سبک تفسیر موضوعی بحث می کرد، به سراغ بحث اخلاق اسلامی در قرآن مجید به عنوان دوره دوم پیام قرآن برویم.

بحمدالله این کار انجام شد و مجموعه این مباحث در دو مجلد تهیه شد که مجلد اوّل در کلیّات مسائل اخلاقی بحث می کند و اکنون در دسترس شماست ولی می توان از آن به عنوان یک متن جامع درسی نیز استفاده کرد، و جلد دوم پیرامون جزئیات مباحث اخلاقی و مصادیق آن بطور گسترده بحث می کند که بحمدالله قسمت عمده آن آماده برای چاپ است.

امیدواریم این گام دیگر در طریق استفاده از قرآن مجید در حلّ مشکلات زندگی انسانها، مورد قبول خداوند متعال و ذخیره یوم المعاد قرار گیرد و اگر کاستیهایی در آن است با تذکّر صاحب نظران تکمیل گردد.

و الحمد لله ربّ العالمین

ربیع الاوّل ۱۴۱۹

تیرماه ۱۳۷۷

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷

۱

فصل اول: اهمّیت بحثهای اخلاقی

اشاره

اشاره

این بحث از مهمترین مباحث قرآنی است، و از یک نظر مهمترین هدف انبیای الهی را تشکیل می دهد، زیرا بدون اخلاق نه دین برای مردم مفهومی دارد، و

نه دنیای آنها سامان می یابد؛ همان گونه که گفته اند:

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است! اصولاً زمانی انسان شایسته نام انسان است که دارای اخلاق انسانی باشد و در غیر این صورت حیوان خطرناکی است که با استفاده از هوش سرشار انسانی همه چیز را ویران می کند، و به آتش می کشد؛ برای رسیدن به منافع نامشروع مادی جنگ به پا می کند، و برای فروش جنگ افزارهای ویرانگر تخم تفرقه و نفاق می پاشد، و بی گناهان را به خاک و خون می کشد!

آری! او ممکن است به ظاهر متمددن باشد ولی در این حال حیوان خوش علفی است، که نه حلال را می شناسد و نه حرام را! نه فرقی میان ظلم و عدالت قائل است و نه تفاوتی در میان ظالم و مظلوم!

با این اشاره به سراغ قرآن می رویم و این حقیقت را از زبان قرآن می شنویم؛ در آیات زیر دقت کنید:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸

۱- هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَان كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (سوره جمعه، آیه ۲)

۲- لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَان كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (سوره آل عمران، ۱۶۴)

۳- كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (سوره بقره، آیه ۱۵۱)

۴- رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

(سوره بقره، آیه ۱۲۹)

۵- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا (سوره شمس، آیات ۹ و ۱۰)

۶- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (سوره اعلی، آیات ۱۴ و ۱۵)

۷- وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ إِنْ شَكَرْ لِلَّهِ (سوره لقمان، آیه ۱۲)

ترجمه:

۱- او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!

۲- خداوند بر مؤمنان ممت نهاد (و نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند، و آنان را پاک کند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

۳- همان گونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما ارزانی داشتیم) رسولی از خودتان در میانتان فرستادیم، تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد.

۴- پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز! تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)!

۵- هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرد، رستگار شد- و آن کس که نفس خویش را با

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹

معصیت و گناه آلوده ساخت، نومید و محروم گشت!

۶- به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد) رستگار شد- و

(آن کس) نام پروردگارش را یاد کرد، سپس نماز خواند!

۷- ما به لقمان حکمت (ایمان و اخلاق) آموختیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور!

*** چهار آیه نخستین در واقع یک حقیقت را دنبال می کنند، و آن این که یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تزکیه نفوس و تربیت انسانها و پرورش اخلاق حسنه بوده است؛ حتی می توان گفت تلاوت آیات الهی و تعلیم کتاب و حکمت که در نخستین آیه آمده، مقدمه ای است برای مسأله تزکیه نفوس و تربیت انسانها؛ همان چیزی که هدف اصلی علم اخلاق را تشکیل می دهد.

شاید به همین دلیل «تزکیه» در سه آیه بر «تعلیم» پیشی گرفته است، چرا که هدف اصلی و نهائی «تزکیه» است هرچند در عمل «تعلیم» مقدم بر آن می باشد.

و اگر در یک آیه دیگر «تعلیم» بر «تزکیه اخلاق» پیشی گرفته، ناظر به ترتیب طبیعی و خارجی آن است، که معمولاً «تعلیم» مقدمه ای است برای «تربیت و تزکیه»؛ بنابراین، آیه اول و آیه اخیر هر کدام به یکی از ابعاد این مسأله می نگرد. (دقت کنید)

این احتمال در تفسیر آیات چهارگانه فوق نیز دور نیست که منظور از این تقدیم و تأخیر این است که این دو (تعلیم و تربیت) در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ یعنی، همان گونه که آموزشهای صحیح سبب بالا بردن سطح اخلاق و تزکیه نفوس می شود، وجود فضائل اخلاقی در انسان نیز سبب بالا بردن سطح علم و دانش اوست؛ چرا که انسان وقتی می تواند به حقیقت علم برسد که از «لجاجت» و «کبر» و «خودپرستی» و «تعصب کورکورانه» که سد راه پیشرفتهای علمی

است خالی باشد، در غیر این صورت این گونه مفاسد اخلاقی حجابی بر چشم و دل او می افکند که نتواند چهره حق را آن چنان که هست مشاهده کند و طبعاً از قبول آن وا می ماند.

این نکات نیز در آیات چهارگانه فوق قابل دقت است:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰

اولین آیه، قیام پیغمبری که معلّم اخلاق است به عنوان یکی از نشانه های خداوند ذکر شده، و نقطه مقابل «تعلیم و تربیت» را «ضلال مبین» و گمراهی آشکار شمرده است (وَ اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) و این نهایت اهتمام قرآن را به اخلاق نشان می دهد.

در دومین آیه، بعثت پیامبری که مربی اخلاقی و معلّم کتاب و حکمت است به عنوان منتهی بزرگ و نعمتی عظیم از ناحیه خداوند شمرده است؛ این نیز دلیل دیگری بر اهمّیت اخلاق است.

در سومین آیه که بعد از آیات تغییر قبله (از بیت المقدّس به کعبه) آمده و این تحوّل را یک نعمت بزرگ الهی می شمرد، می فرماید: این نعمت همانند اصل نعمت قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که با هدف تعلیم و تربیت و تهذیب نفوس و آموزش اموری که وصول انسان به آن از طرق عادی امکان پذیر نبود انجام گرفته است (۱).

نکته دیگری که در چهارمین آیه قابل دقت است، این است که در این جا با تقاضای ابراهیم و دعای او در پیشگاه خدا روبه رو می شویم؛ او بعد از بنای کعبه و فراغت از این امر مهمّ الهی، دعاهایی می کند که یکی از مهمترین آنها تقاضای به وجود آمدن امت مسلمانی از «ذریّه» اوست، و بعثت پیامبری که کار او

تعلیم کتاب و حکمت و تربیت و تزکیه نفوس باشد.

*** این نکته نیز در پنجمین آیه جلب توجه می کند که قرآن پس از ذکر طولانی ترین سوگندها که مجموعه ای از یازده سوگند مهم به خالق و مخلوق و زمین و آسمان و ماه و خورشید و نفوس انسانی است، می گوید: «آن کس که نفس خویش را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که آن را آلوده سازد مأیوس و ناامید گشته است! (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا)».

این تأکیدهای پی در پی و بی نظیر دلیل روشنی است بر اهمیتی که قرآن مجید برای

(۱). در جمله «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» به شما اموری تعلیم می دهد که امکان نداشت خودتان آن را بدانید!» دقت کنید که سخن از تعلیم علمی به میان می آورد که وصول به آن برای انسان از غیر طریق وحی غیر ممکن است!

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱

پرورش اخلاق و تزکیه نفوس قائل است، و گویی همه ارزشها را در این ارزش بزرگ خلاصه می کند، و فلاح و رستگاری و نجات را در آن می شمرد.

*** همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه ششم آمده و جالب این که «تزکیه اخلاق» در آن مقدم بر نماز و یاد خدا ذکر شده که اگر تزکیه نفس و پاکی دل و صفای روح در پرتو فضائل اخلاقی نباشد، نه ذکر خدا به جایی می رسد و نه نماز روحانیتی به بار می آورد.

*** و بالاخره در آخرین آیه، از معلم بزرگ اخلاق یعنی لقمان سخن می گوید و از علم اخلاق به «حکمت» تعبیر می کند و می گوید: «ما (موهبت بزرگ) حکمت را به

لقمان دادیم، سپس به او دستور دادیم که شکر خدا را در برابر این نعمت بزرگ به جا آورد! (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ).

با توجه به این که ویژگی «لقمان حکیم» آن چنان که از آیات سوره لقمان استفاده می شود تربیت نفوس و پرورش اخلاق بوده است بخوبی روشن می شود که منظور از «حکمت» در این جا همان «حکمت عملی» و آموزشهایی است که منتهی به آن می شود یعنی «تعلیم» برای «تربیت»!

باید توجه داشت که حکمت همان گونه که بارها گفته ایم در اصل به معنی «لجام» اسب و مانند آن است؛ سپس به هر «امر بازدارنده» اطلاق شده است، و از آنجا که علوم و دانشها و همچنین فضائل اخلاقی انسان را از بدیها و کژیها باز می دارد، این واژه بر آن اطلاق شده است.

*** نتیجه

آنچه از آیات بالا استفاده می شود اهتمام فوق العاده قرآن مجید به مسائل اخلاقی و تهذیب نفوس به عنوان یک مسأله اساسی و زیربنایی است که برنامه های دیگر از آن نشأت می گیرد؛ و به تعبیر دیگر، بر تمام احکام و قوانین اسلامی سایه افکننده است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲

آری! تکامل اخلاقی در فرد و جامعه، مهمترین هدفی است که ادیان آسمانی بر آن تکیه می کنند، و ریشه همه اصلاحات اجتماعی و وسیله مبارزه با مفاسد و پدیده های ناهنجار می شمرند.

اکنون به روایات اسلامی باز می گردیم و اهمّیت این مسأله را در روایات جستجو می کنیم.

اهمّیت اخلاق در روایات اسلامی

اشاره

این مسأله در احادیثی که از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین از سایر پیشوایان معصوم علیهم السلام رسیده است با اهمّیت فوق العاده ای تعقیب شده، که به عنوان نمونه چند

حدیث پرمعنای زیر را از نظر می گذرانیم:

۱- در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«أَمَّا بُعِثْتُ لِاتِّمَمِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؛ مِنْ تَنْهَا بِرَأْيِ تَكْمِيلِ فِضَائِلِ اخْتِلَافِي مَبْعُوثٌ شَدِيدٌ أَمٌّ.» (۱)

و در تعبیر دیگری: «أَمَّا بُعِثْتُ لِاتِّمَمِ حُسْنِ الْأَخْلَاقِ» آمده است. (۲)

و در تعبیر دیگری: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْإِخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا» آمده است. (۳)

تعبیر به «أَمَّا» که به اصطلاح برای حصر است نشان می دهد که تمام اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در همین امر یعنی تکامل اخلاقی انسانها خلاصه می شود.

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُو جَنَّةَ وَلَا نَخْشَى نَارًا وَلَا ثَوَابًا وَلَا عِقَابًا لَكَانَ يَتَّبِعُنَا لَنَا أَنْ نُطَالِبَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَانْهَاهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاحِ؛ إِنْ مَا آمِیدُ وَإِیْمَانِي بِهِ بَهْشْتُ وَتَرَسُ وَوَحْشْتِي مِنْ دُوزَخٍ، وَانْتِظَارِ ثَوَابٍ وَعِقَابِي نَمِي دَاشْتِيم، شَایِستَه بُوَد بَه سِرَاقِ فِضَائِلِ اخْتِلَافِي بَرُویم، چَرَا كِه أَنَّهُا رَاهِنَمَای نِجَاتِ وَبِرُوِزِي وَ مَوْفَقِيَّتِ هَسْتَنْد.» (۴)

(۱). کنز العمال، حدیث ۵۲۱۷۵ (جلد ۳، صفحه ۱۶).

(۲). همان مدرک، حدیث ۵۲۱۸.

(۳). بحار، جلد ۶۶، صفحه ۴۰۵.

(۴). مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۲۸۳. (چاپ قدیم).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳

این حدیث بخوبی نشان می دهد که فضائل اخلاقی نه تنها سبب نجات در قیامت است بلکه زندگی دنیا نیز بدون آن سامان نمی یابد! (در این باره در آینده به خواست خدا بحثهای مشروحتری خواهیم داشت)

۳- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صَلَهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسْبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ؛ خَدَاوند سَبْحَانِ فِضَائِلِ اخْتِلَافِي

را وسیله ارتباط میان خودش و بندگانش قرار داده، همین بس که هر یک از شما دست به اخلاقی بزند که او را به خدا مربوط سازد.» (۱)

به تعبیر دیگر، خداوند بزرگترین معلم اخلاق و مربی نفوس انسانی و منبع تمام فضائل است، و قرب و نزدیکی به خدا جز از طریق تخلُّق به اخلاق الهی امکان پذیر نیست!

بنابراین، هر فضیلت اخلاقی رابطه ای میان انسان و خدا ایجاد می کند و او را گام به گام به ذات مقدّسش نزدیکتر می سازد.

زندگی پیشوایان دینی نیز سرتاسر بیانگر همین مسأله است که آنها در همه جا به فضائل اخلاقی دعوت می کردند، و خود الگوی زنده و اسوه حسنه ای در این راه بودند و به خواست خدا در مباحث آینده در هر بحثی با نمونه های اخلاقی آنها آشنا خواهیم شد؛ و همین بس که قرآن مجید به هنگام بیان مقام والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

«وَأَنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!» (۲)

نکته ها:

۱- تعریف علم اخلاق

در این جا لازم است قبل از هر چیز به سراغ تعریف اخلاق برویم؛ «اخلاق» جمع «خُلُق» (بر وزن قُفْل) و «خُلُق» (بر وزن افق) می باشد، به گفته «راغب» در کتاب «مفردات»، این دو واژه در اصل به یک ریشه باز می گردد، خُلُق به معنی هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می بیند و خُلُق به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است

(۱). تنبیه الخواطر، صفحه ۳۶۲.

(۲). سوره قلم، آیه ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴

که با چشم دل دیده می شود.

بنابراین می توان گفت: «اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است» و

به گفته بعضی از دانشمندان، گاه به بعضی از اعمال و رفتاری که از خلیات درونی انسان ناشی می شود، نیز اخلاق گفته می شود (اولی اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق رفتاری).

«اخلاق» را از طریق آثارش نیز می توان تعریف کرد، و آن این که «گاه فعلی که از انسان سر می زند، شکل مستمری ندارد؛ ولی هنگامی که کاری بطور مستمر از کسی سر می زند (مانند امساک در بذل و بخشش و کمک به دیگران) دلیل به این است که یک ریشه درونی و باطنی در اعماق جان و روح او دارد، آن ریشه را خلق و اخلاق می نامند.

اینجاست که «ابن مسکویه» در کتاب «تَهْدِيْبُ الْأَخْلَاقِ وَتَطْهِيْرُ الْأَعْرَاقِ»، می گوید:

«خُلُقُ هِمَانِ حَالَتِ نَفْسَانِي اَسْتُ كِه اِنْسَانِ رَا بِه اِنْجَامِ كَارِهَائِي دَعْوَتِ مِي كِنْدُ بِي اَنْ كِه نِيَازُ بِه تَفَكَّرِ و اِنْدِيْشِه دَاشْتِه بَاشَد.»
(۱)

همین معنی را مرحوم فیض کاشانی در کتاب «حقایق» آورده است، آنجا که می گوید:

«بدان که خوی عبارت است از هیئتی استوار با نفس که افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می شود.»
(۲)

و به همین دلیل اخلاق را به دو بخش تقسیم می کنند: «ملکاتی که سرچشمه پدید آمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات فضیله نامیده می شود، و آنها که منشا اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات رذیله می گویند.

و نیز از همین جا می توان علم اخلاق را چنین تعریف کرد: «اخلاق علمی است که از ملکات و صفات خوب و بد و ریشه ها و آثار آن سخن می گوید» و به تعبیر دیگر، «سرچشمه های اکتساب این صفات نیک و راه مبارزه با

صفات بد و آثار هر یک را در فرد و جامعه مورد بررسی قرار می دهد».

البته همان طور که گفته شد، گاه به آثار عملی و افعال ناشی از این صفات نیز واژه «اخلاق» اطلاق می شود؛ مثلاً، اگر کسی پیوسته آثار خشم و عصبانیت نشان می دهد به او

(۱). تهذیب الاخلاق، صفحه ۵۱.

(۲). حقائق، صفحه ۵۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵

می گویند: این اخلاق بدی است، و بعکس هنگامی که بذل و بخشش می کند می گویند:

این اخلاق خوبی است که فلان کس دارد؛ در واقع این دو، علت و معلول یکدیگرند که نام یکی بر دیگری اطلاق می شود.

بعضی از غربیها نیز علم اخلاق را چنان تعریف کرده اند که از نظر نتیجه با تعریفهایی که ما می کنیم یکسان است، از جمله در کتاب «فلسفه اخلاق» از یکی از فلاسفه غرب به نام «ژکس» می خوانیم که می گوید: «علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی به آن گونه که باید باشد.» (۱)

در حالی که بعضی دیگر که بینشهای متفاوتی دارند (مانند فولکیه) در تعریف علم اخلاق می گوید: «مجموع قوانین رفتار که انسان به واسطه مراعات آن می تواند به هدفش برسد، علم اخلاق است.» (۲)

این سخن کسانی است که برای ارزشهای والای انسانی اهمیت خاصی قائل نیستند بلکه از نظر آنان رسیدن به هدف (هر چه باشد) مطرح است؛ و اخلاق از نظر آنها چیزی جز اسباب وصول به هدف نیست!

۲- رابطه اخلاق و فلسفه

فلسفه در یک مفهوم کلی به معنی آگاهی بر تمام جهان هستی است به مقدار توان انسانی؛ و به همین دلیل، تمام علوم می تواند در این مفهوم کلی و جامع داخل باشد؛ و روی همین جهت، در

اعصار گذشته که علوم محدود و معدود بود، علم فلسفه از همه آنها بحث می کرد، و فیلسوف کسی بود که در رشته های مختلف علمی آگاهی داشت.

در آن روزها فلسفه را به دو شاخه تقسیم می کردند:

الف- اموری که از قدرت و اختیار انسان بیرون است که شامل تمام جهان هستی بجز افعال انسان، می شود.

(۱). فلسفه اخلاق، صفحه ۹.

(۲). الاخلاق النظریّه، صفحه ۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶

ب- اموری که در اختیار انسان و تحت قدرت او قرار دارد؛ یعنی، افعال انسان.

بخش اول را حکمت نظری می نامیدند، و آن را به سه شاخه تقسیم می کردند.

۱- فلسفه اولی یا حکمت الهی که درباره احکام کلی وجود و موجود و مبدأ و معاد صحبت می کرد.

۲- طبیعیات که آن هم رشته های فراوانی داشت.

۳- ریاضیات که آن هم شاخه های متعددی را در بر می گرفت.

اما قسمتی که مربوط به افعال انسان است، آن را حکمت عملی می دانستند و آن نیز به سه شاخه تقسیم می شد.

۱- اخلاق و افعالی که مایه سعادت یا بدبختی انسان می شود و همچنین ریشه های آن در درون نفس آدمی.

۲- تدبیر منزل است که مربوط است به اداره امور خانوادگی و آنچه تحت این عنوان می گنجد.

۳- سیاست و تدبیر مُدُن که درباره روشهای اداره جوامع بشری سخن می گوید.

و به این ترتیب آنها به اخلاق شکل فردی داده، آن را در برابر «تدبیر منزل» و «سیاست مُدن» قرار می دادند.

بنابراین «علم اخلاق» شاخه ای از «فلسفه عملی» یا «حکمت عملی» است.

ولی امروز که علوم شاخه های بسیار فراوانی پیدا کرده و به همین دلیل از هم جدا شده است، فلسفه و حکمت غالباً به همان

معنی حکمت نظری و آن

هم شاخه اول آن، یعنی امور کلی مربوط به جهان هستی، و همچنین مبدأ و معاد اطلاق می شود. (دقت کنید)

در این که حکمت نظری با ارزشتر است یا حکمت عملی، در میان فلاسفه گفتگو است، گروهی اولی را با ارزشتر می دانستند و گروهی دومی را، و اگر ما از زاویه های مختلف نگاه کنیم حرف هر دو گروه صحیح است که فعلاً جای بحث آن نیست.

درباره رابطه «فلسفه» و «اخلاق» باز هم به مناسبتهای دیگر به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷

۳- رابطه اخلاق و عرفان

اما در مورد رابطه «اخلاق» و «عرفان» و اخلاق و «سیر و سلوک الی الله» نیز می توان گفت: «عرفان» بیشتر به معارف الهی می نگرد، آن هم نه از طریق علم و استدلال، بلکه از طریق شهود باطنی و درونی، یعنی قلب انسان آن چنان نورانی و صاف گردد و دیده حقیقت بین او گشوده شود و حجابها بر طرف گردد که با چشم دل ذات پاک خدا و اسماء و صفات او را ببیند و به او عشق ورزد.

بدیهی است علم اخلاق چون می تواند به برطرف شدن رذائل اخلاقی که حجابهایی است در برابر چشم دل، کمک کند؛ یکی از پایه های عرفان الهی و مقدمات آن خواهد بود.

و اما «سیر و سلوک الی الله» که هدف نهایی آن، رسیدن به «معرفه الله» و قرب جوار او است، آن هم در حقیقت مجموعه ای از «عرفان» و «اخلاق» است. سیر و سلوک درونی، نوعی عرفان است که انسان را روز به روز به ذات پاک او نزدیکتر می کند، حجابها را کنار می زند، و راه را برای وصول به حق هموار می سازد؛

و سیر و سلوک برونی همان اخلاق است، منتها اخلاقی که هدفش را تهذیب نفوس تشکیل می دهد نه فقط بهتر زیستن از نظر مادی.

۴- رابطه «علم» و «اخلاق»

در آیات مورد بحث دیدیم که قرآن مجید کراراً تعلیم کتاب و حکمت را در کنار تزکیه و پاکسازی اخلاقی قرار می دهد؛ گاه «تزکیه» را بر «تعلیم» مقدم می دارد، و گاه «تعلیم» را بر «تزکیه»؛ و این نشان می دهد که میان این دو رابطه عمیقی است.

یعنی هنگامی که انسان از خوبی و بدی اعمال و صفات اخلاقی آگاه گردد و آثار و پیامدهای هر یک از صفات «فضیلت» و «رذیلت» را بداند، بی شک در تربیت و پرورش او مؤثر است؛ بطوری که می توان گفت بسیاری از زشتیهای عمل و اخلاق، از ناآگاهیها

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸

سرچشمه می گیرد. به همین دلیل، اگر علم و آگاهی جای جهل و نادانی را بگیرد، و به تعبیر دیگر، سطح فرهنگ بالا برود، بسیاری از زشتیها جای خود را به زیباییها، و بسیاری از مفاسد اخلاقی جای خود را به محاسن اخلاقی می دهد؛ ولی باید توجه داشت این مسأله کلیت ندارد.

و متأسفانه گاه در این مسأله مبالغه شده، گروهی راه افراط را پیش گرفته، و گروهی راه تفریط را.

گروهی به پیروی از گفتار معروف سقراط، فیلسوف یونانی، که معتقد بود علم و حکمت سرچشمه اخلاق حمیده است، و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است، عقیده دارند که تنها راه برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پیدایش فضائل اخلاقی گسترش علم و دانش و بالا بردن سطح افکار جامعه است، و به این ترتیب «فضیلت» مساوی با «معرفت» می شود.

آنها می گویند هیچ کس آگاهانه به

دنبال بدی و شرّ نمی رود، و اگر خوبی را تشخیص دهد آن را رها نمی سازد، پس وظیفه ما آن است که هم برای خود و هم دیگران کسب آگاهی کنیم، و نتایج خیر و شرّ، و بد و نیکو را بدانیم، تا جوانه های فضائل اخلاقی بر شاخسار وجود ما ظاهر شود!

در مقابل شاید کسانی هستند که مایلند رابطه این دو را بکلی نفی کنند، و بگویند که دانش و هوشیاری در افراد آلوده، سبب می شود که جنایات را هوشیارانه تر انجام دهند، و طبق مثل معروف: «دزدانی که با چراغ می آیند، کالاهای گزیده تر می برند!»

ولی انصاف این است که رابطه علم و اخلاق را نه می توان بکلی انکار کرد و نه می توان بطور کامل، اخلاق را معلول علم دانست.

شاهد این سخن تجارب زنده ای است که از جامعه کسب کرده ایم؛ افراد آلوده ای بودند که وقتی آنها را به حسن و قبح اعمالشان آگاه کرده ایم، و به نتایج سوء اعمال و افعال بد آشنا شده اند، دست از کار خود برداشته، و گرایش به خوبیها پیدا کرده اند، حتّی در خودمان نیز این تجربه را داشته ایم.

در مقابل افرادی را می شناسیم که آگاهی کافی به نیک و بد اعمال و نتایج و آثار آن

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹

دارند ولی همچنان به بدی ادامه می دهند، و اخلاق سوء بر وجود آنها حاکم است.

اینها همه به خاطر آن است که انسان موجودی است دو بعدی، یک بُعد وجود او را علم و ادراک و آگاهی تشکیل می دهد، و یک بُعد وجود او را امیال و غرائز و شهوات؛ به همین دلیل، گاه با میل و اختیار خود بُعد اوّل را ترجیح

می دهد و گاه دوم را.

از اینجا روشن می شود، آنها که یکی از دو قول بالا را پذیرفته اند انسان را یک بُعدی فرض کرده، و توجه به بُعد دیگر وجود انسان نداشته اند.

از آیات دیگر قرآن نیز بخوبی می توان آنچه را که گفتیم استفاده کرد.

قرآن مجید در چندین آیه به رابطه ای میان جهل و اعمال سوء اشاره کرده است؛ مثلاً، می فرماید: «أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُم سُوءً بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی انجام دهد، سپس توبه و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است.» (سوره انعام، آیه ۵۴)

شبهه همین معنی در سوره نساء، آیه ۱۷ و سوره نحل، آیه ۱۱۹ نیز آمده است.

بدیهی است منظور در اینجا جهل مطلق نیست که با توبه سازگار نباشد بلکه مرتبه ای از مراتب جهل است که اگر بر طرف گردد انسان به راه حق روی می آورد.

در جلد اول از دوره اول پیام قرآن در آنجا که بحث درباره معرفت و شناخت آمده، آیات بسیاری نقل کرده ایم که از آنها استفاده می شد، جهل سرچشمه کفر است، جهل سرچشمه اشاعه فساد، تعصب و لجاجت، بهانه جویی، تقلید کورکورانه، اختلاف و پراکندگی، سوءظن و بدبینی، جسارت و بی ادبی و در یک جمله جهل مایه دگرگون شدن بسیاری از ارزشها است! «۱»

از سوی دیگر، در بعضی از آیات صریحاً می گوید: «کسانی هستند که با علم و آگاهی، راه غلط را می پیمایند؛ مثلاً، درباره آل فرعون می فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا؛ آنها آیات ما را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین

(۱). پیام قرآن، دوره اول، جلد ۱، ص ۸۶ تا ۹۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰

و درباره گروهی از اهل کتاب می فرماید: «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ آنها بر خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند.» (سوره آل عمران، آیه ۷۵).

شبه همین معنی در چند آیه بعد از آن نیز آمده است (سوره آل عمران، آیه ۷۸).

علم و آگاهی در این آیه ممکن است اشاره به آگاهی بر موضوع دروغ باشد، ولی باز هم شاهد مدّعی ما است، چرا که حکم عقل و شرع درباره دروغ و زشتی آن، چیزی نیست که بر کسی مکتوم باشد.

تجربیات روزمره نیز این واقعیت را نشان می دهد که آگاهی بر زیانهای اخلاق رذیله در بسیاری از موارد می تواند باز دارنده باشد، و در عین حال موارد زیادی هم دیده می شود که افراد آگاه، دست به اعمال سوء زده، و اخلاق رذیله را برای خود ترجیح می دهند. و به این ترتیب، مکتب واسطه در اینجا با واقعیتها منطبق تر است. (دقت کنید)

۵- آیا اخلاق قابل تغییر است؟

اشاره

سرنوشت علم اخلاق و تمام بحثهای اخلاقی و تربیتی به این مسأله بستگی دارد، زیرا اگر اخلاق قابل تغییر نباشد نه تنها علم اخلاق بیهوده خواهد بود، بلکه تمام برنامه های تربیتی انبیا و کتابهای آسمانی لغو خواهد شد؛ تعزیرات و تمام مجازاتهای بازدارنده نیز بی معنی خواهد بود.

بنابراین، وجود آن همه برنامه های اخلاقی و تربیتی در تعالیم انبیا و کتب آسمانی و نیز وجود برنامه های تربیتی در تمام جهان بشریت، و همچنین مجازاتهای بازدارنده در همه مکاتب جزائی، بهترین دلیل بر این است که قابلیت تغییر اخلاق، و روشهای اخلاقی، نه تنها از سوی

تمام پیامبران که از سوی همه عقلای جهان پذیرفته شده است.

امّا با این همه، عجیب است که فلاسفه و علمای اخلاق بحثهای فراوانی درباره این که «آیا اخلاق قابل تغییر است یا نه؟» مطرح کرده اند!

بعضی می گویند: اخلاق قابل تغییر نیست! و آنها که بدگوهرند و طینتی ناپاک دارند عوض نمی شوند، و به فرض که تغییر یابند، سطحی و ناپایدار است و بزودی به حال اول

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱

باز می گردند!

آنها برای خود دلائلی دارند از جمله این که ساختمان جسم و جان رابطه نزدیکی با اخلاق دارد، و در واقع اخلاق هر کس تابع چگونگی آفرینش روح و جسم اوست، و چون روح و جسم آدمی عوض نمی شود، اخلاق او نیز قابل تغییر نیست.

جمعی از شعرا که پیرو این طرز تفکر بوده اند نیز در اشعار خود بطور گسترده به این مطلب اشاره کرده اند (هر چند ممکن است اشعار آنها را بر نوعی مبالغه در این امر حمل کرد).

نمونه ای از اشعار شعرای معروف را در این زمینه در ذیل می خوانید:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی؟
ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس! باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس!***

بر سیه دل چه سود خواندن و عظمی نرود میخ آهنین در سنگ آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد از آن به صیقل زنگ!***

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد هیچ صیقل نکو نداند کرد آهنی را که بد گهر باشد سگ

به دریای هفتگانه مشوی که چو تر شد پلیدتر باشد! خر عیسی گرش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد! *** دلیل دیگری که برای این امر ذکر کرده اند این است که دگرگون شدن اخلاق به واسطه عوامل خارجی، از قبیل تأدیب و نصیحت و اندرز است، و هنگامی که این عوامل زایل گردد، انسان به اخلاق اصلی خود باز خواهد گشت، درست مانند سردی آب که به وسیله عوامل حرارت زاز بین می رود و هنگامی که آن عوامل از بین برود، حرارت را پس داده، به حال اول باز می گردد!

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲

این طرز فکر و این گونه استدلالات همه مایه تأسف و سبب انحطاط جوامع بشری است!

طرفداران «قابلیت تغییر» در امور اخلاقی، از دو دلیل فوق چنین پاسخ می گویند:

۱- ارتباط اخلاق با ساختمان روح و جسم انسان قابل انکار نیست، ولی این ارتباط به اصطلاح در حد «مقتضی» است نه «علت تامه»، یعنی می تواند زمینه ساز باشد نه این که الزاماً و اجباراً تأثیر قطعی بگذارد، همان گونه که بسیاری از افرادی که از پدران و مادران مبتلا به پاره ای از بیماریها متولد می شوند زمینه آلودگی به آن بیماریها را دارند، ولی با این حال می توان با پیشگیریهای مخصوص جلو تأثیر عامل وراثت را گرفت.

افراد ضعیف البنیه از نظر جسمانی با استفاده از بهداشت و ورزش، افراد نیرومندی می شوند و بعکس، افراد قوی البنیه بر اثر ترک این دو، ضعیف و ناتوان خواهند شد.

افزون براین، روح و جسم انسان نیز قابل تغییر است تا چه رسد به اخلاق زاییده از آن!

می دانیم تمام «حیوانات اهلی امروز» یک روز در زمره حیوانات وحشی

بودند، انسان آنها را گرفت و رام کرد، و به صورت حیوانات اهلی در آورد؛ بسیاری از گیاهان و درختان میوه نیز چنین بوده اند. جایی که با تربیت بتوان خلق و خوی یک حیوان و ویژگیهای یک گیاه یا درخت را تغییر داد چگونه نمی توان اخلاق انسان را به فرض که اخلاق ذاتی باشد تغییر داد؟

هم اکنون نیز بسیاری از حیوانات را برای کارهایی که بر خلاف طبیعت آنهاست تربیت می کنند و آنها این کارها را بخوبی انجام می دهند.

۲- از آنچه در بالا گفته شد پاسخ استدلال دیگر آنان نیز روشن می شود زیرا گاه عوامل بیرونی آن قدر تأثیر قوی دارد که ویژگیهای ذاتی را بکلی دگرگون می سازد، و حتی ویژگیهای جدید به وراثت به نسلهای آینده نیز می رسد همان گونه که در حیوانات اهلی مثال زده شد.

تاریخ، انسانهای بسیاری را نشان می دهد که بر اثر تربیت بکلی خلق و خوی خود را تغییر دادند، و به اصطلاح یک صد و هشتاد درجه چرخش کردند، افرادی که یک روز مثلاً در صف دزدان قهار جای داشتند به زاهدان و عابدان مشهوری مبدل گشتند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳

توجه به طرز به وجود آمدن یک ملکه اخلاقی به ما این قدرت را می دهد که راه از میان بردن آن را نیز پیدا کنیم؛ مسأله چنین است که هر عمل خوب یا بد اثر موافق خود را در روح انسان باقی می گذارد، و روح را تدریجاً به سوی خود جلب می کند، تکرار این عمل آن اثر را بیشتر و قوی تر می سازد، و کم کم کیفیتی به نام «عادت» حاصل می شود، و هر گاه عادت استمرار یابد به

صورت «ملکه» در می آید.

بنابراین، همان گونه که عادات و ملکات اخلاقی زشت در سایه تکرار عمل تشکیل می گردد، از همین طریق قابل زوال است؛ البته، اثر تلقین، تفکر، تعلیمات صحیح و محیط سالم در فراهم کردن زمینه های روحی برای پذیرش و تشکیل ملکات خوب را نمی توان نادیده گرفت.

*** در اینجا قول سومی نیز وجود دارد و آن این که بعضی از صفات اخلاقی قابل تغییر است، و بعضی غیر قابل تغییر، آن صفاتی که طبیعی و فطری است، قابل تغییر نمی باشد، ولی آن صفاتی که عوامل خارجی دارد قابل تغییر است. «۱»

این قول نیز فاقد هرگونه دلیل است، زیرا این تفصیل و تفاوت گذاری، بین صفات فرع، بر قبول اخلاق طبیعی و فطری است، در حالی که چنین چیزی ثابت نیست؛ و به فرض که چنین باشد چه کسی می تواند ادعا کند که صفات فطری قابل تغییر نیست؟ مگر حیوانات وحشی را نمی توان اهلی کرد؟ مگر تعلیم و تربیت نمی تواند آن قدر ریشه دار شود که اعماق وجود انسان را دگرگون سازد؟

آیات و روایات دلیل بر قابلیت تغییر اخلاق است

آنچه را در بالا گفتیم از نظر دلائل عقلی و تاریخی بود، هنگامی که به دلائل نقلی یعنی آنچه از مبدأ وحی و سخنان معصومین علیهم السلام به دست آمده مراجعه کنیم مسأله از این هم روشنتر است؛ زیرا:

(۱). محقق نراقی در جامع السعادات این نظریه را برگزیده است (جامع السعادات جلد ۱، ص ۲۴).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴

۱- نفس مسأله بعثت انبیا و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و بطور کلی مأموریتی که آنها برای هدایت و تربیت همه انسانها داشتند، محکمترین دلیل بر امکان تربیت و پرورش فضائل اخلاقی

در تمام افراد بشر است.

آیاتی مانند: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (سوره جمعه، آیه ۲) «۱» و آیات مشابه آن بخوبی نشان می دهد که هدف از مأموریت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هدایت و تربیت و تعلیم و تزکیه همه کسانی بود که در «ضلالٍ مُبِينٍ» و گمراهی آشکار بودند.

۲- تمام آیاتی که خطاب به همه انسانها به عنوان «یا بَنِي آدَمَ» و «یا أَيُّهَا النَّاسُ» و «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ»، و «یا عِبَادِي» می باشد و مشتمل بر اوامر و نواهی و مسائل مربوط به تهذیب نفوس و کسب فضائل اخلاقی است، بهترین دلیل بر امکان تغییر «اخلاق رذیله» و اصلاح صفات ناپسند است، در غیر این صورت، عمومیت این خطابها لغو و بیهوده خواهد بود.

ممکن است گفته شود: این آیات غالباً مشتمل بر احکام است، و احکام مربوط به جنبه های عملی است، در حالی که اخلاق ناظر به صفات درونی است.

ولی نباید فراموش کرد که «اخلاق» و «عمل» لازم و ملزوم یکدیگر و به منزله علت و معلولند، و در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ هر اخلاق خوبی سرچشمه اعمال خوب است، همان گونه که اخلاق رذیله، اعمال زشت را به دنبال دارد؛ و در مقابل، اعمال نیک و بد نیز اگر تکرار شود تدریجاً تبدیل به خلق و خوی خوب و بد می شود.

۳- اعتقاد به عدم امکان تغییر اخلاق سر از اعتقاد به جبر در می آورد؛ زیرا مفهومی این است که صاحبان اخلاق بد و خوب قادر به تغییر آن نیستند و چون اعمال آنها بازتاب اخلاق آنها است،

پس در انجام کار خوب یا بد مجبورند، و در عین حال مکلف به انجام خوبیها و ترک بدیها هستند؛ این عین جبر است، و تمام مفاسدی را که مذهب جبر دارد بر آن مترتب می شود «۲».

(۱). آیه ۱۶۴ آل عمران نیز همین مضمون را در بردارد.

(۲). به اصول کافی، جلد ۱، ص ۱۵۵ و کشف المراد، بحث قضا و قدر درباره مفاسد مذهب جبر مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵

۴- آیاتی که با صراحت تشویق به تهذیب اخلاق می کند و از رذایل اخلاقی بر حذر می دارد نیز دلیل محکمی است بر امکان تغییر صفات اخلاقی، مانند «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا؛ هر کس نفس خود را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده سازد نومید و محروم گشته است.» (سوره شمس - آیه ۹ و ۱۰).

تعبیر به «دَسَّيْهَا» از ماده «دَسَّ» و «دسیسه» در اصل به معنی آمیختن شیء ناپسندی با چیز دیگر است؛ مثل این که گفته می شود: «دَسَّ الحنطه بالتراب؛ گندم را با خاک مخلوط کرده»، این تعبیر نشان می دهد که طبیعت انسان بر پاکی و تقوا است و آلودگیها و رذائل اخلاقی از خارج بر انسان نفوذ می کند و هر دو قابل تغییر و تبدیل است.

در آیه ۳۴ سوره فضیلت می خوانیم: «ادْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ بدی را با نیکی دفع کن ناگهان (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمن است گویی دوست گرم و صمیمی (و قدیمی تو) است!»

این آیه بخوبی نشان می دهد که عداوت

و دشمنیهای عمیق که در خلق و خوی انسان ریشه دوانده باشد، با محبت و رفتار شایسته ممکن است تبدیل به دوستیهای داغ و ریشه دار شود؛ اگر اخلاق، قابل تغییر نبود، این امر امکان نداشت.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات روشنی در این زمینه دیده می شود مانند احادیث زیر:

۱- حدیث معروف اَنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ «۱»

، دلیل واضحی بر امکان تغییر صفات اخلاقی است.

۲- روایات فراوانی که تشویق به حسن خلق می کند، مانند: حدیث نبوی: «لَوْ يَعْلَمُ الْعَبْدُ مَا فِي حُسْنِ الْخُلُقِ لَعَلِمَ أَنَّهُ يَخْتِاجُ أَنْ يَكُونَ لَهُ خُلُقٌ حَسَنٌ؛ اگر بندگان می دانستند که حسن خلق چه منافی دارد، یقین پیدا می کردند که محتاج به اخلاق نیکند!» «۲»، نشانه دیگر است.

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ نِصْفُ الدِّينِ؛ اخلاق خوب، نیمی از دین است.» «۳»

(۱). سفینه البحار، (ماده خلق).

(۲). بحار، جلد ۱۰، ص ۳۶۹.

(۳). بحار، ج ۷۱، ص ۳۸۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶

۴- و در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْخُلُقُ الْمَحْمُودُ مِنْ ثَمَارِ الْعَقْلِ، الْخُلُقُ الْمَذْمُومُ مِنْ ثَمَارِ الْجَهْلِ؛ اخلاق خوب از میوه های عقل و آگاهی است و اخلاق بد از ثمرات جهل و نادانی است.» «۱»

و از آنجا که «علم» و «جهل» قابل تغییر است، اخلاق هم به تبع آن قابل تغییر می باشد.

۵- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «أَنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتِ الْآخِرَةِ وَشَرَفِ الْمَنَازِلِ وَأَنَّهُ لَضَعِيفُ الْعِبَادَةِ؛ بنده خدا به وسیله حسن اخلاق به درجات عالی آخرت و بهترین مقامات می رسد، در حالی که ممکن است از نظر عبادت

ضعیف باشد!» (۲)

در این حدیث اولاً مقایسه حسن اخلاق به عبادت، و ثانیاً ذکر درجات بالای اخروی که حتماً مربوط به اعمال اختیاری است، و ثالثاً تشویق به تحصیل حسن خلق، همگی نشان می‌دهد که اخلاق یک امر اکتسابی است، نه اجباری و الزامی و خارج از اختیار! (دقت کنید)

این گونه روایات و تعبیرات گویا و پرمعنی در کلمات معصومین علیهم السلام زیاد دیده می‌شود (۳) و همه آنها نشان می‌دهد که صفات اخلاقی قابل تغییر است، و گرنه این تعبیرات و تشویقها لغو و بیهوده بود.

۶- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که به یکی از یارانش به نام «جریر بن عبد الله» فرمود: «أَنْتَ امْرَأَةٌ قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ خُلُقَكَ فَأَحْسِنْ خُلُقَكَ؛ خداوند به تو چهره زیبا داده، اخلاق خود را نیز زیبا کن!» (۴)

کوتاه سخن این که: کتب روایی ما پُر از روایاتی است که همگی دلالت بر امکان تغییر اخلاق آدمی دارد. (۵)

(۱). غرر الحکم، ۱۲۸۰-۱۲۸۱.

(۲). محجّه البیضاء، ج ۵، ص ۹۳.

(۳). مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی، در باب حسن الخلق (ص ۹۹) هیچ‌ده روایت در این زمینه نقل کرده است.

(۴). سفینه البحار، ماده خلق.

(۵). به جلد دوم اصول کافی و روضه کافی، و جلد سوم میزان الحکمه و جلد اول سفینه البحار، در ابواب مناسب مراجعه فرماید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷

این بحث را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که تشویق به فضائل اخلاقی می‌کند پایان می‌دهیم، فرمود: «الْكَرَمُ حُسْنُ السَّجِيَّةِ وَاجْتِنَابُ الدَّنِيَّةِ؛ ارزش و کیفیت انسان به اخلاق پسندیده و اجتناب

دلائل طرفداران عدم تغییر اخلاق

در برابر دلائل بالا بعضی به روایاتی تمسک جسته اند که در نظر بدوی از آنها چنین بر می آید که اخلاق قابل تغییر نیست، از جمله:

۱- در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود:

«النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ؛ مردم همچون معدنهای طلا و نقره اند، بهترین آنها در زمان جاهلیت بهترین آنها در اسلامند.»

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله آمده است: «إِذَا سَمِعْتُمْ أَنَّ جَبَلًا زَالَ عَنْ مَكَانِهِ فَصَيْدٌ قُوهُ، وَإِذَا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ زَالَ عَنْ خُلُقِهِ فَلَا تُصَيْدُ قُوهُ! فَإِنَّهُ سَيَعُودُ إِلَى مَا جَبَلَ عَلَيْهِ! هر گاه بشنوید کوهی از جایش حرکت کرده، تصدیق کنید، اما اگر بشنوید کسی اخلاقش را رها نموده تصدیق نکنید! چرا که بزودی به همان فطرت خویش باز می گردد!» (۲)

پاسخ

تفسیر این گونه روایات به قرینه دلائل روشن سابق و روایاتی که صراحت در امکان تغییر اخلاق دارد، چندان مشکل نیست.

زیرا این نکته قابل قبول است که روایات مردم ذاتاً متفاوت است، بعضی همچون معدن طلا هستند و بعضی نقره، ولی اینها دلیل بر این نمی شود که این روایات قابل تغییر نباشند؛ و به تعبیر دیگر، این گونه صفات روحی در حد مقتضی است نه علت تامه، لذا با تجربه دیده ایم که این افراد بر اثر تعلیم و تربیت بکلی عوض می شوند.

(۱). غرر الحکم.

(۲). جامع السعاده، جلد اول، صفحه ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸

اضافه بر این، اگر ما بخواهیم مطابق این حدیث حکم کنیم باید بگوییم که همه مردم دارای اخلاق نیکنند، بعضی خوبند و بعضی خوبتر،

(همانند نقره و طلا)، بنابراین، جایی برای اخلاق رذیله طبیعی وجود نخواهد داشت. (دقت کنید)

در مورد حدیث دوم نیز مسأله جنبه مقتضی دارد نه علت تامه، و یا به تعبیر دیگر ناظر به غالب مردم است نه همه مردم؛ و گرنه مضمون حدیث، مخالف صریح تواریخی است که در دست است و نشان می دهد افرادی اخلاق خود را تغییر داده اند، و تا پایان عمر بر همان روش باقی ماندند.

همچنین مخالف تجربیات روزمره ما است که بسیاری از افراد فاسد را می بینیم به وسیله تعلیم و تربیت راه زندگی خود را عوض می کنند و تا آخر نیز بر روش جدید می مانند.

کوتاه سخن این که: در عین قبول تفاوت روحیات و سجایای اخلاقی مردم با یکدیگر، هیچ کس مجبور نیست که بر اخلاق بد باقی بماند، یا بر اخلاق خوب؛ صاحبان سنجیه نیک ممکن است بر اثر هواپرستی در منجلاب اخلاق سوء سقوط کنند و صاحبان سجایای زشت، ممکن است زیر نظر استاد مربی و در سایه خودسازی به بالاترین مراحل کمال عروج نمایند!

این نکته نیز گفتنی است که بعضی از افراد فاسد و مفسد، برای این که اعمال خود را توجیه کنند، به این گونه منطقیها روی می آورند که خدا ما را چنین آفریده، اگر می خواست، می توانست ما را با اخلاق دیگری بیافریند!

به هر حال، روی آوردن به مکتب طرفداران عدم قابلیت تغییر اخلاق نتیجه ای جز سقوط در دامان اعتقاد به جبر، و انکار مکتب انبیا و بیهوده شمردن تلاش علمای اخلاق و روانکاوان و سرانجام فساد جوامع بشری نخواهد داشت.

۶- تاریخچه علم اخلاق

بحث فوق را با فشرده ای از «تاریخچه علم اخلاق» پایان می دهیم:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص:

بی شک بحثهای اخلاقی از زمانی که انسان گام بر روی زمین گذارد آغاز شد، زیرا ما معتقدیم که حضرت آدم علیه السلام پیامبر خدا بود، نه تنها فرزندان او را با دستوره‌های اخلاقی آشنا ساخت بلکه خداوند از همان زمانی که او را آفرید و ساکن بهشت ساخت مسائل اخلاقی را با اوامر و نواهی اش به او آموخت.

سایر پیامبران الهی یکی پس از دیگری به تهذیب نفوس و تکمیل اخلاق که خمیر مایه سعادت انسانها است پرداختند، تا نوبت به حضرت مسیح علیه السلام رسید که بخش عظیمی از دستوراتش را مباحث اخلاقی تشکیل می دهد، و همه پیروان و علاقه مندان او، وی را به عنوان معلّم بزرگ اخلاق می شناسند.

امّا بزرگترین معلّم اخلاق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود که با شعار «أَنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» مبعوث شد و خداوند درباره خود او فرموده است: «وَ أَنْتَكَ لَعَلِّي خُلِقْتُ عَظِيمٌ؛ اخلاق تو بسیار عظیم و شایسته است!» (۱)

در میان فلاسفه نیز بزرگانی بودند که به عنوان معلّم اخلاق از قدیم الایام شمرده می شدند، مانند: افلاطون، ارسطو، سقراط و جمعی دیگر از فلاسفه یونان.

به هر حال بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امامان معصوم علیه السلام به گواهی روایات اخلاقی گسترده ای که از آنان نقل شده، بزرگترین معلّمان اخلاق بودند؛ و در مکتب آنها مردان برجسته ای که هر کدام از آنها را می توان یکی از معلّمان عصر خود شمرد، پرورش یافتند.

زندگانی پیشوایان معصوم علیه السلام و یاران با فضیلت آنان، گواه روشنی بر موقعیت اخلاقی و فضائل آنها می باشد.

امّا این که «علم اخلاق» از چه زمانی در اسلام پیدا شد و

مشاهیر این علم چه کسانی بودند داستان مفصّلی دارد که در کتاب گرانبهای «تأسیس الشّیعه لعلوم الاسلام» نوشته آیت الله صدر، به گوشه ای از آن اشاره شده است.

نامبرده این موضوع را به سه بخش تقسیم می کند:

(۱). سوره قلم، آیه ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۰

الف- می گوید اولین کسی که علم اخلاق را تأسیس کرد امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که در نامه معروفش (به فرزندش امام مجتبی علیه السلام) بعد از بازگشت از صفین، اساس و ریشه مسائل اخلاقی را تبیین فرمود؛ و ملکات فضیلت و صفات رذیلت به عالی ترین وجهی در آن مورد تحلیل قرار گرفته است! (۱)

این نامه را (علاوه بر مرحوم سید رضی در نهج البلاغه) گروهی دیگر از علمای شیعه نقل کرده اند.

بعضی از دانشمندان اهل سنّت مانند ابو احمد حسن بن عبد الله عسکری نیز در کتاب الزّواجر و المواعظ تمام آن را آورده و می افزاید:

«لَوْ كَانَ مِنَ الْحِكْمَةِ مَا يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ بِالذَّهَبِ لَكَانَتْ هَذِهِ؛ اگر از کلمات پندآموز، چیزی باشد که با آب طلا باید نوشته شود، همین نامه است!»

ب- نخستین کسی که کتابی به عنوان «علم اخلاق» نوشت اسماعیل بن مهران ابی نصر سکونی بود که در قرن دوم می زیست، کتابی به نام صفة المؤمن و الفاجر تألیف کرد (که نخستین کتاب شناخته شده اخلاقی در اسلام است).

ج- نامبرده سپس گروهی از بزرگان این علم را اسم می برد (هر چند صاحب کتاب و تألیفی نبوده اند، از آن جمله:

«سلمان فارسی» است که از علی علیه السلام درباره اش نقل شده که فرمود: «سَلِمَانُ الْفَارِسِيُّ مِثْلُ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ - عَلِمَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ، بَحْرٌ لَا يُتْرَفُ، وَ

هُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ سلمان فارسی همانند لقمان حکیم است - دانش اولین و آخرین را داشت و او دریای بی پایانی بود و او از ما اهل بیت است.» (۲)

۲- «ابو ذر غفاری» است (که عمری را در ترویج اخلاق اسلامی گذراند و خود نمونه اتم آن بود. درگیری های او با خلیفه سوم «عثمان» و همچنین «معاویه» در مسائل اخلاقی معروف است؛ و سرانجام جان خویش را نیز بر سر این کار نهاد.

(۱). رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام و دعای مکارم الاخلاق و بسیاری از دعاها و مناجاتهای دیگر نیز در طلیعه آثار معروف اخلاقی در اسلام قرار دارند که هیچ اثری با آنها برابری نمی کند.

(۲). بحار، ج ۲۲، ص ۳۹۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۱

۳- «عمّار یاسر» است که سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره او و یارانش مقام اخلاقی آنها را روشن می سازد، فرمود: «إِنَّ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكَبُوا الطَّرِيقَ وَمَضَوْا عَلَى الْحَقِّ، إِنَّ عَمَّارًا... ثُمَّ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَاطَالَ الْبُكَاءُ، ثُمَّ قَالَ: أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفُرْضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيَوْا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ؛ کجا هستند برادران من! همانها که براه حق آمدند و در راه حق گام بر می داشتند، کجاست عمّار یاسر! ... سپس دست به محاسن شریف خود زد و مدّت طولانی گریست، پس از آن فرمود: آه بر برادرانم همانها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند، در فرائض دقت می کردند و آن را به پا می داشتند، سنتها را زنده کرده، و بدعتها را میراندند!» (۱)

۴- «نوف بکالی» که بعد از سنه ۹۰ هجری چشم از جهان

پوشید، و دارای مقام والایی در زهد و عبادت و علم اخلاق است.

۵- «محمّد بن ابی بکر» که راه و روش خود را از امیر مؤمنان علی علیه السلام می گرفت و در زهد و عبادت گام در جای گامهای او می نهاد، و در روایات به عنوان یکی از شیعیان خاصّ علی علیه السلام شمرده شده و در اخلاق، نمونه بود.

۶- «جارود بن مُنذر» که از یاران امام چهارم و پنجم و ششم بود و از بزرگان علما است و در علم و عمل و جامعیت مقام والائی دارد.

۷- «حُذَیْفَه بن منصور» که از یاران امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام بود و درباره او گفته شده: «او علم را از این بزرگواران اخذ کرده و نبوغ خود را در مکارم اخلاق و تهذیب نفس نشان داد.»

۸- «عثمان بن سعید عمّری» که از وکلای چهارگانه معروف ولیّ عصر حضرت مهدی ارواحنا فداه می باشد، و از نواده های عمّار یاسر بود، بعضی درباره او گفته اند: «لَيْسَ لَهُ ثَانٍ فِي الْمَعَارِفِ وَالْأَخْلَاقِ وَالْفِقْهِ وَالْأَحْكَامِ؛ او در معارف و اخلاق و فقه و احکام، دومی نداشت!»

و بسیاری دیگر از بزرگانی که ذکر نام همه آنها به درازا می کشد.

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۲

ضمناً در طول تاریخ اسلام کتابهای فراوانی در علم اخلاق نوشته شده است که از آن میان، کتب زیر را می توان نام برد:

۱- در قرن سوم کتاب «الْمَانِعَاتُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ» را نوشته جعفر بن احمد قمی که یکی از علمای بزرگ عصر خود بود می توان نام برد.

۲- در قرن چهارم کتاب «الآداب» و کتاب «مکارم الاخلاق» را

داریم که نوشته «علی بن احمد کوفی» است.

۳- کتاب «طهاره النفس» یا تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق نوشته ابن مشیکویه متوفای قرن پنجم از کتب معروف این فن است؛ او کتاب دیگری در علم اخلاق به نام «آداب العرب و الفرس» نیز دارد که شهرتش در حد کتاب بالا نیست.

۴- کتاب «تنبيه الخاطر و نزهة الناظر» که به عنوان مجموعه ورام مشهور است یکی دیگر از کتب معروف اخلاقی است که نوشته «ورام بن ابی فوارس» یکی از علمای قرن ششم است.

۵- در قرن هفتم به آثار معروف خواجه نصیر طوسی، کتاب اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف و آداب المتعلمین برخورد می کنیم که هر کدام نمونه بارزی از کتب تصنیف شده در این علم در آن قرن است.

۶- در قرون دیگر نیز کتابهایی مانند ارشاد دلمی، مصابیح القلوب سبزواری، مکارم الاخلاق حسن بن امین الدین، و الآداب الدیته امین الدین طبرسی، و محبّه البیضاء فیض کاشانی که اثر بسیار بزرگی در این علم است، و جامع السعادات و معراج السعاده و کتاب اخلاق شبر و کتابهای فراوان دیگر. (۱)

مرحوم علامه تهرانی نام دهها کتاب را که در زمینه علم اخلاق نگاشته شده است در اثر معروف خود «الذریعه» بیان نموده است. (۲)

این نکته نیز حائز اهمیت است که بسیاری از کتب اخلاقی به عنوان کتب سیر و سلوک، و بعضی تحت عنوان کتب عرفانی انتشار یافته است، و نیز بعضی از کتابها فصل یا فصول

(۱). تلخیص و اقتباس با تغییرات و اضافاتی از کتاب «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام»، فصل آخر.

(۲). الذریعه، جلد اول.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۳

مهمی را به علم

اخلاق تخصیص داده بی آن که منحصر به آن باشد که نمونه روشن آن کتاب بحار الانوار و اصول کافی است که بخشهای زیادی از آن در زمینه مسائل اخلاقی می باشد و از بهترین سرمایه ها برای این علم محسوب می شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۵

فصل دوم: نقش اخلاق در زندگی و تمدن انسانها

اشاره

بعضی از ناآگاهان، مسائل اخلاقی را، به عنوان یک امر خصوصی در زندگی شخصی می نگرند، و یا آنها را مسائل مقدّس روحانی و معنوی می دانند که تنها در زندگی سرای دیگر اثر دارد، در حالی که این یک اشتباه بزرگ است؛ اکثر مسائل اخلاقی بلکه همه آنها، آثاری در زندگی اجتماعی بشر دارد، اعم از مادی و معنوی، و جامعه انسانیت منهای اخلاق به باغ وحشی تبدیل خواهد شد که تنها قفسها می تواند جلو فعالیت‌های تخریبی این حیوانات انسان نما را بگیرد، نیروها به هدر خواهد رفت، استعدادها سرکوب خواهد شد، امتیّت و آزادی بازیچه دست هوسبازان می گردد و زندگی انسانی مفهوم واقعی خود را از دست می دهد.

اگر درست در تاریخ گذشته بیندیشیم، اقوام زیادی را پیدا می کنیم که هر کدام بر اثر پاره ای از انحرافات اخلاقی، شکست خورده یا بکلی نابود شدند.

چه بسیار زمامدارانی که بر اثر نقاط ضعف اخلاقی، قوم و ملت خود را در کام مصائب دردناکی فرو بردند، و چه بسیار فرماندهان فاسدی که جان سربازان خود را به خطر افکنده و بر اثر خودکامگی آنها را به خاک و خون کشیدند.

درست است که زندگی فردی نیز بدون اخلاق، لطافت و شکوفایی و زیبایی ندارد؛ درست است که خانواده ها بدون اخلاق سامان نمی پذیرند؛ ولی از آنها مهمتر، زندگی اجتماعی بشر است که با حذف مسائل

اخلاقی به سرنوشت دردناکی گرفتار می شود که

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۶

بدتر از آن تصوّر نمی شود.

ممکن است گفته شود، سعادت و خوشبختی و تکامل جوامع بشری را می توان در پرتو عمل به قوانین و احکام صحیح به دست آورد، بی آن که مبانی اخلاقی در افراد وجود داشته باشد.

در پاسخ می گوئیم عمل به مقررات و قوانین نیز بدون پشتوانه اخلاق ممکن نیست؛ تا از درون انسانها انگیزه هایی برای اجرای مقررات و قوانین وجود نداشته باشد، تلاشهای برونی به جایی نمی رسد.

زور و فشار، بدترین ضمانت اجرایی قوانین و مقررات است که جز در موارد ضروری نباید از آن استفاده کرد و در مقابل آن، ایمان و اخلاق، بهترین ضامن اجرایی قوانین و مقررات محسوب می شود.

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و نمونه هایی از آیات قرآن را که ناظر به این مسأله مهم است مورد توجه قرار می دهیم:

۱- وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (سوره اعراف، آیه ۹۶).

۲- وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - وَمَا يُلْقِهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (سوره فصلت، آیه ۳۴ و ۳۵)

۳- فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹)

۴- وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (سوره سبأ، آیه ۳۴)

۵- وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَإِحْسِنْ كَمَا

اَحْسَنَ اللّٰهُ الْيَكَّ وَلَا تَبِغِ الْفَسَادَ فِي الْاَرْضِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُنْفِسِدِيْنَ - قَالَ اَنَّمَا اُوْتِيْتُهُ عَلٰى عِلْمٍ عِنْدِيْ اَوْلَمْ يَعْلَمْ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ اَهْلَكَ
مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُوْنِ مَنْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَّاَكْثَرُ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۷

جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوْبِهِمُ الْمُجْرِمُوْنَ (سوره قصص، آیه ۷۷ و ۷۸)

۶- فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهٗ كَانَ غَفَّارًا- يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْنُكُمْ مِّدْرَارًا- وَيُمْدِدْكُمْ بِاَمْوَالٍ وَّبَنِيْنَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ
اِنْهَارًا (سوره نوح، آیه ۱۰ تا ۱۲)

۷- وَلَوْ اَنَّهُمْ اَقَامُوا التَّوْرِيَةَ وَالْاِنْجِيْلَ وَمَا اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ رَبِّهِمْ لَآكُلُوْا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَّكَثِيْرٌ مِنْهُمْ
سَاءَ مَا يَعْمَلُوْنَ (سوره مائده، آیه ۶۶)

۸- مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ (سوره نحل، آیه
۹۷)

۹- وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِيْ فَاِنَّ لَهٗ مَعِيْشَةً ضَنْكًا وَّنَحْشُرُهٗ يَوْمَ الْقِيَمَةِ اَعْمٰى (سوره طه، آیه ۱۲۴)

۱۰- وَلَا تَنَازَعُوْا فَتَفْشَلُوْا وَتَذْهَبَ رِيْحُكُمْ (سوره انفال، آیه ۴۶)

ترجمه:

۱- و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم، ولی
(آنها حق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

۲- هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است،
گوئی دوستی گرم و صمیمی است!

۳- به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم نرم (و مهربان) شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده
می شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب! و در کارها با آنان مشورت کن! اما هنگامی که

تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد!

۴- و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر این که مترفین آنها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده اید کافریم!»

۵- و در آنچه خدا به تو داده. سرای آخرت را بطلب، و بهره ات را از دنیا فراموش مکن! و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن! و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۸

خدا مفسدان را دوست ندارد!- (قارون) گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام!» آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرده که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند!

۶- به آنها گفتیم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است!- تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد!- و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغهای سرسبز و نه‌های جاری در اختیارتان قرار دهد!

۷- و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده [قرآن برپادارند، از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، جمعی از آنها معتدل و میانه رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می دهند.

۸- هر کس کار شایسته ای انجام دهد. خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که

انجام می دادند، خواهیم داد.

۹- و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم!

۱۰- ... و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، که سخن از رابطه برکات زمین و آسمان؛ باتقوا است، با صراحت می فرماید: ایمان و تقوا سبب می شود که برکات آسمان و زمین به سوی انسانها سرازیر گردد؛ و بعکس، تکذیب آیات الهی (و بی تقوایی) سبب نزول عذاب می گردد. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)

برکات آسمان و زمین، معنی وسیعی دارد که نزول بارانها، رویش گیاهان، فرونی نعمتها، و افزایش نیروهای انسانی را شامل می شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۹

«برکت» در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است، و این واژه بر هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند اطلاق می گردد؛ بنابراین موجودات بی برکت آنها هستند که ثبات و قراری ندارند و زود فانی و نابود می شوند.

بسیارند از امتهایی که دارای امکانات مادی فراوان هستند و منابع زیرزمینی و روزمینی و انواع صنایع را دارند، ولی به خاطر تباهی اخلاق و فساد اعمال که نتیجه مستقیم فساد اخلاق است، این مواهب برای آنها ناپایدار و فاقد برکت است و غالباً در مسیر نابودی شان به کار گرفته می شود.

به همین دلیل، آیات قرآن، از کسانی سخن می گوید که نعمتهای آنها وبال و مایه بدبختی شان شد.

مثلاً، در آیه ۸۵ سوره توبه می خوانیم: «وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ

وَهُمْ كَافِرُونَ؛ مبدا اموال و اولادشان مایه اعجاب تو گردد، خدا می خواهد به وسیله آن، آنها را عذاب کند و جانشان بر آید در حالی که کافر باشند.»

آری! این نعمتها هنگامی که با فساد اخلاق توأم شود، هم مایه عذاب دنیا است، هم موجب خسران و زیان آخرت!

به تعبیر دیگر، هرگاه مواهب الهی با ایمان و اخلاق و اصول انسانی همراه باشد مایه عمران و آبادی و رفاه و آسایش و سعادت و نیکبختی است این همان چیزی است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است.

بعکس، هرگاه با سوء اخلاق و بخل و ظلم و خودکامگی و هوسبازی همراه باشد، مایه تباهی و فساد است!

*** در دومین آیه، طریقه بسیار مؤثر و مهمی را برای پایان دادن به کینه توزیها و عداوتها، ارائه می دهد و نقش اخلاق را در برچیدن نفرتها و کینه ها روشن می سازد، می فرماید: «با نیکی، بدی را دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند.» (ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ احْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)

سپس می افزاید: این کار همه کس نیست، و این بزرگواری و سعه صدر، از هر کس

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۰

بر نمی آید، «تنها کسانی به این مرحله می رسند که دارای صبر و استقامتند، و تنها کسانی به این فضیلت اخلاقی نائل می شوند، که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند!» (وَمَا يَلْقَاهَا اِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يَلْقَاهَا اِلَّا دُوحًا عَظِيمًا)

همیشه یکی از مشکلات بزرگ جوامع بشری، انباشته شدن کینه ها و نفرتها بوده که وقتی به اوج خود برسد، آتش جنگها از آن زبانه می کشد و همه چیز را در کام

خود فرو می برد و خاکستر می کند.

حال اگر با روش بالا- (دفع بدی با نیکی) با آن برخورد شود، کینه ها، همچون برف در تابستان، بزودی ذوب می شود و از میان می رود، و جوامع بشری را از خطر بسیاری از جنگها مصون می دارد، از جنایات می کاهد و راه را برای همکاری عمومی هموار می سازد.

ولی همان گونه که قرآن می گوید، این کار همه کس نیست و بهره عظیمی از ایمان و تقوا و تربیت اخلاقی لازم دارد.

بدیهی است اگر خشونت با خشونت پاسخ گفته شود، و سیئه با سیئه دفع گردد، خشونتها به صورت تصاعدی بالا می گیرد، و روز به روز دامنه آن گسترده تر می شود و مایه بدبختیهای عظیمی در سطح جامعه بشری می گردد!

بدیهی است این امر (دفع بدی با نیکی) شرایط و حدود و استثناهایی دارد که در جای خود مشروحاً خواهد آمد.

*** در سومین آیه، از تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم سخن می گوید و نشان می دهد یک مدیر متخلّق به اخلاق الهی تا چه حد در کار خود موفق است، و چگونه دلهای رمیده را در اطراف خود جمع و متحد می سازد، اتّحادی که مایه پیشرفت و تکامل جامعه ها است، می فرماید:

«از پرتو رحمت الهی در برابر آنها نرم و مهربان شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، آنها را عفو کن و برای آنها آمرزش الهی بخواه، و در کارها با آنها مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکل کن چرا که خدا

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۱

مَتَوَكِّلَانَ رَا دُوسْتَ دَارِدُ! (فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ

فَظًّا غَلِيظًا الْقَلْبِ لَمَا نَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

این آیه تأثیر عمیق حسن اخلاق را در پیشرفت امر مدیریتی و جلب و جذب دلها و وحدت صفوف و پیروزی و موفقیت جامعه نشان می دهد؛ بنابراین، تأثیر حسن اخلاق تنها در بعد الهی و معنوی آن خلاصه نمی شود، بلکه اثر وسیعی در زندگی مادی انسانها نیز دارد.

دستورات سه گانه ای که در ذیل آیه آمده یعنی مسأله «عفو و گذشت از خطاها» و «طلب آمرزش از پیشگاه خدا» و «مشورت در کارها» نیز در همین راستا است، چرا که این خلق و خوی که از مهربانی و تواضع سرچشمه می گیرد سبب عفو و گذشت و استغفار و جبران خطاهای پیشین و احترام به شخصیت و ارزش وجودی انسانها می شود.

*** چهارمین آیه، آثار منفی بعضی از اخلاق سوء را نشان می دهد که همیشه و همه جا در برابر پیامبران راستین، گروهی مترفین قیام کردند، همانها که مست ناز و نعمت بودند، و روح تکبر و خودخواهی تمام وجودشان را پر کرده بود، می فرماید: «ما در هیچ شهر و دیاری پیامبران انذار کننده نفرستادیم، مگر این که مترفین گفتند ما به آنچه شما فرستاده شده اید کافریم!» (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ)

سپس می افزاید: آنها به قدری مغرور بودند که «گفتند اموال و اولاد ما (از شما) بیشتر است و ما هرگز مجازات نخواهیم شد» (وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ)

این خلق و خوی زشت سبب می شود که در برابر هرگونه اصلاح اجتماعی بایستند؛ مردان حق را بکشند،

و صدای حق طلبان را خاموش کنند و بذر فساد و ظلم و طغیان در جامعه ها بپاشند، و از اینجا نمونه دیگری از تأثیر اخلاق سوء، در وضع جوامع بشری روشن می شود.

عجب این که روحیه استکبار ناشی از ناز و نعمت، سبب می شد که از نظر تفکر نیز گرفتار خطاهای زشت و روشنی بشوند، و کثرت و وفور نعمت را دلیل بر قرب خود در

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۲

در گاه الهی بپندارند که اگر ما مقرب در گاه او نبودیم، این همه نعمت به ما نمی داد! و به این ترتیب تمام ارزشهای معنوی و اخلاقی را انکار می کردند که قرآن در آیه بعد از آن، این منطق سست و واهی را درهم می ریزد، و معیار قرب در گاه الهی را ایمان و عمل صالح می داند.

نه تنها مشرکان ثروتمند قریش که همه ناز پروردگان و ثروت اندوزان مستکبر، همین موقف را در برابر پیامبران و مصلحان جوامع بشری داشتند.

*** در پنجمین آیه، به چهره دیگری از این مسأله رو به رو می شویم که داستان «قارون» ثروتمند مغرور و خودخواه بنی اسرائیل را بیان می کند.

هنگامی که آگاهان بنی اسرائیل به او نصیحت کردند که «مال و ثروت عظیم خویش را ابزاری برای سعادت خود و جامعه ای که در آن زندگی می کنی قرار ده و آن گونه که خدا به تو احسان کرده است به خلق خدا نیکی کن، و راه ظلم و فساد را نپوی که خدا مفسدان را دوست ندارد!» (وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ)

او با غرور و

تکبر مخصوص به خود گفت: «این ثروت عظیم را به وسیله علم و دانش (و لیاقت و کار دانی ام) به دست آورده ام!» (قالَ أَنَّمَا
أَوْتَيْتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ عِنْدِي)

یعنی، نگویید خدا به من داده است، بگویید علم و لیاقت و درایت، به من داده است؛ و سرانجام همین کبر و غرور او را به
وادی هولناک انکار آیات الهی و ادامه فساد و ظلم و همکاری با دشمنان حق و عدالت کشانید، و در یک حادثه عجیب، او و
تمام اموالش در کام زمین فرو رفت.

و باز در اینجا مشاهده می کنیم که چگونه رذائل اخلاقی می تواند چهره اشخاص حتی جامعه ها را دگرگون سازد و از
رسیدن به خیر و سعادت و نیکبختی باز دارد.

جالب این که در آیات قبل از آن می خوانیم که آگاهان بنی اسرائیل گفتند: «این همه شادی نکن که خدا شادی کنندگان را
دوست نمی دارد!» (اذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۳

بدیهی است شاد بودن و شاد زیستن در منطق اسلام و در هیچ منطقی کار بدی نیست، منظور در اینجا، شادی ناشی از غرور و
غفلت و بی خبری از خدا و شادی آمیخته با ظلم و فساد و گناه است، همان شادی که به دنبال آن عریده های مستانه و
سرکشی و فساد است و همه اینها بازتاب صفات زشتی است که در درون دل لانه گزیده است.

*** در ششمین آیه، شکایت حضرت نوح علیه السلام را در پیشگاه خدا می خوانیم که در لابه لای آن اشارات پر معنایی به
تأثیر اعمال آدمی - و خلق و خواهایی که پشتوانه این اعمال است - در زندگی فردی

و اجتماعی انسان شده است، می فرماید: «بارالها! من به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید (و از مرکب غرور و نخوت فرود آید و از گناهان خویش و کفر و عناد و لجاج توبه کنید!) که او بسیار آمرزنده است- تا بارانهای پربرکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان یاری دهد و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان بگذارد.» (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً - يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً - وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ - وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَاراً)

و در ادامه این آیات، سرپیچی آنها را از فرمانهای الهی و صفات زشت آنان را بر می شمرد، که سرچشمه اصلی گناهان آنها بود.

ممکن است آنچه در بالا آمده به عنوان یک رابطه معنوی و الهی در میان ترک گناه و استغفار، با فزونی نعمتها تفسیر شود، ولی هیچ مانعی ندارد که این پیوند و ارتباط هم جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه ظاهری، لذا در جای دیگر از قرآن مجید می خوانیم:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ؛ فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است.» (سوره روم، آیه ۴۱)

همین معنی در سوره هود به شکل دیگری آمده است که از زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به مشرکان مکه می فرماید: «دعوت من این است که از پروردگار خویش آمرزش بطلبید و استغفار کنید، و به سوی او باز گردید، تا مواهب نیکو در مدت معینی در اختیار شما بگذارد! (وَإِنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعاً حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) (سوره هود، آیه

بی شک بخشش «متاع حسن» تا سرآمد معینی، اشاره به مواهب مادی زندگی دنیا

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۴

است که در گرو استغفار و توبه از گناه و بازگشت به سوی خدا و تخلُّق به اخلاق قرار داده شده است.

شک نیست که صفات زشت سرچشمه انواع گناهان است و گناهان سبب گسترش فساد در جامعه و از هم گسیختگی رشته وحدت و اتحاد و دوستی و برادری و اعتماد در میان آنها است و همین امر سبب عقب ماندگی در مسائل عمران و آبادی و توسعه اقتصادی و سلامت نفوس و رفاه مادی و تکامل معنوی می شود.

*** در هفتمین آیه، اشاره به وضع اهل کتاب و طغیان و سرکشی آنها کرده، می فرماید: «اگر اهل کتاب تورات و انجیل و آنچه بر آنها از طرف پروردگارش نازل شده است را برپا دارند (و تقوا پیشه کنند و عمل صالح به جا آورند) از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، (ولی) گروه اندکی از آنها میانه رو هستند (و از افراط و تفریط بر کنارند) اما اکثریت آنها اعمال بدی دارند! (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرِيَةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمَنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ)

باز در اینجا رابطه و پیوند نزدیکی را در میان اعمال صالح و تقوا از یکسو، و نزول برکات زمین و آسمان را از سوی دیگر، مشاهده می کنیم؛ این رابطه می تواند هم جنبه روحانی داشته باشد و هم طبیعی، و در حقیقت هر دو آنها است.

آری، فیض الهی محدود نیست! این ما هستیم که باید با تحصیل قابلیت و شایستگیها خود را به آن

منع پرفیض متصل سازیم؛ ولی افراط و تفریطها و انحراف از جاژه اعتدال، آسمان و حیات و زندگی را برای انسانها تیره و تار ساخته و آرامش را بر چیده است!

جنگهای ویرانگر، نفوس انسانی و سرمایه های معنوی و مادی را تحلیل می برد، و محصول سالها تلاش انسانها را بر باد می دهد.

جمله وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ همه کتب آسمانی حتی قرآن مجید را شامل می شود، چرا که در واقع اصول همه آنها یکی است، هر چند با گذشت زمان، همراه تکامل و پیشرفت جامعه اسلامی، دستورات والاتری نازل شده است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۵

در هشتمین آیه، به تعبیر تازه ای برخورد می کنیم و آن پیوند و ارتباط حیات طیبه (زندگی پاک و پاکیزه) با اعمال صالح (و صفاتی که سرچشمه آن اعمال است) می باشد، می فرماید: «هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن است خواه مرد باشد یا زن، به او حیات پاکیزه می بخشیم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند خواهیم داد!» (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاِحْسَنِ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ)

در آیات گذشته، بیشتر تأثیر اخلاق در جنبه های زندگی اجتماعی مطرح بود، در حالی که ظاهر آیه مورد بحث، بیشتر جنبه زندگی فردی را مطرح می کند، لذا می گوید هر فرد از انسانها مرد باشد یا زن، دارای ایمان و عمل صالح باشد، صاحب حیات طیبه خواهد بود.

در این آیه، هیچ اشاره ای به این که منظور منحصرأ «حیات طیبه» در قیامت است وجود ندارد، بلکه بیشتر اشاره به «حیات طیبه» دنیا یا مفهوم عامی که دنیا و آخرت را شامل

بشود، دارد.

حیات طیبه چیست؟- در این که منظور از حیات طیبه (زندگی پاکیزه) در اینجا چیست؟ مفسران تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند، بعضی آن را به معنی روزی حلال، و بعضی به قناعت و رضا به داده الهی، بعضی به عبادت همراه با روزی حلال، بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان الهی، تفسیر کرده اند. و بعضی هر گونه پاکیزگی از آلودگیها، ظلمها، خیانتها، عداوتها، اسارتها و ذلتها و طهارت و پاکیزگی و رفاه و آسایش را در مفهوم آن مندرج دانسته اند؛ ولی با توجه به جمله **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ** که ناظر به پاداش آخرت است، بیشتر به نظر می رسد که «حیات طیبه» اشاره به زندگی پاکیزه این دنیا باشد.

*** در نهمین آیه از آیات مورد بحث، اعراض از یاد خدا و حالت غفلت و بی خبری را سرچشمه «معیشة ضنک» (زندگی تنگ و سخت) می شمرد و می فرماید: «هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی سخت و تنگی خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم.» **(وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى**

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۶

می دانیم یاد خدا و توجه به اسماء و صفات والای او که ذات پاکش منبع تمام کمالات، بلکه کمال کلّ فی الکّل است، سبب پرورش فضائل اخلاقی در نهاد آدمی است؛ و او را روز به روز از نظر خلق و خوی به اسماء و صفات الهی نزدیکتر می سازد، و این خلق و خوی او که سرچشمه اصلی اعمال صالح است، زندگی را برای او گسترده و آسان و پاک و پاکیزه می کند؛ و بعکس، اعراض و روی گردانی از ذکر

خدا، او را از این منبع نور، دور ساخته و به خلق و خوی ظلمانی شیاطین نزدیک می کند؛ و همان، سبب معیشت ضنک می شود و زندگی مرگبار در انتظار او می باشد؛ و این یکی دیگر از آیات قرآنی است که با صراحت رابطه اخلاق و ایمان را با وضع زندگی فردی و اجتماعی انسانها آشکار می سازد.

جمعی از مفسران یا ارباب لغت، «معیشت ضنک» را به زندگی و درآمدهای حاصل از کسب حرام تفسیر کرده اند، چرا که چنین زندگی سرچشمه ناراحتیهای فراوان است.

و به گفته بعضی دیگر از مفسران، افراد بی ایمان معمولاً دارای حرص شدید، و عطش مادی پایان ناپذیر و بیم از فنای نعمتها و غلبه بخل بر آنها و صفات نکوهیده دیگری از این قبیل هستند که آنها را در جهنمی سوزان- علی رغم امکانات گسترده مادی- فرو می برد.

نابینایی آنها در قیامت نیز نتیجه یا تجسّی می از نابینایی آنها در دنیا است که چشم بر هم نهادند و راه حق و سعادت را ندیدند، و در ظلمات شهوات مادی فرو رفتند.

شرح بیشتر درباره این نکته در پایان این بخش خواهد آمد.

*** در دهمین آیه، به یکی از اثرات سوء عداوت و دشمنی و نزاع- که موجب فرو ریختن و ویران شدن پایه های وحدت و بر باد رفتن قوت و قدرت است- اشاره کرده، می فرماید:

«نزاع و کشمکش نکنید که سست می شوید و قدرت و شوکت شما از میان می رود» (وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ)

بدیهی است منازعات و اختلافات و کشمکشها همواره زاییده یک سلسله خلق و خوهای رذیله و پست است؛ انحصار طلبی، خودخواهی، منفعت پرستی، خودبرتربینی،

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۷

حرص و کینه و

حسد و مانند اینها هر یک از سرچشمه های نزاع محسوب می شود، و نتیجه آن فَشَل و سستی و بر باد رفتن عزت و شوکت است.

جالب این که، قرآن در اینجا تعبیر به تَدَهَبَ رِيحُكُمْ می کند.

«ریح» در اصل به معنی «باد» است و بطور کنایه در «قدرت و قوّت و غلبه» به کار می رود، و شاید این معنی از آنجا به وجود آمده که وزیدن باد به پرچم قوم و ملّتی، کنایه از قوّت و قدرت و غلبه آنها است؛ بنابراین مفهوم جمله بالا چنین می شود که اگر اختلاف کنید قدرت و قوّت و عظمت شما از بین خواهد رفت.

یا از این نظر که وزش بادهای موافق سبب سرعت گرفتن کشتیها و رفتن به سوی مقصد بوده.

نویسنده «التحقیق» می گوید: در میان روح و ریح، رابطه ای است، روح به معنی جریان روحانی ماوراء ماده است، و ریح به معنی جریان در ماده است.

در پاره ای از موارد، «ریح» به معنی رائحه و بوی خوش است، مانند: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ». (سوره یوسف، آیه ۹۴)

بنابراین، ممکن است، معنی جمله این باشد که افراد و اقوام با نفوذ رائحه آنها در جهان پخش می شود، ولی اگر اختلاف کنید، نفوذ خود را در جهان از دست خواهید داد.

و به هر حال، سرچشمه اختلاف هر چه باشد (خودخواهی، سودپرستی، حسد، بخل، کینه توزی و غیر آن) تأثیر آن در زندگی انسانها و عقب افتادگی اجتماعی، غیر قابل انکار است؛ و از اینجا پیوند مسائل اخلاقی، و مسائل زندگی اجتماعی انسانها روشن می شود.

*** نتیجه

از آیات بالا بخوبی استفاده می شود که هر خلق و خوی برجسته انسانی علاوه بر جنبه های معنوی

و اخروی، تأثیر عمیقی در زندگی مادی و دنیوی انسانها دارد؛ به همین دلیل، نباید تصور کرد که مسائل اخلاقی یک سلسله مسائل فردی و شخصی است، و چیزی جدا از زندگی اجتماعی انسانها است؛ بلکه بعکس، رابطه بسیار قوی و نزدیک با

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۸

آن دارد، و هرگونه دگرگونی اجتماعی، بدون دگرگونی اخلاقی امکان پذیر نیست.

به تعبیر دیگر، مردمی که می خواهند در یک جامعه بزرگ، زندگی سعادت‌مندانه توأم با مسالمت و همکاری نزدیک داشته باشند لااقل باید به آن حد از رشد اخلاقی برسند که حقایق مربوط به تفاوت انسانها را از نظر ساختمان فکری، روحی و عاطفی درک کنند.

چرا که انسانها در جهات مختلف با یکدیگر متفاوتند؛ به همین دلیل هرگز نمی توان انتظار داشت که دیگران در همه چیز از ما پیروی کنند، بلکه باید در حفظ اصول مشترک کوشید، و اختلاف سلیقه ها و اندیشه ها را با گذشت و اغماض و سعه صدر و بلند نظری و نرمی و بردباری پذیرا شد.

حتی دو نفر نمی توانند برای یک مدّت طولانی همکاری نزدیک با همدیگر داشته باشند مگر این که از اصول اخلاقی - که یک نمونه اش در بالا آمد- برخوردار باشند.

بدیهی است آمادگیهای اخلاقی که برای هضم نقاط اختلاف و رسیدن به وحدت و قدرت و عظمت لازم است، چیزی نیست که با گفتگو به دست آید، بلکه نیازمند به تهذیب نفوس و تعلیم و تربیت کافی است که موجب رشد و تعالی در جهات اخلاقی گردد.

رابطه زندگی مادی با مسائل اخلاقی در روایات اسلامی

آنچه در بالا- از آیات قرآن مجید در این زمینه استفاده کردیم، در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد که حاکی از تأثیر عمیق صفات اخلاقی

در زندگی فردی و اجتماعی انسانها است که در ذیل به قسمتی از این احادیث پرمعنی اشاره می شود:

۱- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ؛ گنجهای روزیها، در اخلاق خوب و گسترده، نهفته شده است!» (۱)

۲- در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ؛

(۱). بحار، ج ۷۵، ص ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۹

حسن خلق، روزی را زیاد می کند!» (۱)

۳- در حدیث دیگری از علی علیه السلام درباره تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم به استحکام رابطه دوستی در میان آنها چنین آمده است:

«مَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ كَثُرَ مُحِبُّوهُ وَانْتَسَتِ النُّفُوسُ بِهِ؛ کسی که اخلاقش نیکو باشد، دوستانش فراوان می شوند و مردم به او انس می گیرند.» (۲)

۴- باز در حدیث دیگری از امام ششم، امام صادق علیه السلام این معنی با صراحت بیشتری آمده، می فرماید:

«إِنَّ الْبِرَّ وَحُسْنَ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن اخلاق، خانه ها (و شهرها) را آباد و عمرها را زیاد می کند!» (۳)

شک نیست که عمران و آبادی در سایه اتحاد و صمیمیت و همکاری در میان قشرهای جامعه به وجود می آید، و آنچه باعث تحکیم این امور شود، از عوامل مهم عمران و آبادی خواهد بود.

طول عمر نیز مولود آرامش فکر و آسودگی خیال و جلوگیری از فقر و همکاری و همبستگی اجتماعی است و این امور در سایه اخلاق به دست می آید.

۵- در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «حُسْنُ الْخُلُقِ يُثَبِّتُ الْمَوَدَّةَ؛ اخلاق خوب پیوند محبت و دوستی را

محکم می کند.» (۴)

و نیز در احادیث متعددی درباره تأثیر سوء خلق در ایجاد نفرت اجتماعی و پراکندگی مردم، و تنگی معیشت و سلب آرامش و آسایش مطالب فراوانی آمده است؛ از جمله:

۶- در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ ضَاقَ رِزْقُهُ؛ کسی که اخلاقش بد باشد، روزی او تنگ می شود!» (۵)

۷- و نیز از همان حضرت آمده است که فرمود: «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ اعْوَزَهُ الصَّدِيقُ

(۱). بحار، ج ۶۸، ص ۳۹۶.

(۲). غرر الحکم.

(۳). بحار، ج ۶۸، ص ۳۹۵.

(۴). بحار، ج ۷۴، ص ۱۴۸.

(۵). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۰

وَالرَّفِيقُ؛ کسی که بد اخلاق باشد دوستان و رفیقان او پراکنده می شوند و او را رها می کنند» (۱)

۸- باز از همان حضرت آمده است: «سُوءُ الْخُلُقِ نَكِيدُ الْعَيْشِ وَعِذَابُ النَّفْسِ؛ اخلاق بد موجب سختی و تنگی زندگی و ناراحتی روح و وجدان می شود.» (۲)

۹- از امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسیدند: «مَنْ اَدْوَمَ النَّاسِ غَمًّا؛ چه کسی غم و اندوهش از همه بیشتر است؟» قال علیه السلام: «اسْوَأُهُمْ خُلُقًا! فرمود: کسی که از همه اخلاقش بدتر است!» (۳)

۱۰- و بالاخره در حدیثی می خوانیم که لقمان حکیم به فرزندش چنین نصیحت می کرد: «يَاكَ وَالصَّجَرَ وَسُوءَ الْخُلُقِ وَقَلَّةَ الصَّبْرِ فَلَا يَسْتَقِيمُ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ صَاحِبٌ؛ از بی حوصلگی و سوء خلق و کم صبری پرهیز که با داشتن این صفات بد، دوستی برای تو باقی نمی ماند!» (۴)

(۱) ۱. غرر الحکم.

(۲). غرر الحکم.

(۳). مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۳۸ (چاپ قدیم).

(۴). بحار، ج ۱۰، ص ۴۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۱

فصل سوم: مکتبهای اخلاقی

اشاره

در علم اخلاق مکاتب فراوانی است

که بسیاری از آنها انحرافی است و به ضد اخلاق منتهی می شود، و شناخت آنها در پرتو هدایت‌های قرآنی کار مشکلی نیست؛ قرآن می گوید:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰكُمُ صَّٰكُمُ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (سوره انعام، آیه ۱۵۳)

آیه فوق که بعد از ذکر بخش مهمی از عقائد و برنامه های عملی و اخلاقی اسلام در سوره انعام آمده، و مشتمل بر فرمانهای دهگانه اسلامی است، می گوید: «به آنها بگو این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راههای مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش فرموده تا پرهیزگار شوید!»

*** مکتبهای اخلاقی همانند سایر روشهای فردی و اجتماعی از «جهان بینی» و دیدگاههای کلی درباره جهان آفرینش سرچشمه می گیرد و این دو، یک واحد کاملاً به هم پیوسته و منسجم است.

آنها که «جهان بینی» را از «ایدئولوژی» (و «هستها» را از «بایدها») جدا می سازند و می گویند رابطه ای بین این دویست زیرا جهان بینی و هستها از دلائل منطقی و تجربی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۲

سرچشمه می گیرد در حالی که «بایدها» و «نبایدها» یک سلسله فرمانها و دستورها است، از یک نکته مهم غفلت کرده اند، و آن این که: فرمانها و «بایدها» هنگامی حکیمانه است که رابطه ای با «هستها» داشته باشد، و گرنه امور اعتباری بی محتوا و غیر قابل قبولی خواهد بود.

در اینجا مثالهای روشنی داریم که این مطلب را کاملاً باز می کند: هنگامی که اسلام می گوید: «شراب نخورید!» و یا قوانین بین المللی می گوید: «مواد مخدر ممنوع است!» اینها فرمانهای الهی یا مردمی است که بی شک

از یک سلسله هسته‌ها سرچشمه گرفته؛ زیرا، واقعیت عینی چنین است که شراب و مواد مخدر تأثیر بسیار مخربی در روح و جسم انسان دارد به گونه‌ای که هیچ بخشی از آن، از شر این مواد ویرانگر در امان نیست؛ این واقعیت، سبب آن باید یا نباید می‌شود.

این که می‌گوئیم احکام الهی از مصالح و مفاسد سرچشمه می‌گیرد، درست اشاره به همین رابطه است، و این که می‌گوئیم «كُلَّمَا حَكَمَ بِهٖ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهٖ الشَّرْعُ»؛ هر کاری را عقل حکم به خوبی یا بدی آن کند، شرع نیز مطابق آن فرمان می‌دهد! نیز اشاره به وجود رابطه تنگاتنگ میان واقعیتها و احکام (بایدها و نبایدها) می‌باشد.

و این که در مجالس قانون‌گذاری در جوامع بشری می‌نشینند و پیامدهای فردی و اجتماعی هر پدیده‌ای را بررسی و بر اساس آن قانون وضع می‌کنند نیز دقیقاً در همین راستا است.

کوتاه سخن این که، محال است یک حکم حکیمانه بی‌ارتباط با واقعیت‌های موجود در زندگی بشر باشد؛ در غیر این صورت، حکم و قانون نیست بلکه گزافه‌گویی و خرافه و قلدری است؛ و چون واقعیت یکی بیش نیست طبیعتاً راه مستقیم و محکم و قانون صحیح هم بیش از یکی نمی‌تواند باشد و این مسأله سبب می‌شود که ما تمام تلاش و کوشش خود را برای پیدا کردن واقعیتها و احکام و قوانین نشأت گرفته از آن به کار گیریم.

از آنچه در بالا گفته شد رابطه دیدگاه‌های کلی در مجموعه هستی و آفرینش انسان، با مسائل اخلاقی روشن می‌شود و منشأ پیدایش مکتب‌های مختلف اخلاقی نیز همین است.

اکنون با توجه به مطالب فوق به سراغ مکاتب اخلاقی می‌رویم:

اخلاق

۱- اخلاق در مکتب خداپرستان

از این دیدگاه، آفریننده همه آثار خداست. ما از سوی او هستیم و به سوی او باز می گردیم و هدف آفرینش تکامل انسان در جنبه های معنوی است و پیشرفتهای مادی تا آنجا که راه را برای وصول به تکامل معنوی هموار می سازد نیز هدف معنوی محسوب می شود.

تکامل معنوی را می شود بدینسان معنی کرد: «قرب به خداوند و پیمودن راهی که انسان را به صفات کمال او نزدیک می سازد».

بنابراین معیار، اخلاق از این دیدگاه تمام صفات افعالی است که انسان را برای پیمودن این راه آماده می سازد و نظام ارزش گذاری در این مکتب نیز بر محور ارزشهای والای انسانی و کمال معنوی و قرب به خداست.

۲- اخلاق مادیگری

می دانیم مادیها شعبی دارند که یک شعبه معروف آن مادیگری کمونیستی است. از دیدگاه این مکتب که همه چیز را از دریچه ماده می نگرد و به خدا و مسائل معنوی، ایمان ندارد، و اصالت را برای اقتصاد قائل است و برای تاریخ نیز ماهیت مادی و اقتصادی قائل می باشد، هر چیز که جامعه را به سوی اقتصاد کمونیستی سوق دهد اخلاق است، و یا به تعبیر خودشان «آنچه انقلاب کمونیسم را تسریع کند، اخلاق محسوب می شود.» مثلاً این که راست گفتن یا دروغ گفتن کدام اخلاقی و یا غیر اخلاقی است با توجه به تأثیر آنها در انقلاب ارزیابی می شود، اگر دروغ به انقلاب سرعت ببخشد، یک امر اخلاقی است و اگر راست تأثیر منفی بگذارد یک امر غیر اخلاقی محسوب می شود!

شاخه های دیگر مادیگری نیز هر کدام طبق مسلک خود اخلاق را تفسیر می کنند؛ آنها که اصل را بر لذت و کام گرفتن از لذت مادی نهاده اند چیزی به نام

اخلاق قبول ندارند و یا به تعبیر دیگر، اخلاق را در صفات و افعالی می دانند که راه را برای وصول به لذت هموار سازد.

و آنها که اصل را بر منافع شخصی و فردی نهاده اند و حتی جامعه بشری را تا آن

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۴

اندازه محترم می شمردند که در مسیر منافع شخصی آنها باشد (همان گونه که در مکتبهای سرمایه داری غرب دیده می شود) اخلاق را به اموری تفسیر می کنند که آنها را به منافع مادی و شخصی آنها برساند و همه چیز را در پای آن قربانی می کنند!

۳- اخلاق از دیدگاه فلاسفه عقلی

آن گروه از فلاسفه که اصالت را برای عقل قائلند و می گویند غایت فلسفه این است که در وجود انسان یک عالم عقلی بسازد همانند عالم عینی خارجی (صَيِّرُورَهُ الْإِنْسَانَ عَالَمًا عَقْلِيًّا مُضَاهِيًّا لِلْعَالَمِ الْعَيْنِيِّ، در مباحث اخلاقی- اخلاق را به صفات و اعمالی تفسیر می کنند که به انسان کمک کند تا عقل بر وجود او حاکم باشد نه طبایع حیوانی و خواسته های نفسانی.

۴- اخلاق در مکتب غیرگرایان!

گروه دیگر از فلاسفه که بیشتر به جامعه می اندیشند و اصالت را برای جمع قائلند نه افراد، فعل اخلاقی را به افعالی تفسیر می کنند که هدف غیر باشد؛ بنابراین، هر کاری که نتیجه اش تنها به خود انسان برگردد غیر اخلاقی است و کارهایی که هدفش دیگران باشد اخلاقی است.

۵- اخلاق از دیدگاه وجدان گرایان

گروهی از فلاسفه که اصالت را برای وجدان قائلند نه عقل، که می توان از آنها به «وجدان گرا» تعبیر کرد و گاه به طرفداران «حسن و قبح عقلی» که در واقع منظور از آن عقل عملی است نه عقل نظری، آنها مسائل اخلاقی را یک سلسله امور وجدانی می دانند نه عقلانی که انسان بدون نیاز به منطقی و استدلال آنها را درک می کند؛ مثلاً، انسان عدالت را خوب می شمرد و ظلم را بد، ایثار و فداکاری و شجاعت را خوب می داند و خودپرستی و تجاوزگری و بخل را بد می بیند بی آنکه نیازی به استدلال عقلانی و تأثیر آنها در فرد و جامعه داشته باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۵

بنابراین، باید وجدان اخلاقی را زنده کرد و آنچه را موجب تضعیف وجدان می شود از میان برداشت؛ سپس وجدان قاضی خوبی برای تشخیص اخلاق خوب از بد خواهد بود.

طرفداران «حسن و قبح عقلی» گرچه دم از عقل می زنند ولی پیداست که منظور آنها عقل وجدانی است و نه عقل استدلالی، آنها می گویند حسن احسان و قبح ظلم که دو فعل اخلاقی می باشد بدون هیچ گونه نیاز به دلیل و برهان برای انسان سلیم النفس آشکار است، و به این ترتیب اصالت را برای وجدان قائلند.

ولی بسیاری از آنها انکار نمی کنند که وجدان ممکن است درباره بعضی

از امور ساکت باشد و ادراکی نداشته باشد، در اینجا باید دست به دامن شریعت و وحی شد تا امور اخلاقی را از غیر اخلاقی جدا سازد؛ بعلاوه اگر نسبت به آنچه عقل حاکم است تأییدی از سوی شرع باشد انسان با اطمینان بیشتری در راه آن گام می‌نهد.

*** نتیجه:

با توجه به اشاراتی که به مهمترین مکاتب اخلاقی در این فصل آمد، امتیازات مکتب اخلاقی اسلام کاملاً روشن است: «اساس این مکتب اخلاقی، ایمان به خداوندی است که کمال مطلق و مطلق کمال است و فرمان او بر تمام جهان هستی جاری و ساری است و کمال انسانها در این است که پرتوی از صفات جمال و جلال او را در خود منعکس کنند و به ذات پاکش نزدیک و نزدیکتر شوند.»

ولی این به آن معنا نیست که صفات اخلاقی در بهبودی حال جامعه بشری و نجات انسانها از چنگال بدبختیها بی اثر است؛ بلکه در یک جهان بینی صحیح اسلامی عالم هستی یک واحد بهم پیوسته است، واجب الوجود قطب این دایره و ماسوای خدا همه به او وابسته و پیوسته و در عین حال با هم منسجم و در ارتباطند. بنابراین، هر چیزی که سبب صلاح حال فرد باشد سبب صلاح حال جامعه، و هر چیز که در صلاح جامعه مؤثر باشد در صلاح فرد نیز مؤثر است.

به تعبیر دیگر، ارزشهای اخلاقی تأثیر دوگانه دارد، هم فرد را می‌سازد، هم جامعه را.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۶

و آنها که تصوّر می‌کنند همیشه مسائل اخلاقی چیزی است که هدف در آن غیر باشد نه خویشستن، در اشتباه بزرگی هستند زیرا مصلحت این دو در واقع از

هم جدا نیست و جدائی این دو از یکدیگر تنها در مقاطع محدود و کوتاه مدّت است. شرح این سخن را قبلاً داشتیم و در مناسبت‌های دیگر خواهد آمد.

نکته‌ها

۱- اخلاق و نسبیت

اشاره

آیا اخلاق خوب و بد و رذائل و فضائل جنبه مطلق دارد؛ یعنی، مثلاً شجاعت و فداکاری و تسلّط بر نفس در هر زمان و هر مکان بدون استثنا خوب است، یا خوبی و بدی این صفات نسبی است، در پاره‌ای از جوامع و بعضی از زمانها و مکانها خوب در حالی که در جامعه یا زمان و مکان دیگر، بد است؟

آنها که اخلاق را نسبی می‌دانند دو گروهند:

گروه اول کسانی هستند که نسبیت را در تمام هستی قائل هستند؛ هنگامی که وجود و عدم نسبی باشد، اخلاق مشمول نسبیت خواهد بود.

گروه دوم کسانی هستند که کاری به رابطه مسائل مربوط به وجود و اخلاق ندارند، بلکه معتقدند معیار شناخت اخلاق خوب و بد، پذیرش و عدم پذیرش جامعه است.

بنابراین، ممکن است صفتی مانند شجاعت در جامعه‌ای مقبول و در جامعه و زمان و مکان دیگری غیر مقبول باشد، در آن جامعه‌ای که مقبول است جزو فضائل اخلاقی محسوب می‌شود و در جامعه‌ای که غیر مقبول است جزو رذائل اخلاقی است.

این گروه، حسن و قبح افعال اخلاقی را نیز تابعی از شاخص قبول و ردّ جامعه می‌شمرند و اعتقادی به حسن و قبح ذاتی افعال ندارند.

همان گونه که در بحث گذشته گفتیم، مسائل اخلاقی بستگی به معیارهای سنجش زائیده از جهان بینی‌ها دارد؛ آنها که اصل و اساس را، جامعه - آن هم در شکل مادی اش - می‌بینند، چاره‌ای جز قبول نسبیت در اخلاق ندارند؛ زیرا جامعه بشری

تحوّل است و شکل مادی آن پیوسته دگرگون می شود؛ بنابراین، چه جای تعجب که این گروه مرجع تشخیص اخلاق خوب و بد را افکار عمومی جامعه و قبول و ردّ آن بدانند.

نتیجه چنین تفکری ناگفته پیداست؛ زیرا سبب می شود که اصول اخلاقی به جای این که پیشرو جوامع بشری و اصلاح کننده مفاسد آنها باشد، دنباله رو و هماهنگ با هر وضع و شرائطی گردد.

از نظر این گروه کشتن دختران و زنده به گور کردن آنها در جامعه جاهلیت عرب، یک امر اخلاقی بوده چرا که جامعه آن روز آن را پذیرفته بود، همچنین غارتگری که از افتخارات عرب جاهلی بود و پسران را به خاطر این گرامی می داشتند که وقتی بزرگ شدند سلاح به دست می گیرند و در صفوف غارتگران فعالیت می کنند نیز یک امر اخلاقی محسوب می شود و البته همجنس گرایی در جوامعی که غرق این بدبختیها هستند از نظر آنها اعمال اخلاقی محسوب می شود!

عواقب مرگبار و خطرانی که این گونه مکتبها برای جوامع بشری به وجود می آورد بر هیچ عاقلی پوشیده نیست.

ولی در اسلام که معیار اخلاقی و ارزش فضائل و رذائل از سوی خدا تعیین می شود و ذات پاک او ثابت و لا یتغیر است، ارزشهای اخلاقی ثابت و لا یتغیر خواهد بود و افراد و جوامع انسانی باید از آن الگو بگیرند و تابع آن باشند نه این که اخلاق تابع خواست آنها باشد!

خداپرستان حتی فطرت انسانی و وجدان اخلاقی را اگر آلوده نگردد ثابت می دانند؛ و آن را پرتوی از فروغ ذات پروردگار می شمرند و به همین دلیل اخلاقیات متکی بر

وجدان، یا به تعبیر دیگر، حسن و قبح عقلی (منظور عقل عملی است نه عقل نظری) را نیز ثابت می‌شمرند.

اسلام نسبی بودن اخلاق را نفی می‌کند

در آیات متعددی از قرآن مجید، خوب و بد یا «خبیث و طیب» را بطور مطلق مطرح کرده و وضع جوامع بشری را در این امر بی‌اثر می‌شمرد؛ در آیه ۱۰۰ سوره مائده.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۸

می‌خوانیم: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ اَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ؛ بگو (هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند هر چند فزونی ناپاکها تو را به شگفتی اندازد!»

و در آیه ۱۵۷ سوره اعراف در توصیفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «وَيَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ؛ پیامبر، طیبات را برای آنها حلال و خبائث را حرام می‌کند.»

در آیه ۲۴۳ سوره بقره می‌فرماید: «انَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلٰی النَّاسِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُوْنَ؛ خداوند نسبت به بندگان خود احسان می‌کند ولی اکثر مردم شکر او را به جا نمی‌آورند!»

در آیه ۱۰۳ سوره یوسف می‌فرماید: «وَمَا اَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِيْنَ؛ و بیشتر مردم هر چند اصرار داشته باشی ایمان نمی‌آورند!»

در این آیات ایمان و پاکیزگی و شکر به عنوان یک ارزش محسوب شده هر چند اکثریت مردم با آن مخالف باشند؛ و بی‌ایمانی و ناپاکی و کفران، یک ضد ارزش به حساب آمده هر چند از سوی اکثریت پذیرفته شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز کراراً در خطبه‌های «نهج البلاغه» بر این معنی تأکید کرده است که پذیرش و عدم پذیرش خو یا عملی از سوی اکثریت هرگز معیار فضیلت و رذیلت و حسن و قبح و ارزش و ضد ارزش نیست.

در یک جا می‌فرماید: «أَيُّهَا

النَّاسُ لَا تَسِيءُ تَوْحُشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلِّهِ أَهْلُهُ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعُهَا قَصِيْرٌ وَجُوعُهَا طَوِيْلٌ؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرت وحشت نکنید؛ زیرا مردم گرد سفره ای جمع شده اند که سیری آن کوتاه و گرسنگی اش طولانی است! «۱»

و در جای دیگر می فرماید: «حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٍ؛ فَلَيْتُنَّ أَمْرَ الْبَاطِلِ لَتَقْدِيماً فَعَلَّ، وَلَيْتُنَّ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرْبَمَا وَلَعَلَّ؛ حق و باطلی داریم، و برای هر کدام طرفدارانی است؛ اگر باطل حکومت کند، جای تعجب نیست، از دیر زمانی چنین بوده؛ و اگر پیروان حق کم باشند، چه بسا افزوده گردند (و پیروز شوند)!» «۲»

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

(۲). نهج البلاغه خطبه ۱۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۹

اینها همه نسبت در مسائل اخلاقی را نفی می کند و پذیرش یا عدم پذیرش از سوی اکثریت جامعه را معیار ارزشهای اخلاقی و اعمال نیک نمی شمرد.

در قرآن و روایات معصومین علیهم السلام شواهد فراوانی بر این مسأله است که اگر گردآوری شود، کتاب مستقلاً را تشکیل می دهد.

سؤال

در اینجا سؤال مطرح است و آن این که: در تعلیمات شریعتهای آسمانی - بویژه اسلام - نیز نسبت احیاناً پذیرفته شده است؛ در مثل، اسلام دروغ را یک ضد ارزش و عمل غیر اخلاقی می شمرد در حالی که دروغ برای اصلاح میان مردم یا در مقام مشورت، ارزش و عمل اخلاقی محسوب می شود؛ و مانند این مسأله در تعلیمات اسلامی کم نیست، و این نوعی پذیرش نسبت در اخلاق و حسن و قبح است.

پاسخ

این سؤال مهمی است، و لی پاسخ زنده ای دارد و آن این که نسبی بودن اخلاق یا حسن و قبح مطلبی است، و وجود

استناها در مباحث مختلف، مطلبی دیگر.

به تعبیر دیگر، در بحث نسبت هیچ اصل ثابتی وجود ندارد، دروغ نه خوب است و نه بد، همچنین احسان و ظلم، نیکی و بدی آنها هنگامی روشن می شود که از سوی اکثریت جامعه به عنوان یک ارزش پذیرفته یا نفی شود.

ولی در اسلام و تعلیمات آسمانی، دروغ یا ظلم و ستم و نیز بخل و کینه و حسد ضد ارزش است؛ خواه از سوی اکثریت مردم ارزش محسوب شود یا نه؛ و بعکس، احسان و عدالت و راستی و امانت ارزشهای والائی هستند خواه از سوی جامعه ای پذیرفته شوند یا نه.

این یک اصل ثابت است ولی مانعی ندارد که در گوشه و کنار آن گاهی استثنائی وجود داشته باشد. اصل همان گونه که از نامش پیدا است اساس و ریشه چیزی را تشکیل می دهد و استثنائات به منزله بعضی از شاخ و برگهای اضافی است؛ بنابراین، هرگز نباید

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۰

وجود پاره ای از استثنائات را که در هر قاعده کلی یافت می شود دلیل بر نسبیّت گرفت؛ و اگر به تفاوت این دو بخوبی توجه کنیم جلو بسیاری از اشتباهات گرفته خواهد شد.

این نکته نیز در خور توجه است که گاه می شود موضوعات با گذشت زمان دگرگون می گردد و احکام که تابع موضوعات است نیز عوض می شود؛ این مطلب را هرگز نباید دلیل بر مسأله نسبیّت گرفت.

توضیح این که: هر حکم، موضوعی مخصوص به خود دارد؛ مثلاً، شکافتن بدن دیگری و ایراد جرح بر آن یک جنایت است، و قابل قصاص و تعقیب، ولی گاه این موضوع عوض می شود، چاقو به دست جراحی می افتد که برای نجات

جان بیمار، شکم او را پاره می کند، تا غده خطرناکی را در بیاورد، یا قلب او را می شکافد تا دریچه و رگهای قلب را اصلاح کند، در اینجا موضوع عوض می شود و دیگر جنایت نیست. و طیب جراح شکافنده قلب و شکم، در خور ستایش و جایزه است.

هیچ کس نباید این گونه دگرگونی احکام را که به خاطر دگرگونی موضوعات پیدا می شود، دلیل بر نسبت بگیرد. نسبت آن است که موضوع بدون دگرگونی ماهوی و موضوعی، نسبت به اشخاص یا زمانهای متفاوت احکام متفاوتی پیدا کند.

احکام شرع نیز همین گونه است، شراب حرام و نجس است، اما ممکن است با گذشت چند روزی و یا با اضافه ماده ای به آن، تبدیل به سرکه پاک و حلال گردد. هیچ کس نمی تواند اینها را به حساب نسبت بگذارد. نسبت آن است که شراب را مثلاً در جوامعی که علاقه به شراب دارند حلال بدانیم و در جوامعی که علاقه ندارند حرام بدانیم بی این که تغییر در ماهیت شراب ایجاد شود.

در مسائل اخلاقی نیز گاه به موضوعاتی برخورد می کنیم که در یک شکل فضیلت است و با دگرگونی تبدیل به رذیلت می شود؛ نرسیدن در حد اعتدال شجاعت است و فضیلت، ولی اگر از حد بگذرد، تهور و بی باکی و رذیلت است. و همچنین در موارد مشابه آن. یا این که دروغ در آنجا که معمولاً منشأ مفاسد و تضعیف اعتماد عمومی است، حرام و رذیله است؛ و آنجا که به منظور اصلاح ذات البین باشد، حلال و فضیلت است.

ممکن است کسانی نام این دگرگونی موضوعات را نسبت بگذارند، نزاعی با آنها در

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۱

مسأله

نامگذاری نداریم، و چنین نزاعی را نزاع لفظی می‌شمیریم زیرا این گونه موارد از قبیل تغییر موضوع و ماهیت چیزی است، و اگر منظور بعضی از طرفداران نسبت این باشد، مشکلی نیست؛ مشکل آن است که شاخص فضیلت و رذیلت و حسن و قبح اخلاقی را پسندیدن اکثریت جامعه بدانیم.

از مجموع آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که مسأله نسبت در اخلاق از دیدگاه اسلام و قرآن و منطق عقل مردود است و در واقع طرح مسأله نسبت در مباحث اخلاقی مساوی با نفی اخلاق است، چرا که طبق نظریه نسبت اخلاقی، هر رذیله‌ای در جامعه فراگیر شود فضیلت است؛ و هر بیماری اخلاقی فراگیر، صحت و سلامت محسوب می‌شود و اخلاق به جای این که وسیله‌ای برای سالم سازی اجتماع گردد، عاملی برای توسعه فساد خواهد شد.

۲- تأثیر متقابل «اخلاق» و «رفتار»

اشاره

رابطه اخلاق و عمل، و تأثیر اخلاق در عمل، چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد چرا که اعمال ما معمولاً از صفات درونی ما سرچشمه می‌گیرد، شخصی که بخل یا حسد یا تکبر در درون قلب او لانه کرده و روح و فکر او را به رنگ خود در آورده است، طبیعی است که اعمالش به همان رنگ باشد؛ حسود همیشه اعمالش نشان می‌دهد که این خوی زشت، همچون جرقه آتشی در جان او شعله ور است و او را آرام نمی‌گذارد و همچنین افراد متکبر، راه رفتن، سخن گفتن، نشست و برخاست آنها همه رنگ تکبر دارند، و این حکم در تمام صفات اخلاقی خوب و بد جاری و ساری است.

به همین دلیل، بعضی از محققان این گونه اعمال را اعمال اخلاقی می‌دانند؛ یعنی، اعمالی که صرفاً

ناشی از اخلاق نیک و بد است، در مقابل اعمالی که گاه از انسان سر می زند، و مثلاً تحت تأثیر امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و اندرز صورت گرفته، بی آنکه ریشه اخلاقی داشته باشد، البته این گونه اعمال نسبت به اعمال اخلاقی کمتر است.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت که برای اصلاح جامعه، و اصلاح اعمال مردم باید به

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۲

اصلاح ریشه های اخلاقی عمل پرداخت، چرا که غالب اعمال متکی به ریشه های اخلاقی است.

به همین دلیل، بیشترین کوششهای انبیای الهی و مصلحان جوامع اسلامی، مصروف این امر شده است که با تربیت صحیح، فضائل اخلاقی را در فرد جامعه پرورش دهند و رذائل را به حد اقل برسانند تا اعمال که تراوش صفات اخلاقی است اصلاح گردد. تعبیر به تزکیه در آیات متعدّد از قرآن مجید نیز اشاره به همین معنی است، این از یک سو.

از سوی دیگر، تکرار یک عمل نیز می تواند تأثیری در شکل گیری اخلاق بگذارد، زیرا هر عملی انسان انجام می دهد، خواه ناخواه اثری در روح او می گذارد و تکرار آن، آن اثر را پررنگ تر می کند و تدریجاً تبدیل به عادت می شود، و باز تکرار بیشتر سبب می گردد که از مرحله عادت بگذرد و به «حالت» و «ملکه» تبدیل شود، و یک ویژگی اخلاقی در انسان به وجود آورد.

بنابراین، عمل و اخلاق در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و هر کدام می تواند به نوبه خود سبب پیدایش دیگری شود.

این مسأله در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، بازتاب گسترده ای دارد، از جمله:

۱- در آیه ۱۴ سوره «مطفّین» بعد از اشاره به صفات زشت

گروهی از دوزخیان می فرماید:

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.»

این تعبیر بخوبی نشان می دهد که اعمال سوء، همچون زنگار تیره بر قلب می نشیند، و نور و صفای فطری آن را می گیرد، و درون انسان را تاریک می سازد، و به شکل خود در می آورد.

۲- در آیه ۸۱ سوره بقره می خوانیم: «بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ آری کسانی که تحصیل گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را احاطه نماید آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود!»

منظور از احاطه گناه (خطیئه) بر تمام وجود انسان، آن است که آثارش در درون

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۳

روح او چنان متراکم گردد، که روح را تاریک و به رنگ گناه در آورد، و در این هنگام پند و موعظه و ارشاد معمولاً اثر نخواهد داشت؛ گویی ماهیت انسان عوض می شود، و صفات اخلاقی و حتی اعتقادات او بر اثر تکرار گناه دگرگون می گردد.

همان گونه که در آیه ۷ سوره بقره درباره گروهی از کفار لجوج و متعصب می خوانیم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ خدا بر دلها و گوشهای آنها مهر نهاده، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده است، و برای آنها عذاب بزرگی است.»

روشن است که خداوند، نسبت به هیچ کس، عداوت و کینه ای ندارد. که بر دل و گوش او مهر نهد و بر چشم او پرده بیفکند، این در واقع آثار اعمال آنها است، که به صورت حجابها و پرده ها در می آید

و حواس او را می پوشاند، و از درک حقیقت باز می دارد (و نسبت دادن این امور به خداوند به خاطر آن است که هر سبب و مسببی در عالم هر چه دارد از ناحیه ذات پاک اوست که مسبب الاسباب است).

در آیه ۱۰ سوره «روم»، از این هم فراتر می رود و می فرماید: اعمال سوء، عقیده انسان را نیز دگرگون می سازد و تباه می کند، چنان که می خوانیم: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوَىٰ اِنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ؛ سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند.»

این تعبیر نشان می دهد که انجام کارهای زشت و ارتکاب گناه هر گاه ادامه پیدا کند در اعماق جان انسان، نفوذ خواهد کرد؛ نه تنها اخلاق بلکه عقائد را نیز زیر و رو می کند.

حتی در جای دیگر از قرآن می خوانیم که تکرار گناه و اعمال سوء، حس تشخیص انسان را نیز عوض می کند؛ خوب در نظرش بد و بد در نظرش خوب جلوه گر می شود؛ آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره کهف در این رابطه چنین می گوید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِينًا؛ بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین شما از مردم چه کسانی هستند؟ آنها که تلاششان در زندگی دنیا گم شده (و تمام سرمایه های الهی خود را از دست داده اند) با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند.»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۴

۳- در جای دیگر پیدایش صفت نفاق را نتیجه دروغ گویی مکرر و خلف وعده الهی می شمرد، می فرماید: «فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي

قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ؛ عمل آنها نفاق را در دل‌هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند مستقر ساخت، این (پیدایش خوی نفاق ریشه دار) به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند، و کراً دروغ گفتند.» (سوره توبه، آیه ۷۷)

توجه داشته باشید که «یکذبون» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، و بیانگر تأثیر این عمل سوء، یعنی دروغ، در پیدایش روح نفاق است؛ زیرا می‌دانیم دروغ گفتن آن هم در چهره انسان راستگو چیزی جز دوگانگی ظاهر و باطن نیست و نفاق درونی مبدل شدن این حالت به یک ملکه است.

تأثیر متقابل اخلاق و عمل در احادیث اسلامی

این حقیقت که اعمال نیک و بد در روح انسان اثر می‌گذارد، و به آن شکل می‌دهد، و خویهای نیک و بد را مستحکم می‌کند، بازتاب گسترده‌ای در احادیث اسلامی نیز دارد، که به عنوان نمونه سه حدیث زیر قابل دقت فراوان است:

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كَانَ أَبِي يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ، إِنَّ الْقَلْبَ لِيُوقِعَ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ اسْفَلَهُ؛ پدرم (امام باقر علیه السلام) می‌فرمود: چیزی بدتر از گناه قلب را فاسد نمی‌کند، گناه قلب را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و تدریجاً در آن اثر می‌کند تا بر آن غالب گردد؛ در این هنگام قلب وارونه می‌شود، و بالای آن پایین قرار می‌گیرد.» (۱)

البته این حدیث بیشتر ناظر به دگرگون شدن افکار بر اثر گناه است، ولی در مجموع، تأثیر گناه را در تغییر روح انسان منعکس می‌کند.

۲- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام

«اِذَا اذْنَبَ الرَّجُلُ حَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْدَاءً فَاِنْ تَابَ اُئْتَمَحَتْ وَاِنْ زَادَ زَادَتْ، حَتَّى

(۱). اصول کافی، ج ۲، باب الذنوب، حدیث ۱ ص ۲۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۵

تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ، فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا اَبَدًا؛ هنگامی که انسان گناه می کند، نقطه سیاهی در قلب او پیدا می شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه محو می شود، و اگر بر گناه بیفزاید زیادتیر می شود تا تمام قلب او را فراگیرد و بعد از آن هرگز روی رستگاری نخواهد دید!» (۱)

به همین دلیل، در احادیث اسلامی، نسبت به اصرار بر گناه، هشدار داده شده حتی اصرار بر گناهان کوچک، جزء گناهان کبیره ذکر شده است. (۲)

در حدیث معروف امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در جواب تقاضای مأمون برای بیان جامعی درباره حلال و حرام و فرائض و سنن، آمده از جمله مسائلی که بر آن تکیه شده است، اصرار بر گناهان صغیره است که آن را در ردیف گناهان کبیره ذکر فرموده است. (۳)

۳- در حدیثی که در کتاب «خصال» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده چنین می خوانیم:

«اَزْبَعُ خِصَالٍ يُمِثِّنُ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ...؛ چهار عمل است که قلب را می میراند: گناه بعد از گناه...» (۴)

شبهه همین معنی در تفسیر «الدر المنثور» نیز آمده است. (۵)

این تعبیّرات بخوبی نشان می دهد که تکرار یک عمل در قلب و جان انسان بطور قطع اثر می گذارد و سرچشمه تشکیل صفات رذیله و زشت خواهد شد؛ و به همین دلیل دستور داده شده است که هرگاه لغزش و گناهی از مؤمنی سرزند، هر چه زودتر آن

را با آب توبه بشوید، و آثار منفی آن را از قلب بزداید تا به صورت یک «حالت» و «ملکه» و صفت زشت درونی در نیاید؛ مخصوصاً دستور داده شده است که با احادیث روشنی بخش پیشوایان معصوم علیهم السلام این گونه زنگارها را از دل بزدایند؛ چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَنَّ الْقُلُوبَ لَمَتْرَيْنُ كَمَا يَرِيْنُ السَّيْفُ وَجَلَاءُهُ الْحَدِيثُ؛ دل‌های آدمیان زنگار می گیرد همان گونه که شمشیر زنگار می گیرد و صیقل آن حدیث است.» «۶»

(۱). همان مدرک، حدیث ۱۳، ص ۲۷۱.

(۲). بحار الانوار، ج ۱۰ ص ۳۵۹.

(۳). همان مدرک، ص ۳۶۶.

(۴). خصال، جلد ۱، ص ۲۵۲.

(۵). الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۳۲۶.

(۶). تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، ص ۵۳۱، حدیث ۲۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۶

۳- اخلاق فردی و اجتماعی

مسأله مهم دیگری که ذکر آن در اینجا لازم به نظر می رسد این است که: آیا مسائل اخلاقی در رابطه با انسانهای دیگر شکل می گیرد بطوری که اگر یک انسان تنهای تنها زندگی کند، اخلاق برای او مفهوم نخواهد داشت؟ یا این که پاره ای از مفاهیم اخلاقی درباره یک انسان تنهای تنها نیز صادق است، هر چند قسمت اعظم مسائل اخلاقی در رابطه انسانهای دیگر پیدا می شود، و از این نظر می توانیم اخلاق را به دو بخش تقسیم کنیم؟

در پاسخ این سؤال توجه شما را به بحثی که در کتاب «زندگی در پرتو اخلاق» آمده و عیناً آن را در زیر می آوریم، جلب می کنیم:

«بعضی معتقدند تمام اصول اخلاقی بازگشت به مناسبات خاص اجتماعی انسان با دیگران می کند، بطوری که اگر اجتماعی اصلاً

وجود نمی داشت و هر انسان کاملاً جدا از دیگران می زیست، و هر فردی بی خبر از وجود دیگری زندگی می کرد، اخلاق اصلاً مفهومی نداشت!

«زیرا غبطه، حسد، و تواضع، و تکبر، و حسن ظن، و عدالت، و جور، و عفت، و سخاوت، و امثال اینها همه از مسائلی است که فقط و فقط در اجتماع و برخورد انسان با دیگران، مفهوم دارد؛ بنابراین، انسان منهای اجتماع، با انسان منهای اخلاق، همراه خواهد بود.

«ولی به عقیده ما در عین این که باید اعتراف کرد که بسیاری از فضائل و رذائل اخلاقی با زندگی اجتماعی انسان بستگی دارد، چنان نیست که این مسأله عمومیت داشته باشد، زیرا بسیاری از مسائل اخلاقی هستند که فقط جنبه فردی دارند، و در مورد یک انسان تنها نیز کاملاً صادق است؛ مثلاً، صبر و جزع بر مسائل، شجاعت و ترس در برابر پیشامدها، استقامت و تنبلی در راه رسیدن یک فرد به هدف خود، غفلت و توجه نسبت به آفریدگار جهان، شکر و کفران در برابر نعمتهای بی پایان او و امثال این امور که علمای اخلاق در کتب اخلاقی از آن بحث نموده اند و جزء فضائل یا رذائل اخلاقی شمرده اند

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۷

می تواند جنبه فردی داشته باشد، و درباره یک فرد که زندگی کاملاً جدا از اجتماع دارد نیز صدق کند، از اینجا تقسیم اخلاق به اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی روشن می گردد، ولی ناگفته پیداست که اخلاق اجتماعی وزنه سنگینتری در علم اخلاق دارد و شخصیت انسان بیشتر بر محور آن دور می زند، اگر چه اخلاق فردی نیز سهم قابل توجهی در مورد خود دارد.»

شک نیست که این تقسیم دو گانه چیزی از ارزش مسائل اخلاقی نمی کاهد هر چند می تواند تفاوت اهمیّت مباحث اخلاقی را از نظر درجه بندی آشکار سازد؛ بنابراین، صرف وقت در این که کدامیک از خلق و خویهای اخلاقی فقط جنبه فردی دارد، و کدامیک جنبه اجتماعی، چندان مفید به نظر نمی رسد؛ و ما همین اشاره کلی را که در بالا آوردیم برای این بحث کافی می دانیم.

البته نمی توان انکار کرد که اخلاق فردی نیز تأثیر غیر مستقیم بر مسائل اجتماعی دارد.

(دقت کنید)

(۱). زندگی در پرتو اخلاق، ص ۲۹ تا ۳۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۹

فصل چهارم: پشتوانه های اخلاق

اشاره

اگر اخلاق را به درختی پربار تشبیه کنیم که آفتها و خطراتی نیز در کمین آن است، پشتوانه های اخلاقی را می توان به باغبان یا به آبی که در پای درخت جاری می شود تشبیه کرد، که اگر آب یا باغبان نباشد درخت اخلاق می خشکد، و یا گرفتار انواع آفتهایی که سرانجامش مرگ یا کم شدن بار و بر است، می گردد.

پشتوانه هایی که علمای اخلاق یا فلاسفه برای اخلاق ذکر کرده اند بسیار متفاوت است و در واقع با جهان بینی هر گروهی ارتباط دارد، و ما در اینجا به چند نمونه مهم آن اشاره می کنیم:

۱- پشتوانه سودجویی -

گروهی مسائل اخلاقی را صرفاً از این نظر توصیه می کنند که با منافع مادی در ارتباط مستقیم است؛ مثلاً، یک مؤسسه اقتصادی اگر اصل امانت و صداقت را دقیقاً رعایت کند و تمام اطلاعاتی را که به مشتریان یا مراجعه کنندگان می دهد بی کم و کاست با واقعیت تطبیق کند، می تواند سرمایه های مردم را به سوی خود جذب کند و سود کلانی از این طریق عایدش شود.

به همین دلیل، افرادی را می بینیم که موضعی عمل می کنند؛ یعنی مثلاً در ساعتی که کارمند بانک است و با ثروت و سرمایه مردم از نزدیک سرو کار دارد نهایت امانت را به خرج می دهد تا منافع زیادی برای مؤسسه خود جلب نماید، و هنگامی که

پای خود را از آن محل بیرون گذاشت ممکن است به انسانی خائن مبدل گردد، چرا که سود خود را

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۰

ممکن است در خیانت پندارد.

یا این که مثلاً یک کاسب یا تاجر با مراجعه کنندگان بسیار خوش برخورد، پر محبت، مؤدب و صمیمی به نظر می رسد، تا از

این راه مشتریان و دوستان بیشتری جلب کند امّا همین شخص ممکن است در خانه با زن و فرزند یا همسایگان، بسیار بد برخورد باشد.

این گونه اخلاق که پشتوانه ای جز سودجویی ندارد، بزرگترین عیش این است که برای اخلاق، هیچ اصالتی قائل نیست؛ چرا که در همه جا خطّ سودجویی را ادامه می دهد که گاه در اخلاق است و گاه به پندار او در ضدّ اخلاق.

جمعی از این فراتر رفته، اخلاق را نه به خاطر منافع شخصی بلکه به خاطر مصالح جامعه بشری طلب می کنند زیرا معتقدند اگر اصول اخلاقی در جامعه انسانی، متزلزل گردد، دنیا مبدّل به جهنّم سوزانی می شود که همه اهل آن در عذاب خواهند بود، و تمام مواهب مادی که می تواند آسایش و رفاه برای مردم جهان بیافریند، مبدّل به هیزمی برای روشن نگه داشتن این جهنّم سوزان می گردد.

این گونه افراد گرچه در سطح بالا-تری فکر می کنند، ولی بالا-خره اخلاقی را که آنها می طلبند براساس سودجویی و جلب منفعت و آسایش و رفاه، استوار است، نه بر پایه اصالت دادن به فضائل اخلاقی.

این طرز تفکر برای افراد مادیگرا که اعتقادی به مکتب وحی و نبوّت پیامبران ندارند، اجتناب ناپذیر است؛ اخلاق را از اوج آسمان به زمین می آورد، و آن را به ابزاری برای سودجویی بیشتر یا رفاه و آسایش بیشتر مبدّل می کند.

تردیدی نیست که اخلاق، این گونه آثار مثبت اجتماعی و مادی را در بردارد، و ما هم قبلاً اشاراتی به آن داشتیم، ولی بحث در این است که آیا پشتوانه اخلاق همین است و بس، یا این گونه آثار باید به عنوان مسائل جنبی در علم اخلاق مورد توجه

قرار گیرد.

به هر حال، اعتقاد به اخلاقی که بر اساس سودجویی و جلب منافع استوار است، از یک سو اصالت اخلاق را خدشه دار می کند و از سوی دیگر از ارزش و عمق آن می کاهد، و از سوی سوم در مواردی که احیاناً تضادی در میان سودجویی و اخلاق دیده می شود یا به تعبیر دیگر چنین پنداشته می شود، با اخلاق وداع می کند و به سراغ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۱

سودجویی می رود که پشتوانه اصلی آن بوده است.

۲- پشتوانه عقلی-

فلاسفه ای که معتقد به حاکمیت عقل بر همه چیز و لزوم پیروی از آن در همه چیز هستند، پشتوانه مسائل اخلاقی را درک عقل از خوب و بد اشیاء می دانند؛ مثلاً، می گویند عقل بخوبی درک می کند که شجاعت فضیلت است، و بزدلی و جبن رذیلت، و همچنین امانت و صداقت، کمال است، و خیانت و دروغگویی نقصان، و همین ادراک عقلی است که ما را به دنبال فضائل اخلاقی می فرستد و از رذائل باز می دارد.

بعضی دیگر پشتوانه را ادراک وجدان می دانند، می گویند وجدان که همان عقل عملی است مهمترین سرمایه انسان می باشد؛ عقل نظری را ممکن است فریب داد ولی وجدان چنین نیست و می تواند رهبر حقیقی بشر باشد.

بنابراین، همین که وجدان ما می گوید امانت، صداقت، ایثار، فداکاری، سخاوت و شجاعت خوب است، همین کافی است که ما را برای رسیدن به این نیکیها بسیج کند، و همین که می گوید: بخل، خودخواهی، و خودپرستی بد است، کافی است ما را از آن باز دارد.

به این ترتیب، پشتوانه عقلی و وجدانی به هم می رسند، و دو تعبیر مختلف از یک واقعیت است.

بی شک وجود این پشتوانه، یک واقعیت است

و می تواند در حدّ خود انگیزه مطلوبی برای نیل به تربیت نفوس و فضائل اخلاقی بوده باشد.

ولی با توجه به این که- همان گونه که در بحث وجدان در جای خود گفته ایم «۱»- از یک سو وجدان را گاه می توان فریب داد، و از سوی دیگر، وجدان با تکرار بدیها و زشتیها تدریجاً به آن خو می گیرد، و تغییر رنگ می دهد، و گاه بکلی حساسیت خود را از دست داده یا تبدیل به ضد می شود، و از سوی سوم، وجدان یا عقل عملی با تمام قداست و اهمیتی که دارد مانند عقل نظری خطا پذیر است؛ هرگز نمی توان تنها بر آن تکیه کرد و

(۱). به کتاب رهبران بزرگ، ص ۶۳ تا ۱۰۶ مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۲

از همه چیز بی نیاز شد، بلکه پشتوانه های قویتری لازم است که نه قابل فریب باشد، نه خطا کند، و نه با تکرار اعمال ضدّ اخلاقی تأثیر خود را از دست داده و تغییر شکل دهد.

کوتاه سخن این که، وجدان اخلاقی، یا عقل فطری و عقل عملی و هر تعبیر دیگری که به این معنی اشاره کند، پشتوانه خوبی برای نیل به فضائل اخلاقی محسوب می شود، ولی با کاستیهایی که دارد و در بالا به آن اشاره شد، قناعت به آن کافی نیست.

۳- پشتوانه شخصیت-

بعضی مسائل اخلاقی را از این رو دنبال می کنند که نشانه شخصیت است، و هر انسانی طالب شخصیت می باشد؛ هنگامی که شخصیت را در صداقت و امانت می بیند به دنبال آنها می رود، و هنگامی که ملاحظه می کند جامعه برای افراد شجاع و سخاوتمند و با وفا و مهربان شخصیت فوق العاده ای قائل است طالب

این صفات اخلاقی می شود.

بعکس، هنگامی که می بیند افراد بزدل و ترسو، بخیل و ضعیف الاراده، خائن و بی وفا، افراد بی ارزش و فاقد شخصیتند، سعی می کند از این رذائل خالی شود.

و به این ترتیب، پشتوانه دیگری برای مسائل اخلاقی جستجو کرده است.

ولی اگر درست بیندیشیم می بینیم این پشتوانه نیز به همان مسأله وجدان بازگشت می کند، منتها در اینجا «وجدان جامعه» مطرح است و نه وجدان فرد، یعنی آنچه با وجدان عمومی جامعه هماهنگ است و آن را فضیلت و نشانه شخصیت می شمردند، جزء اخلاق فضیله و آنچه عکس آن است جزء اخلاق رذیله است، و همین قضاوت عمومی جامعه سبب سوق دادن به نیکیها و بازداشتن از بدیها است.

ما انکار نمی کنیم که وجدان عمومی جامعه می تواند الهامبخش مسائل اخلاقی و ارزشها و ضد ارزشهایی در این زمینه باشد.

ولی همان کاستیها و اشکالاتی که در مورد وجدان فردی ذکر شده در مورد وجدان عمومی جامعه نیز صادق است.

وجدان عمومی جامعه گاه خطا می کند، و اگر زیر بمباران تبلیغات نیرومند وسیع نادرستی از سوی حکومتها و مانند آنها قرار گیرد، ممکن است ارزشها را ضد ارزش، و ضد ارزشها را ارزش بداند، همان گونه که در طول تاریخ نمونه های فراوان آن دیده شده

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۳

است؛ نه تنها در عصر جاهلیت عرب، کشتن دختران و زننده به گور کردن آنها در میان قشر وسیعی، یک فضیلت اخلاقی شمرده می شد (به خاطر تبلیغات گسترده ای که در این زمینه به عمل آمده بود و آن را راه نجات برای جلوگیری از گرفتار شدن نوامیس خود و اسارت آنها در جنگها می پنداشتند!) «۱»؛ بلکه امروز هم در

بعضی از جوامع پیشرفته می بینیم که با تبلیغات گسترده صاحبان زر و زور، و برای نیل به اهداف نامشروع مادی، وجدان عمومی جامعه را فریب داده اند و ضد ارزشهای اخلاقی را ارزش می شمردند.

افزون بر این، وجدان آدمی گرچه بارقه رحمت الهی است، و نمونه ای از دادگاه عدل بزرگ او در درون جان انسان در این جهان می باشد ولی با این حال، وجدان آدمی معصوم نیست و گاه گرفتار خطا و اشتباه می شود، و اگر پایگاه مطمئن و خطا ناپذیری آن را اصلاح نکند ممکن است سالها به خطای خود ادامه دهد.

۴- پشوانه الهی

درست است که هر یک از پشوانه های گذشته برای سوق دادن به سوی مسائل اخلاقی نقشی دارد، ولی همان گونه که در تحلیلها اشاره شد بعضی از این پشوانه ها خالی از جنبه های انحرافی نیست؛ مانند پشوانه سودجویی و منفعت طلبی که در همه حال راه خود را طی می کند، گاه در مسیر مسائل اخلاقی سیر می کند و در پاره ای از اوقات

(۱). در یکی از اشعار شگفت آوری که از آن عصر باقی مانده چنین آمده است

الْمَوْتُ اخْفَى سِتْرَهُ لِلْبَنَاتِ وَ دَفَنَهَا يُزْدِي مِنَ الْمَكْرَمَاتِ

أَلَمْ تَرَانَّ اللَّهَ عَزَّ اشْمُهُ قَدْ وَصَعَ النَّعْشَ بِجَنْبِ الْبَنَاتِ

«مرگ بهترین حجاب برای پوشانیدن دختران است- و دفن کردن آنها نشانه بزرگواری محسوب می شود- آیا نمی بینی که خداوند متعال نعش را در کنار بنات قرار داده است (اشاره به صورت فلکی بنات النعش است که از هفت ستاره تشکیل شده، چهار ستاره آن را نعشی پنداشته است و سه ستاره آن را که در دنبال آن است دخترانی که دنبال نعش هستند).»

همان

گونه که ملاحظه می کنید این شاعر جاهلی عرب، بزرگترین جنایت را که همان کشتن دختران بی گناه و فرزندان نوزاد است به عنوان یکی از مهمترین افتخارات ذکر می کند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۴

از آن جدا می شود.

بعضی دیگر از این پشتوانه ها گرچه چنین نبوده ولی قدرت نفوذ آن محدود و آمیخته با کاستیها و نارسائیها و احیاناً خطا و اشتباه هست.

تنها انگیزه نیرومند و مؤثر و خالی از خطا و اشتباه و هرگونه کاستی برای مسائل اخلاقی، انگیزه الهی است که از منبع وحی سرچشمه می گیرد.

در اینجا فضائل اخلاقی به عنوان ابزاری برای نیل به سودجویی و منفعت طلبی محسوب نمی شود، و وسیله ای برای رفاه اجتماعی نیست (هر چند اخلاق بطور قطع هم مایه آرامش و آبادانی و رفاه است و هم تأمین کننده منافع مادی).

در اینجا اصالت با انگیزه های معنوی است؛ و به تعبیر روشنتر، ذات پاک خداوند که کمال مطلق و مطلق کمال است، و جامع جمیع صفات جمال و جلال می باشد، محور اصلی شمرده می شود، و هر انسانی می کوشد خود را به آن کمال مطلق نزدیک کند، و پرتوی از اسماء و صفات او را در درون جان خود زنده نماید؛ روز به روز به او نزدیکتر و شبیه تر شود (هر چند ذات پاکش از هرگونه شبیه و مانند واقعی منزّه است)؛ و در این مسیر که به سوی بی نهایت می رود، هیچ حدّ و مرزی از کمال را به رسمیت نمی شناسد؛ وجود او مملوّ از عشق به خدا یعنی کمال مطلق می شود، و انوار ذات و صفات او وجودش را روشن می سازد، بطوری که هر لحظه فضیلت و کمال برتر و بالاتری

را طالب است؛ نه در قید منافع مادی است، نه اخلاق را برای شخصیت می خواهد و نه تنها وجدان انگیزه اوست، بلکه انگیزه ای برتر و بالاتر از همه اینها دارد.

او معلومات خود را گذشته از عقل و وجدان، از وحی آسمانی می گیرد و ارزشهای راستین را از دروغین در پرتو آن جدا می سازد، و با ایمان و یقین کامل و خالی از هرگونه تردید و تزلزل در این راه گام برمی دارد.

در این زمینه قرآن راهنمای خوبی است:

قرآن مجید به روشنی اعمال اخلاقی را زائیده ایمان به خدا و روز قیامت می شمرد و در بسیاری از آیات «عمل صالح» پشت سر ایمان و به عنوان ثمره درخت ایمان آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۵

ایمان را به درخت پر بار و پاکیزه ای تشبیه می کند که ریشه های بسیار محکم آن در اعماق جان انسان فرورفته و شاخ و برگش به آسمان کشیده شده و همواره پر از میوه های شاداب است.

در یک اشاره زیبا می فرماید: «الْم تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ - تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِأَذْنِ رَبِّهَا؛ آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن ثابت و شاخه آن در آسمان است - و در هر زمان میوه های خود را به فرمان پروردگار می دهد.» (سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵)

بدیهی است درختی که ریشه های آن در اعماق قلوب است و شاخه هایش از تمام اعضای انسان سربرآورده و در آسمان زندگی او پرکشیده درختی است پر بار که هرگز خزانی ندارد، و طوفانها نمی تواند آن را از ریشه برکند. «۱»

در سوره «و العصر» همین معنی با

تعبیر دیگری آمده است، آنجا که همه انسانها را در زیان و خسران می بیند، و تنها کسانی را استثنا می کند که در درجه اول، ایمان دارند و سپس عمل صالح، و از حق دفاع می کنند و به صبر و استقامت توصیه می نمایند. (وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - أَلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ).

همین معنی با تعبیر جالب دیگری در آیه ۲۱ سوره «نور» آمده، می فرماید: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ؛ اگر فضل

(۱). مفسران در تفسیر این آیه، و این که منظور از این «شجره طیبه» چیست؟ و آیا چنین تشبیهی وجود خارجی دارد یا نه؟ گفتگوی بسیار کرده اند، گاه گفته اند شجره طیبه همان کلمه لا اله الا الله است، و گاه آن را به اوامر الهی، و گاه به ایمان تفسیر کرده اند، که همه اینها در واقع به یک حقیقت باز می گردد.

و نیز در این که چنین درختی که ریشه های آن در اعماق زمین، و شاخه های آن در آسمانها، و همیشه دارای میوه باشد، وجود خارجی دارد یا نه، سخن بسیار گفته اند.

ولی نباید فراموش کنیم که لازم نیست هر تشبیهی در تمام جهاتش وجود خارجی داشته باشد، مثلاً می گوئیم قرآن همچون آفتابی است که هرگز غروب ندارد، به یقین در خارج آفتاب بی غروب وجود ندارد، بنابراین، منظور فقط تشبیه قرآن به وجود آفتاب است؛ ولی ویژگیهای این آفتاب ممکن است با آنچه در خارج دیده می شود متفاوت باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۶

و رحمت الهی بر شما نبود هیچیک از شما هرگز تزکیه نمی شد، ولی خداوند هر که را

بخواهد (و شایسته بداند) تزکیه می کند.»

بنابراین، پاکی اخلاق و عمل و تزکیه کامل انسان جز در سایه ایمان به خدا و رحمت او ممکن نیست.

همین معنی با تعبیر دیگری در سوره «اعلی» دیده می شود، می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى - وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى؛ به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد. و (آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند!» (سوره اعلی، آیه ۱۴ و ۱۵)

مطابق این آیات، تزکیه اخلاقی و عملی رابطه نزدیکی با نام پروردگار و نماز و نیایش او دارد؛ اگر از آن مایه بگیرد، ریشه دار و پر دوام خواهد بود، و اگر به اصول دیگری متکی شود سست و کم محتوا خواهد بود.

در آیه ۹۳ سوره «مائده» رابطه قوی تقوا و اعمال اخلاقی با ایمان به طرز جالبی منعکس شده است، می فرماید: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَاحْسِبُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند گناهی در آنچه خورده اند نیست؛ اگر تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

در این آیه شریفه، گاه تقوا مقدم بر ایمان و عمل صالح ذکر شده، و گاه مؤخر از آن، و گاه مقدم بر احسان، این به خاطر آن است که تقوای اخلاقی و عملی در یک مرحله، قبل از ایمان است، و آن آمادگی برای پذیرش حق و احساس مسؤولیت برای

جستجوی آن است.

سپس هنگامی که حق را شناخت و به آن ایمان آورد، مرحله عالی تری از تقوا بر وجود او سایه می افکند و سرچشمه انواع نیکوکاریها می شود.

و به این ترتیب، رابطه تنگاتنگی که میان «ایمان» و «تقوا» است روشن می شود.

کوتاه سخن این که، قوی ترین و عالی ترین پشتوانه اخلاق، ایمان به خدا و احساس

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۷

مسئولیت در پیشگاه اوست. ایمانی که فراتر از مسائل مادی است و با چیزی نمی توان آن را مبادله کرد، همه جا با انسان است و لحظه ای از او جدا نمی شود، و همه چیز در برابر آن کوچک و کمرنگ است.

به همین دلیل، قوی ترین چهره های اخلاق که ایثار و فداکاری را در حدّ اعلی داشته است، در زندگانی اولیاء اللّه مشاهده می کنیم.

و نیز به همین دلیل، در جوامع مادی که همه چیز با معیار منافع شخصی سنجیده می شود، مسائل اخلاقی بسیار کمرنگ است، و غالباً در مواردی رسمیت دارد که در طریق همان منافع شخصی است؛ حسن خلق، ادب، امانت، درستکاری، وفا و سخاوت، همه تا آنجا ارزش دارد که بتواند سود مادی بیشتری را جلب کند و آنجا که سود مادی به خطر افتاد، همه اینها رنگ خود را می بازند!

پدر و مادر که در سنین بالا- قدرت سوددهی ندارند بکلی فراموش می شوند، و آنها را به مراکز نگهداری سالمندان می فرستند تا در انتظار مرگ روز شماری کنند!

فرزندان به محض این که توانایی بر کاری پیدا کنند، از خانه بیرون فرستاده می شوند، نه برای این که استقلال اقتصادی پیدا کنند، بلکه برای این که همیشه فراموش شوند.

همسران نیز تا آنجا شریک زندگی و مورد علاقه اند که سود

و لذت مادی بیافرینند؛ در غیر این صورت، فراموش می شوند؛ و به همین دلیل، طلاق در این کشورها بیداد می کند!

در مکتبهای مادی که برای اخلاق پشتوانه الهی وجود ندارد، استقبال از شهادت در مسیر آرمانهای والا نوعی حرکت انتحاری و بی معنی است! و سخاوتهایی که سبب بخشش اکثر اموال انسان می گردد، نوعی جنون محسوب می شود! عفت و پارسایی، ضعف نفس، و زهد و بی اعتنایی به زرق و برق عالم ماده، دلیل بر ناآگاهی و ساده لوحی است.

قدرتهای برخاسته از این جوامع و سران این کشورها، بهترین نمونه هایی هستند که معیار اخلاق را در این جوامع نشان می دهند.

برخورد دو گانه و چند گانه با مسائل مربوط به «حقوق بشر» از سوی این قدرتها، بسیار وحشت انگیز است، آنجا که حقوق انسانها گوشه ای از منافع آنها را به خطر می اندازد،

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۸

بکلی فراموش می گردد و این ارزش والا در پای منافع آنان قربانی می شود.

خطرناکترین جنایتکاران و متجاوزان بر حقوق انسانها در اینجا افرادی دوست داشتنی می شوند؛ و بعکس، انسانهای پاک و از هر نظر منزّه که به دفاع از حقوق بشر بپاخیزند، امّا بخشی از منافع مادی آنها را به خطر بیندازند، در نظر آنها به صورت شیطانهایی در می آیند که به هر وسیله ممکن باید سرکوب شوند.

به همین دلیل، در زمان واحد، در یک گوشه ای از دنیا، مدافع سرسخت دموکراسی و حاکمیت ملتها هستند، و درست در همان زمان، در گوشه ای دیگر مدافع سرسخت بدترین دیکتاتورها! همه اینها به خاطر آن است که اصل اساسی برای آنان چیزی جز منافع مادی و سود شخصی نیست، و اخلاق نزد آنها تکیه گاه روشنی ندارد.

نکته دیگری

که در اینجا شایان دقت است، این است که سودجویان مادی تنها به زمان و مکان خود می نگرند، گذشتگان چه کردند و آیندگان چه خواهند کرد، برای آنها مفهومی ندارد، مگر این که رابطه ای با زندگی فعلی آنها پیدا کند؛ منطق آنها این است:

هنگامی که ما نباشیم دنیا را آب بگیرد یا بماند چه تفاوتی می کند؟

ولی خداپرستان با اعتقاد به زندگی پس از مرگ، و دادگاه عدل الهی در قیامت، بر این باورند که اگر آثار نیکی از خود به یادگار بگذارند و انسانهای نیازمند از آن بهره مند گردند، هر چند بعد از هزاران هزار سال باشد، برکات معنوی آن، به آنها در جهان دیگر می رسد؛ بنابراین، آنها نه تنها وجودی مفید برای امروزند، که برای فردا و هزاران سال دیگر نیز فکر می کنند.

حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می فرماید: «اِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ اِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، اَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ اَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ؛ هنگامی که مؤمن از دنیا می رود، عملش قطع می شود مگر از سه چیز: صدقات جاریه (اموالی که به صورت موقوفه و مانند آن در آمده و مردم دائماً از آن استفاده می کنند) و علوم و دانشهایی که انسانها از آن سود می برند و فرزند صالحی که برای او دعا می کند.» (۱)

(۱). بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۹

به این ترتیب، ایمان به جهان دیگر سبب کارهای اخلاقی مهمی مانند باقی گذاشتن صدقات جاریه و آثار علمی مفید، و فرزندان صالح می شود، در حالی که این امور در مکتب سودپرستان مادی هیچ کدام مفهوم درستی ندارد.

مرحوم شهید «مطهری»

در کتاب «فلسفه اخلاق» خود، بعد از آن که خودپرستی را به سه شاخه تقسیم می کند (خودی خود، خودی خانواده و خودی ملی) و همه اینها را نوعی خودپرستی که تضاد با اخلاق دارد می شمرد، سخنی از «گوستاولوبون» در کتاب معروفش «تمدن اسلام و عرب»، با تلخیص نقل می کند که برای تکمیل این بحث مفید است.

او درباره این که چرا ملل مشرق زمین از تمدن غرب آن طور که باید استقبال نمی کنند، عللی ذکر می کند: نخست این که آنها آمادگی برای این کار ندارند؛ دوم این که زندگی ما با وضع زندگی آنها متفاوت است، زندگی آنها ساده است و ما نیازهای مصنوعی برای خود درست کرده ایم، سپس می افزاید که به نظر می رسد ما این را کتمان می کنیم که طرز رفتار ظالمانه ای که ملل غرب نسبت به آنها روا داشته اند (عامل مهم دیگری است).

پس از آن، اشاره به مظلومی که غریبها در آمریکا، اقیانوسیه و چین و هند کرده اند می کند، مخصوصاً روی داستان جنگ معروف به «جنگ تریاک» تکیه می کند که انگلیسیها برای این که به مردم چین مسلط شوند تصمیم گرفتند تریاک را بر آنها مسلط کنند، تا قدرت مقاومت آنها درهم بشکند، چینی ها متوجه شدند که دشمن چه بلایی می خواهد بر سر آنها بیاورد، قیام کردند و خود را آماده دفاع نمودند، ولی سرانجام انگلیسی ها با شلیک گلوله های توپ بر آنها غالب شدند و تریاک را در میان آنها رواج دادند، و طبق آمار هر سال شش صد هزار نفر (در آن زمان) به خاطر تریاک رهسپار دیار عدم می شدند! «۱»

آری! هنگامی که اخلاق از پشتوانه «ایمان و ارزشهای معنوی» برخوردار نباشد هر جا

(۱). فلسفه اخلاق، ص ۲۸۳ (با کمی تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۰

در برابر «منافع شخصی» قرار گرفت، عقب نشینی می کند!

نکته

آنچه در بالا درباره پشتوانه اخلاق از نظر ایمان به مبدأ و معاد گفته شد به این معنی نیست که نقش «عقل فطری» را در عمق بخشیدن به مسائل اخلاقی انکار کنیم، چرا که بی شک وجدان انسان که در واقع نماینده خدا در درون جان بشر است، نیز تأثیر بسزایی در تحکیم مبانی اخلاق دارد مشروط بر این که با نیروی ایمان تلفیق گردد، و از حجاب سودپرستی و هوای نفس رهایی یابد.

در قرآن مجید نیز بارها روی این مسأله تکیه شده است؛ در آیه ۱۰۰ سوره «یونس» می خوانیم «وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ خداوند پلیدی (گناه) را بر کسانی قرار می دهد که تعقل نمی کنند و نمی اندیشند!»

و در آیه ۲۲ «انفال» می فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ بدترین جنندگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که تعقل نمی کنند (نه صدای حق را می شنوند، نه به حق سخن می گویند)!»

و درباره کسانی که نماز را به سخریه می گرفتند، در آیه ۵۸ سوره «مائده» می فرماید:

«اتَّخَذُوا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ؛ آنها نماز را به سخریه گرفتند، به خاطر این که تعقل نمی کنند!»

با توضیحاتی که در بالا داده شد، دیدگاه قرآن مجید در مسائل اخلاقی بطور خلاصه روشن گردید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۱

فصل پنجم: اخلاق و آزادی

اشاره

در این که آیا اخلاق، آزادی انسان را محدود می کند و این محدودیت به سود یا زیان اوست؟ بحثهای زیادی شده است، که به اعتقاد ما بسیاری از این بحثها ناشی از تفسیرهای نادرستی است که برای معنی آزادی شده و می شود، از جمله:

۱- گاه گفته می شود: اخلاق از آن نظر که انسان را محدود می کند

مانع پرورش استعدادها است!

۲- و گاه گفته می شود: اخلاق غرائز را سرکوب می نماید تا سعادت واقعی فرد محقق گردد، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود، خدا آن را خلق نمی کرد!

۳- و گاه می گویند: برنامه های اخلاقی با فلسفه اصاله اللذّه مخالف است و می دانیم هدف آفرینش همان «لذّت» است که انسان باید به آن برسد!

۴- و گاه در نقطه عکس آن گفته می شود: اساساً بشر آزاد نیست و همیشه تحت عوامل جبری گوناگونی قرار دارد؛ بنابراین، نوبتی به توصیه های اخلاقی نمی رسد!

۵- و بالاخره گاه می گویند: بنای اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضدّ اخلاقی دارد!

این سخنان ضدّ و نقیض، از یک سو نشان می دهد که ارزیابی صحیحی درباره اصل مفهوم آزادی نشده و از سوی دیگر، اخلاق دینی بویژه اخلاق اسلامی و پشتوانه های آن بخوبی مورد دقت قرار نگرفته است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۲

به همین دلیل، باید نخست به سراغ مسأله آزادی برویم.

چرا انسان آزادی را با تمام وجودش می طلبد؟ و چرا انسان باید آزاد باشد؟ اساساً آزادی چه نقشی در پرورش روح و جسم دارد؟ و در یک کلمه «فلسفه آزادی چیست»؟

پاسخ همه این سؤالات بطور خلاصه این است که: در درون وجود انسان، استعدادها و شایستگیها و نیروهای بالقوه ای نهفته شده که بدون آزادی هرگز شکوفا نمی شود، به همان دلیل که انسان خواهان شکوفایی استعدادها و تکامل است خواهان آزادی که وسیله نیل به آن است می باشد.

ولی آیا این آزادی که باعث شکوفایی استعدادهای خلّاق است آزادی بی قید و شرط است یا آزادی هدایت شده و توأم با برنامه ریزی؟

این مطلب را

با ذکر یکی دو مثال می توان توضیح داد:

باغبانی را فرض کنید که برای پرورش انواع گلهای و میوه ها دامن همت به کمر زده است، بذر افشانده، نهال غرس کرده و درختان را به موقع آبیاری می کند، بدیهی است اگر این درخت در فضای آزاد نباشد و از هوا و نور آفتاب و دانه های باران استفاده نکند و یا ریشه های آن در اعماق خاک آزادانه پیشرفت ننماید و با سنگ و موانع دیگر رو به رو شود هرگز نه گلی نصیب باغبان می شود و نه میوه ای؛ بنابراین، آزادی ریشه ها و ساقه ها و شاخ و برگها برای شکوفا شدن استعدادهایشان ضروری است.

اما گاه ممکن است این درخت شاخه های اضافی نامناسبی پیدا کند، و یا از مسیر رشد واقعی منحرف و کج و معوج شود، باغبان قیچی باغبانی را به دست می گیرد و بدون هیچ ملاحظه و ترخمی شاخه های اضافی را که تنها فایده اش گرفتن نیروی درخت و تضعیف آن است قطع می کند. هیچ کس نمی تواند به این باغبان اعتراض کند که چرا درخت را آزاد نگذاردی که هرگونه می خواهد شاخ و برگ بیاورد.

و نیز درخت کج و معوج را با چوب صاف و مستقیم محکم می بندد تا صاف شود و هیچ آدم عاقلی نمی تواند به او ایراد بگیرد چرا درخت را در بند کردی و جلو او را گرفتی؛ زیرا او در جواب می گوید: درخت را باید آزاد گذاشت تا میوه های شیرین گلهای زیبا دهد، نه آزادی در طریق انحراف و به هدر دادن نیروها!

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۳

در مورد انسان نیز همین طور است، او دارای استعدادهای فوق العاده مهمی است که اگر درست رهبری شود،

به بالاترین درجات تکامل مادی و معنوی می‌رسد، او آزاد است از استعدادهای خلاقش در این راه استفاده کند، ولی آزاد نیست که آنها را به هدر دهد، و در مسیرهای کج و معوج نابود کند.

آنها که آزادی را به معنی عامی که شامل هرگونه بی‌بندوباری می‌شود تفسیر کرده‌اند، در حقیقت معنی آزادی را نفهمیده‌اند، آزادی یعنی آزاد بودن در بکارگیری نیروها در مسیرهایی که انسان را به هدفهای والاتری (خواه مادی یا معنوی) می‌رساند.

در مثالی دیگر، آزاد بودن عبور از جاده‌های کوچک و بزرگ برای رسیدن به مقصدهای معلوم، هرگز مفهومی هرج و مرج در رانندگی و بی‌اعتنایی به تمام مقررات آن نیست.

هیچ آدم عاقلی نمی‌گوید مقید بودن رانندگان به رعایت این مقررات مانند توقف پشت چراغ قرمز، رعایت جاده‌های یک طرفه، عبور از دست راست و مانند اینها، مخالف آزادی رانندگی است، و موجب محدودیت رانندگان است، همه به چنین سخنی می‌خندند و می‌گویند آزادی باید در چارچوب مقرراتی باشد که انسان را به مقصد برساند نه این که باعث اتلاف اموال و قتل و جرح نفوس و مانند آن شود و انسان هرگز به مقصد نرسد.

اساساً بسیاری از این آزادیهای کاذب، نوعی اسارت قطعی است.

جوانی که از آزادی خود سوء استفاده کرده و گرفتار مواد مخدر و اعتیادهای کشنده دیگر شده است، در واقع اسیر است و با اعمالش حکم اسارت خود را امضا می‌کند.

آزادیهای توأم با رعایت موازین اخلاقی به انسان آزادی واقعی می‌دهد و از اسارت او در چنگال هوی و هوسهای کشنده رهایی می‌بخشد و چه جالب است در اینجا کلام مولی علی علیه السلام که می‌فرماید: «انَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ،

وَذَخِيرَهُ مَعَادٍ، وَعِثُّهُ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ؛ تقوای الهی کلید گشایش هر دری است و ذخیره رستاخیز و سبب

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۴

آزادی از هرگونه بردگی (شیطان) و نجات از هرگونه هلاکت! «۱»

از تحلیل فوق و مثالهای بالا- آزادی واقعی از آزادیهای کاذب یا به تعبیر صحیحتر اسارت‌هایی تحت نام آزادی، شناخته می‌شود؛ و جلو سوء استفاده از این مفهوم مقدس را می‌توان گرفت؛ و هیچ‌گاه کسی نمی‌تواند به بهانه این که اخلاق، انسان را محدود می‌کند، ارزشهای اخلاقی را زیر سؤال ببرد.

همچنین پاسخ کسانی که می‌گویند اخلاق غرائز را سرکوب می‌کند، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود خدا آن را خلق نمی‌کرد، روشن می‌شود.

غرائز آدمی همچون دانه‌های حیاتبخش باران است که از آسمان نازل می‌شود، بی‌شک اگر لازم و مفید نبود خدا آن را از آسمان نازل نمی‌کرد، ولی این به آن مفهوم نیست که ما اجازه دهیم قطره‌های باران دست به دست هم دهند و سیلابی ویرانگر به وجود آورند، بلکه عقل و درایت می‌گوید باید سدّی در مقابل آن کشید و دریاچه‌ها و کانالها و نه‌ر‌هایی به وجود آورد و این موهبت الهی را طبق برنامه و حساب به مزارع و باغها هدایت کرد غرائز آدمی نیز مانند این دانه‌های حیاتبخش باران است که اگر تحت برنامه و کنترل در مسیرهای سازنده درنیاید مبدل به سیلابی ویرانگر می‌شود که همه چیز انسان را بر باد خواهد داد.

از آنچه در بالا- آمد می‌توان این نتیجه را به روشنی گرفت که اخلاق نه انسان را محدود می‌کند و نه مانع پرورش انسانها است و نه

غرائز خداداد را سرکوب می نماید، بلکه کار اخلاق بهره گیری از آزادی انسان در مسیر سعادت و رهبری غرائز برای رسیدن به کمال مطلوب است.

با توجه به این تفسیر که به نظر ما تفسیر صحیح آزادی است پاسخ بسیاری از سخنان مخالفان اخلاق روشن می شود و نیازی به توضیح نیست.

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۵

اعتقاد به جبر و مسائل ضد اخلاقی

بی شک رابطه بسیار نزدیکی میان اعتقاد به آزادی اراده انسان و «مسائل اخلاقی» وجود دارد؛ زیرا همان گونه که در گذشته نیز اشاره کرده ایم اگر اعتقاد به آزادی انسان نفی شود تمام مفاهیم اخلاقی فرو می ریزد و از کار می افتد.

به همین دلیل، ادیان الهی که عهده دار تربیت نفوس و تهذیب اخلاقند سرسخت ترین مدافع آزادی بشرند! (دقت کنید)

و نیز به همین دلیل، قرآن مجید مملو از آیاتی است که آزادی اراده انسان را تثبیت نموده و جبر را نفی می کند. این آیات بالغ بر صدها آیه می شود، که در مباحث جبر و اختیار به آن اشاره شده است. «۱»

اصولاً امر و نهی و هرگونه تکلیف دیگر و دعوت به اطاعت و نهی از معصیت و ثواب و عقاب و حساب و جزا، و دادگاه و اجرای حدود و مجازاتها و امور دیگری مانند آن، همه تأکیدهای مکرری بر مسأله آزادی اراده انسان است.

و اگر آیاتی در قرآن می بینیم که دستاویز طرفداران مکتب جبر شده دقیقاً ناشی از عدم توجه به تفسیر صحیح این آیات است. چرا که این آیات ناظر به نفی تفویض است نه اثبات جبر، و شاهد آن در خود قرآن بوضوح دیده می شود که شرح آن در منابعی که قبلاً به آن اشاره

شد آمده است و اینجا جای آن بحث نیست.

اعتقاد به جبر و سلب آزادی انسان می تواند عامل مؤثری برای هرگونه بی بندوباری اخلاقی بوده باشد، چرا که هر گناهکاری به بهانه این که سرنوشت او از روز ازل بطور جبری رقم زده شده و او نمی تواند آن سرنوشت را دگرگون سازد، در منجلا ب فساد و گناه غوطه ور می گردد، اتفاقاً شواهد تاریخی نیز بر این معنی داریم که گناهکارانی به استناد همین مکتب، خود را در ارتکاب گناه و اعمال ضد اخلاقی معذور می دانستند، و می گفتند: «ما اگر خوب یا بدیم از ناحیه خود ما نیست، باغبان ازل از روز نخست ما را چنین پرورش داده و در سرنوشت ما نوشته است! نه نیکوکاران باید افتخار به نیکی خود

(۱). به تفسیر نمونه (فهرست موضوعی، صفحه ۹۹) و انوار الاصول، جلد اول، بحث جبر و اختیار مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۶

کنند، و نه بدکاران باید مورد سرزنش و ملامت قرار گیرند!»

به همین دلیل، پیامبران الهی، و بیش از همه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای تحکیم مبانی اخلاق و تهذیب نفوس، قبل از هر چیز آزادی اراده انسان را تثبیت می کردند.

به هر حال، بحث جبر و اختیار و مسائل دیگری مانند قضا و قدر، هدایت و ضلالت، سعادت و شقاوت، از دیدگاه قرآن، بحث مستقل و مبسوطی است که به خواست خدا در مباحث آینده تفسیر موضوعی به سراغ آن خواهیم رفت. هدف در اینجا تنها اشاره ای به این مسأله و تأثیر آن در مسائل اخلاقی است نه ورود در اصل این مسأله.

*** اما کسانی که اصل و اساس را لذت می شمردند

و ارزش نهایی برای آن قائلند و اخلاق را از آن نظر که مخالف این معنی است نامناسب می دانند و همچون «آریس تیپ» که قبل از میلاد می زیسته می گویند: «خیر عبارت است از لذت، و شرّ چیزی جز الم نیست و هدف نهایی انسان در زندگی کام گرفتن از لذائذ جهان است، و نباید به نتایج نیک و بد آن فکر کرد!» (۱)

آنها از این نکته غافلند که به فرض ما لذت را منحصر در لذائذ مادی بدانیم و از لذائذ معنوی که به مراتب از لذات مادی روح پرورتر است صرف نظر کنیم، رسیدن به لذت مادی نیز بدون رعایت اخلاق ممکن نیست، چرا که کام جویی و لذت بی قید و شرط، رنج و الم بسیار دردناکی در پی دارد که به خاطر آن هم که باشد، باید از آن لذت نقد که رنجی عظیم تر در پی دارد، صرف نظر کرد.

این سخن گرچه از دهان کسی خارج شده که ظاهراً در ردیف فلاسفه پیشین است ولی به سخنان مبتلایان به موادّ مخدّر می ماند که وقتی به آنها گفته شود، لذت امروز شما مایه بدبختی عظیم و درد و رنج طاقت فرسای فردا است، در جواب می گویند: دم غنیمت است، و امروز را دریاب و فکر فردا مباح!

ولی فردا که غول وحشتناک بیماریهای جانکاه عصبی، قلبی و مغزی، که ناشی از

(۱). علم اخلاق یا حکمت عملی، صفحه ۲۴۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۷

اعتیاد است به او حمله ور می شود، بر منطق گذشته خویش می خندد و تأسّف می خورد، ولی بدبختانه غالباً راهی برای بازگشت وجود ندارد.

توصیه های اخلاقی در مورد رعایت عفت، امانت، راستی، و صداقت و جوانمردی و

فتوت، همه از این قبیل است. جامعه ای که نادرستی و خیانت در آن رایج می شود، چه لذتی از زندگی نصیب مردم آن جامعه خواهد شد!

مردمی که بخل سراسر وجودشان را گرفته، و همه چیز را برای لذت شخصی خود می طلبند در برابر هجوم مشکلات، سخت آسیب پذیرند، چرا که هر فردی در آن جامعه تنها است و ایستادن افراد تنها در مقابل مشکلات، بسیار مشکل است در حالی که اگر روح همبستگی و سخاوت و فتوت در میان آنها حاکم باشد، هر فردی به زمین می افتد، دیگران به یاری او می شتابند و در چنین جامعه ای هیچ کس خود را تنها نمی بیند، و در برابر هجوم مشکلات زانو نمی زند.

این همان چیزی است که سابقاً بطور مشروح و با اتکا به آیات قرآن مجید به آن اشاره کردیم که رعایت اصول اخلاقی همیشه دارای دو بعد است یک بعد معنوی و یک بعد مادی، و اگر از بعد معنوی آن فرضاً صرف نظر کنیم بعد مادی آن چنان گسترده است که سزاوار است به همه اصول اخلاقی پایبند باشیم تا در این دنیا نیز بهشتی بسازیم که همه در آن غرق لذت باشند و از جهنم سوزانی که زائیده مفاسد اخلاقی است برکنار بمانیم.

*** سرانجام به سراغ سخن کسانی می رویم که می گویند اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا، به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضد اخلاقی دارند! «۱»

این سخن نیز از دو جهت، قابل نقد است:

نخست این که: تعبیر به طمع و ترس، تعبیر نادرستی است، صحیح این است گفته شود که گروهی از پیروان ادیان به خاطر سعادت مند شدن در جهان دیگر و رهایی

از مجازات‌هایی که ناشی از عدل الهی است به سراغ ارزشهای والای اخلاقی می‌روند، این

(۱). به کتاب تجدید حیات معنوی جامعه، صفحه ۱۶۹ مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۸

هرگز ضدّ اخلاق نیست، چرا که کام‌جویی‌های زندگی فانی را فدای زندگی باقی کرده و منابع کوچکتری را فدای مواهب بزرگتری نموده است.

آیا اگر کسی به خاطر پرهیز از رسواییهای ناشی از خیانت و دروغ از این دو کار پرهیز کند، عملی ضدّ اخلاقی انجام داده، و یا اگر کسی به خاطر حفظ سلامت خویش، لب به مشروبات الکلی تر نکند و سراغ موادّ مخدّر نرود، عملش ضدّ اخلاق است، همچنین اگر کسی در برخورد با مردم نهایت ادب و تواضع و محبّت را داشته باشد، تا مردم از او فرار نکنند و در زندگی تنها نماند، آیا عملی ضدّ اخلاقی انجام داده؟

کوتاه سخن این که، هر کار اخلاقی ممکن است آثار و منافع مادی نیز داشته باشد، توجّه به آن آثار نباید طمع نامیده شود، و پرهیز از اثرات زیانبار اعمال ضدّ اخلاقی نباید به عنوان ترس و جبن که یک امر غیر اخلاقی است تلقی شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۹

فصل پنجم: اصول مسائل اخلاقی در قرآن

اشاره

قبل از ورود در این بحث لازم است یک نگاه اجمالی به اصول مسائل اخلاقی در مکتبهای دیگر بیندازیم.

۱- گروهی از فلاسفه قدیم که از بنیانگذاران علم اخلاق محسوب می‌شوند، برای اخلاق اصول چهارگانه قائل بودند؛ و به تعبیر دیگر، فضائل اخلاقی را در چهار اصل خلاصه کرده‌اند:

۱- حکمت

۲- عفت

۳- شجاعت

و گاه خداپرستی را هم به آن ضمیمه کرده و آن را به

پنج اصل رسانده اند.

بنیانگذار این مکتب را «سقراط» می توان شمرد؛ او معتقد بود:

«نیکوکاری (و اخلاق) بسته به تشخیص نیک و بد (یعنی دانائی) است، و فضیلت بطور مطلق جز دانش و حکمت چیزی نیست؛ امّا دانش چون در مورد ترس و بی باکی، یعنی آگاهی بر این که از چه چیز باید ترسید، و از چه چیز باید نترسید ملاحظه شود، «شجاعت» است، و هرگاه درباره تمناهای نفسانی به کار رود «عفت» خوانده می شود، و هرگاه علم به قواعدی که حاکم بر روابط مردم نسبت به یکدیگر است منظور گردد

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۰

«عدالت» است، و اگر وظائف انسان نسبت به خالق در نظر گرفته شود «دینداری و خداپرستی» است. این فضائل پنجگانه، یعنی حکمت، شجاعت، عفت، عدالت و خداپرستی، اصول نخستین اخلاق سقراطی است.» (۱)

بسیاری از دانشمندان اسلام که درباره علم اخلاق کتاب نوشته یا بحثهایی داشته اند، این اصول چهارگانه یا پنجگانه را پذیرفته و دقتهای بیشتری روی آن به عمل آورده، و پایه های محکمتری برای آن چیده اند، و آن را مبنای نگرشهای اخلاقی خود در همه زمینه ها قرار داده اند.

آنها در نگرش تازه خود به این اصول می گویند:

نفس و روح انسان دارای سه قوه است:

۱- قوه «ادراک» و تشخیص حقایق

۲- جاذبه یا نیروی جلب منافع و به تعبیر دیگر «شهوت» (البته نه شهوت جنسی فقط، بلکه هر گونه خواسته ای به معنی وسیع کلمه).

۳- نیروی دافعه و به تعبیر دیگر «غضب».

سپس اعتدال هر یک از سه قوه را یکی از فضائل اخلاقی دانسته اند که به ترتیب «حکمت» و «عفت» و «شجاعت» نامیده اند.

سپس افزوده اند: هرگاه نیروی شهوت و غضب در اختیار قوه ادراک و

تمیز نیک و بد قرار گیرد، «عدالت» حاصل می شود که اصل چهارم است.

به تعبیر دیگر، تعادل هریک از قوای سه گانه مزبور به تنهایی فضیلتی است که حکمت و عفت و شجاعت نام دارد، و ترکیب آنها با یکدیگر، یعنی تبعیت شهوت و غضب از نیروی ادراک، فضیلت دیگری محسوب می شود که عدالت نام دارد؛ چرا که بسیار می شود، انسان، شجاعت که حد اعتدال نیروی غضب است دارد ولی آن را بجا مصرف نمی کند (مثل این که آن را در جنگهای بیهوده و بی هدف بکار می گیرد، در اینجا شجاعت وجود دارد ولی عدالت نیست، امّا اگر این صفت فضیلت (شجاعت) در راه یک هدف

(۱). سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۸ (با کمی تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۱

عالی و عقلانی به کار گرفته شود، یعنی با حکمت آمیخته گردد، عدالت به وجود می آید.

به این ترتیب، این گروه از دانشمندان اسلام، تمام فضائل و صفات برجسته انسانی را زیر پوشش یکی از این چهار اصل قرار داده اند، و عقیده دارند فضیلتی نیست جز این که تحت یکی از این چهار عنوان جای می گیرد؛ و بعکس، ردائیل همواره در طرف افراط و تفریط یکی از این چهار فضیلت است.

برای توضیح بیشتر درباره این مکتب اخلاقی به کتاب «احیاء العلوم» و «محجّه البیضاء» و سایر کتب معروف اخلاقی مراجعه شود. «۱»

نقد و بررسی

تقسیم فضائل به چهار شاخه اصلی که در تحلیل بالا آمده بر خلاف آنچه در ابتدا به نظر می رسد، ریشه اسلامی مسلّمی ندارد؛ بلکه نتیجه تحلیلهایی است که دانشمندان اسلام از کلمات حکمای یونان گرفته و آن را تکمیل کرده اند، هر چند در

بعضی از روایات مرسله اشاره ای به آن دیده می شود.

در روایتی که به علی علیه السلام نسبت داده شده است چنین می خوانیم:

«الْفُضَائِلُ أَرْبَعَةٌ اجْتِنَاسٌ: أَحَدُهَا الْحِكْمَةُ وَقَوَائِمُهَا فِي الْفِكْرِ، وَالثَّانِي الْعِفَّةُ وَقَوَائِمُهَا فِي الشَّهْوَةِ، وَالثَّلَاثُ الْقُوَّةُ وَقَوَائِمُهَا فِي الْغَضَبِ، وَالرَّابِعُ الْعَيْدُلُ وَقَوَائِمُهُ فِي اعْتِدَالِ قُوى النَّفْسِ؛ فضائل چهار نوع است: یکی از آنها حکمت است که ریشه آن در تفکر می باشد، دومی عفت است که اساس آن شهوت است، سومی قوت است و اساس آن در غضب است، و چهارمی عدالت است و ریشه آن در اعتدال قوای نفسانیه می باشد.» (۲)

این حدیث گرچه هماهنگی کامل با تقسیمات چهارگانه علمای اخلاق ندارد، ولی نزدیک به آن می باشد؛ و همان گونه که در بالا آمد حدیث، مرسل است و از نظر سند خالی از اشکال نیست.

(۱). المحجّه البيضاء، جلد ۵، ص ۹۶ و ۹۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۵، ص ۸۱، حدیث ۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۲

به هر حال، آنچه به علمای اخلاق یا حکمای یونان در این تقسیم چهارگانه ایراد می شود، جهات زیر است:

۱- پاره ای از ملکات اخلاقی را- که به یقین جزء فضائل است- به زحمت می توان در این چهار اصل جای داد؛ مثلاً، «حسن ظن یا خوشبینی» یکی از فضائل است و نقطه مقابل آن «بدبینی و بدگمانی و سوءظن» است، اگر بنا باشد در شاخه های بالا جا بگیرد، باید در شاخه حکمت واقع شود، در حالی که حسن ظن را نمی توان جزء حکمت شمرد؛ زیرا خوشبینی و حسن ظن با تشخیص صحیح نسبت به واقعیات «دوتا است» بلکه گاه به روشنی از آن جدا می شود، به این معنی که قرائن ظنی بر صدور

گناه و خطا از کسی آشکار باشد ولی به حسن ظن و خوشبینی آنها را نادیده می گیرد.

همچنین صبر در برابر مصائب و شکر در مقابل نعمتها، بی شک از فضائل است؛ در حالی که نه می توان آنها را در قوه تشخیص و ادراک جای داد، و نه در مسأله جذب منافع یا دفع مضار، بخصوص اگر شخص صابر و شاکر برای ارزش ذاتی این صفات پایبند به آن باشد، نه برای منفعی که در آینده از آنها عاید می شود.

و نیز شاید کم نباشد صفات دیگری که جزء فضائل است و به زحمت می توان آنها را در آن شاخه های چهارگانه قرار داد.

۲- «حکمت» را جزء اصول فضائل اخلاقی و افراط و تفریط در آن را جزء رذائل اخلاقی شمرده اند، در حالی که حکمت، بازگشت به تشخیص واقعیتها می کند و اخلاق مربوط به عواطف و غرائز و ملکات نفس است نه ادراکات عقل، و لذا هرگز در مورد افراد خوش فکر تعبیر به حسن اخلاق نمی شود.

اخلاق می تواند ابزاری برای عقل بوده باشد ولی عقل و درک خوب جزء اخلاق نیست؛ یا به تعبیر دیگر، عقل و قوه ادراک راهنمای عواطف و غرائز انسان است، و به آنها شکل می دهد و اخلاق کیفیتهایی است که بر این غرائز و امیال عارض می گردد.

۳- اصرار بر این که همیشه فضائل اخلاقی، حدّ وسط در میان افراط و تفریط است نیز

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۳

صحیح به نظر نمی رسد، هرچند غالباً چنین است، زیرا مواردی پیدا می کنیم که افراطی برای آن وجود ندارد؛ مثلاً، قوه عقلیه هر چه بیشتر باشد بهتر است، و افراطی برای آن تصوّر نمی شود؛ و این که

«جرزیه» را افراط در قوه عقلیه گرفته اند صحیح نیست، زیرا «جرزیه» از کثرت فهم و هوش ناشی نمی شود، بلکه نوعی کج روی و انحراف و اشتباه در مسائل به خاطر عجله در قضاوت یا مانند آن است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از نظر قدرت عقل و فکر به قدری بالا بود که از ایشان تعبیر به عقل کل می شود، آیا این بر خلاف فضیلت است!

درست است که عقل و هوش فراوان گاه سبب درد و رنجهایی می شود که افراد بی خبر و غافل و ناآگاه از آن آسوده اند ولی به هر حال جزء فضائل محسوب می شود.

همچنین «عدالت» را جزء فضائل اخلاقی شمرند و افراط و تفریط آن را «ظلم» و انظلام (پذیرش ظلم) می دانند در حالی که قبول ظلم و تن در دادن به آن هرگز افراط در عدالت نیست، و از مقوله دیگری محسوب می شود.

بنابراین، مسأله حدّ وسط بودن صفات فضیلت در برابر افراط و تفریطهای صفات رذیلت گرچه در غالب موارد قابل قبول است، اما هرگز نمی توان آن را یک حکم عام شمرد، و آن را به عنوان یک اصل اساسی در بحثهای اخلاقی پذیرفت.

نتیجه: اصول چهارگانه ای که قدماء برای اخلاق شمرده اند و در واقع تکمیلی است بر آنچه فلاسفه یونان قدیم داشته اند، نمی تواند به عنوان یک الگوی جامع برای تقسیم صفات اخلاقی شمرده شود، هر چند نسبت به بسیاری از مسائل اخلاقی صادق است.

بازگشت به اصول اخلاقی در قرآن

اکنون به بررسی اصول اخلاقی در قرآن باز می گردیم. می دانیم قرآن مجید به صورت یک کتاب کلاسیک تنظیم نشده که فصول و ابواب و مباحثی به شکل این گونه کتابها داشته باشد، بلکه مجموعه ای از وحی آسمانی

است که به تدریج و بر حسب نیازها و ضرورتها نازل شده است، ولی می توان آن را با استفاده از روش تفسیر موضوعی در

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۴

چنین قالبهایی ریخت.

از تقسیم هایی که از مجموع آیات قرآن استفاده می شود این است که اصول اخلاق را می توان در چهار بخش خلاصه کرد:

۱- مسائل اخلاقی در ارتباط با خالق

۲- مسائل اخلاقی در ارتباط با خلق

۳- مسائل اخلاقی در ارتباط با خویشتن

۴- مسائل اخلاقی در ارتباط با جهان آفرینش و طبیعت

مسئله شکرگزاری (شکر منعم) و خضوع در مقابل خداوند و رضا و تسلیم در برابر فرمان او و مانند اینها، جزء گروه اول است.

تواضع و فروتنی، ایثار و فداکاری، محبت و حسن خلق، همدردی و همدلی و مانند آن، از گروه دوم می باشد.

پاکسازی قلب از هرگونه ناپاکی و آلودگی، و مدارا با خویشتن در برابر تحمیل و فشار بر خود و امثال آن، از گروه سوم است.

عدم اسراف و تبذیر و تخریب مواهب الهی و مانند آن، از گروه چهارم است.

همه این اصول چهارگانه، شاخه هایی در قرآن مجید دارد که در بحثهای موضوعی آینده در تک تک مباحث اخلاقی به آن اشاره خواهد شد.

البته این شعب چهارگانه با شعب چهارگانه ای که در کتاب «اسفار» فیلسوف معروف «ملا صدرا شیرازی» و پیروان مکتب او آمده است، متفاوت است. آنها مطابق روش معروف خود که انسان را در مسیر سعادت به مسافری تشبیه می کنند و مسائل خودسازی را به سیر و سلوک تعبیر می نمایند، برای انسان چهار سفر قائل شده اند:

او می گوید سالکان از عرفا و اولیاء الله چهار سفر دارند:

۱- سفر از خلق به سوی حق

(السفر من الخلق الى الحق)

۲- سفر به حق در حق (السفر بالحق في الحق)

۳- سفر از حق به سوی خلق به وسیله حق (السفر من الخلق الى الخلق بالحق)

۴- سفر به حق در خلق (السفر بالحق في الخلق)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۵

ناگفته پیداست که این سفرهای اربعه یا مراحل چهارگانه خودسازی و سیر و سلوک الی الله، راه دیگری را می پیماید، هر چند شباهتهایی در پاره ای از قسمتها میان آن و شاخه های چهارگانه اخلاق که در سابق به آن اشاره کردیم وجود دارد.

در قرآن مجید مجموعه آیاتی وجود دارد که به نظر می رسد اصول کلی اخلاق در آن ترسیم شده است.

از جمله، مجموعه آیات سوره لقمان است، که از این آیه شروع می شود:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ انِ اشْكُرْ لِلَّهِ؛ ما به لقمان حکمت بخشیدیم (و به او الهام کردیم) شکر خدا را به جای آور!» (سوره لقمان، آیه ۱۲)

در زمینه معارف و عقائد، نخست سخن از شکر منعم می گوید، و می دانیم مسأله شکر منعم، نخستین گام در طریق شناخت خداست؛ و به تعبیر دیگر- همان گونه که علمای علم عقائد و کلام تصریح کرده اند- انگیزه حرکت به سوی شناخت خداوند همان مسأله شکر نعمت است؛ چرا که انسان، هنگامی که چشم باز می کند خود را غرق نعمتهای فراوانی می بیند، و بلافاصله وجدان او وی را به شناخت بخشنده نعمت دعوت می کند، و این آغاز راه برای معرفه الله است.

سپس به سراغ مسأله توحید می رود، و با صراحت می گوید: «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ چیزی را همتای خدا قرار نده که شرک ظلم عظیمی است!»

و در مرحله دیگر، سخن از معاد می گوید که

دومین پایه مهم معارف دینی است؛ می گوید: «يَا بَنِيَّ أَنْهَا أَنْ تَكَّ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَيْحُرِهِ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ؛ پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا گوشه ای از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) حاضر می سازد!» (سوره لقمان، آیه ۱۶)

سپس به اصول اساسی اخلاق و حکمت عملی پرداخته و به امور زیر اشاره می کند:

۱- مسأله احترام نسبت به پدر و مادر، و شکرگزاری از آنها به دنبال شکر پروردگار (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ ... إِنْ أَشْكُرَ لِي وَوَالِدَيْكَ)

(سوره لقمان، آیه ۱۴)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۶

۲- اهمیت دادن به نماز و رابطه با پروردگار و نیایش و خضوع در برابر او (اقِمِ الصَّلَاةَ) (سوره لقمان، آیه ۱۷)

۳- امر به معروف و نهی از منکر (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ) (سوره لقمان، آیه ۱۷)

۴- صبر و شکیبایی در مقابل حوادث تلخ زندگی (وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ) (سوره لقمان، آیه ۱۷)

۵- حسن خلق در برابر مردم (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ) (سوره لقمان، آیه ۱۸)

۶- تواضع و فروتنی و ترک تکبر در برابر خدا و خلق (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) (سوره لقمان، آیه ۱۸)

۷- میانه روی و اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن (و همه چیز) (وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْظُضْ مِنْ صَوْتِكَ) (سوره لقمان، آیه ۱۹)

به این ترتیب، مشاهده می کنیم که قسمت عمده ای از فضائل اخلاقی، به عنوان حکمت لقمان در آیات منعکس است که شامل شکر و صبر و حسن خلق و تواضع و میانه روی و دعوت به

نیکیها و مبارزه با بدیها می شود، که ضمن هفت آیه توضیح داده شده است. (آیه ۱۳ تا ۱۹)

در آیات سه گانه سوره انعام که از آیه ۱۵۱ شروع و به ۱۵۳ ختم می شود، ده فرمان مهم بیان شده است، که قسمت مهمی از اصول اخلاقی را در بر گرفته از جمله: ترک ظلم و ستم، نسبت به فرزندان، ایتام، عموم مردم؛ و رعایت عدالت در برابر هر کس، و ترک جانبداری تعصب آلود از نزدیکان و بستگان و دوستان در برابر نقض اصول عدالت، و نیز پرهیز از زشتکاریهای ظاهر و باطن و همچنین حق شناسی در برابر پدر و مادر، و پرهیز از آنچه موجب تفرقه می شود، و نیز اجتناب از هرگونه شرک. «۱»

(۱). برای توضیح بیشتر این فرمانهای دهگانه که در آیات سه گانه فوق آمده است، در تفسیر نمونه، ذیل همین سه آیه، جلد ششم، صفحه ۲۸ به بعد مراجعه فرمایید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۷

اصول اخلاق اسلامی در روایات

در روایات اسلامی نیز احادیثی که بیانگر اصول اخلاقی حسنه و سیئه است دیده می شود که روش مخصوص به خود را تعقیب می کند، نه روشی را که حکمای یونان داشته اند، از جمله:

۱- در حدیث معروفی که در کتاب «اصول کافی» از امام صادق علیه السلام نقل شده است چنین می خوانیم که: یکی از یاران آن حضرت به نام «سماعه بن مهران» می گوید: با گروهی از اصحاب آن حضرت در خدمتش بودیم که سخن از عقل و جهل به میان آمد، فرمود: «لشکریان عقل و جهل را بشناسید تا هدایت شوید»، من گفتم فدایت شوم، تا شما شرح ندهید ما آگاه نخواهیم شد، امام فرمود: «خداوند در آغاز،

عقل را آفرید ... سپس جهل را (عقل از در اطاعت در آمد و جهل طریق معصیت را پوید) خداوند هفتاد و پنج لشکر به عقل داد و هفتاد و پنج لشکر که ضد آن بود به جهل.»

سپس امام، هفتاد و پنج لشکر «۱» عقل و جهل را به شرح زیر بیان فرمود:

الْخَيْرُ وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ؛ نیکی وزیر عقل است

وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ؛ و ضد آن بدی است که وزیر جهل است

وَالْإِيمَانُ وَضِدُّهُ الْكُفْرُ؛ و ایمان و ضدش کفر

وَالْتَّصَدِيقُ وَضِدُّهُ الْجُمُودُ؛ و تصدیق (ایمان به آیات الهی و انبیاء) و ضدش انکار

وَالرَّجَاءُ وَضِدُّهُ الْقُنُوطُ؛ امید و ضدش نومیدی

وَالْعَدْلُ وَضِدُّهُ الْجَوْرُ؛ و عدالت و ضدش ستم

وَالرِّضَاءُ وَضِدُّهُ السَّخَطُ؛ رضا و خشنودی و ضدش خشم و نارضایی

وَالشُّكْرُ وَضِدُّهُ الْكُفْرَانُ؛ شکر گزاری و ضدش کفران

وَالطَّمَعُ وَضِدُّهُ الْيَأْسُ؛ طمع (به آنچه در دست مردم است) و ضدش نومیدی (از آنها)

(۱). توجه داشته باشید که تعداد اموری که در این روایت آمده ۷۸ موضوع است ولی با توجه به این که خیر و شرّ موضوع مستقلی در برابر امور دیگر نیست، بلکه جامع در میان آنها است؛ به علاوه ایمان و کفر و تصدیق و تکذیب مربوط به اصول عقائد است، این سه مورد از مجموعه جدا می شود و باقیمانده همان هفتاد و پنج موضوع خواهد بود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۸

وَالتَّوَكُّلُ وَضِدُّهُ الْحِرْصُ؛ توکل و ضدش حرص

وَالرَّأْفَةُ وَضِدُّهُ الْقَسْوَةُ؛ رأفت و ضدش سنگدلی

وَالرَّحْمَةُ وَضِدُّهَا الْعُضْبُ؛ رحمت و ضدش غضب

وَالْعِلْمُ وَضِدُّهُ الْجَهْلُ؛ علم و ضدش جهل

وَالْفَهْمُ وَضِدُّهُ الْحُمُقُ؛ فَهْمٌ وَضِدُّهُ حِمَاقَةٌ

وَالْعِفَّةُ وَضِدُّهَا التَّهْتُّكُ؛ عَفَّتْ وَ

ضدش پرده دری

وَالرُّهْدُ وَضِدُّهُ الرَّغْبَةُ؛ زهد و ضدش دنیاپرستی

وَالرَّفْقُ وَضِدُّهُ الْحَرْقُ؛ مدارا و ضدش خشونت

وَالرَّهْبَةُ وَضِدُّهُ الْجُرْأَةُ؛ خدا ترسی و ضدش بی باکی و جسارت

وَالتَّوَضُّعُ وَضِدُّهُ الْكِبْرُ؛ تواضع و ضدش تکبر

وَالتُّؤَدَةُ وَضِدُّهَا التَّسْرُّعُ؛ متانت و آرامش و ضدش شتابزدگی

وَالْحِلْمُ وَضِدُّهُ السَّفَهُ؛ بردباری و ضدش سفاقت و نابردباری

وَالصَّمْتُ وَضِدُّهُ الْهَذَرُ؛ خاموشی و ضدش بیهوده گویی

وَالْإِسْتِسْلَامُ وَضِدُّهُ الْإِسْتِكْبَارُ؛ تسلیم (در برابر حق) و ضدش استکبار

وَالتَّسْلِيمُ وَضِدُّهُ الشَّكُّ؛ تسلیم (در برابر عقائد الهی) و ضدش شک

وَالصَّبْرُ وَضِدُّهُ الْجَزَعُ؛ صبر و ضدش بی تابی

وَالصَّفْحُ وَضِدُّهُ الْإِنْتِقَامُ؛ گذشت و ضدش انتقام

وَالْغِنَى وَضِدُّهُ الْفَقْرُ؛ بی نیازی و ضدش فقر

وَالتَّذَكُّرُ وَضِدُّهُ السَّهْوُ؛ توجه و ضدش غفلت

وَالْحِفْظُ وَضِدُّهُ النُّسْيَانُ؛ حفظ و ضدش فراموشکاری

وَالتَّعَطُّفُ وَضِدُّهُ الْقَطِيعَةُ؛ محبت و پیوند و ضدش قطع رابطه

وَالقُنُوعُ وَضِدُّهُ الْحِرْصُ؛ قناعت و ضدش حرص

وَالْمُؤَاسَاةُ وَضِدُّهَا الْمُنْعُ؛ مواسات و ضدش منع

وَالْمُؤَدَّةُ وَضِدُّهَا الْعِدَاوَةُ؛ دوستی و ضدش عداوت

وَالْوَفَاءُ وَضِدُّهُ الْعُدْرُ؛ وفا و ضدش پیمان شکنی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۹

وَالطَّاعَةَ وَضِدُّهَا الْمَعْصِيَةَ؛ اطاعت و ضدش معصیت

وَالْخُضُوعَ وَضِدُّهُ التَّطَاوُلُ؛ خضوع و ضدش برتری جویی

وَالسَّلَامَةَ وَضِدُّهَا الْبَلَاءُ؛ سلامت و ضدش بلا

وَالْحُبَّ وَضِدُّهُ الْبُغْضُ؛ محبت و ضدش کینه توزی

وَالصِّدْقَ وَضِدُّهُ الْكِذْبُ؛ راستی و ضدش دروغگویی

وَالْحَقَّ وَضِدُّهُ الْبَاطِلُ؛ حق و ضدش باطل

وَالْأَمَانَةَ وَضِدُّهَا الْخِيَانَةُ؛ امانت و ضدش خیانت

وَالْإِخْلَاصَ وَضِدُّهُ الشُّبُهَاتُ؛ خلوص و ضدش آلودگی نیت

وَالشَّهَامَةَ وَضِدُّهَا الْبِلَادَةُ؛ شهامت و ضدش خمودی

وَالْفَهْمَ وَضِدُّهُ الْعِبَاوَةُ؛ فهم و ضدش کودنی

وَالْمَعْرِفَةَ وَضِدُّهَا الْإِنْكَارُ؛ معرفت و ضدش عدم عرفان

وَالْمُدَارَاةَ وَضِدُّهَا الْمُكَاشَفَةُ؛ مدارا و ضدش پرده دری

وَالسَّلَامَةَ الْغَيْبِ وَضِدُّهَا الْمُمَاكِرَةُ؛ حفظ الغیب و ضدش توطئه گری

وَالْكِتْمَانَ وَضِدُّهُ الْإِفْشَاءُ؛ کتمان (اسرار

مردم) و ضدش افشاگری

وَالصَّلَاةُ وَضِدُّهَا الْأَضَاعَةُ؛ نماز و ضدش بی نمازی

وَالصَّوْمُ وَضِدُّهُ الْأَفْطَارُ؛ روزه و ضدش افطار

وَالْجِهَادُ وَضِدُّهُ النَّكُولُ؛ جهاد و ضدش خودداری از جهاد

وَالْحُجُّ وَضِدُّهُ نَبْذُ الْمِيثَاقِ؛ حج و ضدش پیمان شکنی خدا

وَصَوْنُ الْحَدِيثِ وَضِدُّهُ النَّمِيمَةُ؛ نگهداری سخنان و ضدش سخن چینی

وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَضِدُّهُ الْعُقُوقُ؛ نیکی به پدر و مادر و ضدش مخالفت و آزار

وَالْحَقِيقَةُ وَضِدُّهَا الرِّيَاءُ؛ حق جویی و ضدش ریاکاری

وَالْمَعْرُوفُ وَضِدُّهُ الْمُنْكَرُ؛ معروف و ضدش منکر

وَالسُّرُورُ وَضِدُّهُ التَّبْرُجُ؛ پوشیدگی و ضدش نمایش زینت

وَالتَّقِيَةُ وَضِدُّهَا الْأَذَاعَةُ؛ تقیه و ضدش افشای اسرار

وَالْأَنْصَافُ وَضِدُّهُ الْحَمِيَّةُ؛ انصاف و ضدش تعصب

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۰

وَالتَّهْيِئَةُ وَضِدُّهَا الْبَغْيُ؛ مصالحه و ضدش کارشکنی

وَالنِّظَافَةُ وَضِدُّهَا الْقَدَرُ؛ نظافت و ضدش کثافت

وَالْحَيَاءُ وَضِدُّهَا الْجَلْعُ؛ حیا و ضدش بی حیایی

وَالْقَصْدُ وَضِدُّهُ الْعُدْوَانُ؛ میانه روی و اعتدال و ضدش تجاوز

وَالرَّاحَةُ وَضِدُّهَا التَّعَبُ؛ راحت و ضدش رنج

وَالسُّهُولَةُ وَضِدُّهَا الصُّعُوبَةُ؛ سهولت و ضدش سختگیری

وَالْبَرَكَهُ وَضِدُّهَا الْمَحْقُوقُ؛ برکت و ضدش نقصان

وَالْعَافِيَهُ وَضِدُّهَا الْبَلَاءُ؛ تندرستی و ضدش بیماری
وَالْقَوَامُ وَضِدُّهَا الْمَكَاتِرَةُ؛ اعتدال و ضدش فزون طلبی
وَالْحِكْمَةُ وَضِدُّهَا الْهَوَاءُ؛ حکمت و ضدش هواپرستی
وَالْوَقَارُ وَضِدُّهُ الْخِفَّةُ؛ وقار و ضدش جلفی و سبکی
وَالسَّعَادَةُ وَضِدُّهَا الشَّقَاوَةُ؛ سعادت و ضدش شقاوت
وَالتَّوْبَةُ وَضِدُّهَا الْأَصْرَارُ؛ توبه و ضدش اصرار بر گناه
وَالسُّتُغْفَارُ وَضِدُّهُ الْأَعْتِرَارُ؛ پوزش طلبیدن و ضدش مغرور بودن
وَالْمُحَافَظَةُ وَضِدُّهَا التَّهَافُوتُ؛ جدیت و ضدش سستی
وَالدُّعَاءُ وَضِدُّهُ الْأَسْتِنْكَافُ؛ دعا و ضدش خودداری از دعا
وَالنَّشَاطُ وَضِدُّهُ الْكَسَلُ؛ نشاط و ضدش کسالت
وَالفَرَحُ وَضِدُّهُ الْحُزْنُ؛ شادی و ضدش غم
وَالإِنْفَةُ وَضِدُّهَا الْفُرْقَةُ؛ الفت و جوشش با مردم ضدش جدایی طلبی
وَالسَّخَاءُ وَضِدُّهُ الْبُخْلُ؛ سخاوت و ضدش بخل
فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ

كُلُّهَا مِنْ اجْنَادِ الْعَقْلِ الْآفِي نَبِيٍّ اَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ اَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ اَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْاِيْمَانِ وَاَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَانْ اَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ اَنْ يَكُوْنَ فِيْهِ بَعْضُ هَيْذِهِ الْجُنُوْدِ حَتَّى يَسِيءَ تَكْمِيْلَ وَيَنْتَقِيْ مِنْ جُنُوْدِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُوْنَ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْاَنْبِيَاءِ وَالْاَوْصِيَاءِ وَاِنَّمَا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَجُنُوْدِهِ وَبِمُجَانَبَةِ الْجَهْلِ وَجُنُوْدِهِ وَفَقْنَا اللَّهَ وَاَيَّاكُمْ لِطَاعَتِهِ وَمَرْضَاتِهِ اَنْشَاءَ اللَّهُ.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۱

سپس امام فرمود: این لشکریان عقل بطور کامل جمع نمی شود مگر در پیامبر یا وصی پیامبر یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده و شایستگی پیدا کرده است، ولی سایر دوستان ما بعضی دارای بخشی از این لشکریانند و در راه تکمیل آن و طرد لشکر جهل از خود می باشند و در آن هنگام در درجه بالا- با انبیاء و اوصیاء قرار می گیرند، و این در صورتی ممکن است که آگاهی کافی نسبت به عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش حاصل شود؛ خداوند ما و شما را برای اطاعتش و کسب رضای او موفق دارد! «۱»

حدیث بالا، حدیث جامعی درباره اصول و فروع اخلاق اسلامی است که بعضی از صاحب نظران آن را بطور مستقل موضوع بحث قرار داده، و کتاب جداگانه ای پیرامون آن نوشته اند.

*** ۲- در حدیثی که در نهج البلاغه در کلمات قصار آمده است می خوانیم که از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره ایمان پرسیدند (ذیل حدیث نشان می دهد که منظور از ایمان، ایمان علمی و عملی است که اصول اخلاق را نیز شامل می شود) امام در جواب فرمود:

«الْاِيْمَانُ عَلٰى اَرْبَعٍ دَعَائِمٍ، عَلٰى الصَّبْرِ وَالْيَقِيْنِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ؛ اِيْمَانٌ بِرِ

چهار پایه قرار دارد: بر صبر و یقین و عدالت و جهاد.»

سپس افزود: «وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى اَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى الشَّوْقِ وَالشَّفَقِ وَالزُّهْدِ وَالتَّرَقُّبِ؛ صبر نیز بر چهار پایه استوار است؛ بر شوق و ترس و زهد و انتظار.» (شوق به بهشت و پادشاهی الهی، و ترس از کیفرها و دوزخ، که مایه حرکت به سوی خوبیها و پرهیز از بدیها است) و زهد و بی اعتنایی نسبت به زرق و برق دنیا که سبب می شود انسان مصائب را ناچیز شمرد، و انتظار مرگ و پایان زندگی که انسان را به انجام اعمال نیک تشویق می کند.

بعد افزود: «وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى اَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى تَبَيُّرَةِ الْفِطْنَةِ وَتَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَنِ الْاَوْلِيَيْنِ؛ یقین نیز بر چهار بخش تقسیم می شود: بینش در هوشیاری

(۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰ تا ۲۳، حدیث ۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۲

و زیرکی، رسیدن به دقایق حکمت، پند گرفتن از حوادث و توجه به روش پیشینیان.»

سپس می افزاید: «و الْعِدْلُ مِنْهَا عَلَى اَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى غَايَةِ الْفَهْمِ، وَعَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْجَلْمِ؛ عدالت نیز بر چهار شاخه است: دقت برای فهم مطالب، غور در علم و دانش، (سپس) قضاوت صحیح و (سرانجام) حلم و بردباری پایدار.»

و در پایان می فرماید: «وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى اَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالصَّدَقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَشَتَانِ الْفَاسِقِينَ؛ جهاد نیز چهار شاخه دارد: امر به معروف، و نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه نبرد، و دشمنی با فاسقان.»

سپس به ستونهای چهارگانه کفر که نقطه مقابل آن است، می پردازد و یک به یک را شرح می دهد. «۱»

همان گونه که ملاحظه می شود، امام

با دقت بی نظیری اصول اساسی ایمان و کفر و آثار آن را در درون و برون که شامل اخلاق عملی می شود ترسیم فرموده و برای هر شاخه، شاخه های دیگری ذکر کرده است، که بررسی جزئیات این حدیث مقال دیگری را می طلبد.

***۳- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

«ارْبَعٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، صِدْقُ حَدِيثٍ وَإِدَاءُ أَمَانَةٍ، وَعَفَّةُ بَطْنٍ وَحُسْنُ خُلُقٍ؛ چهار چیز است به هر کس داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده است: راستی در سخن گفتن و اداء امانت، و عفت شکم (پرهیز از حرام) و حسن خلق.» (۲)

۴- همین معنی بطور فشرده تر و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است، کسی خدمتش رسید و تقاضا کرد چیزی به او بیاموزد که خیر دنیا و آخرت در آن باشد، و مشتمل بر سخن طولانی نباشد، امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «لَا تَكْذِبْ؛ دروغ مگو!» (۳)

در واقع چنین است که ریشه تمام فضائل اخلاقی بر راستی و صدق قرار گرفته که

(۱). کلمات قصار نهج البلاغه، کلمه ۳۱ (با تلخیص)؛ شبیه این حدیث درباره شعب چهارگانه کفر، در اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۹۱ (باب دعائم الکفر و شعبه) آمده است.

(۲). غرر الحکم.

(۳). تحف العقول، ص ۲۶۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۳

انسان نه تنها به مردم دروغ نگوید، به خویشان هم دروغ نگوید و حتی به خدای خود دروغ نگوید؛ هنگامی که در نماز «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می خواند و می گوید خداوندا تنها تو را می پرستم و تنها از تو یاری می جویم، کمترین دروغی

در این سخن نباشد، از هرگونه معبود شیطانی و هوای نفس برکنار باشد و تنها خضوع و تسلیمش در برابر حق باشد؛ پس، از تکیه کردن بر مال و جاه و قدرت و مقام و ما سوی الله برکنار باشد، تنها تکیه بر لطف خدا کند و از او مدد جوید. اگر کسی چنین باشد تمام اصول و فروع اخلاق در او زنده می شود.

*** ۵- در روایات اسلامی تعبیراتی تحت عنوان «افضل الاخلاق» (برترین صفات اخلاقی) یا «اکرم الاخلاق» و «احسن الاخلاق» و «اجمل الخصال» دیده می شود که در آنها نیز اشاره به بخشهای مهمی از اصول اخلاقی شده است؛ از جمله، در حدیثی می خوانیم: «سَيَلُّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَفْضَلِ الْأَخْلَاقِ فَقَالَ الصَّبْرُ وَالسَّمَاخَةُ؛ از امام باقر علیه السلام درباره بهترین اخلاق سؤال شد، فرمود: صبر (شکیبایی و استقامت) و جود و بخشش است.» (۱)

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده، فرمود: «أَكْرَمُ الْأَخْلَاقِ السَّخَاءُ وَأَعْمَهَا نَفْعًا الْعِدْلُ؛ با ارزشترین اخلاق اسلامی سخاوت و پرسودترین آنها عدالت است.» (۲)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «أَشْرَفُ الْأَخْلَاقِ التَّوَّاضُعُ وَالْحِلْمُ وَلَيْتُنِ الْجَانِبُ؛ برترین صفات اخلاقی، تواضع و حلم و نرمش و انعطاف پذیری و مدارا است.» (۳)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت پرسیدند:

«أَيُّ الْخِصَالِ بِالْمَرْءِ أَجْمَلُ فَقَالَ وَقَارٌ بِلَا مَهَابَةَ، وَسِيَّاحٌ بِلَا طَلَبِ مُكَافَاهِ، وَتَشَاغُلٌ بِغَيْرِ مَتَاعِ الدُّنْيَا؛ کدامیک از صفات انسانی زیباتر است؟ فرمود: وقاری که توأم با ایجاد ترس نباشد، و بخششی که انتظار مقابله با مثل در آن نباشد، و مشغول شدن به غیر متاع دنیا است.» (۴)

(۲). غرر الحکم.

(۳). غرر الحکم.

(۴). اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۴

۶- باز در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در آن اصول اخلاق زشت، تحت عنوان اصول الکفر بیان شده است، فرمود:

«أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ: الْحِرْصُ وَالِاسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ؛ اصول کفر سه چیز است: حرص و تکبر و حسد.»

سپس در توضیح این سه اصل چنین بیان فرمود:

«فَأَمَّا الْحِرْصُ فَإِنَّ آدَمَ حِينَ نُهِيَ عَنِ الشَّجَرَةِ حَمَلَهُ الْحِرْصُ أَنْ أَكَلَ مِنْهَا، وَأَمَّا الْإِسْتِكْبَارُ فَأَبْلَيْسُ حِينَ أَمَرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ اسْتِكْبَرَ، وَأَمَّا الْحَسَدُ فَأَبْنَا آدَمَ حَيْثُ قَتَلَ إِحْدَهُمَا صَاحِبَهُ؛ امّا حرص (در آنجا ظاهر شد که) آدم هنگامی که نهی از آن درخت مخصوص شد، حرص او را وادار کرد که از آن بخورد (و از بهشت بیرون برده شد) و امّا تکبر (آنگاه ظاهر شد که) ابلیس هنگامی که مأمور به سجود برای آدم شد تکبر ورزید (و از سجده خودداری کرد و برای همیشه ملعون و مطرود در گاه الهی شد) و امّا حسد (آنگاه ظاهر شد که) دو پسر آدم یکی بر دیگری حسد برد و او را به قتل رسانید.» (۱)

به این ترتیب، سرچشمه بدبختیهای بزرگی که در جهان انسانیّت یا در آغاز آن رخ داد، این سه صفت نکوهیده بود. حرص، آدم را از بهشت الهی بیرون کرد؛ و استکبار، ابلیس را برای همیشه از درگاه خدا راند؛ و حسد پایه قتل و خونریزی و جنایت در جهان شد.

*** ۷- این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، امام صادق علیه السلام می گوید:

پیغمبر اکرم صلی الله

علیه و آله فرمود:

«أَنَّ أَوَّلَ مَا عَصَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الدُّنْيَا وَحُبُّ الرِّيَاسَةِ، وَحُبُّ الطَّعَامِ وَحُبُّ النَّوْمِ وَحُبُّ الرَّاحَةِ وَحُبُّ النِّسَاءِ؛ نَحْسْتِينَ
چیزی که نافرمانی و عصیان الهی به وسیله آن انجام شد شش چیز بود: محبت (افراطی به مال) دنیا و ریاست و طعام و خواب
و راحت طلبی و زنان!» (۲)

(۱). اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۹.

(۲). بحار، ج ۶۹، ص ۱۰۵، ح ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۵

*** از مجموع آنچه در بالا ذکر شد اصول فضایل اخلاقی و رذایل اخلاقی اجمالاً روشن شد؛ ولی همان گونه که از مجموع روایات نیز استفاده می شود عدد خاص و معینی نمی توان برای این معنی در نظر گرفت؛ چرا که اخلاق نیک و بد انگیزه های بسیار متنوع و عوامل و عوارض مختلف و گوناگون دارد؛ و به تعبیر دیگر، همان گونه که صفات جسمانی انسان، تعداد و شماره خاصی ندارد، صفات روحانی خوب و بد نیز از شماره بیرون است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۷

فصل هفتم: پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر

فضایل اخلاقی غالباً با یکدیگر مربوطند همان گونه که رابطه نزدیکی در میان رذایل اخلاقی دیده می شود. به همین دلیل، جدائی کامل آنها از یکدیگر غالباً امکان پذیر نیست.

این پیوند و ارتباط گاهی به خاطر ریشه های مشترک آنها است و گاه به خاطر پیوند ثمرات و نتایج آنها با یکدیگر.

در قسمت اول یعنی پیوند ریشه ها، مثالهای روشنی داریم؛ غیبت کردن در بسیاری از موارد زائیده صفت رذیله حسد است، شخص حسود می کوشد با غیبت کردن کسی که مورد حسد اوست، آبروی او را ببرد و شخصیتش را درهم بشکند؛ تهمت و افتراء، تکبر

و خودبرتربینی، تحقیر و کوچک شمردن دیگران نیز بسیار می شود که از همان رذیله حسد سرچشمه می گیرد.

بعکس، علو طبع همان گونه که جلو طمع را می گیرد، با حسد و کبر و غرور و تملق و چاپلوسی نیز مبارزه می کند.

در مورد نتایج و ثمرات نیز این پیوند بخوبی دیده می شود، یک دروغ ممکن است سرچشمه دروغهای دیگر شود، و گاه برای توجیه آن دست به گناهان و خطاهای دیگری بیالاید؛ و یا با انجام یک جرم، جرائم دیگری انجام دهد تا آثار جرم اول را بپوشاند؛ و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۸

بعکس، انجام یک عمل اخلاقی مانند رعایت امانت، منتهی به محبت و دوستی و پیوند در میان افراد یا تعاون اجتماعی و مانند آن می شود.

در روایات اسلامی نیز اشارات لطیفی به این امر مهم آمده است؛ در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «اذا كان في الرجل خلة رائة فانتظر اخواتها؛ هنگامی که در کسی صفت جالب و زیبایی بینی، در انتظار بقیه صفات نیک او، باش!»^(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ان خصال المكارم بعضها مقيد ببعض؛ صفات شایسته با یکدیگر مربوط و مقیدند.» و در ذیل همین حدیث اشاره شده است به «صدق الحديث وصدق البأس و اعطاء السائل و المكافاة بالصنائع و اداء الأمانة و صلمة الرجم و التودد الى الجار و الصاحب و قرى الضيف و رأسهن الحياء؛ راستگویی، مقاومت در میدان جنگ، بخشش به درخواست کننده، پاداش نیکی به نیکی، ادای امانت، صله رحم، محبت نسبت به همسایه و دوست، و پذیرایی شایسته از مهمان، و در رأس همه آنها حیا قرار گرفته است.»^(۲)

در واقع حیا که روح آن

تَنَفَّرَ از گناه و زشتیها است می تواند سرچشمه تمام افعال اخلاقی بالا بشود، همان گونه که صداقت پیوند نزدیکی با امانت و مقاومت در میدان مبارزه و محبت و دوستی با بستگان و دوستان و همسایگان دارد.

در حدیث سومی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ اَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْاَقْفَالِ الشَّرَابُ، وَ الْكُذْبُ شَرُّ مِنَ الشَّرَابِ؛ خداوند برای بدیها قفلهایی قرار داده و کلید آن قفلها را شراب قرار داده است و دروغ از شراب بدتر است.» (۳) اشاره به این که دروغ می تواند سرچشمه انواع گناهان شود.

شبه همین معنی به صورت فشرده تری در حدیث امام حسن عسکری علیه السلام آمده است آنجا که فرمود: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهَا الْكُذْبُ؛ تمام زشتیها و بدیها در اطاقی قرار داده شده (که در آن بسته است) و کلید آن دروغ است.» (۴)

(۱). بحار، جلد ۶۶ صفحه ۴۱۱، حدیث ۱۲۹.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۷۵.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۳۶، حدیث ۳.

(۴). بحار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۹

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

در روایتی آمده است، مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من در پنهانی مرتکب چهار گناه می شوم، زنا و شرب خمر و سرقت و دروغ، فَأَيُّتِهِنَّ شَرُّ تَرَكَتْهَا لَكَ؟ هر یک از آنها را که بفرمایی به خاطر تو آن را ترک می کنم! (گویا آماده ترک همه آنها نبود، می خواست یکی را به خاطر رسول خدا

صلی الله علیه و آله ترک کند).

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «دَعِ الْكُذْبَ؛ دروغ را رها کن!»

آن مرد از خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت؛ هنگامی که تصمیم گرفت به سراغ عمل منافی عفت برود، به خودش گفت اگر این کار را انجام دهم ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله از من سؤال کند، اگر راست گویم حد بر من جاری می کند، و اگر دروغ بگویم پیمان خود را با او شکسته ام (ناچار این عمل را ترک کرد).

سپس تصمیم به سرقت و شرب خمر گرفت، باز همین فکر برای او پیش آمد، به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفت:

«قَدْ أَخَذْتُ عَلَى السَّبِيلِ كُلَّهُ فَقَدْ تَرَكْتُهُنَّ أَجْمَعُ؛ شما تمام راهها را بر من بستید، به همین جهت من تمام این گناهان را ترک خواهم نمود!» (۱)

از مجموع آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که در بسیاری از موارد برای تربیت نفوس و تهذیب اخلاق و مخصوصاً اصلاح بعضی از خلق و خواها باید از اموری که پیوسته و وابسته به آن است شروع کرد، و از مقارنات و خلق و خواهی دیگر که با آن مرتبط است کمک گرفت.

(۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، ص ۳۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۱

فصل هشتم: از کجا شروع کنیم؟

اشاره

تاکنون کلیاتی را درباره علم اخلاق و نتایج و آثار و انگیزه ها و شاخ و برگهای دیگر آن شناخته ایم؛ اکنون موقع آن است که با در دست داشتن این اطلاعات و آگاهیهای کلی، راه تهذیب نفس را شروع کنیم؛ و یا به تعبیر دیگر، از مسائل ذهنی

به مسائل عینی بپردازیم، و از کلیات وارد جزئیات شویم.

ولی در اینجا نیز لازم است توقف کنیم و آمادگیهای لازم را برای این سفر روحانی فراهم سازیم، تا در مسیر راه، گرفتار سرگردانی و حیرانی و بی برنامهگی و بی نقشه بودن نشویم، و نیز لازم است به امور زیر توجه شود:

۱- سه دیدگاه در چگونگی برخورد با مسائل اخلاقی

۲- آیا در هر مرحله استاد و راهنمایی لازم است؟

۳- نقش واعظ درون و واعظ برون

۴- اموری که می تواند به انسان برای رسیدن به این هدف بسیار بزرگ کمک کند؛ مانند: یاد خدا، عبادات و دعاها، و زیارات، اندرزه‌های مداوم، و تلقین.

۵- پاک بودن محیط

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۲

۱- سه دیدگاه در برخورد با مسائل اخلاقی

دیدگاه اول، دیدگاهی است که می گوید: تهذیب نفس نوعی جهاد و مبارزه با دشمنان درونی است، که در کمین انسانها هستند.

این دیدگاه از حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته شده است آنجا که می خوانیم:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از مجاهدان اسلام را به سوی میدان جهاد فرستاد، هنگامی که از جهاد بازگشتند فرمود: «مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْجِهَادُ النَّفْسِ؛ آفرین بر جمعیتی که جهاد اصغر را انجام دادند و جهاد اکبر بر دوش آنها مانده است؛ کسی عرض کرد: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس.» (۱)

در بحار الانوار در ذیل همین حدیث چنین آمده است: «ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ؛ سپس فرمود برترین جهاد، جهاد با نفسی است که در میان دو پهلو قرار گرفته است.» (۲)

بعضی از آیات قرآنی که در زمینه جهاد وارد شده نیز

به جهاد اکبر تفسیر شده است، یا از این نظر که ناظر به خصوص جهاد با نفس است، و یا از این نظر که مفهوم عامی دارد که هر دو بخش از جهاد را شامل می شود.

در تفسیر قمی در ذیل آیه ۶ سوره عنکبوت: «وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ؛ کسی که جهاد کند برای خود جهاد می کند، چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.» می خوانیم: وَمَنْ جَاهَدَ ... قَالَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ وَالْمَعَاصِي؛ یعنی، منظور مبارزه با نفس در برابر شهوات و لذات نامشروع و گناهان است. «۳»

این تفسیر از آنجا سرچشمه می گیرد که در این آیه فایده جهاد را متوجه خود انسان می کند، و این بیشتر در جهاد با نفس است، بویژه این که در آیه قبل از آن سخن از لقاء الله است (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ ...) و می دانیم لقاء الله و شهود الهی و رسیدن به

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲ (باب اول، جهاد النفس).

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵.

(۳). تفسیر قمی، جلد ۲، صفحه ۱۴۸، و بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۳

قرب او هدف اصلی جهاد با نفس می باشد.

در آخرین آیه سوره عنکبوت نیز آمده است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ؛ آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند به یقین هدایتشان خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است.»

این آیه نیز به قرینه فینا (در طریق ما) و جمله لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (آنها را به راههای خود هدایت می کنیم) بیشتر ناظر به جهاد اکبر است؛

و یا مفهوم عامی دارد که هر دو جهاد را شامل می شود.

در آیه ۷۸ سوره حج نیز آمده است: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛ در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید، او شما را برگزیده و در دین (و آیین خود) کار سنگین و شاقی بر شما نگذارده است.»

غالب مفسران اسلامی جهاد را در این آیه به مفهوم عام که شامل جهاد اکبر و اصغر هر دو می شود، یا به معنی خصوص جهاد اکبر تفسیر کرده اند، چنان که مرحوم علامه طبرسی در مجمع البیان از اکثر مفسران نقل می کند که منظور از حق جهاد، اخلاص نیت و انجام اعمال طاعات برای خداست. (۱)

مرحوم علامه مجلسی نیز این آیه را در زمره آیاتی که ناظر به جهاد اکبر است در بحار الانوار آورده است. (۲)

در حدیث معروف ابو ذر نیز آمده است که می گوید: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ؛ عرض کردم کدام جهاد برتر است؟»

فرمود: «إِنَّ يُجَاهِدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ؛ برترین جهاد آن است که انسان با نفس و هوای خویش جهاد کند.» (۳)

در حدیثی که در بحث گذشته درباره جنود عقل و جهل آوردیم نیز این دیدگاه بخوبی نمایان است که صحنه وجود انسان را به میدان جنگی تشبیه می کند که در یک طرف عقل و لشکریانش قرار دارد، و در طرف دیگر جهل و هوای نفس با لشکریانش،

(۱). مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۹۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۳.

(۳). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۴

این دو لشکر دائماً در حال پیکارند و پیشرفت

انسان در کمالات نفسانی از این طریق حاصل می شود که جنود عقل بر جنود جهل پیروز شود، پیروزی موضعی آن نیز سبب پیشرفت نسبی در کمالات انسانی است.

دیدگاه دوم، دیدگاه طب روحانی است.

در این دیدگاه، روح انسان همچون جسم انسان گرفتار انواع بیماریها می شود و برای بهبود و سلامت آن باید دست به دامن طبیبان روحانی و مسیحانفسان معنوی شود، و از داروهای ویژه ای که برای هر یک از بیماریهای اخلاقی وجود دارد بهره بگیرد تا روحی سالم، پرنشاط و پر تلاش و فعال پیدا کند.

شایان توجه این که در دوازده آیه قرآن مجید «۱» از بیماریهای روحی و اخلاقی، تعبیر به مرض شده است؛ از جمله در آیه ۱۰ سوره بقره، صفت زشت نفاق را به عنوان بیماری قلمداد کرده، درباره منافقان می فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا؛ در دلهای آنها نوعی بیماری است، و خداوند (به خاطر اصرارشان بر گناه و نفاق) بر بیماری آنها می افزاید.»

در آیه ۳۲ سوره احزاب، شهوت پرستان را بیمار دلانی معرفی می کند که در کمین زنان باعفتند؛ خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ؛ به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند.»

و در آیات دیگر نیز به همین معانی یا معنی وسیعتر که تمام انحرافات اخلاقی و عقیدتی را فرا می گیرد اشاره شده است.

در یک تعبیر پرمعنای دیگر، دلهایی را که کانون نور معرفت و اخلاق و تقوا است به عنوان قلب سلیم معرفی کرده از زبان ابراهیم می فرماید:

«وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ - يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ - أَلَا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛

(۱). بقره - ۱۰؛ مائده - ۵۲؛

انفال- ۴۹؛ توبه- ۱۲۵؛ حج- ۵۳؛ نور- ۵۰؛ احزاب- ۱۲ و ۳۲ و ۶۰؛ محمد- ۲۰ و ۲۹؛ مدثر- ۳۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۵

در آن روز که مردم برای حساب مبعوث می شوند، مرا شرمنده و رسوا نکن!- آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد!- مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.»

(سوره شعراء، آیات ۸۷ تا ۸۹)

سلیم از ماده سلامت در برابر فساد و انحراف و بیماری است؛ و قلب سلیم، بطوری که از روایات معصومین علیهم السلام که در تفسیر این آیه وارد شده بر می آید، قلبی است که خالی از غیر خدا باشد (از هرگونه بیماری اخلاقی و روحانی بر کنار باشد).

قرآن مجید در جای دیگر می گوید: ابراهیم (که در آیات بالا- تلویحاً از خداوند تقاضای قلب سلیم کرد) به مقصود خود رسید، و به لطف و عنایات حق صاحب قلب سلیم شد؛ در آیه ۸۳ و ۸۴ صافات می خوانیم:

«وَأَنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ - إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ از پیروان او (نوح) ابراهیم علیه السلام بود- آن هنگام که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد.»

آری! ابراهیم علیه السلام آرزو داشت که صاحب قلب سلیم گردد و با تلاش و کوششهایی که در مسیر بندگی خدا و ایثار و مبارزه با شرک و هوای نفس نمود، سرانجام به این مقام رسید.

*** در احادیث اسلامی نیز اشارات زیادی به این دیدگاه شده است، که احادیث زیر نمونه ای از آن است:

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام در توصیف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نهج البلاغه می فرماید: «طَيْبٌ دَوَّارٌ بِطَيْبِهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ

ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُمِّيِّ وَآذَانِ صُمِّ وَالسِّنِّ بِكُمْ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَمَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ؛ او طبیعی است سیار که با طب خویش همواره به گردش می پردازد، مرهمهایش را بخوبی آماده ساخته و (برای مواقع اضطرار و سوزاندن محل زخمها) ابزارش را داغ کرده تا هر جا نیاز باشد از آن برای دلهای کور و نابینا، و گوشهای کر و ناشنوا، و زبانهای گنگ بهره گیرد؛ با داروهای خویش

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۶

در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است! «۱»

۲- در تفسیر قلب سلیم که در دو مورد از آیات قرآن مجید آمده (و در بالا به آن اشاره شد) روایات زیادی وارد شده است:

در یک مورد می خوانیم که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: «مَا الْقَلْبُ السَّلِيمُ؟ قلب سلیم چیست؟» فرمود:

«دِينٌ بِلَا شَكٍّ وَهَوَى، وَعَمَلٌ بِلَا سُمْعَةٍ وَرِيَاءٍ؛ منظور دینی است که شک و هواپرستی در آن نباشد، و عملی است که سمعه و ریا در آن راه نیابد.» «۲»

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لَا عِلْمَ كَطَلَبِ السَّلَامَةِ وَلَا سِيَلامَةَ كَسِيَ لامَةِ الْقَلْبِ؛ هیچ علمی مانند جستجوی سلامت نیست، و هیچ سلامتی همانند سلامت قلب نمی باشد!» «۳»

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده است که فرمود: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا رَزَقَهُ قَلْبًا سَلِيمًا وَخُلُقًا قَوِيمًا؛ هنگامی که خداوند بنده ای را دوست بدارد، به او قلب سلیم و اخلاق معتدل و شایسته می دهد.» «۴»

۳- در روایات متعددی از اخلاق رذیله تعبیر به بیماریهای قلب شده است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَيُّكُمْ وَالْمِرَاءُ وَالْخُصُومَةُ فَانَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَيَّ

الْمَاخُونَ، وَيَبْتُ عَلَيْهِمَ النِّفَاقُ؛ بپرهیزید از جرّ و بحثها و خصومتها که این دو دل‌های برادران دینی را بیمار می‌سازد، نفاق و تفرقه بر آنها می‌روید.» (۵)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَتِهِ؛ چیزی بیش از گناه، قلب را فاسد نمی‌کند.» (۶)

۴- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْأَوْمِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَهُ،

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

(۲). مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ (چاپ جدید).

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۴.

(۴). غرر الحکم، جلد سوم، صفحه ۱۶۷ (چاپ دانشگاه تهران).

(۵). بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۹۹.

(۶). بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۷

وَإِشْدُ مِنَ الْفَاقِهِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَإِشْدُ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ؛ آگاه باشید فقر یکی از بلاهاست، و از آن بدتر، بیماری تن است. و از آن سخت‌تر بیماری قلب است.» (۱)

۵- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که در آن حسد به عنوان یک بیماری مستمر در طول تاریخ بشریت، معرفی شده است؛ فرمود: «إِلَّا أَنَّهُ قَدْ دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأَمَمِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَهُوَ الْحَسَدُ، لَيْسَ بِحَالِقِ الشَّعْرِ، لَكِنَّهُ حَالِقُ الدِّينِ، وَيُنْجِي فِيهِ أَنْ يَكُفَّ الْإِنْسَانُ يَدَهُ وَيَحْزَنَ لِسَانَهُ وَلَا يَكُونَ ذَاغَمَزٍ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ؛ مرضی که اتمهای پیشین به آن گرفتار شده‌اند به سوی شمار روی آورده است و آن بیماری حسد است که موی بدن را نمی‌ریزد (اشاره به بیماریهایی است که باعث ریزش موهای بدن می‌شود) ولی دین را می‌ریزد و از بین می‌برد، و راه نجات از آن و درمان آن

این است که انسان (هنگام پیدایش نشانه های حسد) دست و زبانش را نگاه دارد و حتی نسبت به برادر مؤمن خود با اشاره چشم و ابرو اهانت نکند! «۲»

۶- در بسیاری از روایات اسلامی از رذایل اخلاقی تعبیر به «داء» که به مفهوم بیماری است شده؛ مثلاً، در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه، درباره قرآن می فرماید:

«فَأَشْتَشُّهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ ... فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنَّفَاقُ وَالْغِي وَالضَّلَالُ؛ از قرآن برای شفای بیماریهای خود کمک بطلبید، زیرا در قرآن، شفای بزرگترین بیماریها، یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است.»

این تعبیر در روایات فراوان دیگری نیز دیده می شود.

*** خلاصه این که، مطابق این دیدگاه که فضائل و رذائل اخلاقی را به عنوان نشانه های سلامت روح انسان یا بیماری آن معرفی می کند، پیامبران الهی و پیشوایان معصوم و همچنین معلمان اخلاق، طبیبان روحانی هستند و دستورات آنها داروهای شفابخش.

و بر این اساس، همان گونه که در طب جسمانی علاوه بر دارو، پرهیزهایی هم برای رسیدن به بهبودی کامل لازم است، در طب روحانی و اخلاقی نیز پرهیز از دوستان فاسد،

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۸۸.

(۲). میزان الحکمه، جلد اول، صفحه ۶۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۸

محیط آلوده و تمام اموری که به پیشرفت مفاسد اخلاقی در وجود انسان کمک می کند، ضرورت دارد.

در طب جسمانی گاه نیاز به جراحی می افتد و طبیب جراح با چاقوی جراحی به درمان بیمار می پردازد، در طب روحانی نیز چنین مواردی پیش بینی شده است؛ حدود و تعزیرات و مجازاتهای گوناگون در برابر پاره ای از اعمال منافی اخلاق نیز به منزله جراحی است.

در طب جسمانی دو

مرحله مشخص ترسیم شده، طبّ پیشگیری و طبّ درمانی که معمولاً از اولی به عنوان بهداشت، و از دومی به عنوان درمان تعبیر می کنند، در طبّ روحانی و اخلاقی نیز همین دو مرحله وجود دارد، و معلّمان اخلاق از یک سو برای درمان آلودگان برنامه ریزی می کنند؛ و از سوی دیگر، برای پیشگیری از آلودگی سالمان.

تعبیرهایی که در خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه درباره شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده بود که هم سخن از مرهمها به میان آمده بود، و هم ابزار داغ کردن و سوزاندن زخمها، بیانگر تنوع درمانها در طبّ اخلاقی همانند طبّ جسمانی است.

در طبّ جسمانی، یک رشته دستوره‌های کلی برای درمان بیماریها است و یک رشته دستورهایی که ویژه هر یک از بیماریها می باشد؛ در طبّ روحانی نیز همین گونه است؛ توبه، ذکر خدا، نماز و روزه و عبادات دیگر، و محاسبه و مراقبه، اصول کلی درمانند؛ و در هر یک از بیماریهای اخلاقی نیز دستوره‌های ویژه ای در روایات اسلامی و کتب اخلاقی وارد شده است.

دیدگاه سوم، دیدگاه سیر و سلوک است.

در این دیدگاه، انسانها به مسافرانی تشبیه شده اند که از نقطه عدم به راه افتاده و به سوی لقاء الله و قرب ذات پاک حق که از هر نظر بی نهایت است پیش می روند.

در این سفر روحانی مانند سفرهای جسمانی دلیل راه و مرکب و زاد و توشه و نفی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۹

موانع و طریق مقابله با رهنان راه و دزدان و دشمنان جان و مال لازم است.

این سفر روحانی و معنوی دارای منزلگاههایی است و گردنه های صعب العبور، و پرتگاههای خطرناک که باید با کمک راهنمایان آگاه سلامت از

آنها گذشت، و یکی را بعد از دیگری پشت سر گذاشت تا به سر منزل مقصود نائل شد.

گرچه بعضی اصرار دارند که مسأله سیر و سلوک الی الله و آگاهی بر راه و رسم و منزلگاهها و مرکب و زاد و توشه و راهنما، علم جداگانه ای است غیر از علم اخلاق، ممکن است از یک نظر چنین باشد ولی با یک دید وسیع کلی سیر و سلوک روحانی در همان مسیری قرار دارد که تربیتهای اخلاقی و پرورش صفات فضیلت در آن قرار دارد؛ یا حد اقل، اخلاق الهی، بخشی از سیر و سلوک روحانی است.

به هر حال، در آیات و روایات اسلامی نیز اشاراتی به این دیدگاه دیده می شود.

از جمله در آیه شریفه ۱۵۶ سوره بقره می خوانیم: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ صابران کسانی هستند که هنگامی که مصیبتی به آنها برسد می گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازگشت می کنیم.»

در این آیه از یک سو انسان خود را ملک خدا می داند و از سوی دیگر خود مسافری می شود که به سوی او در حرکت است.

در سوره علق می خوانیم: «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ؛ به یقین بازگشت همه به سوی پروردگار توست.» (سوره علق، آیه ۸)

در سوره انشقاق آمده است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَادِحًا فَمَلَأْتَهُ؛ ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت پیش می روی و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد.» (سوره انشقاق، آیه ۶)

در سوره رعد آمده است: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ... يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ؛ خداوند همان کسی است که آسمان را بدون ستونی که

قابل رؤیت باشد آفرید ... او آیات (خود) را (برای شما) شرح می دهد تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید.» (۱)

(۱). سوره رعد، آیه ۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۰

متجاوز از بیست آیه از آیات قرآن سخن از لقاء الله است که در واقع سر منزل مقصود سالکان الی الله و عارفان الهی می باشد، یعنی لقاء معنوی و دیدار روحانی با آن محبوب بی نظیر و مقصود بی مانند.

درست است که این آیات و آیات رجوع الی الله از یک نظر جنبه عمومی دارد و همگان را شامل می شود ولی مانعی ندارد که سیر و سلوک مؤمن و کافر از نظر فطرت و خلقت، به سوی او جهت گیری شده باشد، گروهی به خاطر انحراف از مسیر فطرت در وسط راه بمانند یا در پرتگاه سقوط کنند ولی اولیاء الله با تفاوت مراتب به سر منزل مقصود واصل شوند. درست همانند نطفه هایی که همه از نظر آفرینش در عالم جنین به سوی تکامل انسانی پیش می روند و بعد از تولد نیز آن را همچنان ادامه می دهند امّا بعضی از این نطفه ها در همان مراحل اولیه جنین بر اثر آفاتی از حرکت باز می ایستند و ساقط می شود یا بعد از تولد در نیمه راه زندگی به خاطر همین آفات از کار می افتد و سقوط می کند.

از این تعبیرها روشنتر، تعبیری است که در قرآن مجید از تقوا به عنوان بهترین زاد و توشه شده (و می دانیم زاد و توشه، معمولاً به غذا و طعام مسافر گفته می شود؛ هر چند از بعضی از منابع لغت استفاده می شود که در اصل، مفهوم اعمی دارد و شامل هر گونه ذخیره سازی می شود).

بنابراین، تعبیر

بالا که می گوید: تقوا بهترین زاد و توشه است، اشاره به سیر انسان الی الله دارد که به هر حال در این سفر روحانی نیاز به زاد و توشه ای خواهد داشت، و زاد این سفر روحانی نیز روحانی است.

در روایات اسلامی نیز این تعبیرات به صورت گسترده تری دیده می شود.

در نهج البلاغه، در خطبه های متعددی، سخن از برگرفتن زاد و توشه از این دنیا برای سفر الهی آخرت شده است:

در خطبه ۱۵۷ می خوانیم: «فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ؛ در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه بگیرید!»

در خطبه ۱۳۲ در تعبیر روشنتری می فرماید: «إِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ، بَلْ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۱

خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ؛ دنیا برای سکونت همیشگی شما خلق نگردیده، بلکه آن را در گذرگاه شما ساخته اند تا اعمال صالح را به عنوان زاد و توشه در مسیر سرای دیگر، از آن فراهم سازید.»

در خطبه ۱۳۳ در یک تعبیر لطیف و دقیق چنین آمده است، می فرماید: «وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ؛ بینایان از آن زاد و توشه (برای سفر آخرت) می گیرند، و نابینایان برای خود آن (دنیا) زاد و توشه می اندوزند.

تعبیراتی همچون «صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (سوره ابراهیم، آیه ۱) و «الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ» (سوره حمد) و «سَبِيلِ اللَّهِ» در آیات زیادی از قرآن و «لِيُضَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره انفال، آیه ۳۶) و مانند اینها، می تواند اشاره ای به این دیدگاه باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۳

فصل نهم: روشهای مختلف ارباب سیر و سلوک

اشاره

گفتنی است که ارباب سیر و سلوک و علما و دانشمندانی که در این راه گام برداشته و تعلیمات قرآن و سنت را راهنمای

خویش قرار داده (نه صوفیانی که تحت تأثیر مکتبهای التقاطی و غیر اسلامی بوده اند) هر یک برای خود روشی را پیشنهاد کرده اند؛ یا به تعبیر دقیقتر، مراحل و منزلگاههایی در نظر گرفته اند که در ذیل به بخشی از آنها به صورت فشرده اشاره می شود، تا این بحث کامل تر و پربارتر گردد:

۱- سیر و سلوک منسوب به «بحر العلوم»

اشاره

در این کتاب که به فقیه باهر و علامه ماهر «بحر العلوم» نسبت داده شده است هر چند انتساب بعضی از بخشهای آن به این بزرگوار بعید به نظر می رسد ولی قسمتهایی از آن دارای اهمّیت فوق العاده ای است؛ برای سیر و سلوک الی الله و پیمودن راه قرب به پروردگار عوالم چهارگانه و به تعبیر دیگر، چهار منزلگاه مهم ذکر شده است:

۱- اسلام

۲- ایمان

۳- هجرت

۴- جهاد

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۴

و برای هر یک از این عوالم چهارگانه سه مرحله ذکر شده است که مجموعاً دوازده مرحله می شود که پس از طی آنها، سالک الی الله وارد عالم خلوص می گردد، و این مراحل دوازده گانه به شرح زیر است:

منزل اول،

اسلام اصغر است، و منظور از آن اظهار شهادتین و تصدیق به آن در ظاهر و انجام وظائف دینی است.

منزل دوم،

ایمان اصغر و آن عبارت از تصدیق قلبی و اعتقاد باطنی به تمام معارف اسلامی است.

منزل سوم،

اسلام اکبر است و آن عبارت است از تسلیم در برابر تمام حقایق اسلام و اوامر و نواهی الهی.

منزل چهارم،

ایمان اکبر است و آن عبارت از روح و معنی اسلام اکبر می باشد که از مرتبه اطاعت به مرتبه شوق و رضا و رغبت منتقل شود.

منزل پنجم،

هجرت صغری است، و آن انتقال از «دار الکفر» به «دار

الاسلام» است مانند هجرت مسلمانان از مکه که در آن زمان کانون کفر بود به مدینه.

منزل ششم،

هجرت کبری است، و آن هجرت و دوری از اهل عصیان و گناه و از همنشینی با بدان و ظالمان و آلودگان است.

منزل هفتم،

جهاد اکبر است، و آن عبارت از محاربه و ستیز با لشکر شیطان است با استمداد از لشکر رحمان که لشکر عقل است.

منزل هشتم،

منزل فتح و ظفر بر جنود و لشکریان شیطان، و رهایی از سلطه آنان و خروج از عالم جهل و طبیعت است.

منزل نهم،

اسلام اعظم، و آن عبارت از غلبه بر لشکر شهوت و آمال و آرزوهای دور و دراز است که بعد از فتح و ظفر، عوامل بیدار کننده برون بر عوامل انحرافی درون پیروز می شود و اینجاست که قلب، مرکز انوار الهی و افاضات ربّانی میگردد.

منزل دهم،

ایمان اعظم است، و آن عبارت از مشاهده نیستی و فنای خود در برابر خداوند است، و مرحله دخول در عالم فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي است که در این هنگام حقیقت عبودیت و بندگی خدا ظاهر می شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۵

منزل یازدهم،

هجرت عظمی است، و آن مهاجرت از وجود خود و به فراموشی سپردن آن، و سفر به عالم وجود مطلق، و توجه کامل به ذات پاک خداست که در جمله «وَادْخُلِي جَنَّتِي» خطاب به آن شده است.

منزل دوازدهم،

جهاد اعظم است که بعد از هجرت از خویشستن، متوسّل به ذات پاک خداوند می شود تا تمام آثار خودبینی در او محو و نابود گردد و قدم در بساط توحید مطلق نهد.

بعد از پیمودن این عوالم دوازده گانه وارد عالم خلوص می شود، و مصداق «بَلْ اٰخِيَاءُ

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُزَوَّقُونَ» می گردد. (۱)

چگونگی سیر و سلوک در این روش

در رساله سیر و سلوک منسوب به علامه بحر العلوم بعد از ذکر عوالم و منازل بالا به چگونگی طی نمودن این راه پرمشقت و پرافتخار پرداخته و بیست و پنج دستور برای وصول به این مقاصد بالا- و والا- می دهد که آنها را بطور فشرده در ذیل می آوریم:

سالک الی الله و رهرو راه قرب به پروردگار برای وصول به این عوالم، بعد از آن که اصول دین را از طرق معتبر شناخت و به فروع احکام دینی و اسلامی کاملاً آشنا شد، بار سفر می بندد و به راه می افتد و با انجام دستوره‌های بیست و پنجگانه زیر به سوی مقصد همچنان پیش می رود:

اول،

ترک آداب و عادات و رسوم است که انسان را از پیمودن راه باز می دارد و غرق در آلودگیها می کند.

دوم،

عزم قاطع بر پیمودن راه، که از هیچ چیز نترسد و با استمداد از لطف خدا تردیدی به خود راه ندهد.

(۱). برای توضیح بیشتر به رساله سیر و سلوک منتسب به مرحوم علامه بحر العلوم مراجعه شود- همان طور که گفتیم در شمردن این عوالم دوازده گاه تفاوت مختصری بین این رساله و گفتار علامه طباطبایی در رساله لبّ اللباب می باشد که ما در واقع آنها را با هم تلفیق کردیم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۶

سوم،

رفق و مدارا، و آن این که در آن واحد امور زیادی را بر خود تحمیل نکند مبادا دلسرد و متنفر شود، و از پیمودن راه بازماند.

چهارم،

وفا، و آن عبارت از این است که نسبت به آنچه توبه کرده وفادار بماند و به آن باز نگردد، و نسبت به آنچه استاد راه می گوید

وفادار بماند.

پنجم،

ثبات و دوام است، به این معنی که برنامه‌هایی را که انتخاب می‌کند به صورت عادت مستمر درآید تا بازگشتی در آن صورت نگیرد.

ششم،

مراقبت است، و آن عبارت از توجه به خویش در تمام احوال است که تخلفی صورت نگیرد.

هفتم،

محاسبه است، که در حدیث «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ كُلَّ يَوْمٍ؛ کسی که همه روز به حساب خویش نرسد از ما نیست!» (۱) به آن اشاره شده است.

هشتم،

مؤاخذة است، منظور از مؤاخذة این است که هر گاه مرتکب خطایی شد به خویش تنگ بگیرد و از این راه خود را مجازات کند.

نهم،

مسارعت است، یعنی به مقتضای امر «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» (۲)

که در قرآن مجید آمده در مسیر حق شتاب کند، پیش از آن که شیطان مجال وسوسه یابد.

دهم،

ارادت است، و آن عبارت از این است که باطن خود را چنان خالص کند که هیچ غشی در آن نباشد، و نسبت به صاحب شریعت و اوصیای معصوم او کاملاً عشق ورزد.

یازدهم،

ادب است، یعنی نسبت به ساحت قدس خداوند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم او شرط ادب نگاه دارد، و کمترین سخنی که نشانه اعتراض باشد بر زبان نراند، و در تعظیم این بزرگان بکوشد و حتی در بیان حاجت از الفاظی که نشانه امر و نهی است پرهیزد.

نیت است، و آن عبارت است از خالص ساختن قصد در این سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خداوند متعال.

(۱). ارشاد القلوب دیلمی، باب ۳۹.

(۲). آل عمران-۱۳۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۷

سیزدهم،

صَمْت است، به معنی خاموشی و حفظ زبان از سخنان زائد و

اکتفا به مقدار لازم.

چهاردهم،

جوع و کم خوردن، که از شروط مهمه پیمودن این راه است ولی نه تا آن حد که باعث ضعف و ناتوانی گردد.

پانزدهم،

خلوت است، و آن عبارت است از کناره گیری از اهل عصیان و طالبین دنیا و صاحبان عقول ناقصه؛ و به هنگام عبادات و توجه به اذکار، دور از ازدحام و غوغا بودن.

شانزدهم،

سَهَر و شب بیداری (مخصوصاً بیداری در آخر شب)، که در آیات و روایات اسلامی کراراً به آن اشاره شده است.

هفدهم،

دوام طهارت، یعنی همیشه با وضو بودن است که نوراتیت خاصی به باطن انسان می دهد.

هیجدهم،

تَضَرُّع به درگاه خداوند ربّ العزّه است، که هر چه بیشتر بتواند اظهار خضوع در پیشگاه پروردگار کند.

نوزدهم،

پرهیز از خواسته های نفس (هر چند مباح باشد) تا آنجا که در توان دارد.

بیستم،

رازداری و کتمان سرّ، که از مهمترین شرایط است، که اساتید این رشته به آن اصرار می ورزیدند، و آن این که اعمال و برنامه های خویش را در این راه مکتوم دارد (تا کوچکترین تظاهر و ریا در آن حاصل نشود) و اگر مکاشفاتی از عوالم غیب برای او دست داد آن را نیز پنهان دارد و به این و آن بازگو نکند (تا گرفتار عجب و خودبینی نگردد).

بیست و یکم،

داشتن مربّی و استاد است، اعم از استاد عام که در کارهای مربوط به سیر و سلوک با ارشاد او پیش می رود و استاد خاص که آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام می باشد.

البته باید سالک توجه داشته باشد که این، مرحله بسیار دقیق و باریکی است؛ تا کسی را نیازماید و از صلاحیت علمی و دینی او آگاه نشود،

در ارشادات به او تکیه نکند که گاه شیاطین در لباس استاد در آیند و گرگان ملبس به لباس چوپان شوند و سالک را از راه منحرف سازند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۸

مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه می گوید: که حتّی به ظاهر شدن خارق عادت و اطلاع بر علوم پنهانی و اسرار نهران انسان، و عبور بر آب و آتش، و اطلاع بر مسائل مربوط به آینده و مانند آن نمی توان اطمینان کرد که صاحب چنین اعمالی مقام پیشرفته ای در سلوک راه حق دارد؛ زیرا، اینها همه در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می شود، و از آنجا تا سرحدّ وصول و کمال، راه بسیار است.

بیست و دوم،

«ورد» است، و آن عبارت است از ذکرهای زبانی که راه را به روی سالک می گشاید و او را برای گذشتن از گردنه های صعب العبور مسیر الی الله یاری می دهد.

بیست و سوم،

نفی خواطرات است، و آن عبارت است از تسخیر قلب خویشتن و حکومت بر آن، و تمرکز فکر به گونه ای که هیچ تصوّر و خاطره ای بر او وارد نشود مگر به اختیار و اذن آن؛ و به تعبیر دیگر، افکار پراکنده بی اختیار فکر او را به خود مشغول ندارد، و این یکی از کارهای مشکل است.

بیست و چهارم،

فکر است، و منظور از آن، آن است که سالک با اندیشه عمیق و فکر صحیح در آگاهی و معرفت بکوشد، و تمام تفکر او مربوط به صفات و اسماء الهی و تجلیات و افعال او بوده باشد.

بیست و پنجم

ذکر است، و منظور از آن، توجه قلبی است به ذات پاک پروردگار؛ نه ذکر با زبان که به آن ورد گفته می شود؛

و به تعبیر دیگر، منظور این است که تمام نظر خویش را به جمال پروردگار متوجه سازد و از غیر او چشم بپوشد.

این بود خلاصه آنچه از سیر و سلوک منسوب به علامه بحر العلوم استفاده می شود که علامه طباطبائی نیز همین روش را با مختصر تفاوتی - مطابق آنچه در رساله «لَبَّ اللَّبَاب» - آمده دنبال کرده است.

۲- روش مرحوم ملکی تبریزی:

ایشان (مرحوم حاج میرزا جواد آقا تبریزی) که یکی از اساتید معروف سیر و سلوک محسوب می شود، در رساله «لقاء الله» راهی را پیموده است که در جهاتی با آنچه در

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۹

رساله منسوب به بحر العلوم آورده متفاوت است.

نامبرده، نخست لقاء الله را عنوان مقصد اعلا سیر و سلوک معرفی می کند و از آیات مختلف قرآن بهره می گیرد و شواهد زیادی از روایات برای آن می آورد و صریحاً به این اشاره می کند که منظور از لقاء الله مشاهده با چشم نیست چرا که خداوند منزّه از کیفیت است که موجب رؤیت است؛ همچنین منظور از لقاء الله ملاقات ثواب و نعمت او در قیامت نیست، بلکه منظور نوعی «شهود» و ملاقات قلبی و روحی و مشاهده با چشم دل است.

سپس برای پیمودن این راه طولانی و پرفراز و نشیب، برنامه ای را پیشنهاد می کند که در جهات زیر خلاصه می شود:

۱- تصمیم و نیت برای پیمودن این راه است

۲- توبه صحیح از گذشته، توبه ای که در اعمال و اعماق انسان نفوذ کند و او را دگرگون سازد و آثار گناه را از جسم و جان و روح او بشوید.

۳- برگرفتن توشه راه است؛ و برای آن چند برنامه ذکر کرده است:

الف- در صبح،

مشارطه (با خود شرط کند که جز راه حق نپوید)؛ در روز، مراقبه (توجه به این که از راه منحرف نگردد)؛ در شامگاهان، محاسبه (توجه به این که در روز گذشته چه انجام داده است).

ب- توجه به اوراد و اذکار و توجه به وظائف بیداری و هنگام خواب.

ج- توجه به نماز شب و خلوت با خداوند و شب زنده داری و ریاضت در مسأله خواب و خوراک که از حد لازم تجاوز نکند.

۴- بهره گیری از تازیانه سلوک، و آن عبارت است از مؤاخذه کردن خویشتن به خاطر توجه به دنیا و قصور و کوتاهی در برابر حق، و پوزش خواستن از پروردگار و سرزنش خویشتن به خاطر بی وفائیها و اطاعت از شیطان در حضور پروردگار، و سعی و تلاش در طریق اخلاص.

۵- در آستانه تحوّل، و در این مرحله باید قبل از هر چیز، به پایان زندگی و مرگ بیندیشد که فکر مرگ برای سوزاندن حبّ دنیا و اصلاح بیشتر صفات زشت داروی مؤثری است. (سپس به عظمت پروردگار و اسماء و صفات او بیندیشد و به یاد اولیاء حق

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۰

باشد و بکوشد خود را به صفات آنان نزدیک سازد.)

۶- در آستانه سر منزل مقصود، در این بخش اشاره به این معنی می کند که انسان دارای سه عالم است: ۱- عالم حسّ و طبیعت ۲- عالم خیال و مثال ۳- عالم عقل و حقیقت.

عالم حسّ و طبیعت یکپارچه ظلمت است و تا از آن نگذرد به عالم مثال که عبارت از عالمی است که حقایق آن دارای صورتند و عاری از ماده نمی رسد.

و تا از عالم مثال نگذرد به عالم عقل

نمی‌رسد؛ و منظور از عالم عقل، عالمی است که حقیقت و نفس انسان در آن عالم، نه ماده دارد و نه صورت؛ و هنگامی که به عالم عقل رسید و نفس خویش را خالی از ماده و صورت شناخت، به معرفت پروردگار دست می‌یابد؛ و مصداق «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (۱)

می‌شود. (۲)

۳- روش دیگر

اشاره

در رساله «لقاء الله» عالم و محقق بزرگوار، آقای مصطفوی، برنامه دیگری برای این سیر و سلوک الهی ذکر شده است.

در این رساله که رساله جامع و پربار و متکی به آیات و اخبار است، نخست اشاره به آیات مربوط به لقاء الله می‌کند و بعد از آن که این لقاء و ملاقات را به معنی ملاقات معنوی و روحانی تفسیر می‌نماید، در شرح آن می‌افزاید که برای رسیدن به سر منزل مقصود باید انسان حدود برانگیخته شده از جهان ماده و حدّ زمان و مکان و حتّی حدود ذاتی که در همه ممکنات موجود است درهم بشکند و غرق و فنای عالم لاهوت گردد و به لقای پروردگار نائل آید و مخاطب «یا ایتّها النّفس المطمئنّنه ازجعی الی ربّک راضیه یمّه مرضیه یمّه فاذخلی فی عبادی واذخلی جنّتی؛ تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، سپس در سلک بندگانم

(۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۲.

(۲). توضیح بیشتر را در رساله لقاء الله مرحوم ملکی تبریزی مطالعه فرمائید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۱

در آی و در بهشتم وارد شو! (۱)

سپس برای رسیدن به این سرمنزل بزرگ و بی مانند طیّ پنج

مرحله را پیشنهاد می کند:

مرحله اول: تکمیل و تقویت اعتقادات و توجه خاص به اصول دین.

مرحله دوم: توبه و بازگشت به اعمال صالح و پرهیز از گناهان و انجام واجبات است.

مرحله سوم: مهیا و آماده شدن برای پاکسازی نفس از رذائل و آراستن آن با فضائل اخلاق است.

مرحله چهارم: محو انانیت و حصول فنا در برابر عظمت حق است.

در این مرحله که تعلق زندگی مادی برطرف شده و تعلقات به اموال و اولاد و لذات، مشتتهیات مادی و خیالی تغییر کرده و به تعلق روحانی و معنوی مبدل شده، تنها چیزی که باقی مانده تعلق به نفس خویش است و این تعلق به اندازه ای ریشه دار و محکم است که گوئی از شدت ظهور خفا پیدا کرده است؛ ولی یک نکته باقی است و آن این که سالک در تمام این مراحل مقصودش رسیدن به لقای او، به پروردگار، بوده؛ یعنی، در واقع و در باطن هر کاری کرده برای خود کرده است.

به تعبیر دیگر، او می خواسته به مقامات والا- نائل گردد و از مقرّبین درگاه خدا باشد و به کمالات روحانی و معنوی برسد؛ پس در همه جا سخن از خود او بوده نه از هدف، به دلیل این که هرگاه به چنین مقامی واصل می شد نهایت سرور و خوشحالی پیدا می کرد ولی اگر دیگری برای او این مقامات پیدا می شد حدّ اقل تا این حد خوشحال نبود. اینجا است که باید «من» و توجه به خود برطرف گردد و محبوب و مورد علاقه سالک جلوه و ظهور خدا باشد نه مقید به خود او؛ به تعبیر آشکارتر، «من» باید حذف شود و این حجاب

که بزرگترین مانع و سدّ راه حق و آخرین حجاب سالک برای وصول به لقاء الله است، بر طرف گردد.

برای از میان بردن این حجاب چندین راه است:

۱- راه توجّه قلبی به خداوند و توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و از این طریق می فهمد

(۱). سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۲

که غیر او در برابر او هیچ و پوچ است.

۲- تفکر و استدلال برای مبارزه با انانیت و حجاب نفس، به این معنی که خدا را وجودی نامحدود و ازلی و ابدی و حیّ مطلق می بیند و خود را وجودی از هر نظر محدود و در منتهای عجز و ضعف و فقر و سراپا نیاز که یک لحظه بی وجود او نمی تواند باقی بماند.

۳- معالجه با اضداد و آن این که در هر مورد بجای «مَنْ» توجّه به خدا و بندگان صالح خداوند باشد و خود را در حضور دائم در پیشگاه حق ببیند.

مرحله پنجم: در این مرحله سالک به صورت یک انسان ملکوتی در آمده و داخل در جبروت می شود!

منظور از ورود در مرحله جبروت آن است که انسان به خاطر کمال صفا و خلوص و محو در نور الهی، نفوذ و سلطه پیدا می کند و برای فعالیت و انجام وظائف الهی و ارشاد خلق و امر به معروف و نهی از منکر از روی معرفت کامل قدم برمی دارد.

به تعبیر دیگر، تا حدّ زیادی از فکر خود فارغ گشته و به تمام مسائل و وظائف و احکام و آداب شرع و سیر و سلوک اطلاع پیدا کرده و در مقام تشخیص درد و درمان، همچون طبیبی حاذق

نکته قابل توجه این که ایشان در همه جا از آیات و روایات اسلامی به عنوان گواه و شاهد مطالب خویش استفاده کرده اند.

خلاصه و جمع بندی مکتبهای سیر و سلوک

از آنچه علمای سیر و سلوک و رهروان این راه (البته آنهایی که در طریق شریعت و مسیر اسلام و اهل بیت گام برمی داشتند نه التقاطیهای صوفی مآب) بر می آید و نمونه هائی از آنها در بالا آمد، اصول مشترک زیر استفاده می شود:

۱- هدف اصلی لقاء الله و شهود ذات پاک پروردگار با چشم دل و حضور روحانی و

(۱). برای توضیح بیشتر به کتاب «لقاء الله» تالیف علامه بزرگوار آقای مصطفوی مراجعه فرمائید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۳

معنوی در محضر اوست.

۲- برای رسیدن به این مقصد، نخستین گام توبه از همه گناهان و شستن رذائل اخلاقی و آراسته شدن به فضائل اخلاقی است.

۳- در این راه باید آداب چهارگانه مشارطه و مراقبه و محاسبه و معاقبه را فراموش نکند؛ یعنی، صبحگاهان با خود شرط کند که گرد گناه و خلاف رضای حق نگردد و در تمام مدت روز مراقب نفس سرکش باشد و شامگاهان و هنگام خواب به محاسبه بنشیند و اگر خلافی از او سرزده بود خود را به وسیله ترک انواع لذائذ مجازات و عقوبت کند.

۴- مبارزه با هوای نفس که بزرگترین سدّ این راه است از واجب ترین واجبات می باشد.

۵- توجه به اذکار و اورادی که در شرع مقدّس وارد شده همچون ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» و ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و ذکر «اللَّهُ» و «يَا حَيُّ» و «يَا قَيُّوم» و امثال این اذکار، سبب قوت بر پیمودن این راه

است.

۶- توجه قلبی به حقیقت توحید ذات و صفات و افعال خداوند و غرق شدن در صفات کمال و جمال او، توشه دیگری برای این راه پرفراز و نشیب است.

۷- شکستن بزرگترین بُت و آن بُت انانیت و توجه به خویشتن، از مهمترین شرایط وصول به مقصد است.

۸- استفاده از وجود استاد و مُربی که زیر نظر او کار کند و همچون طیب به درمان او پردازد، گروهی شرط دانسته اند؛ و بعضی نیز روی آن تکیه خاصی ندارند هر چند متأسفانه توجه به استاد در مورد بسیاری از اشخاص سبب شده که در دام شیاطین خطرناکی که خود را به صورت فرشته نشان می‌داده اند! بیفتند و دین و دنیا و ایمان و اخلاق آنها بر باد رود!

بعضی وظیفه ارشاد خلق و پیمودن راه انبیا و اولیا در هدایت مردم، و امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان آخرین مرحله آورده اند در حالی که بسیاری مطلقاً سخنی از این مرحله بر زبان نرانده و سالک را به خودش واگذارده اند.

غرض از آوردن این بحث در ضمن مباحث اخلاقی این کتاب این بود که:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۴

اولاً- عصاره ای از این تفکرات که به هر حال با مباحث اخلاقی سرو کار دارد ارائه گردد و خوانندگان این کتاب با بصیرت بیشتری در وادی تهذیب اخلاق گام بردارند.

و ثانیاً- به تمام پویندگان این راه هشدار دهیم که مرز میان حق و باطل بسیار باریک است و چه بسا جوانان پاکدل که به امید راه یافتن به سرچشمه آب بقا در این وادی به راه افتاده اند ولی از طریق عقل و شرع منحرف شده و

در وادی کفر و ضلالت سرگردان گشته و در چنگال گرگانی که به لباس شبان در آمده اند گرفتار شده و همه چیز خود را از دست داده اند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۵

فصل دهم: آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است؟

اشاره

بسیاری از علمای سیر و سلوک عقیده دارند که رهروان راه کمال و فضیلت و تقوا و اخلاق و قرب الی الله باید زیر نظر استادی کار کنند؛ همان گونه که در بحث گذشته از رساله سیر و سلوک منسوب به محقق بحر العلوم و رساله لبّ اللباب تقریرات مرحوم علامه طباطبایی نقل کردیم که فصل بیست و یکم وظائف سالک الی الله را کار کردن زیر نظر مرّبی و استاد شمرده اند، اعم از استادان خاصّ الهی که پیشوایان معصومند و استادان عام که بزرگان پوینده این راهند.

ولی آگاهان ذی فن هشدار می دهند که رهروان راه تقوا و تهذیب نفس نباید به آسانی خود را به این و آن بسپارند، و تا کسی را به قدر کافی آزمایش نکنند و از صلاحیت علمی و دینی آنها آگاه نگردند، خود را در اختیار آنان قرار ندهند، و حتّی به ظاهر شدن کارهای خارق العاده و خبر از اسرار پنهانی یا مربوط به آینده و حتّی عبور از روی آب و آتش قناعت نکنند، چرا که صدور این گونه اعمال از مرتاضان غیر مهذب نیز امکان پذیر است.

بعضی از آنان لزوم رجوع به استاد را فقط در ابتدای کار لازم دانسته اند، اما پس از پیمودن مراحل قابل ملاحظه ای دیگر همراهی آنها را لازم نمی دانند؛ ولی بهره گیری از استاد خاص یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام در تمام

مراحل لازم است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۶

به هر حال، گاه برای لزوم انتخاب استاد و ارشاد کننده طریق، به آیه «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ از آگاهان پرسید اگر نمی دانید!» (سوره انبیاء، آیه ۷) استدلال کرده اند که سخن از تعلیم می گوید نه از تربیت؛ ولی از آنجا که تربیت در بسیاری از موارد متکی بر تعلیم است، بی شک باید در این گونه موارد از آگاهان کمک گرفت، و این معنی با انتخاب یک فرد خاص برای نظارت بر اعمال و اخلاق او، تفاوت روشنی دارد.

و گاه در اینجا از داستان موسی و خضر که در قرآن بطور مشروح آمده کمک گرفته می شود، چرا که موسی با آنکه پیامبر اولوالعزم بود، بی نیاز از خضر نبود، و بخشی از راه را به کمک او پیمود؛ آنها می گویند:

طی این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی ولی با دقت در داستان خضر و موسی علیهم السلام می توان دریافت که شاگردی موسی علیه السلام نزد خضر، به فرمان الهی صورت گرفت و برای فراگیری علوم خاصی از اسرار حکمت خداوند در مورد حوادث مختلف این جهان بود، و در واقع علم موسی علیه السلام علم ظاهر بود (و مربوط به دایره تکالیف) و علم خضر، علم باطن بود (و مربوط به دایره فوق تکالیف) «۱» و این مسأله با انتخاب یک استاد خصوصی در تمام مراحل تهذیب نفس و پیمودن راه تقوا، تفاوت دارد، هر چند اجمالاً به اهمّیت کسب فضیلت از محضر استاد اشاره دارد.

و گاه در اینجا به مسأله لقمان و فرزندش اشاره می شود که این استاد الهی، اخلاق فرزندش

را زیر نظر گرفت و در پیمودن راه کمال به او کمک کرد. «۲»

علامه مجلسی در بحار الانوار در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ؛ کسی که دانشمند و حکیمی او را ارشاد نکند، هلاک می شود!» «۳»

ولی از مجموع آنچه گفته شد این امر استفاده نمی شود که در مباحث اخلاقی همیشه

(۱). شرح بیشتر در این باره را در تفسیر نمونه، جلد ۱۲، ذیل آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف مطالعه فرمایید.

(۲). برای توضیح بیشتر به تفسیر سوره لقمان جلد ۱۷ تفسیر نمونه مراجعه شود.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۵۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۷

استاد خصوصی لازم است بطوری که اگر نباشد برنامه تربیت و پرورش اخلاق و تقوا و ادامه سیر و سلوک مختل گردد، چه بسیارند کسانی که با استفاده از آیات قرآن و روایات اسلامی و کلمات بزرگان در کتب اخلاقی و التزام عملی به آنها، این راه را پیموده و به مقامات والایی رسیده اند، هر چند نمی توان انکار کرد که وجود استاد خصوصی و مدد گرفتن از انفس قدسیه نیکان و پاکان وسیله خوبی برای نیل کمال و طی طریق در کوتاهترین مدت و حل مشکلات اخلاقی می باشد.

در نهج البلاغه نیز آمده است: «أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةِ مِصْبَاحٍ وَاعْظُوا مَتَّعِظًا؛ ای مردم چراغ دل را از شعله گفتار واعظی با عمل، روشن سازید!» «۱»

ولی متأسفانه در بسیاری از این موارد نتیجه معکوس حاصل شده است، و افرادی به عناوین مختلف، خود را به عنوان مربی اخلاق و استاد مقام ارشاد قلمداد کرده، در حالی که

از رهزنان این راه بوده اند و افراد پاکدل و حق طلب را به راه تصوّف یا طرق انحرافی دیگر، و یا خدای نکرده به مفسد اخلاقی ننگین کشانیده اند؛ به همین دلیل، ما به تمام پویندگان این راه هشدار می دهیم که اگر می خواهند استادی برای مسائل اخلاقی انتخاب کنند بسیار با احتیاط گام بردارند و در این انتخاب سختگیر و دقیق باشند و هرگز به ظواهر عمل نکنند و به سوابق اشخاص، خوب بنگرند و با مشورت با آگاهان دست به چنین انتخابی بزنند تا به مقصود خود نائل گردند.

نقش واعظ درون

درباره واعظ برون به اندازه کافی صحبت شد، اکنون سخن از واعظ درون است؛ از بعضی از روایات اسلامی استفاده می شود که وجدان بیدار که از آن به واعظ درون تعبیر می شود، نقش مهمی در پیمودن راه تکامل اخلاقی و تقوا دارد، بلکه بدون آن پیمودن این راه مشکل است.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است که فرمود: «ابْنِ آدَمَ أَنْتَ لَا تَزَالُ

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۸

بَخَيْرٍ مَا كَانَ لَكَ وَعِظٌ مِنْ نَفْسِكَ، وَمَا كَانَتْ الْمُحَاسِبَةُ مِنْ هَمِّكَ؛ ای فرزند آدم! تو همواره در مسیر خیر و خوبی قرار داری مادام که واعظی از درون داشته باشی، و مادام که حسابرسی خویشتن از کارهای اصلی تو باشد.» (۱)

شبهه همین معنی با کمی تفاوت نیز از آن حضرت نقل شده است. (۲)

در یکی از خطب نهج البلاغه نیز چنین آمده است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعِنِ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَعِظٌ وَزَاجِرٌ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَازِجٌ وَلَا وَعِظٌ؛ آگاه باشید آن کس که به

خویش کمک نکند تا واعظ و مانعی از درون جانش برای او فراهم گردد، موعظه و اندرز دیگران در او اثر نخواهد داشت!»
(۳)

بدیهی است در این راه انسان بیش از هر چیز نیاز به واعظی دارد که در همه حال با او باشد و از اسرار درونش با خبر گردد، و همواره او را تحت مراقبت خود قرار دهد؛ و چه عاملی جز واعظ درون یعنی وجدان بیدار می تواند این نقش را عملی کند، و در لغزشها و خطاها در اولین فرصت به انسان هشدار دهد و او را از سقوط در پرتگاه انحرافات اخلاقی باز دارد.

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام چنین می خوانیم: «اجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلَى نَفْسِكَ رَقِيبًا؛ از خودت مراقبی بر خویشتن قرار ده!» (۴)

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام آمده است: «يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَى نَفْسِهِ مُرَاقِبًا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ؛ شایسته است که انسان بر نفس خویش مسلط باشد، و قلب خود را مراقبت کند، و زبان خویش را حفظ نماید!» (۵)

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۳۷.

(۲). همان مدرک، صفحه ۱۴۷.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۹۰.

(۴). غرر الحکم

(۵). همان مدرک

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۹

فصل یازدهم: آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی

اشاره

اضافه بر آنچه تاکنون برای پیشرفت برنامه تهذیب اخلاق گفته ایم، امور دیگری وجود دارد که تأثیر بسزائی در مبارزه با رذائل اخلاقی و تقویت اصول فضائل در وجود آدمی دارد که از جمله امور زیر را می توان برشمرد:

۱- پاک بودن محیط

بی شک وضع محیط اجتماعی زندگی انسان اثر فوق العاده ای در روحيات و اعمال او دارد چرا که انسان بسیاری از صفات خود را از محیط کسب می کند. محیطهای پاک غالباً افراد پاک پرورش می دهد و محیطهای آلوده غالباً افراد آلوده.

درست است که انسان می تواند در محیط ناپاک، پاک زندگی کند و بعکس در محیطهای پاک سیر ناپاکی را طی کند و به تعبیر دیگر، شرایط محیط علت تامه در خوبی و بدی افراد نیست ولی تأثیر آن را به عنوان یک عامل مهم زمینه ساز نمی توان انکار کرد.

ممکن است کسانی قائل به جبر محیط باشند- همان گونه که هستند- ولی ما هر چند جبر را در تمام اشکالش نفی می کنیم اما تأثیر قوی عوامل زمینه ساز را هرگز انکار نخواهیم کرد.

با این اشاره کوتاه به قرآن باز می گردیم و آیاتی را که درباره تأثیر محیط در شخصیت

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۰

انسان به دلالت مطابقی یا به اصطلاح التزامی سخن می گوید، مورد بحث قرار می دهیم:

۱- وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا كَدِيدًا كَذَلِكَ نُصِرُّكَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (سوره اعراف، آیه ۵۸)

۲- وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا آلِهَةً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (سوره اعراف، آیه ۱۳۸)

۳- وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا- إِنَّكَ إِنْ تَذَرْنَاهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ

وَلَا يَلِدُوا الْآفَاجِرَ كَفَّارًا (سوره نوح، آیات ۲۶ و ۲۷)

۴- يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ (سوره عنكبوت، آیه ۵۶)

۵- إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِي انْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (سوره نساء، آیه ۹۷)

ترجمه:

۱- سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می روید؛ اما سرزمین های بد طینت (و شوره زار) جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمی روید؛ این گونه آیات (خود) را برای آنها که شکر گزارند، بیان می کنیم.

۲- و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بتهایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند (در این هنگام بنی اسرائیل) به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت:

«شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!»

۳- نوح گفت: «پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند!»

۴- ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا بپرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید!)

۵- کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشان ستم کرده

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۱

بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با این که مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟!)» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.» آنها [فرشتگان

گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه تأثیر محیط در اعمال و افعال انسان به صورت لطیفی بیان شده است.

توضیح این که: مفسران بزرگ در تفسیر این آیه بیانات گوناگونی دارند.

بعضی گفته اند منظور این است که آب زلال و حی همچون قطرات باران بر سرزمین دلها فرو می ریزد؛ دلهای پاک آن را می پذیرد و گل‌های زیبای معرفت و میوه های لذتبخش تقوا و طاعت از آن می روید در حالی که دل‌های ناپاک و آلوده واکنش مناسبی نشان نمی دهند؛ پس اگر می بینیم عکس العمل همه در برابر دعوت پیامبر و تعلیمات اسلام یکسان نیست، این به خاطر نقص در فاعلیت فاعل، نمی باشد بلکه اشکال در قابلیت قابل است «۱».

دیگر این که، هدف از بیان این مثال این است که همیشه نیکیها و خوبیها را از محلّ مناسبش طلب کنید چرا که تلاش و کوشش در محل‌های نامناسب چیزی جز هدر دادن نیروها محسوب نمی شود. «۲»

احتمال سومی که در تفسیر این آیه وجود دارد و می تواند برای بحث ما مورد استفاده قرار گیرد این است که: در این مثال انسانها به گیاهان تشبیه شده اند و محیط زندگی آنها به زمینهای شور و شیرین؛ در یک محیط آلوده، پرورش انسانهای پاک مشکل است هر چند تعلیمات قوی و مؤثر باشد، همان گونه که قطرات حیاتبخش باران هرگز در شوره زار سنبلی نمی رویاند. به همین دلیل، برای تهذیب نفوس و تحکیم اخلاق صالح باید به

(۱). این تفسیر را فخر رازی به عنوان اولین احتمال در معنی آیه، ذکر کرده است

(تفسیر فخر رازی، جلد ۱۴، صفحه ۱۴۴)؛ جمعی دیگر نیز آن را از ابن عباس نقل کرده اند.

(۲). این تفسیر در مجمع البیان و تفسیر الحدید در ذیل آیه بالا مورد بحث قرار گرفته است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۲

اصلاح محیط اَهْمِیَّتِ فراوان داد.

البته تفسیرهای سه گانه بالا هیچ گونه منافات با هم ندارد؛ ممکن است تمثیل فوق ناظر به همه این تفسیرها باشد.

آری! محیط اجتماعی آلوده، دشمن فضائل اخلاقی است؛ در حالی که محیطهای پاک بهترین و مناسبترین فرصت را برای تهذیب نفوس دارد.

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم می خوانیم که روزی یاران خود را مخاطب ساخته و فرمود: «إِيَّاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدِّمَنِ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خَضِرَاءُ الدِّمَنِ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَرْئَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَثَبِ السُّوءِ؛ از گیاهان (زیبایی که) بر مزبله ها می روید بهره‌زید! عرض کردند ای رسول خدا! گیاهان زیبایی که بر مزبله ها می روید اشاره به چه کسی است؟ فرمود: زن زیبایی که در خانواده (و محیط) بد پرورش یافته!» (۱)

این تشبیه بسیار گویا می تواند اشاره به تأثیر محیط خوب و بد در شخصیت انسان باشد و یا اشاره به مسأله وراثت به عنوان یک وسیله زمینه ساز و یا هر دو.

در آیه دوم سخن از قوم بنی اسرائیل است که سالها تحت تعلیمات روحانی و معنوی موسی علیه السلام در زمینه توحید و سایر اصول دین قرار داشتند و معجزات مهم الهی را همچون شکافته شدن دریا و نجات از چنگال فرعونیان، بطور خارق العاده با چشم خود دیدند؛ اما همین که در مسیر خود به سوی شام و سرزمینهای مقدس، با گروهی بت پرست برخورد کردند، چنان تحت تأثیر این

محیط ناسالم قرار گرفتند که صدا زدند: «یا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا الْهَأْ كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ؛ ای موسی برای ما بتی قرار بده همان گونه که آنها دارای معبودان و بتها هستند!»

موسی از این سخن بسیار متعجب و خشمگین شد و گفت: «به یقین شما جمعیتی جاهل و نادان هستید! (قَالَ أَنْكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ) سپس بخشی از مفاسد بت پرستی را برای آنها شرح داد.

و عجب آن که بنی اسرائیل بعد از توضیحات صریح موسی علیه السلام نیز اثر منفی آن محیط

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۹، حدیث ۷- بحار الانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۲۳۲، حدیث ۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۳

مسموم در آنها باقی بود، بطوری که سامری توانست از غیبت چند روزه موسی علیه السلام استفاده کند و بت طلائی خود را بسازد و اکثریت آن گروه نادان را به دنبال خود بکشاند و از توحید به شرک و بت پرستی ببرد.

این موضوع بخوبی نشان می دهد که محیطهای ناسالم تا چه حد می تواند در مسائل اخلاقی و حتی عقیدتی اثر بگذارد؛ شک نیست که بنی اسرائیل پیش از مشاهده این گروه بت پرست، زمینه فکری مساعدی در اثر زندگی مداوم در میان مصریان بت پرست، برای این موضوع داشتند ولی مشاهده آن صحنه تازه به منزله جرّقه ای بود که زمینه های قبلی را فعال کرد؛ و به هر حال، همه اینها دلیل بر تأثیر محیط در افکار و عقائد انسان است.

در سومین آیه که از زبان حضرت نوح به هنگام نفرین بر قوم بت پرست می باشد، شاهد و گواه دیگری بر تأثیر محیط در اخلاق و عقائد انسان است.

نوح، نفرین خود را درباره نابودی آن قوم کافر با

این جمله تکمیل کرد، و در واقع نفرین خود را مستدل کرد؛ عرض کرد: «خداوند! اگر آنها را زنده بگذاری، بندگانت را گمراه و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آید! (أَنْتَ أَنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا)

هم نسل امروز آنها کافر و منحرف است و هم نسلهای آینده که در این محیط پرورش می یابد، آلوده می شوند.

در چهارمین و پنجمین آیه، سخن از لزوم هجرت از محیطهای آلوده است؛ در چهارمین آیه خداوند بندگان با ایمان خود را مخاطب ساخته و می گوید: «زمین من گسترده است تنها مرا بپرستید (تسلیم فشار دشمن نشوید و در محیط آلوده نمانید) (یا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإَيَّاءِ فَاعْبُدُونِ)

و در پنجمین آیه، به کسانی که ایمان آورده اند و هجرت نکرده اند هشدار می دهد و می گوید عذر آنها در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست؛ مضمون آیه چنین است: «کسانی که فرشتگان قبض ارواح، روح آنها را گرفتند در حالی که به خود ستم کرده بودند؛ به آنها گفتند شما در چه حالی بودید (و چرا با این که مسلمان بودید در صف کفار جای داشتید) آنها در پاسخ گفتند ما در زمین خود تحت فشار بودیم فرشتگان گفتند مگر سرزمین

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۴

خداوند پهناور نبود چرا هجرت نکردید آنها (عذری نداشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند) جایگاهشان جهنم و سرانجام بدی دارند (إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)

اصولاً مسأله هجرت که از اساسی ترین مسائل در اسلام است تا آنجا که تاریخ

اسلام بر پایه آن بنیاد شده، فلسفه هائی دارد که یکی از مهمترین آنها فرار از محیط آلوده و نجات از تأثیرات سوء آن است.

هجرت، بر خلاف آنچه بعضی می پندارند، مخصوص آغاز اسلام نبوده بلکه در هر عصر و زمانی جاری است که اگر مسلمانان در محیطهای آلوده به شرک و کفر و فساد باشند و عقائد یا اخلاق آنها به خطر بیفتد، باید از آنجا مهاجرت کنند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ قَرَّبَ دِينَهُ مِنْ اَرْضٍ اِلَى اَرْضٍ وَاِنْ كَانَ شِبْرًا مِنَ الْاَرْضِ اَسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَكَانَ رَفِيقَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَابْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر- اگر چه به اندازه یک وجب فاصله داشته باشد- مهاجرت کند، مستحق بهشت می گردد و همنشین محمد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام (دو پیامبر بزرگ مهاجر) خواهد بود!»^۱

تکیه بر مقدار شِبر (مقدار یک وجب) دلیل بر اهمّیت فوق العاده این مسأله است که به هر مقدار و در هر عصر و زمان مهاجرت انجام گیرد، هماهنگی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام حاصل خواهد شد.

کوتاه سخن این که، در هر عصر و زمان، محیط در ساختن شخصیت و اخلاق انسانها مؤثر بوده است و پاکی و یا ناپاکی محیط، عامل تعیین کننده ای محسوب می شود؛ هر چند مسأله، جنبه جبری ندارد. بنابراین، برای پاکسازی اخلاق و پرورش ملکات فاضله، یکی از مهمترین اموری که باید مورد توجه قرار گیرد، مسأله پاکسازی محیط است.

و اگر محیط به قدری آلوده باشد که نتوان آن را

(۱). نور الثقلین، جلد اول، صفحه ۵۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۵

مهاجرت نمود.

آیا هنگامی که حیات مادی انسان در یک محیط به خاطر آلودگی به خطر بیفتد، از آن جا هجرت نمی کند؟ پس چرا هنگامی که حیات معنوی و اخلاقی او که از حیات مادی ارزشمندتر است به خطر افتد، به عذر این که این جا زادگاه من است، تن به انواع آلودگیهای خود و خانواده و فرزندان بدهد و مهاجرت نکند!

بر تمام علمای اخلاق لازم است که برای پرورش فضائل اخلاقی برنامه های مؤثری برای پاکسازی محیط بیندیشند؛ چرا که بدون آن، کوششهای فردی و موضعی کم اثر خواهد بود.

۲- نقش معاشران و دوستان

اشاره

موضوع دیگری که تأثیر عمیق آن به تجربه ثابت شده و همه علمای اخلاق و تعلیم و تربیت اتفاق نظر دارند، مسأله معاشرت و دوستی است. غالباً دوستان و معاشران ناباب و آلوده سبب آلودگی افراد پاک شده اند؛ عکس آن نیز صادق است، زیرا بسیاری از افراد پاک و قوی الاراده توانسته اند بعضی از معاشران ناباب را به پاکی و تقوا دعوت کنند. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و اشاراتی را که قرآن به این مسأله دارد با هم می شنویم:

۱- وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ - وَأَنْتُمْ لَيْصِي دُونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ - حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ. «۱» ۲- قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ - يَقُولُ إِذْ نَكَحَ لِمَنْ الْمُصَدِّقِينَ - إِذْ ذَامِنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَيْنَالِمِ دِيُونُ - قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُّطَّلِعُونَ - فَاطَّلَعَ فَوَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ - قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدَتْ لَتَزْدِينَ - وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ

(۱). سوره زخرف، آیات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸.

(۲). سوره صافات، آیات ۵۱ تا ۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۶

وَيَلْتَمِئُ لِيَتَنِي لَمْ اتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا- لَقَدْ اضْلَمْنَا وَلَكِنَّ الْظَالِمِينَ لَكَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَلَكِنَّ الْغَالِبِينَ عَلَيْهِمْ السَّلْطَنَةُ. «۱» ترجمه:

۱- و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او می فرستیم پس همواره قرین اوست- و آنها [شیاطین این گروه را از یاد خدا باز می دارند در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند!- تا زمانی که (در قیامت) نزد ما حاضر شود می گوید: ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود؛ چه بد همنشینی بودی!

۲- کسی از آنها می گوید: «من همنشینی داشتم- که پیوسته می گفت آیا (به راستی) تو این سخن را باور کرده ای- که وقتی ما مردیم و به خاک و استخوان مبدل شدیم، (بار دیگر) زنده می شویم و جزا داده خواهیم شد؟!- (سپس) می گوید آیا شما می توانید از او خبری بگیرید؟!- اینجاست که نگاهی می کند، ناگهان او را در میان دوزخ می بیند- می گوید: به خدا سوگند نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت بکشانی!- و اگر نعمت پروردگارم نبود، من نیز از احضار شدگان (در دوزخ) بودم!

۳- و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم!- ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم!- او مرا از یاد آوری (حق) گمراه ساخت بعد از

آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود!» و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است!

تفسیر و جمع بندی

نخستین آیات که در بالا آمد گرچه درباره همنشینی شیطان با غافلان از یاد خداست، ولی تأثیر همنشین بد در اخلاقیات و در سرنوشت هر انسانی روشن می سازد.

نخست می فرماید: «هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را بر او مسلط

(۱). سوره فرقان، آیات ۲۷ و ۲۸ و ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۷

می سازیم که همواره قرین و همنشین او باشد! (وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ) «۱» سپس نقش این قرین سوء (همنشین بد) را چنین بیان می کند که آنها، یعنی شیاطین، راه هدایت و حرکت به سوی خداوند را به روی آنها می بندد و آنها را از رسیدن به این هدف مقدس باز می دارد و غم انگیزتر، این که در عین گمراهی گمان می کنند که هدایت یافته اند! (وَأَنَّهُمْ لِيُضِلُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ)!

سپس به نتیجه آن پرداخته و می گوید: روز قیامت که همه در محضر الهی حاضر می شوند و پرده ها کنار می رود و حقایق فاش می شود، این انسان گمراه خطاب به دوست اغواگر شیطانش کرده، می گوید ای کاش فاصله میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود، چه همنشین بدی هستی! (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ)

از این تعبیرات بخوبی استفاده می شود که همنشین بد می تواند انسان را بکلی از راه خدا منحرف سازد؛ پایه های اخلاق را بر روی او ویران کند و واقعیتها را چنان دگرگون نشان دهد که انسان در عین گمراهی خود را در زمره هدایت

یافتگان ببینند؛ و به یقین در چنین حالی هدایت و بازگشت به صراط مستقیم غیر ممکن است؛ و زمانی بیدار می شود و به هوش می آید که راه برگشت بکلی بسته شده؛ حتی از تعبیر آیه استفاده می شود که این همنشینان بد در آن زندگی ابدی نیز با او هستند و چه دردآور است که انسان کسی را که مایه بدبختی او شده همیشه در برابر خود ببیند و به او گفته شود بیهوده آرزوی جدا شدن از او را مکن شما با هم سرنوشت مشترکی دارید! (وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ اِذْ ظَلَمْتُمْ اَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ). «۲» شبیه آیات فوق، آیه ۲۵ سوره فصلت می باشد که می گوید: «وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ

(۱). برای نقیض از ماده قیض معانی مختلفی نقل کرده اند؛ بعضی آن را به معنی تسبیب و بعضی به معنی تقدیر و برکندن و بعضی مانند راغب به معنی مسلط ساختن می دانند چرا که قیض به معنی پوست سفیدی است که روی تخم مرغ را گرفته (و آن را احاطه کرده است).

(۲). سوره زحرف، آیه ۳۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۸

فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي اِمَمِّ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْانْسِ اِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ؛ ما برای آنها همنشینانی (زشت سیرت) قرار دادیم که زشتیها را از پیش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند؛ و فرمان الهی درباره آنان تحقق یافت و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند؛ آنها مسلماً زیانکار بودند!

*** در بخش دوم از این آیات، از کسانی سخن می گوید که همنشین بدی داشتند که پیوسته

در گمراهی آنها می کوشیدند ولی آنها به لطف و رحمت الهی و با تلاش و کوشش توانسته اند خود را از چنگال وسوسه آنها رهائی بخشند در حالی که تا لب پرتگاه پیش رفته بودند؛ در اینجا نیز سخن از تأثیر فوق العاده همنشین بد در شکل گیری عقائد و اخلاق انسان است ولی در عین حال چنان نیست که انسان مجبور باشد و نتواند با تلاش و کوشش، خویش را نجات دهد؛ می فرماید: «در روز قیامت بعضی از بهشتیان به بعضی دیگر می گوید من در دنیا همنشینی داشتم که پیوسته به من می گفت آیا به راستی تو این سخن را باور کرده ای که وقتی ما مردیم و خاک شدیم و استخوان پوسیده شدیم، بار دیگر زنده می شویم و به جزای اعمال خود می رسیم (ولی من به فضل الهی تسلیم وسوسه های او نشدم و در ایمان خود ثابت قدم ماندم!) (فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ - قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ - يَقُولُ أَأَنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ - ءَأَذَانِنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَأَنَّا لَمَدِينُونَ «۱»)

در این هنگام او به فکر همنشین نااهل قدیمی خود می افتد و به جستجو برمی خیزد و از همان اوج بهشت نگاهی به سوی دوزخ می افکند و ناگهان او را در وسط جهنم می بیند (فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْحَجِيمِ)

به او می گوید به خدا سوگند نزدیک بود مرا نیز به هلاکت بکشانی و همچون خودت بدبخت کنی و اگر لطف الهی و نعمت پروردگارم شامل حال من نبود من نیز امروز در

(۱). سوره صافات، آیات ۵۰ تا ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۹

آتش دوزخ احضار می شدم (قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتُ لَتُرْدِينَ وَلَوْلَا نِعْمَتُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ).

مجموع

این آیات بخوبی نشان می دهد که همنشین بد، انسان را تالِب پرتگاه دوزخ می برد و اگر ایمان قوی و تقوا و لطف پروردگار نباشد در آن پرتگاه سقوط می کند!

*** در سومین بخش از آیات مورد بحث، سخن از تأسف و تأثر عمیق ستمگران در قیامت است که از انتخاب دوستان ناباب تأسف می خورند؛ چرا که عامل اصلی بدبختی خود را در رفاقت با آنان می بینند؛ می فرماید: «و (به خاطر آور) روزی را که ظالم دست خویش را از (شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: ای کاش (با رسول خدا) راهی برگزیده بودم! ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود! و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است! (و یَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا - يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا - لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعِيدٍ أذْجَأَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ حَذُولًا)».

به این ترتیب، ستمگران در قیامت، نخست از ترک رابطه با پیامبر شدیداً اظهار تأسف می کنند، و سپس از ایجاد رابطه با افراد آلوده و فاسد؛ و بعد با صراحت، عامل اصلی گمراهی خود را همین دوستان منحرف و آلوده معرفی می کنند! و حتی تأثیر آنها را بالاتر از تأثیر پیامهای الهی (البته در بیمار دلان) می شمردند؛ و از تعبیر آخرین آیه، استفاده می شود که دوستان بد جزء لشکر شیطانند؛ و یا به تعبیر دیگر، از شیاطین انس محسوب می شوند.

قابل توجه این که، در این آیات تأسف این گروه را با جمله «يَعِضُ الظَّالِمُ

عَلَى يَدَيْهِ؛ ظالم هر دو دست خود را به دندان در آن روز می‌گردد» بیان فرموده؛ و این آخرین مرحله تأسّف است؛ و این در موارد ضعیف‌تر، انسان انگشت خود را به دندان می‌گیرد و در مرحله بالاتر، پشت دست را به دندان می‌گردد و در مراحل شدید هر دو دست خود را یکی بعد از دیگری به دندان می‌گردد؛ و در حقیقت این یک نوع انتقام‌گیری از خویش است که چرا

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۰

کوتاهی کردم و با دست خود وسائل بدبختی خویش را فراهم کردم!

آنچه از آیات فوق و بعضی از آیات دیگر قرآن بخوبی استفاده می‌شود این است که دوستان و معاشران و همنشینان در سعادت و شقاوت انسان تأثیر فوق‌العاده‌ای دارند؛ نه تنها اخلاق و رفتار افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهند، که در شکل‌گیری عقائد آنها مؤثرند؛ اینجاست که یک استاد اخلاق باید همواره با دقت تمام افراد تحت تربیت خود را از این نظر مورد توجه قرار دهد؛ مخصوصاً در عصر و زمان ما که نشر وسائل فساد از طریق دوستان ناباب به صورت وحشتناکی در آمده و یکی از سرچشمه‌های اصلی انواع انحرافات را تشکیل می‌دهد.

نقش معاشران در روایات اسلامی

در این زمینه احادیث بسیار گویایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام به ما رسیده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا آنجا به این مسأله اهمّیت داده شده که می‌فرماید:

«انسان بر همان دینی است که دوست و رفیقش از آن پیروی می‌کند؛ الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ» «۱» همین معنی را امام صادق علیه السلام با

استفاده از کلام پیامبر به گونه دیگری بیان کرده است؛ می فرماید: «لَا تَصِيحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِيحَبُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ؛ با بدعتگذاران رفاقت نکنید و با آنها همنشین نشوید که نزد مردم همچون یکی از آنها خواهید بود! رسول خدا فرمود: انسان پیرو دین دوست و رفیقش می باشد!» (۲)

همین معنی در حدیث دیگری از امام علی بن ابی طالب علیه السلام به صورت تأثیر متقابل بیان شده است؛ می فرماید: «مُجَالَسَةُ الْأَخْيَارِ تَلْحَقُ الْأَشْرَارَ بِالْأَخْيَارِ وَمُجَالَسَةُ الْأَبْرَارِ

(۱). اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۷۵ «باب مجالسه اهل المعاصی، حدیث ۳».

(۲). همان مدرک

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۱

لِلْفُجَّارِ تَلْحَقُ الْأَبْرَارَ بِالْفُجَّارِ؛ همنشینی با خوبان، بدان را به خوبان ملحق می کند؛ و همنشینی نیکان با بدان، نیکان را به بدان ملحق می سازد! و در ذیل این حدیث جمله پرمعنی دیگری آمده، می فرماید: «فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ امْرُؤٌ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَأَنْظِرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ؛ کسی که وضع او بر شما مبهم باشد، و از دین او آگاه نباشید، نگاه به دوستان و همنشینانش کنید (اگر همنشین با دوستان خداست او را از مؤمنان بدانید؛ و اگر با دشمنان حق است، او را از بدان بدانید!)» (۱)

در بعضی از روایات این معنی با تشبیه روشنی بیان شده می فرماید: «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ كَالرِّيحِ إِذَا مَرَّتْ بِالْبَتْنِ حَمَلَتْ نَتْنًا؛ همنشینی با بدان موجب بدی می گردد؛ همچون بادی که از جایگاه متعفن و آلوده می گذرد؛ بوی بد را با خود می برد.» (۲)

از تعبيرات بالا بخوبی استفاده می شود همان گونه که معاشرت با بدان زمينه های بدی را فراهم

می سازد، معاشرت با نیکان نور هدایت و فضائل اخلاقی را در دل انسان می افروزد.

در حدیثی از امیر مؤمنان می خوانیم: «عَمَارَةُ الْقُلُوبِ فِي مُعَاشَرَةِ ذَوِي الْعُقُولِ؛ آبادی دلها در معاشرت با صاحبان عقل و خرد است!» (۳)

و در تعبیر دیگری از همان حضرت آمده است: «مُعَاشَرَةُ ذَوِي الْفَضَائِلِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ؛ همنشینی با ارباب فضیلت، مایه حیات دلها است!» (۴)

تأثیر مجالست و همنشینی و روحيات دوستان در انسان به اندازه ای است که در حدیثی از حضرت سلیمان علیه السلام می خوانیم: «لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ يُصَاحِبُ فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَأَقْرَانِهِ؛ وَيُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَأَخْدَانِهِ؛ دَرَبَارَه كَسَى قِصَاوَتَ نَكِيدٍ تَا نِگَاهَ كَنِيدٍ بَا چَه كَسَى هَمَنَشِينِ اسْت؛ چَرا كَه انِسانَ رَا بَه وَسِيلَه دُوستانَ وَ هَمَنَشِينِ هَايشَ مِي تَوانَ سَنَاختَ؛ وَ او نَسَبَتِي بَا اصْحَابَ وَ يارانِشَ دَارَد.» (۵)

در حدیث جالبی از لقمان حکیم در باب نصایحی که به فرزندش می کرد، می خوانیم:

«يَا بَنِيَّ صَاحِبِ الْعُلَمَاءِ، وَأَقْرَبِ مِنْهُمْ، وَجَالِسِهِمْ وَزُرْهُمْ فِي بُيُوتِهِمْ، فَلَعَلَّكَ تَشْبَهُهُمْ»

(۱). کتاب صفات الشیعه صدوق (طبق نقل بحار، ج ۷۱، ص ۱۹۷).

(۲). غرر الحکم

(۳). غرر الحکم

(۴). غرر الحکم

(۵). بحار الانوار، ج ۷۱، صفحه ۱۸۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۲

فَتَكُونُ مَعَهُمْ؛ فرزندم با دانشمندان دوستی کن! و به آنها نزدیک باش! و همنشینی کن! و به زیارت آنها در خانه هایشان برو! باشد که شبیه آنها شوی، و با آنها (در دنیا و آخرت) باشی!» (۱)

کوتاه سخن این که، در احادیث اسلامی، تعبیرات فراوان پرمعنایی در زمینه تأثیر و تأثر دوستان از یکدیگر و شباهت اخلاقی آنها با هم، می خوانیم که اگر تمام آنها گرد آوری

شود، بحث مشروحي را تشكيل مي دهد.

برای حسن ختام، این سخن را با حدیث کوتاه و پرمعنایی از علی علیه السلام پایان می دهیم؛ امام در وصایایش به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

«قَارِنُ أَهْلِ الْخَيْرِ، تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنُ أَهْلِ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ؛ با نیکان قرین و همنشین باش تا از آنها شوی! و از بدان جدایی اختیار کن تا (از بدیها) جدا شوی!» (۲)

تأثیر معاشرت در تحلیلهای منطقی

می گویند: بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است؛ در موضوع مورد بحث، مشاهده نمونه های عینی که معاشرت با بدان سرچشمه انواع انحرافات اخلاقی می شود، و معاشرت با نیکان در پاکسازی روح و جان انسان اثر می گذارد، بهترین دلیل برای بحث مورد نظر است.

این تشبیه قدیمی، که اخلاق زشت و بد همانند بیماریهای واگیردار است، که سرعت به نزدیکان و همنشینان سرایت می کند، تشبیه صحیح گویایی است، مخصوصاً در مواردی که بر اثر کمی سنّ و سال یا کمی معلومات و یا سستی ایمان و اعتقاد مذهبی، زمینه های روحی برای پذیرش اخلاق دیگران آماده است، معاشرت این گونه افراد با افراد آلوده سم مهلك و كشنده ای است.

بسیار دیده شده است که سرنوشت افراد خوب و بد، بر اثر معاشرتهای بکلی دگرگون شده، و مسیر زندگانی آنها تغییر یافته است؛ و این امر دلایل مختلفی از نظر روانی دارد:

۱- از جمله مسائلی که روانکاوان در مطالعات خود به آن رسیده اند وجود روح

(۱). همان مدرک، ص ۱۸۹.

(۲). نهج البلاغه، وصیت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام (نامه ۳۱).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۳

محاکات در انسانها است؛ یعنی، افراد، آگاهانه یا ناآگاه، آنچه را در دوستان و

نزدیکان خود می بینند، حکایت می کنند؛ افراد شاد بطور ناآگاه شادی در اطرافیان خود می پاشند و «افسرده دل افسرده کند انجمنی را».

افراد مأیوس، دوستان خود را مأیوس، و افراد بدبین، همنشینان خود را بدبین بار می آورند، و همین امر سبب می شود که دوستان با سرعت در یکدیگر تأثیر بگذارند.

۲- مشاهده بدی و زشتی و تکرار آن، از قبح آن می کاهد و کم به صورت یک امر عادی در می آید؛ و می دانیم یکی از عوامل مؤثر در ترک گناه و زشتیها، احساس قبح آن است.

۳- تأثیر تلقین در انسانها غیر قابل انکار است؛ و دوستان بد همنشینان خود را معمولاً زیر بمباران تلقینات می گیرند و همین امر سبب می شود که گاه بدترین اعمال در نظر آنان، تزیین یابد و حسّ تشخیص را بکلی دگرگون سازد.

۴- معاشرت با بدان، حسّ بدبینی را در انسان، تشدید می کند و سبب می شود که نسبت به همه کس بدبین باشد، و این بدبینی یکی از عوامل سقوط در پرتگاه گناه و فساد اخلاق است. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ؛ همنشینی با بدان موجب بدبینی به نیکان می شود.» (۱)

حتّی در حدیثی، معاشرت با بدان سبب مرگ دلها شمرده شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث می فرماید: «ارْبَعُ يُمِثِّنُ الْقَلْبَ ... وَمُجَالَسَةُ الْمَوْتِي؛ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتِي قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كُلُّ غَنِيِّ مُسْرِفٍ؛ چهار چیز است که قلب انسان را می میراند ... از جمله همنشینی مردگان است، عرض شد: منظور از مردگان کیست ای رسول خدا! فرمود: هر ثروتمند اسرافکاری است.» (۲)

روشنی

این موضوع، یعنی سرایت حسن و قبح اخلاقی از دوستان به یکدیگر سبب شده که شعرا و ادبا، نیز در اشعار خود هر کدام به نوعی درباره این مطلب داد سخن بدهند.

(۱). صفات الشیعه صدوق، طبق نقل بحار، ج ۷۱، صفحه ۱۹۷.

(۲). خصال (مطابق نقل بحار، ج ۷۱، ص ۱۹۵).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۴

در یک جا می خوانیم:

کم نشین با بدان که صحبت بد گر چه پاکی، تو را پلید کند آفتاب ار چه روشن است آن را پاره ای ابر ناپدید کند در جای دیگر آمده است:

با بدان کم نشین که بدمانی خو پذیر است نفس انسانی و نیز گفته اند:

صحبت نیک را ز دست مده که و مه به شود ز صحبت به اشعار در این زمینه بسیار فراوان است و این بحث را با شعر معروفی از سعدی که با تکرار هرگز کهنه نشده است پایان می دهیم:

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم بدو گفتم که مشکمی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم بگفتا من گلی ناچیز بودم و لیکن مدتی با گل نشستم کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم ***

۳- تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت در اخلاق

اشاره

همه می دانیم که اولین مدرسه برای تعلیم و تربیت کودک محیط خانواده است، و بسیاری از زمینه های اخلاقی در آنجا رشد و نمو می کند؛ محیط سالم یا ناسالم خانواده تأثیر بسیار عمیقی در پرورش فضائل اخلاقی، یا رشد رذائل دارد؛ و در واقع باید سنگ زیربنای اخلاق انسان در آنجا نهاده شود.

اهمیت این موضوع، زمانی آشکار می شود که توجه داشته باشیم اولاً کودک، بسیار

اثر پذیر است، و ثانیاً آثاری که در آن سنّ و سال در روح او نفوذ می کند، ماندنی و پا برجا است!

این حدیث را غالباً شنیده ایم که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «الْعِلْمُ (فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ؛ تعلیم در کودکی همانند نقشی است که روی سنگ کنده می شود!» (که

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۵

سالیان دراز باقی و برقرار می ماند.) «۱»

کودک بسیاری از سجایای اخلاقی را از پدر و مادر و برادران بزرگ و خواهران خویش می گیرد؛ شجاعت، سخاوت، صداقت و امانت، و مانند آنها، اموری هستند که به راحتی کودکان از بزرگترهای خانواده کسب می کنند؛ و ردائلی مانند دروغ و خیانت و بی عفتی و ناپاکی و مانند آن را نیز از آنها کسب می نمایند.

افزون بر این، صفات اخلاقی پدر و مادر از طریق دیگری نیز کم و بیش به فرزندان منتقل می شود، و آن از طریق عامل وراثت و ژنها است؛ ژنها تنها حامل صفات جسمانی نیستند، بلکه صفات اخلاقی و روحانی نیز از این طریق به فرزندان، منتقل می شود، هرچند بعداً قابل تغییر و دگرگونی است، و جنبه جبری ندارد تا مسؤولیت را از فرزندان بطور کلی سلب کند.

به تعبیر دیگر، پدر و مادر از دو راه در وضع اخلاقی فرزند اثر می گذارند، از طریق تکوین و تشریح، منظور از تکوین در اینجا صفاتی است که در درون نطفه ثبت است و از طریق ناآگاه منتقل به فرزند می شود، و منظور از تشریح، تعلیم و تربیتی است که آگاهانه انجام می گیرد، و منشأ پرورش صفات خوب و بد می شود.

درست است که هیچ کدام از این دو جبری نیست ولی بدون

شک زمینه ساز صفات و روحيات انسانها است، و بسيار با چشم خود ديده ايم که فرزندان افراد پاک و صالح و شجاع و مهربان، افرادی مانند خودشان بوده اند و بعکس، آلوده زادگان را در موارد زيادی آلوده ديده ايم. بی شک این مسأله در هر دو طرف استثنائاتی دارد که نشان می دهد تأثیر این دو عامل (وراثت و تربیت) تأثیر جبری غير قابل تغيير نيست. با این اشاره به قرآن مجيد باز می گرديم و مواردی را که قرآن به آن اشاره کرده است، مورد بررسی قرار می دهيم.

۱- اِنَّكَ اَنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوْا اِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا (سوره نوح، آيه ۲۷)

۲- فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُوْلٍ حَسَنٍ وَ اُنْتَبَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا (سوره آل عمران، آيه ۳۷)

(۱). بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۶

۳- اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَ نُوحًا وَ اٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَ اٰلَ عِمْرٰنَ عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ - ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ (سوره آل عمران، آيه ۳۳ و ۳۴)

۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ (سوره تحريم، آيه ۶)

۵- يَا اَخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ اَبُوكَ اِمْرًا سَوِيًّا وَ مَا كَانَتْ اُمُّكَ بَغِيًّا (سوره مريم، آيه ۲۸)

ترجمه:

۱- چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند!

۲- خداوند، او (مريم) را به طرز نيكویی پذيرفت؛ و بطور شايسته ای، (نهال وجود) او را روياييد (و پرورش داد)؛ و كفالت او را به «زكريا» سپرد.

۳- خداوند، آدم و نوح و آل ابراهيم و آل عمران را بر جهانيان برتري داد.

آنها فرزندان (و دودمانی) بودند

که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند شنوا و دانا است (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می باشد).

۴- ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان و سنگها است نگه دارید!

۵- ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بد کاره ای!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث، باز سخن از قوم نوح است، که وقتی تقاضای نابودی آنها را به عذاب الهی می کند، تقاضای خود را با این دلیل مقرون می سازد، که اگر آنها باقی بمانند سایر بندگان تو را گمراه می کنند، و جز نسلی فاجر و کافر از آنها متولد نمی شود (انَّكَ ان تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا).

این سخن ضمن این که نشان می دهد افراد فاسد و مفسد که دارای نسل تبهکار

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۷

هستند، از نظر سازمان خلقت، حق حیات ندارند و باید به عذاب الهی گرفتار شوند و از میان بروند، اشاره به این حقیقت است که محیط جامعه، تربیت خانوادگی، و حتی عامل وراثت می تواند در اخلاق و عقیده مؤثر باشد.

قابل توجه این که نوح علیه السلام بطور قاطع می گوید: تمام فرزندان آنها فاسد و کافر خواهند بود، چرا که موج فساد در جامعه آنها به قدری قوی بود که نجات از آن، کار آسانی نبود؛ نه این که این عوامل صد در صد جنبه جبری داشته باشد و انسان را بی اختیار به سوی خود بکشاند. بعضی گفته اند آگاهی نوح بر این نکته به خاطر وحی الهی بوده، که

به نوح فرمود: «أَنْتَ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ؛ جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد!» (سوره هود، آیه ۳۶)

ولی روشن است این آیه، شامل نسل آینده آنها نمی شود، بنابراین بعید نیست که نسبت به نسل آینده بر اساس امور سه گانه ای که گفته شد (محیط، تربیت خانوادگی و عامل وراثت) قضاوت کرده باشد.

در بعضی از روایات، آمده که فاسدان قوم نوح هنگامی که فرزند آنها به حد تمیز می رسید، او را نزد نوح علیه السلام می بردند، و به کودک می گفتند این پیرمرد را می بینی، این مرد دروغگویی است، از او پرهیز، پدرم مرا این چنین سفارش کرده (و تو نیز باید فرزندت را به همین امر سفارش کنی)!

و به این ترتیب نسلهای فاسد، یکی پس از دیگری می آمدند و می رفتند. «۱»

*** در قرآن مجید در داستان حضرت مریم علیها السلام زنی که از مهمترین و با شخصیت ترین زنان جهان است، تعبیراتی آمده که نشان می دهد مسأله وراثت و تربیت خانوادگی و محیط پرورشی انسان در روحيات او بسیار اثر دارد، و برای پرورش فرزندان برومند پاکدامن باید به تأثیر این امور توجه داشت.

از جمله روحيات مادر اوست که از زمان بارداری، پیوسته او را از وسوسه های شیطان

(۱). تفسیر فخر رازی و تفسیر مراغی، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۸

به خدا می سپرد، و آرزو می کرد از خدمتگزاران خانه خدا باشد و حتی برای این کار نذر کرده بود.

آیه فوق می گوید: خداوند او را به حسن قبول پذیرفت و به طرز شایسته ای گیاه وجودش را پرورش داد (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ

حَسَنٌ وَ ائْتَبَهَا نَبَاتًا حَسَنًا).

تشبیه وجود انسان پاک به گیاه برومند، اشاره به این حقیقت است که همان طور که برای برخورداری از یک بوته گل زیبا یا یک درخت پرثمر باید نخست از بذره‌های اصلاح شده استفاده کرد و سپس وسایل پرورش آن گیاه را از هر نظر فراهم ساخت، و باغبان نیز باید بطور مرتب در تربیت آن بکوشد، انسانها نیز چنین اند، هم عامل وراثت در روح و جان آنها مؤثر است، و هم تربیت خانوادگی و هم محیط.

و قابل توجه این که در ذیل این جمله می افزاید وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا؛ و خداوند زکریا را برای سرپرستی و کفالت او (مریم) برگزید «۱» پیدا است حال کسی که در آغوش حمایت پیامبر عظیم الشانی است که خداوند او را برای کفالت او برگزیده است.

و جای تعجب نیست که با چنین تربیت عالی، مریم به مقاماتی از نظر ایمان و اخلاق و تقوا برسد که در ذیل همین آیه به آن اشاره شده: «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ اِنِّي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آنجا می دید؛ از او پرسید ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست؛ خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد.»

آری آن تربیت بهشتی نتیجه اش این اخلاق و غذای بهشتی است!

*** در سومین آیه مورد بحث که در واقع مقدمه ای برای آیه مربوط به مریم و کفالت

(۱). باید توجه داشت «کفل» اگر بدون تشدید باشد به معنی به عهده گرفتن

سرپرستی و کفالت است، و اگر به صورت ثلاثی مزید (کفّل با تشدید) استعمال شود، به معنی انتخاب کفیل برای دیگری است، و طبق تعبیر بالا، خداوند زکریا را برای کفالت مریم برگزید (بنابراین کفّل در اینجا دو مفعول گرفته، یکی ضمیر هاء که به مریم بر می گردد، و دوم زکریا).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۹

زکریا محسوب می شود، باز سخن از تأثیر عامل وراثت و تربیت در پاکی و تقوا و فضیلت است؛ می فرماید: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید و برتری داد؛ آنها دودمانی بودند که (از نظر پاکی و فضیلت، بعضی از آنها از بعضی دیگر بودند، و خداوند شنوا و دانا است (انّ اللّٰه اَصْبَطُفٰی اَدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ اِبْرٰهِيْمَ وَ آلَ عِمْرٰنَ عَلٰی الْعٰلَمِيْنَ - ذُرِّيَّهٖ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ).

گرفته شدن بعضی از آنها از بعضی دیگر، یا اشاره به عامل وراثت است، و یا تربیت خانوادگی و یا هر دو، و در هر حال شاهد گویایی برای مسأله مورد بحث، یعنی تأثیر وراثت و تربیت در شخصیت و تقوا و فضیلت است.

در روایاتی که ذیل این آیه نقل شده است، به این معنی اشاره شده «۱» و به هر حال دلالت آیات فوق، بر این که محیط تربیتی یک انسان و مسأله وراثت، تأثیر عمیقی در شایستگیها و لیاقتهای او برای پذیرش مقام رهبری معنوی خلق دارد، قابل انکار نیست، و هرگز نمی توان، این گونه افراد را که از چنین وراثتها و تربیتهائی برخوردارند، با افراد دیگری که از یک وراثت آلوده و تربیت نادرست برخوردار بوده اند، مقایسه کرد.

*** در چهارمین

آیه، خداوند مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که آتش افروزه و هیزمش انسانها و سنگهاست، برکنار دارید! (یا ایُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِکُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ)

این آیه، به دنبال آیاتی است که در آغاز سوره تحریم آمده و به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار می دهد که دقیقاً مراقب اعمال خویش باشند؛ سپس مطلب را به صورت یک حکم عام مطرح نموده و همه مؤمنان را مخاطب ساخته است. بدیهی است، منظور از آتش در اینجا همان آتش دوزخ است، و دور داشتن از آن، جز از طریق تعلیم و تربیت خانواده که موجب ترک معاصی و اقبال بر طاعات و تقوا و

(۱). به «نور الثقلین» جلد ۱، صفحه ۳۳۱ مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۰

پرهیزگاری گردد، نخواهد بود؛ و به این ترتیب این آیه هم وظیفه سرپرست خانواده را نسبت به خانواده تحت سرپرستی خود روشن می سازد، و هم تأثیر تعلیم و تربیت را در تقوا و فضائل اخلاقی.

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ زیر بنای خانواده یعنی از مقدمات ازدواج، سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

در حدیثی می خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟

فرمود:

«تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاہُمْ اللَّهُ أَنْ اطَاعُواکَ کُنْتَ قَدْ وَقَّيْتَهُمْ، وَ أَنْ عَصَوْکَ کُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَیْکَ؛ أَنَّهَُا

را امر به معروف و نهی از منکر کن، اگر از تو پذیرا شوند، آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای و اگر نپذیرند، وظیفه خود را انجام داده ای!» (۱)

این نکته نیز روشن است که امر به معروف یکی از ابزار کار برای دور داشتن خانواده از آتش دوزخ است؛ و برای تکمیل این هدف باید از هر وسیله استفاده کرد و از تمام جنبه های عملی، روانی و قولی کمک گرفت؛ حتی بعید نیست آیه، شامل مسائل مربوط به وراثت نیز بشود؛ مثلاً، به هنگام انعقاد نطفه غذای حلال خورده باشد، و به یاد خدا باشد تا جنین در حال انعقاد نطفه از وراثت مثبتی برخوردار گردد، چرا که دور نگه داشتن از آتش، همه آنها را شامل می شود.

*** پنجمین و آخرین آیه مورد بحث، اشاره به داستان مریم و تولد حضرت مسیح علیه السلام بدون پدر می کند و می گوید هنگامی که مریم نوزاد خود حضرت مسیح را با خود به نزد بستگان و اقوام خویش آورد، آنها از روی تعجب گفتند تو کار عجیب و بدی انجام دادی «ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی به اعمال خلاف

(۱). نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۷۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۱

نداشت (پس تو چرا بدون همسر صاحب فرزند شدی!)» (یا اَحْتَّ هَارُونَ مَا كَانَ ابُوكَ امْرَأً سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ اُمُّكَ بَغِيًّا)

این تعبیر (مخصوصاً با توجه به این که قرآن آن را نقل کرده است و عملاً به آن صحه نهاده) نشان می دهد که تأثیر عامل وراثت از سوی پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی در اخلاق

انسانها از مسائلی بوده که همه مردم آن را به تجربه دریافته بودند و اگر چیزی بر خلاف آن می دیدند تعجب می کردند.

*** از مجموع آنچه در شرح آیات بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که عامل وراثت و تربیت از عوامل مؤثر و مهم در مسائل اخلاقی چه در جنبه های مثبت و چه در جنبه های منفی می باشد.

رابطه اخلاق و تربیت خانوادگی در احادیث اسلامی

بی شک نخستین مدرسه هر انسانی دامن مادر و آغوش پدر اوست، و در همین جا است که نخستین درسهای فضیلت یا رذیلت را می آموزد. و اگر مفهوم تربیت را اعم از «تکوینی» و «تشریحی» در نظر بگیریم نخستین مدرسه رحم مادر و صلب پدر است که آثار خود را بطور غیر مستقیم در وجود فرزند می گذارد، و زمینه ها را برای فضیلت و رذیلت آماده می سازد.

در احادیث اسلامی تعبیرات بسیار لطیف و دقیقی در این قسمت وارد شده که به بخشی از آن ذیلاً اشاره می شود:

۱- علی علیه السلام فرمود: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ؛ اخلاق پاک و نیک، دلیل وراثتهای پسندیده انسان (از پدر و مادر) است». (۱)

به همین دلیل در خانواده های پاک و با فضیلت غالباً فرزندان با فضیلت پرورش

(۱). غرر الحکم

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۲

می یابند و بعکس افراد شرور غالباً در خانواده های شرور و آلوده اند.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «عَلَيْكُمْ فِي طَلَبِ الْحَوَائِجِ بِشَرَفِ النَّفْسِ وَ ذَوِي الْأَصُولِ الطَّيِّبَةِ فَأَنَّهَا عِنْدَهُمْ أَقْضَى وَهِيَ لَدَيْهِمْ أَزْكَى در طلب حوائج به سراغ مردم شریف النفس که در خانواده های پاک و اصیل پرورش یافته اند بروید، چرا که نیازمندیها نزد آنها بهتر انجام می شود و پاکیزه تر صورت می گیرد!» (۱)

۳- در

عهد نامه مالک اشتر در توصیه ای که علی علیه السلام به مالک درباره انتخاب افسران لایق برای ارتش اسلام می کند، چنین می خوانیم: «تَمَّ الصَّقُّ بِمَدْوَى الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ وَ أَهْلِ الْبَيْتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلَ النَّجْدَةِ وَالشُّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاخَةِ فَانَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ وَ شُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ؛ سپس پیوند خود را با شخصیتهای اصیل و خانواده های صالح و خوش سابقه برقرار ساز و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و بزرگوار، چرا که آنها کانون فضیلت و مرکز نیکی هستند.» (۲)

۴- تأثیر پدر و یا مادر آلوده در شخصیت اخلاقی فرزندان تا آن اندازه است که در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ اطَاعَتْ زَوْجَهَا وَ هُوَ شَارِبُ الْخَمْرِ، كَانَ لَهَا مِنَ الْخَطَايَا بِعِدِّ نَجُومِ السَّمَاءِ، وَ كُلُّ مَوْلُودٍ يَلِدُ مِنْهُ فَهُوَ نَجَسٌ؛ هر زنی اطاعت از همسرش کند در حالی که او شراب نوشیده (و با او همبستر شود) به عدد ستارگان آسمان مرتکب گناه شده است و فرزندی که از او متولد می شود آلوده خواهد بود!» (۳)

در روایات متعدد دیگری نیز از قبول خواستگاری مرد شراب خوار و بد اخلاق و آلوده نهی شده است. (۴)

۵- تأثیر تربیت پدر و مادر در فرزندان تا آن پایه است که در حدیث مشهور نبوی آمده است:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبُوهُ هُمَا اللَّذَانِ يَهُودَانِهِ وَ يَنْصَرَانِهِ؛ هر نوزادی بر فطرت پاک توحید (و اسلام) متولد می شود مگر این که پدر و مادر او را به آئین یهود و نصرانیت وارد کنند» (۵)

(۱). غرر الحکم.

(۲) نهج البلاغه

(۳) لئالی الاخبار

(۴). وسائل

(۵). تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۳۰، سوره روم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۳

جائی که تربیت خانوادگی، ایمان و عقیده را دگرگون سازد چگونه ممکن است در اخلاق اثر نگذارد؟

۶- همین امر سبب شده است که مسأله تربیت فرزندان به عنوان یکی از اساسی ترین حقوق آنها بر پدر و مادر شمرده شود؛ در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَ يُحْسِنَ آدَبَهُ؛ حَقُّ فَرْزَنْدِ بَرِ پَدْرِ اَیْنِ اَسْتِ کِه نَامِ نِیْکِی بَرِ اَوِ بَکْزَارْدِ و اَوِ رَا بَخُوبِی تَرْبِیْتِ کَنْد.» (۱)

روشن است نامها آثار تلقینی بسیار مؤثری در روحیه فرزندان دارد؛ نام شخصیت‌های بزرگ و پیشگامان تقوا و فضیلت، انسان را به آنها نزدیک می کند، و نام سردمداران فجور و رذیلت، انسان را به سوی آنها می کشاند؛ در اسلام حتی از این مسأله ظریف روانی غفلت نشده و فصل مبسوطی درباره نامهای خوب و نامهای بد در کتب حدیث آمده است. (۲)

۷- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَلَدَهُ أَفْضَلَ مِنْ آدَبٍ حَسَنِ؛ بَهْتَرِیْنِ بَخْشِشِی یَا مِیْرَاثِی کِه پَدْرِ بَرِای فَرْزَنْدِشِ مِی کْزَارْدِ، هِمَانِ آدَبِ و تَرْبِیْتِ نِیْکِ اَسْت.» (۳)

۸- امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام در همین زمینه تعبیر رسائی فرموده است می فرماید: «وَأَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَّيْتَهُ بِهِ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْمَعُونَةَ لَهُ عَلَى طَاعَتِهِ؛ تُو دَرِ بَرَابَرِ آنْچِه و لایْتِشِ بَرِ عَهْدِه تُو کْزَارْدِه شْدِه اَسْت (از خانواده و فرزندان) مَسْئُولِ هَسْتِ نَسَبْتِ بَه تَرْبِیْتِ نِیْکُوی آنْها و هِدَايْتِ بَه سُوی پَرُورْدِگَارِ و اِعَانْتِ اَوِ بَرِ اطَاعَتِش.» (۴)

امیر مؤمنان علی علیه السلام در یکی از کلمات خود تعبیری دارد که نشان می دهد که خلق و خوی پدران میراثی است که به فرزندان می رسد؛ می فرماید: «خَيْرٌ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ الْآبْنَاءُ الْأَدَبُ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان خود به ارث می نهند ادب و تربیت

(۱). کنز العمال، حدیث ۴۵۱۹۲.

(۲). به کتاب وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۱۲۲ تا ۱۳۲ مراجعه شود.

(۳). کنز العمال، حدیث ۴۵۴۱۱.

(۴). بحار، جلد ۷۱، صفحه ۶ (جوامع الحقوق).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۴

صحیح و فضائل اخلاقی است. «۱»

۱۰- این بحث را با سخن دیگری از علی علیه السلام در نهج البلاغه پایان می دهیم:

امام علیه السلام به هنگام شرح شخصیت و بیان موقعیت خود برای ناآگاهانی که او را با دیگران مقایسه می کردند می فرماید: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِالْقُرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ وَضَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلِيدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ ... يَرْفَعُ لِي كُلَّ يَوْمٍ عَلَمًا مِنْ أَخْلَاقِهِ وَيَأْمُرُنِي بِالْاِقْتِدَاءِ؛ شما قرابت و نزدیکی مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله و منزلت خاصم را نزد آن حضرت بخوبی می دانید؛ کودک خردسالی بودم پیامبر مرا در دامان خود می نشاند و به سینه اش می چسباند ... او هر روز برای من پرچمی از فضائل اخلاقی خود می افراشت و مرا امر می کرد که به او اقتدا کنم (و این خلق و خوی من زائیده آن تربیت است).

جالب این که امام در لا به لای همین سخن هنگامی که از خلق و خوی پیغمبر اکرم بحث می کند، چنین می فرماید: «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ

كَانَ فَطِيمًا أَغْظَمَ مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسِيلُكَ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ اخْتِلاَقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارُهُ؛ از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به راههای مکارم اخلاق و صفات نیک جهان سوق دهد.» «۲» بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله خود نیز از تربیت یافتگان فرشتگان بود.

*** درست است که اخلاق و صفات روحی انسان اعم از خوب و بد، از درون او بر می خیزد و با اراده او شکل می گیرد ولی انکار نمی توان کرد که زمینه های متعددی برای شکل گیری اخلاق خوب و بد وجود دارد که یکی از آنها وراثت از پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی است؛ و این مسأله قطع نظر از تحلیلهای علمی و منطقی، شواهد عینی و تجربی فراوان دارد که قابل انکار نیست.

به همین دلیل برای ساختن فرد یا جامعه آراسته به زیورهای اخلاقی باید به مسأله

(۱). غرر الحکم.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۵

وراثت خانوادگی و تربیت هائی که از نونهالان در دامن مادر و آغوش مادر می بینند توجه داشت و اهمیت این دوران در ساختار شخصیت انسانها را هرگز فراموش نکرد.

۴- تأثیر علم و آگاهی در تربیت

اشاره

دیگر از زمینه های پرورش اخلاق بالا- بردن سطح علم و معرفت افراد است، چرا که هم با دلیل منطقی و هم با تجربه های فراوان به ثبوت رسیده است که هر قدر سطح معرفت و دانش الهی انسان بالاتر برود فضائل اخلاقی در او شکوفاتر می شود؛ و بعکس، جهل و فقدان

معارف الهی ضربه شدید بر پایه ملکات فضیله وارد می سازد و سطح اخلاق را تنزل می دهد.

در آغاز این کتاب در بحث رابطه «علم» و «اخلاق» بحث فشرده ای درباره پیوند این دو داشتیم، و گفتیم بعضی از دانشمندان و فلاسفه آن قدر در این باره مبالغه کرده اند که گفته اند «علم مساوی است با اخلاق».

و به تعبیر دیگر، علم و حکمت سرچشمه اخلاق است (آن گونه که از سقراط نقل شده) و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است.

مثلاً، انسانهای متکبر و حسود به این دلیل گرفتار دو رذیله شده اند که از آثار شوم و زیانهای حسد و تکبر بی خبرند؛ آنها می گویند هیچ کس آگاهانه به دنبال بدیها و زشتیها نمی رود.

بنابراین اگر سطح معرفت جامعه بالا رود کمک به ساختار سالم اخلاقی آنها می کند.

هرچند این سخن مبالغه آمیز است، و تنها از یک زاویه به مسائل اخلاقی در آن نگاه شده است، ولی این واقعیت را نمی توان انکار کرد که علم، یکی از عوامل زمینه ساز اخلاق است و به همین دلیل افرادی که گرفتار جهل و جاهلیت هستند آلودگی بیشتر دارند و عالمان آگاه که دارای معارف الهی هستند آلودگی کمتری دارند هر چند هر یک از این دو نیز استثناهایی دارند!

به همین دلیل، در قرآن مجید در مورد دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که او

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۶

مبعوث شد تا «آیات خداوند را بر مردم بخواند و از آلودگیهای اخلاقی و گناهان پاکسازی کند. (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَان كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (سوره جمعه،

و به این ترتیب، نجات از ضلال مبین و گمراهی آشکار و همچنین پاکسازی از رذائل اخلاقی و گناهان به دنبال تلاوت آیات قرآن مجید و تعلیم کتاب و حکمت فراهم است که بی شک نشانه روشنی بر وجود ارتباط در میان این دو است.

در جلد اول از دوره اول پیام قرآن، به هنگام بحث پیرامون مسائل مربوط به معرفت و شناخت، شواهد زنده فراوانی از آیات قرآن مجید بر ارتباط علم و معرفت با فضائل اخلاقی و رابطه جهل و عدم شناخت با رذائل اخلاقی بیان گردیده که در اینجا به ده نمونه از آن به صورت فشرده اشاره می کنیم:

۱- جهل سرچشمه فساد و انحراف است!

در آیه ۵۵ سوره نمل می خوانیم که لوط پیامبر بزرگ خدا به قوم منحرفش فرمود: «انَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ آیا شما به جای زنان از روی شهوت به سراغ مردان می روید؟! شما قومی نادانید!»

در اینجا، جهل و نادانی قرین با انحراف جنسی و فساد اخلاقی شمرده شده.

۲- جهل سبب بی بندوباری جنسی است!

در آیه ۳۳ سوره «یوسف» می خوانیم که آن حضرت در کلام خودش بی بندوباری جنسی را همراه با جهل می شمارد: «قَالَ رَبِّ السُّجُنِ احِبُّ الَّتِي مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَاللَّا تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصِيبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ او (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به آنها متمایل می شوم و از جاهلان خواهم بود!»

۳- جهل یکی از عوامل حسادت است!

در آیه ۸۹ سوره یوسف می خوانیم: (در آن زمان که او عزیز مصر شد و بر تخت قدرت نشست و بطور ناشناس در برابر برادرانش که برای تحویل گرفتن گندم از کنعان به مصر آمده بودند، ظاهر شد؛) چنین گفت: «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ؛ آیا دانستید با یوسف و برادرش (بنیامین) چه

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۷

کردید، آن گاه که جاهل بودید!»

یعنی جهل شما سبب آن حسادت شد و آن حسادت سبب شد که توطئه قتل یوسف را بچینید و او را شکنجه دهید و در چاه بیفکنید!

۴- جهل سرچشمه تعصب و لجاجت است!

در آیه ۲۶ سوره فتح تعبیری به چشم می خورد که نشان می دهد تعصب کور مشرکان عرب در عصر پیامبر از جهل و نادانی آنها سرچشمه می گرفت: «اذْجَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ؛ (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و تعصب جاهلیت را قرار دادند.»

۵- رابطه جهل و بهانه جوئی:

تاریخ انبیاء پر است از بهانه جوئی‌هایی که امت‌های نادان در برابر آنها داشتند؛ در قرآن مجید مکرر به آن اشاره می کند و گاه روی رابطه آن با جهل انگشت می گذارد؛ از جمله در آیه ۱۱۸ سوره بقره می خوانیم: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ؛ افرادی جاهل و ناآگاه گفتند چرا خدا با ما سخن نمی گوید و چرا آیه و نشانه ای بر خود ما نازل نمی کند! پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می گفتند؛ دل‌ها و افکارشان شبیه یکدیگر است.»

در اینجا تکیه بر جهل به عنوان زمینه بهانه جوئی شده است، و نشان می دهد که این انحراف اخلاقی، رابطه نزدیکی با جهل دارد، همان گونه که تجربیات فراوان نیز آن را نشان می دهد.

۶- رابطه سوء ظن و بدبینی با جهل:

در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران در مورد جنگجویان احد می خوانیم: «ثُمَّ انزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ اَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ اَهَمَّتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ؛ سپس به دنبال این غم و اندوه (که از شکست احد حاصل شد) خداوند آرامش را به صورت خواب سبکی بر شما فرستاد که جمعی را فرا گرفت؛ اما جمع دیگری در فکر جان خود بودند (و خواب به چشمانشان نرفت) آنها گمانهای نادرستی درباره خداوند مانند گمانهای دورانهای جاهلیت داشتند!»

بی شک سوء ظن یکی از رذائل اخلاقی است که سرچشمه مفاسد بسیاری برای فرد و جامعه است؛ در اینجا رابطه میان جهل و سوء ظن به روشنی بیان شده است.

۷- بی ادبی از جهل سرچشمه می گیرد!

قرآن مجید در آیه ۴ سوره حجرات، غالب

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۸

کسانی را که نسبت به مقام والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله احترام لازم را نمی کردند، افراد کم فکر و نادان می شمرد؛ می فرماید: «انَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَّرَاءِ الْحُجُرَاتِ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ؛ کسانی که از پشت حجره ها (ی خانه ات) بلند صدا می زنند، اکثرشان نمی فهمند.»

این آیه اشاره به کسانی است که وقت و بی وقت، پشت در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند و بلند صدا می زدند: «یا

مُحَمَّدُ! يَا مُحَمَّدُ! اخْرِجُ الْيَنَابِلَ! يَا مُحَمَّدُ! بِيْرُونَ يَيا (با تو کار داریم)!

پیامبر صلی الله علیه و آله از بی ادبی و مزاحمت‌های پی در پی آنان، سخت آزرده خاطر بود ولی بر اثر حجب و حیا سکوت می کرد، تا این که آیه ۴ سوره حجرات نازل شد و آداب سخن گفتن و خطاب با پیامبر اسلام

صلی الله علیه و آله را شرح داد.

تعبیر به اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (غالب آنها نمی فهمند) اشاره لطیفی است به این که این خلق و خوی زشت (جسارت و بی ادبی) غالباً از پایین بودن سطح آگاهی سرچشمه می گیرد.

۸- دوزخیان جاهلانند!

بی شک کسانی راهی جهنم می شوند که دارای اعمال زشت و اخلاق رذیله اند؛ و به تعبیر دیگر، صفات اخلاقی و نیز اعمال اخلاقی آنها آلوده است؛ و با توجه به این که قرآن، دوزخیان را افرادی ناآگاه و جاهل و نادان معرفی می کند بخوبی روشن می شود که رابطه نزدیکی در میان اعمال زشت و جهل و نادانی است.

در آیه ۱۷۹ سوره اعراف می خوانیم:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا، وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ به یقین گروه بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها (عقلها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهترند! اینان همان غافلانند!»

در این آیه و بسیاری دیگر از آیات قرآن، رابطه ای میان جهل و اعمال و اخلاق سوء، تبیین شده است.

۹- صبر و شکیبایی از آگاهی سرچشمه می گیرد!

در آیه ۶۵ سوره انفال این نکته به مسلمانان گوشزد شده است که در عین نابرابری سپاه خود با سپاه دشمن می توانند به

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۹

وسیله سپاه ایمان و صبر که زائیده علم و آگاهی است جبران کنند؛ می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ؛ ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند؛ و اگر صد نفر باشند

بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند!»

آری، ناآگاهی کافران سبب سستی و عدم شکیبایی آنها می شود؛ و آگاهی مؤمنان، سبب استقامت و پایداری می گردد؛ تا آنجا که یک نفر از آنها با ده نفر از سپاه دشمن، می تواند مقابله کند.

۱۰- نفاق و پراکندگی از جهل سرچشمه می گیرد!

قرآن مجید در آیه ۱۴ سوره حشر، اشاره به گروهی از یهود می کند (یهود بنی نضیر) که به سبب اختلاف و پراکندگی (علی رغم ظاهر فریبنده آنها) از مقابله با مسلمانان عاجز و ناتوان ماندند؛ می فرماید: «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ شَدِيدٌ تَحْتَهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بَأْنَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ؛ آنها هرگز به صورت گروهی با شما نمی جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است، (اما در برابر شما ضعیف!) آنها را متحد می پنداری در حالی که دلهایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی نادان هستند!»

به این ترتیب، نفاق و پراکندگی آنها را که از رذائل اخلاقی است ناشی از جهل و نادانی آنها می شمرد.

*** نتیجه

آنچه در بالا- تحت عناوین دهگانه آمد، بخشی از آیاتی است که در قرآن مجید پیرامون رابطه علم و فضیلت از یک سو و جهل و رذیلت از سوی دیگر آمده است و به عنوان مشت نمونه خروار می تواند ما را به واقعیت این رابطه محکم آشنا سازد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۰

به تجربه روزمره خود نیز این مسأله را بسیار دیده ایم که افراد جاهل و ناآگاه، مرتکب اعمال زشتی می شوند و دارای صفات رذیله ای هستند، و هنگامی

که آگاهی کافی درباره قبح آن اعمال و مفاصد و زیانهای آن صفات پیدا می کنند یا سطح و معارف آنها درباره مبدأ و معاد بالاتر می رود، بکلی آن اعمال و صفات را رها کرده، یا لاقلاً به مقدار زیادی از آن می کاهند.

دلیل منطقی این مسأله نیز روشن است؛ زیرا حرکت به سوی صفات والا و اعمال صالحه احتیاج به انگیزه ای دارد؛ بدون شک یکی از بهترین انگیزه ها، آگاهی از مصالح اعمال و صفات نیک و مفاصد اعمال و صفات رذیله است، و نیز آگاهی بر مبدأ و معاد، و آشنائی با برنامه های مکتب انبیاء و اولیاء، انسان را به سوی آنها سوق می دهد و بازتاب وسیعی در اصلاح مفاصد اخلاقی دارد.

ناگفته پیدا است که منظور از علم و آگاهی در اینجا، آگاهی بر فنون صنایع و مسائل مادی نیست؛ چرا که بسیاری کسان که از این مسائل آگاهند و از همه آلودگان آلوده ترند؛ بلکه منظور علم و آگاهی به ارزشهای والای انسانی و تعلیمات الهی و مصالح و مفاصد معنوی و معارف الهیه است.

رابطه «علم» و «اخلاق» در احادیث اسلامی

احادیث اسلامی نیز مملو است از تعبیراتی است که نشان می دهد رابطه تنگاتنگی در میان علم و معرفت و آگاهی، با فضائل اخلاقی؛ و جهل و بی خبری و ناآگاهی، با رذائل اخلاقی وجود دارد که نمونه هائی از آن را در ذیل می خوانید:

۱- در رابطه معرفت با زهد که از مهمترین فضائل اخلاقی است از علی علیه السلام چنین روایت شده است:

«تَمَرَةُ الْمَعْرِفَةِ الْعُزُوفُ عَنِ الدُّنْيَا؛ میوه درخت معرفت، زهد در دنیا است.» «۱»

(۱). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۱

۲- در حدیث دیگری در همین زمینه از

همان حضرت می خوانیم: «يَسِيرُ الْمَعْرِفَةِ يُوجِبُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا؛ مختصر معرفت و آگاهی، موجب زهد در دنیا است.» (۱)

در اینجا معرفت می تواند اشاره به معرفه الله باشد که در برابر ذات پاک بی نهایتش همه چیز کوچک و بی ارزش است، و از قطره در برابر دریا نیز ناچیز تر می باشد، و این خود از اسباب زهد و بی اعتنایی به زرق و برق دنیا است. یا این که اشاره به آگاهی از ناپایداری دنیا و تاریخ اقوام پیشین باشد که آن نیز روح زهد را در انسان زنده می کند و یا آگاهی به سرای جاویدان و عظمت نعمتهای آنجا است و یا همه اینها.

۳- در حدیث دیگری در ارتباط غنای ذاتی و ترک حرص و آز، با علم و معرفت، از همان امام علیه السلام می خوانیم: «مَنْ سَكَنَ قَلْبُهُ الْعِلْمَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ، سَيَكُنُهُ الْغِنَى عَنِ الْخَلْقِ؛ هر کس معرفت خداوند در دل او، جایگزین شود، غنی و بی نیازی از خلق در قلبش جایگزین خواهد شد.» (۲)

روشن است کسی که آگاه به صفات جلال و جمال خداست و جهان هستی را پرتو کوچکی از آن ذات بی نیاز می داند، تنها بر او توکل می کند و از غیر او خود را مستغنی و بی نیاز می بیند.

۴- در ارتباط معرفه الله با حفظ زبان از سخنان ناشایست و شکم از حرام؛ در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاَهُ مِنَ الْكَلَامِ، وَ بَطَنَهُ مِنَ الطَّعَامِ؛ کسی که خدا را بشناسد و بزرگ بشمرد، دهانش را از سخن (ناشایست) باز می دارد، و شکمش را از غذا (ی حرام)!» (۳)

۵- در رابطه معرفت و خوف

از خدا که سرچشمه انواع فضایل اخلاقی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَ اللَّهَ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ سَيَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا؛ کسی که خدا را بشناسد، از (مجازات) او می ترسد، و کسی که از خدا بترسد نسبت به زرق و برق دنیا، بی اعتنا می شود!» (۴)

۶- در ارتباط روح گذشت و ترک انتقامجویی با معرفه الله، در حدیثی از امام

(۱). غرر الحکم

(۲) غرر الحکم

(۳). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۳۷.

(۴). همان مدرک، صفحه ۶۸، حدیث ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۲

امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «اعْرِفُ النَّاسَ بِاللَّهِ اعْيَدْهُمْ لِلنَّاسِ وَإِنْ لَمْ يَجِدْ لَهُمْ عُذْرًا؛ آگاهترین مردم به خدا کسی است که بیش از همه مردم را در برابر خطاهایی که مرتکب شده اند، معذور دارد، هرچند عذر (موجهی) برای آنها نیابد.» (۱) (بدیهی است این حدیث ناظر به مسائل شخصی است نه مسائل اجتماعی).

۷- در ارتباط معرفه الله با ترک تکبر، در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم «وَأَنَّهُ لَا يَتَّبِعِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَّعَظَمَ؛ شایسته نیست برای کسی که از عظمت خدا آگاه است، بزرگی بفروشد!» (۲)

۸- در ارتباط پاکی عمل بطور کلی با علم و دانش، علی علیه السلام در حدیث دیگری می فرماید: «لَنْ يُرَكِيَ الْعَمَلُ حَتَّى يُقَارِنَهُ الْعِلْمُ؛ هرگز اعمال آدمی پاک نمی شود، مگر این که قرین با علم و معرفت گردد!» (۳)

پیدا است که پاکی عمل و پاکی اخلاق معمولاً از یکدیگر جدا نیست.

۹- در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَ

يُعَيِّدُ وَ بِالْعِلْمِ يُعَرِّفُ اللَّهَ وَ يُوَحِّدُ وَ بِهِ تُوصَلُ الْأَرْحَامُ وَ يُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ، وَ الْعِلْمُ أَمَامُ الْعَمَلِ؛ به وسیله علم و معرفت خداوند اطاعت و عبادت می شود؛ و به وسیله علم خدا شناخته و یکتا شمرده می شود؛ و نیز به وسیله آن صله رحم، برقرار می گردد؛ و حلال و حرام شناخته می شود؛ و علم پیشوای عمل است! «(۴)»

در این حدیث نیز بسیاری از اعمال اخلاقی ثمره شجره علم و معرفت شمرده شده است.

۱۰- همین معنی با صراحت بیشتری در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَاهُ النَّاسِ؛ میوه درخت عقل، مدارا و نرمخویی با مردم است!» «(۵)»

در برابر احادیثی که عمدتاً رابطه علم و معرفت را با فضائل اخلاقی یا اعمال اخلاقی،

(۱). غرر الحکم.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

(۳). غرر الحکم.

(۴). تحف العقول، صفحه ۲۱.

(۵). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۳

نشان می دهد، روایاتی نیز در منابع اسلامی آمده است که رابطه میان جهل و رذائل را تبیین می کند که آن هم تأکیدی است بر موضوع مورد نظر، از جمله:

۱- در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم: «الْجَهْلُ أَضْلُ كُلِّ شَرٍّ؛ جهل و نادانی ریشه هر شرّ و بدی است!» «(۱)»

۲- در حدیثی دیگر از همان حضرت می فرماید: «الْحِرْصُ وَ الشَّرُّ وَ الْبُخْلُ نَتِيجَةُ الْجَهْلِ؛ حرص و طمع و بخل، نتیجه جهل و نادانی است!» «(۲)»

چرا که شخص حریص و طمّاع، غالباً به سراغ چیزهایی می رود که بیش از نیاز زندگی اوست؛ و در واقع، علاقه او به مال و ثروت و مواهب مادی یک علاقه غیر منطقی و

غیر عقلانی است؛ و همچنین بخیل با بخلش، چیزهایی را برای خود نگهداری می کند که هرگز در زندگی شخصی او قابل جذب نیست، بلکه آن را برای دیگران و می گذارد و می رود!

۳- در تعبیر زیبای دیگر از همان حضرت، رابطه جهل با رذایل اخلاقی به گونه جامع تری بیان شده است؛ می فرماید: «الْجَاهِلُ صَخْرَةٌ لَا يَنْفَعُجُ مَائِهَا! وَ شَجَرَةٌ لَا يَخْضَرُ عُودُهَا! وَ اَرْضٌ لَا يَطْهَرُ عُشْبُهَا!» جاهل سنگی است که هرگز آب از آن جاری نمی شود؛ و درختی است که شاخه هایش سبز نمی گردد؛ و زمینی است که گیاهی از آن نمی روید!» (۳)

۴- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام به این نکته اشاره شده است که جاهل همیشه یا در طرف افراط است، یا در طرف تفریط؛ فرمود: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا» (۴) با توجه به این که طبق نظر معروف علمای اخلاق فضائل اخلاقی همواره حدّ وسط در میان افراط و تفریطی است که به رذائل منتهی می شود، از حدیث فوق بخوبی می توان این حقیقت را دریافت که در میان جهل و رذائل اخلاقی رابطه بسیار نزدیکی است.

۵- بسیاری از علمای اخلاق گام نخستین را برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس و خودسازی، اصلاح زبان می دانند؛ و در احادیث اسلامی به رابطه میان جهل و نادانی با آلودگی زبان، اشاره شده است؛ در حدیثی از امام دهم حضرت هادی علیه السلام می خوانیم:

(۱). غرر الحکم

(۲) غرر الحکم

(۳) غرر الحکم

(۴). نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۴

«الْجَاهِلُ اسِيرٌ لِّسَانِهِ؛ جاهل اسیر زبان خویش است!» (۱)

*** کوتاه سخن این که در مورد رابطه

میان علم و اخلاق حسنه، و جهل و اخلاق سیئه، آیات و روایات فراوانی وجود دارد، و نشان می دهد که یکی از طرق مؤثر تهذیب نفوس، بالا- بردن سطح دانش و معرفت آنها و افزایش آگاهی، و شناخت مبدأ و معاد، و اطلاع بر آثار و پیامدهای فضایل و رذایل اخلاقی است.

این افزایش معرفت، در واقع دو شاخه دارد:

یک شاخه آن افزایش معرفت نسبت به زیانهای رذائل اخلاقی در مورد فرد و جامعه است؛ درست مثل این که اگر انسان بداند استعمال مواد مخدر یا مشروبات الکلی چه زیانهای غیر قابل جبرانی دارد، زمینه ترک آن در وجودش فراهم می گردد؛ بنابراین، همان گونه که برای مبارزه با مواد مخدر و مشروبات الکلی، باید مردم را به زیانهای این امور آگاه ساخت؛ همچنین برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پرورش صفات فضائل، باید عیب و حسن آنها را برشمرد؛ و افراد را از آن آگاه نمود؛ هرچند هیچ کدام از این دو، علت تامه نیست ولی بی شک زمینه ها را برای فضائل اخلاقی آماده و راه را همواره می سازد.

شاخه دوم، بالا- بردن سطح معرفت بطور کلی است؛ یعنی، هنگامی که معارف الهیه نسبت به مبدأ و معاد و احوال اولیاء و انبیاء، و امور دیگری از این قبیل، بالا برود؛ انسان نسبت به فضائل اخلاقی، علاقه مند و از رذائل، متنفر می گردد.

و به تعبیر دیگر، پایین بودن سطح معارف و جهل در امور اعتقادی، محیط مناسبی را در فکر و جان انسان برای رویش خارهای رذائل فراهم می سازد، در حالی که افزایش آگاهی، سرزمین روح و جان را برای دمیدن گلهای فضیلت، مهیا می کند.

(۱). بحار الانوار،

۵- تأثیر فرهنگ جامعه در پرورش فضائل و رذائل

اشاره

فرهنگ، مجموعه اموری است که به روح و فکر انسان، شکل می دهد و انگیزه اصلی او را به سوی مسائل مختلف، فراهم می سازد.

مجموعه عقائد، تاریخ، آداب و رسوم جامعه، ادبیات و هنر، همان فرهنگ جامعه است.

درباره تأثیر بعضی از این امور، مانند: تأثیر محیط و آگاهی و معرفت در زمینه سازی فضائل و رذائل، در گذشته صحبت شد؛ در اینجا به سراغ تأثیر سایر بخشهای فرهنگ جامعه در تحکیم پایه های فضائل یا تعمیق صفات رذیله در جامعه، سخن می گوئیم.

یکی از آنها همان آداب و عادات و رسوم و سنن و تاریخ یک جامعه است که اگر بر محور فضائل دور زند، زمینه بسیار مناسبی برای پرورش صفات عالی انسانی و تهذیب نفوس فراهم می سازد، و اگر از رذائل اخلاقی مایه بگیرد، محیط را کاملاً آماده پذیرش رذائل می سازد.

در آیات قرآن، اشارات بسیار روشنی در این زمینه دیده می شود و نشان می دهد چگونه بسیاری از اقوام منحرف پیشین، به خاطر آداب و رسوم غلط و سنن جاهلی و فرهنگ منحط، به درّه هولناک رذائل اخلاقی سقوط کردند؛ به عنوان نمونه:

۱- «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَحَيْدُنَا عَلَيْهَا آبَانَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ، اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ و هنگامی که کار زشتی انجام می دهند می گویند:

پدران خود را بر این عمل یافتیم؛ و خداوند ما را به آن دستور داده است!- بگو خدا (هرگز) به کار زشت فرمان نمی دهد، آیا چیزی به خدا نسبت می دهید که نمی دانید!» (سوره اعراف، آیه ۲۸)

۲- «وَ إِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفِئِينَا

عَلَيْهِ آبَائِنَا أَوْلُو كَانْ أَبَائُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ؛ و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید! می گویند: نه! ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نماییم. آیا اگر پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد؟)» (سوره بقره، آیه ۱۷۰)

۳- «اذْ قَالَ لِأَيُّهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ- قَالُوا وَحَيْدُنَا آبَائِنَا لَهَا عَابِدِينَ؛ آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه های بی روح

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۶

چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟- گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند.» (سوره انبیاء، آیه ۵۲ و ۵۳)

۴- «وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَحَيْدُنَا آبَائِنَا عَلَيَّ امَّةٍ وَ أَنَا عَلَيَّ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ؛ و این گونه در هیچ شهر و دیاری، پیش از تو، پیامبر انداز کننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم!» (سوره زخرف، آیه ۲۳)

۵- «وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ أَنْهُمْ نَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ؛ ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، که اینها مردمی هستند که پاکدامنی را می طلبند (و با ما، همصدا نیستند)!» (سوره اعراف، آیه ۸۲)

۶- «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْمَأْتِنِ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ

الاساء ما يَحْكُمُونَ؛ در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود و بشدت خشمگین می گردد- به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می گردد؛ (و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می کنند!» (سوره نحل، آیه ۵۸ و ۵۹)

۷- «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ؛ محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است.» (سوره فتح، آیه ۲۹)

*** تفسیر و جمع بندی

سخن در این است که فرهنگ هر قوم و ملتی هر چه باشد در پرورش صفات اخلاقی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۷

اثر تعیین کننده ای دارد؛ فرهنگهای عالی و شایسته، افرادی با صفات عالی پرورش می دهد، و فرهنگهای منحط و آلوده، عامل پرورش رذایل اخلاقی است؛ و آیات فوق اشارات پرمعنایی به هر دو قسمت دارد.

در نخستین آیه سخن از عذر گروهی از منحرفان شیطان صفت به میان می آورد که وقتی عمل زشت و قبیحی را انجام می دهند، اگر از دلیل آن سؤال شود می گویند: این راه و رسمی است که نیاکان خود را بر آن یافتیم (وَ إِذَا فَعَلُوا

فَاحْشَهُ قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاتِنَا!

بلکه پا را از این هم فراتر می نهند و می گویند که خداوند نیز به ما دستور داده است که آن را انجام دهیم (وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا)

به این ترتیب، سنت پیشینیان را دلیلی بر حسن عمل، و حتی دلیلی بر حکم الهی می گرفتند؛ و نه تنها از قباحت و زشتی عمل، یا صفات اخلاقی مربوط به آن شرم نداشتند، بلکه به آن نیز افتخار می کردند.

*** در دومین آیه، همین معنی به صورت دیگری مطرح شده، هنگامی که به آنها پیشنهاد می شد بیایید و از آنچه خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرده پیروی کنید، آنها با غرور و تکبر می گفتند: نه! ما این کار را انجام نمی دهیم، بلکه از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم- و به این ترتیب، سنتهای جاهلی و ردائل اخلاقی، به خاطر این که جزء فرهنگ آنها شده بود، در نظر آنان ارزشمندتر از آیات الهی و بینات قرآنی بود- (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَائِنَا!)

قرآن اضافه می کند: آیا پدران آنها نادان و گمراه نبودند (چرا با این حال، سنت آن گمراهان نادان را بر آیات حیاتبخش و روشنی آفرین قرآن مقدم می دارید- (أَوْلَوْكَانَ آبَائُهُمْ لَایَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا یَهْتَدُونَ

*** در سومین آیه باز به تأثیر سنت و فرهنگ غلط در اعمال ضد اخلاقی برخورد می کنیم؛ در بیانی شبیه آیات گذشته، در داستان ابراهیم علیه السلام و بت پرستان بابل می خوانیم:

هنگامی که ابراهیم علیه السلام آنها را ملامت کرد که چرا پیوسته این مجسمه های بی روح را

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص:

پرستش می کنید (و از این کار ابلهانه دست بر نمی دارید)! آنها گفتند: این به دلیل آن است که ما همواره پدران خود را می دیدیم که آنها را عبادت می کنند (اذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ - قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ)!

در اینجا ابراهیم شدیدترین حمله خود را بر این تقلید کورکورانه کرد و گفت: بطور مسلم شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید (قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَائُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)!

ولی متأسفانه این ضلال مبین از نسلی به نسلی منتقل می شد و به صورت فرهنگی در می آمد، و نه تنها قبیح آن از بین نمی رفت، بلکه تبدیل به یک افتخار می شد.

*** در چهارمین آیه باز با همین معنی در شکل دیگری رو به رو می شویم:

در پاسخ این سؤال که چرا شما انسانهای با شعور، بتهای بی شعور را پرستش می کنید، می گویند: «ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و مادر پرتو آثار آنها هدایت یافته ایم!» (بَلْ قَالُوا أَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَ أَنَا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ)

آنها این کار ابلهانه را نه تنها ضلالت و گمراهی نمی شمردند بلکه هدایتی می دانستند که از نیاکانشان به آنها رسیده، و در آیه متعاقب آن، این منطبق را، منطبق همه مترفین (ثروتمندان مست و مغرور)، در تمام طول تاریخ می شمرد (وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا أَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَ أَنَا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ).

بدیهی است این تقلید کورکورانه که در سایه آن زشتیها، زیبا، خودنمایی می کرد، عوامل زیادی داشت؛ ولی بی شک، یکی از عوامل آن تبدیل زشتیها به یک سنت و فرهنگ دیر پا بوده

است.

و نیز همین معنی در آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره مائده آمده که عربهای جاهلی یک سلسله بدعتهای ابلهانه در زمینه حلال و حرام برای خود گذارده بودند؛ غذاهای مباح و حلالی را بر خود تحریم می کردند، و حرامهایی را بر خود حلال می شمردند، و چنان به این سنت غلط چسبیده بودند که آیات الهی را درباره آن بی رنگ می پنداشتند و در مقابل آن می گفتند: «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائُنَا؛ آنچه را از پدران خود یافته ایم ما را بس است!»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۹

و از مجموع این بخش از آیات به روشنی ثابت می شود که تا چه حد سنتهای غلط می تواند زمینه ساز اعمال ضد اخلاقی گردد، و رذائل را فضائل نشان دهد، و عقاید انحرافی را درست و صواب معرفی کند.

*** در پنجمین آیه به مطلب تازه ای در زمینه تأثیر سنتها بر دگرگونی ارزشهای اخلاقی، برخورد می کنیم، و آن این که قوم لوط که انحرافات اخلاقی آنها صفحات تاریخ را سیاه کرده، (و با نهایت تأسف در جاهلیت عصر ما در مراکز تمدن غربی، به صورتی بدتر از گذشته و در شکل قانونی بروز و ظهور نموده است) هنگامی که دعوت حضرت لوط و یاران اندکش را به پاکی و تقوا بطور مکرر شنیدند ناراحت شدند، و فریاد زدند: اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، اینها آدمهایی هستند که می خواهند به پاکی و تقوا روی آورند (یا تظاهر به پاکی و تقوا کنند) (وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ أَنَّهُمْ أَنْسٌ يَتَطَهَّرُونَ).

محیط آلوده، سنتهای غلط و فرهنگ منحط، آن چنان اثر سوء، در میان آنها گذارده بود که

پاکی و تقوا، جرم محسوب می‌شد، و ناپاکی و آلودگی افتخارا!

بدیهی است در چنین محیطی رذائل اخلاقی بسرعت پرورش می‌یابد و فضائل کمرنگ و بی‌رنگ می‌شود.

*** در ششمین آیه، سخن از داستان وحشتناک زنده به گور کردن دختران در عصر جاهلیت، به خاطر خو گرفتن به یک سنت غلط می‌باشد.

عرب جاهلی تولد دختر را ننگی برای خود می‌پنداشت، و هرگاه به او خبر می‌دادند دختری نصیب تو شده است، چنان خشمگین می‌شد که صورتش از شدت ناراحتی کبود و سیاه می‌شد! «۱»

(۱). بعضی از مفسران گفته‌اند: بر اثر رابطه نزدیکی که میان قلب و صورت انسان است، هنگامی که روح و قلب انسان مملو از شادمانی می‌شود (خون شفاف به طرف صورت حرکت می‌کند) و صورت نورانی و روشن و پر فروغ می‌گردد؛ و هنگامی که غم و اندوه بر روح انسان مسلط می‌گردد (جریان گردش خون شفاف در صورت کم می‌شود و) صورت زرد و تیره می‌گردد؛ و به همین دلیل این دو پدیده به عنوان نشانه‌های سرور و شادمانی، و اندوه و غم شناخته می‌شود. (تفسیر روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۰

و گاه روزها یا هفته‌ها خود را پنهان می‌کرد و پیوسته در فکر بود، آیا این ننگ را بر خود بپذیرد، و دختر را نگه دارد یا در زیر خاک پنهانش سازد؛ و خود را از این غم و اندوه ننگ‌رهایی بخشد (وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).

بی‌شک آدم‌کشی آن‌هم

در جایی که پای فرزند نوزاد در میان باشد از قبیح ترین اعمال و زشت ترین کارها است ولی سنتهای غلط چنان قبیح و زشتی آن را از بین می برد که به صورت یک فضیلت و افتخار در می آید.

از مسائل وحشتناکی که در مورد مسأله زنده به گور کردن دختران در بعضی از تفاسیر آمده، این است که نوشته اند دفن کردن در زیر خاک یکی از طرق نابود کردن آنها بود، گاه دختران را در آب می انداختند و غرق می کردند و گاه از بالای کوه پرتاب می نمودند و گاهی آنها را سر می بریدند! «۱» در این که از چه زمانی این سنت ننگ آلود در میان عرب جاهلی رایج شد و انگیزه اصلی آن چه بود، بحثهای مفصّلی است که این جا، جای آن نیست. «۲»

سخن در این است که چگونه این گونه سنتها راه را برای رذائل اخلاقی در بدترین اشکالش هموار می سازد؛ و بدترین رذائل را در ردیف بهترین فضائل قرار می دهد؛ و این گواه دیگری است بر این که فرهنگ قوم و ملت، یکی از انگیزه های مهم گرایش به فضائل یا رذائل است و آنان که می خواهند با رذائل اخلاقی مبارزه کنند، باید در اصلاح فرهنگهای فاسد بکوشند.

شبه همین معنی را در عصر و زمان خود مشاهده می کنیم که فرهنگهای شبهه فرهنگ عرب جاهلی، سرچشمه انواع رذائل اخلاقی شده است به عنوان نمونه: در یک کنفرانس

(۱). تفسیر روح المعانی، جلد ۱۴، صفحه ۱۵۴، ذیل آیه مورد بحث.

(۲). علاقه مندان می توانند به تفسیر نمونه، جلد ۱۱، ذیل آیه ۵۸، سوره نحل مراجعه کنند.

پکن پایتخت چین درباره حقوق زن برگزار شد، گروه عظیمی از کشورهای شرکت کننده در آن کنفرانس اصرار داشتند که این سه اصل در برنامه کنفرانس جای گیرد: آزادی روابط جنسی زنان؛ مشروع بودن همجنس گرایی آنان؛ و آزادی سقط جنین؛ که با جنجال عظیمی از سوی بعضی از کشورهای اسلامی از جمله کشور ما رو به رو شد.

بدیهی است هنگامی که نمایندگان به اصطلاح تحصیل کرده اقوام و ملت‌ها از این گونه کارهای زشت و ننگین به عنوان حقوق زن دفاع کنند و فرهنگی بر اساس آن پدید آید، چه رذائل اخلاقی در میان اقوام و ملل شایع می‌گردد! رذائلی که آثار زیانبار آن نه تنها در مسأله تهذیب اخلاق، بلکه در زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها نیز نمایان می‌شود.

*** در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث که بیانگر رابطه فضائل با فرهنگ محیط است، سخن از یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به میان آمده و نشان می‌دهد که آنها در سایه فرهنگی که آن حضرت در آن جامعه تاریک و ظلمانی به وجود آورد، با چه سرعتی مراحل فضائل اخلاقی را پیمودند و از نردبان علم و فضیلت بالا رفتند؛ می‌فرماید: مُحَمَّدٌ فَرَسْتَاهُ خَدَاةٌ وَ أَنَّهُمْ كَهَبٌ مِّنْ عِزَّةٍ وَ هُوَ كَقَرْنٍ مِّنْ رَّحْمَةٍ مِّنْ رَبِّهِمْ (مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ

اللَّهِ وَرِضْوَانًا سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ).

بدیهی است منظور از وَ الَّذِينَ مَعَهُ (کسانی که با او هستند) همراهی در زمان و مکان نیست؛ بلکه همراهی در آموزشها و عقائد و پذیرش سنتها و فرهنگ خاص الهی اوست.

رابطه آداب و سنن با اخلاق در روایات اسلامی

در اسلام اهمیّت فوق العاده ای به مسأله ایجاد سنتهای صالحه و مبارزه با سنتهای سیئه

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۲

داده شده است؛ و این مسأله بازتاب گسترده ای در احادیث اسلامی دارد؛ و از مجموع این احادیث بخوبی روشن می شود که هدف این بوده که با فراهم آمدن سنتهای نیک، زمینه های اعمال اخلاقی فراهم گردد؛ و بعکس، زمینه های رذائل برچیده شود؛ از جمله روایات زیر است که هر کدام نکته ای خاص خود دارد.

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که می فرمود: «خَمْسٌ لَا ادْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ ...، وَ حَلْبُ الْعَنْزِ بِيَدِي وَ لُبْسُ الصُّوفِ وَ التُّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَانِ، لِتَكُونَ سَيِّئَةً مِنْ بَعْدِي؛ پنج چیز است که تا آخر عمر آن را رها نمی کنم؛ غذا خوردن با بردگان در حال نشسته روی زمین و ... و دوشیدن شیر بز ماده با دست خودم، و پوشیدن لباسهای پشمینه (ی خشن که لباس قشرهای کم درآمد و محروم بود) و سلام کردن به کودکان، تا به صورت سنتی برای بعد از من درآید.» «۱»

هدف از این گونه کارها این بوده است که روح تواضع و فروتنی را در مردم ایجاد کند، و تواضع از گردن فرازان به صورت سنتی درآید و مردم به آن اقتدا کنند.

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ

بِهَا مِنْ بَعْدِهِ كَانَ لَهُ اجْرُهُ وَ مِثْلَ اجْوَرِهِمْ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْقُصَ مِنْ اجْوَرِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهُ وَ مِثْلَ اَوْزَارِهِمْ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْقُصَ مِنْ اَوْزَارِهِمْ شَيْئًا؛ کسی که سنت نیکی را در میان مردم بگذارد که بعد از وی به آن عمل کنند، هم اجر کار خود را دارد و هم مساوی پاداش تمام کسانی که به آن عمل می کنند؛ بی آن که چیزی از پاداش آنها را بکاهد؛ و کسی که سنت بدی بگذارد، و بعد از وی به آن عمل کنند، کیفر آن، همانند کیفر کسانی که به آن عمل می کنند بر او خواهد بود بی آن که چیزی از کیفر آنها کاسته شود.» (۲)

شبه همین مضمون را مرحوم علامه مجلسی در بحار آورده است.

این حدیث که به تعبیرهای مختلف از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده نشان می دهد که فراهم آوردن زمینه ها برای اعمال اخلاقی، تا آن حد اهمیّت دارد که پدید آورنده اش در تمام آثار آن شریک است؛ همچنین فراهم آوردن

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۶۶.

(۲). کنز العمال، حدیث ۴۳۰۷۹، جلد ۱۵، صفحه ۷۸۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۳

زمینه های رذائل با ایجاد سنتهای ضلالت و گمراهی و فساد.

۳- روی همین جهت، امیر مؤمنان علی علیه السلام از سفارشهای مؤکّدی که به مالک اشتر می کند، همان حفظ سنتهای صالحه و جلوگیری از شکسته شدن احترام آنهاست؛ می فرماید: «لَا تَنْقُصُ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَ صَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ،

وَلَا تُحَدِّثَنَّ سُنَّهَ تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونُ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا؛ هرگز سنت پسندیده ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده اند و امت اسلامی به آن انس و الفت گرفته، و امور رعیت، به وسیله آن اصلاح شده، نقض مکن! و سنت و روشی را که به آن سنتهای صالحه پیشین زیان وارد سازد، ایجاد منما! که اجر آن برای کسی خواهد بود که آن سنتها را برقرار کرده و گنااهش بر توست که آن سنتها را شکسته ای!» «۱»

در واقع سنتهای نیک از آنجا که کمک به انجام کارهای خیر و پرورش فضائل اخلاقی می کند، داخل در تحت عنوان اعانت بر خیر است و ایجاد یا احیای سنتهای شر، مصداق معاونت بر اثم محسوب می شود؛ و می دانیم معاونان، در اعمال خوب و بد فاعلان خیر و شر، سهیم و شریکند بی آن که چیزی از پاداش و کیفر آنها کاسته شود.

اهمّیّت سنت حسنه تا آن حد است که در روایت معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: عبد المطلب جدّ گرامی پیامبر اسلامی صلی الله علیه و آله پنج سنت قبل از اسلام در میان عرب قرار داد، و خداوند همه آنها را امضا فرمود و جزء احکام اسلام قرار داد: همسر پدر را بر فرزند تحریم کرد؛ و در دیه قتل، صد شتر قرار داد؛ و در دور خانه خدا هفت شوط طواف می کرد؛ و گنجی پیدا کرد خمس آن را ادا می نمود؛ و زمزم را در آن روز که از نو حفر کرد، «سقایه الحاج» نامید (كَانَتْ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ خَمْسًا)

مِنَ السُّنَنِ اجْرِيهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي الْإِسْلَامِ حَرَّمَ نِسَاءَ الْأَبَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ، وَ سَنَّ الدِّيَةَ فِي الْقَتْلِ مَاءً مِنَ الْأَبْلِ وَ كَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ، وَ وَجَدَ كَنْزاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ، وَ سَمَّى زَمْزَمَ حِينَ حَفَرَهَا سِقَايَةَ الْحَاجِّ).

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۴

از مجموع آنچه در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که در این زمینه وارد شده است بخوبی استفاده می شود که آداب و سنن و فرهنگ یک قوم و ملت اثر تعیین کننده ای در اخلاق و اعمال آنها دارد؛ و به همین دلیل، اسلام اهمیت فوق العاده ای به این مسأله می دهد و حفظ سنتهای حسنه را لازم می شمرد و ایجاد یا حفظ سنتهای سیئه را یک گناه بسیار بزرگ معرفی می کند.

۶- رابطه عمل و اخلاق

اشاره

درست است که اعمال انسان از اخلاق او سرچشمه می گیرد و خلق و خویهای درونی در لا- به لای اخلاق نمایان می شود، بطوری که می توان گفت، اعمال و رفتارهای انسان ثمره خلق و خوی درونی اوست؛ ولی از سوی دیگر، اعمال انسان نیز به نوبه خود به اخلاق او شکل می دهد؛ یعنی، تکرار یک عمل خوب یا بد، تدریجاً تبدیل به یک حالت درونی می شود و ادامه آن سبب پیدایش یک ملکه اخلاقی می گردد، خواه فضیلت باشد یا رذیلت؛ به همین دلیل، یکی از راههای مؤثر برای تهذیب نفوس، تهذیب اعمال است، و مبادا تکرار یک عمل بد در درون روح و جان انسان ریشه بدواند، و روح را به رنگ خود در آورد و سبب پیدایش رذائل اخلاقی گردد!

به همین دلیل، در روایات اسلامی دستور داده شده است که مردم بعد از لغزشها و گناهان

فوراً توبه کنند؛ یعنی، با آب توبه آثار آن را از دل و جان بشویند مبدا گناه تکرار شود و تبدیل به یک اخلاق رذیله گردد!

بعکس، دستور داده شده است که کارهای نیک، آن قدر تکرار گردد که تبدیل به یک عادت شود.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم، و بخشی از آیاتی را که اشاره به این معنی دارد، مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (سوره مطففین، آیه ۱۴)

۲- كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُشْرَفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (سوره یونس، آیه ۱۲)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۵

۳- أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سَوْءَ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا (سوره فاطر، آیه ۸)

۴- وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ ... (سوره نمل، آیه ۲۴)

۵- قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (سوره كهف، آیه ۱۰۳)

۶- أِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (سوره نساء، آیه ۱۷)

۷- خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا (سوره توبه، آیه ۱۰۳)

ترجمه:

۱- چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است.

۲- این گونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است (که زشتی این عمل را درک نمی کنند).

۳- آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می یابد.

۴- او و قومش را دیدم که برای غیر خدا- خورشید- سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده ...

۵- بگو آیا

به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم در کارها چه کسانی هستند؛ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند.

۶- توبه تنها برای کسانی است که کار بدی از روی جهالت انجام می دهند، سپس بزودی توبه می کنند؛ خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.

۷- از اموال آنها صدقه ای (زکات) بگیر، تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، اشاره به آثاری شده است که اعمال گناه آلوده بر قلب و روح انسان

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۶

می گذارد؛ صفا و نورانیت را از آن می گیرد، و تاریکی و ظلمت به جای آن می نشاند؛ می فرماید: «چنین نیست که آنها (کم فروشان) می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته؛ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.»

جمله «ما كَانُوا يَكْسِبُونَ» که از فعل مضارع در آن استفاده شده و دلالت بر استمرار دارد، دلیل روشنی بر این معنی است که اعمال بد تغییرات مهمی در دل و جان ایجاد می کند، و همچون زنگاری که آئینه را از نورانیت و صفا می اندازد، روح را کدر و تاریک می کند؛ و به این ترتیب، صفت رذیله قساوت و بی حیایی و بی تفاوتی در برابر گناه، و به تعبیر دیگر، ظلمت شقاوت و بی تفاوتی را بر قلب انسان چیره می کند.

رین (بر وزن عین) زنگاری است که روی اشیاء قیمتی می نشیند؛ و به تعبیر دیگر، قشر قرمز رنگی است که بر اثر رطوبت هوا، روی آهن و مانند آن ظاهر می شود، و معمولاً نشانه پوسیدن و ضایع شدن

فلزات است.

انتخاب این تعبیر برای آثار ویرانگر گناهان در قلب و روح انسان تعبیر بسیار مناسبی است، که در روایات اسلامی نیز کراراً روی آن تکیه شده و در بحث آینده که پیرامون روایات اسلامی است خواهد آمد.

*** در دومین آیه به مرحله ای فراتر از مرحله رین (زنگار) اشاره شده و آن مرحله تزیین است؛ به این ترتیب که تکرار عمل سوء باعث تزیین آن در نظر انسان می شود؛ یعنی، روح انسان چنان با آن هماهنگ می گردد که آن را برای خود موهبت و افتخار می پندارد؛ می فرماید: «این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است؛ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

جمله «ما كانوا يعملون» و همچنین تعبیر به «مصرفین» دلیل روشنی بر تکرار گناه از سوی آنهاست؛ یعنی با تکرار زشتیها و بدیها نه تنها قبح و زشتی آنها از بین می رود بلکه تدریجاً به صورت یک فضیلت در نظر گنهکاران خود نمایی می کند؛ و این در واقع یکی از رذائل اخلاقی است که نتیجه شوم تکرار اعمال گناه آلود است.

در این که چه کسی اعمال زشت این گونه افراد را در نظرشان جلوه می دهد سخن

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۷

بسیار است.

در بعضی از آیات، این کار به خداوند نسبت داده شده است؛ و در واقع مجازاتی است که خداوند برای این گونه افراد که بر گناه اصرار می ورزند قرار داده است؛ چرا که وقتی اعمال زشتشان در نظرشان تزیین شود، بیشتر به سراغ آن می روند، و خود را در دنیا و آخرت رسواتر و بدبخت تر می کنند؛ می فرماید: «ان الذين لا يؤمنون بالآخرة زيننا لهم اعمالهم؛ کسانی که ایمان به آخرت ندارند،

اعمالشان را در نظرشان زینت می دهیم.» «۱» در جای دیگر، این کار به شیطان نسبت داده شده، چنان که در آیه ۴۳ سوره انعام درباره گروهی از کفار لجوج و اندرز ناپذیر، می فرماید: «وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ ولی دلهای آنها سخت و با قساوت شد و شیطان، کارهایی را که انجام می دادند در نظرشان زینت داد.»

و گاه این معنی به بتها نسبت داده شده، می فرماید: «وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَّ كَاؤُهُمْ...؛ این گونه شرکای آنها (بتها) قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه دادند... (زیرا کودکان خود را برای بتها قربانی می کردند و افتخار می نمودند).» «۲»

و گاه- چنان که در آیه مورد بحث آمده- این مطلب به صورت فعل مجهول ذکر شده، می فرماید: «این چنین برای اسرافکاران اعمالی را که انجام می دادند زینت داده شده.»

با کمی دقت روشن می شود که این تعبیرات هیچ گونه منافاتی با هم ندارند، بلکه مکمل یکدیگرند؛ گاه عامل زینت، تکرار عمل است، زیرا تکرار یک عمل زشت، کم کم از قبح آن می کاهد و به مرحله ای می رسد که نسبت به آن بی تفاوت می گردد، و اگر باز ادامه یابد به صورت یک کار خوب در نظر صاحبش جلوه می کند، و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام را به او نمی دهد؛ و این مطلبی است که هر کس می تواند با مطالعه حال تبهکاران در زندگی خود، آن را تجربه کند.

در موارد دیگری، وسوسه های نفس از درون، و وسوسه های شیطان از برون عمل زشتی را در نظر انسان تزئین می کند، بی آن که آن را

(۱). سوره نمل، آیه ۴.

(۲). سوره انعام، آیه ۱۳۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۸

می رسد که یک گناه بزرگ را به گمان این که وظیفه دینی یا انسانی اوست مرتکب می شود، و می گوید شخص فلان مثلاً واجب الغیبه است - در حالی که شخص مزبور گناهی نداشته، بلکه عامل حسد، چنین کاری را در نظر غیبت کننده جلوه داده است؛ و تاریخ پر است از کار کسانی که مرتکب جنایات هولناکی می شدند و چون مطابق هوای نفس و وسوسه های شیطانی بود نه تنها آن را قبیح نمی شمردند بلکه به آن افتخار می کردند.

گاه خداوند می خواهد افرادی را به خاطر لجاجت و اندرز ناپذیری مجازات کند، یکی از طرق مجازات آنان این است که زشتیها را خوبی در نظرشان جلوه می دهد تا رسوایی بیشتر به بار آورند و مجازات سنگینتر.

این نکته نیز قابل توجه است که مطابق توحید افعالی، هر کار و هر اثری را در این عالم می توان به خدا نسبت داد؛ چرا که علّت العلل، ذات پاک اوست، هر چند این امر مانع مصوئیت افراد در برابر اعمالشان نخواهد بود؛ حمد و ثنا برای خداست که قوّت و قدرت بخشیده، و لعن و نفرین برای کسانی است که این قدرت و قوّت را در راه گناه مصرف می کنند.

گاه طبیعت آفرینش چیزی نیز اقتضا می کند که فریبنده و دارای زرق و برق باشد؛ چنان که در آیه ۱۴ سوره آل عمران می خوانیم:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ ...؛ محبّت به امور مادی: زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا

و نقره در نظر مردم جلوه داده شده است (تا بدین وسیله آزمایش شوند)».

یکی از عوامل تزئین کارهای زشت و ناپسند، تکرار آن است که در روح و جان انسان اثر می گذارد و اخلاق و خوی او را دگرگون می سازد همان گونه که تکرار اعمال نیک تدریجاً به صورت ملکه ای در درون جان انسان در می آید و مبدل به اخلاق فاضله می شود؛ بنابراین، برای تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، باید پویندگان این راه، از تکرار اعمال نیک کمک بگیرند، و از تکرار اعمال سوء بر حذر باشند که اولی معین و مدد کار است و دومی دشمن غدار.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۹

در سومین آیه باز سخن از تزئین اعمال بد در نظر انسانها است؛ می فرماید: آیا کسی که عمل بدش برای او تزئین شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقعیتهای را همان گونه که هست می بیند)؛ «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا».

همان گونه که در تفسیر آیه قبل گفته شد: یکی از عوامل تزئین اعمال سوء، تکرار و خو گرفتن با آنها است، که تدریجاً در برابر این گونه اعمال بی تفاوت و سپس به آن علاقه مند می شود، و کار خوبی می پندارد و به آن افتخار می کند.

جالب این که هنگامی که قرآن این سؤال را مطرح می کند: «آیا کسی که زشتی عملش، در نظرش تزئین شده و آن را زیبا می بیند...» نقطه مقابل آن را آشکارا ذکر نمی کند، گویا می خواهد به شنونده مجال وسیعی بدهد که امور مختلفی را که می تواند نقطه مقابل آن باشد در نظر خویش مجسم کند و بیشتر بفهمد؛

می خواهد بگوید آیا چنین کسی همانند افراد واقع بین است که حق را حق و باطل را باطل می بینند؟ آیا چنین کسی همانند پاکدلانی است که همیشه به محاسبه نفس خویش مشغولند و از خو گرفتن به زشتیها دور می مانند و...؟ این نکته نیز قابل ملاحظه است که در ذیل این آیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: بر حال اینها تأسف مخور و جان خود را به خطر نیفکن! خدا هر کس را بخواهد گمراه می سازد، و هر کس را بخواهد هدایت می کند (فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ)!

در واقع این یک مجازات الهی است که دامن کسانی را که در انجام اعمال زشت، جسور هستند، می گیرد و باید به چنین سرنوشتی گرفتار شوند.

در تفسیر «فی ظلال» آمده است: کسی که خداوند هدایت و خیر او را (به خاطر نیت و اعمالش) می خواهد، در قلبش حساسیت و توجه و حساب خاصی در برابر اعمال سوء قرار می دهد؛ چنین کسی از آزمایش و مجازات الهی، هرگز خود را در امان نمی بیند؛ و همچنین از دگرگونی قلب و از خطا و لغزش و نقصان و عجز؛ به همین دلیل، دائماً حسابگری می کند؛ دائماً از شیطان برحذر است و همیشه در انتظار امدادهای الهی است؛

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۰

و اینجا محلّ جدایی راههای هدایت و ظلال و رستگاری و هلاکت است. «۱»

یکی از یاران امام کاظم علیه السلام (یا امام علی بن موسی الرضا علیه السلام) می گوید: از آن حضرت پرسیدم آن عجب و خودپسندی که عمل انسان را

باطل می کند، چیست؟ فرمود: «الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبِيدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيُعْجِبُهُ وَ يَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صِرْعًا؛ عَجَب و خودپسندی درجاتی دارد؛ یکی از آنها این است که اعمال سوء انسان در نظرش تزئین شود آن را خوب ببیند و از آن خوشحال شود و در شگفتی فرو رود و گمان کند عمل نیکی انجام داده است.» «۲»

*** در چهارمین آیه، سخن از سرگذشت ملکه سبا و اخباری است که هُدهد از سرزمین آنها برای سلیمان آورد؛ گفت: من ملکه و مَلت او را دیدم که در برابر آفتاب سجده می کنند، و غیر خدا را پرستش می نمایند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان تزئین کرده بود (وَجَدْتُهُا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ).

درست است که خورشید و نور آفتاب بسیار با عظمت و پر برکت و حیاتبخش است، ولی طلوع و غروب و دگرگونی و تحوّل و پوشیده شدن با قطعات ابر، نشان می دهد که این موجود با عظمت نیز اسیر قوانین آفرینش است و از خود کمترین اراده ای ندارد؛ و به همین دلیل، هرگز شایسته پرستش نیست؛ ولی تعلیم و تربیتهای غلط و سنت نیاکان و نیز تکرار عمل سبب می شود که قبح و زشتی آن، از نظرها برود و به صورت یک عمل زیبا جلوه کند.

در بعضی از کشورهای دنیا گاوهای به اصطلاح مقدّسی هستند که گروهی آنها را پرستش می کنند، اعمالی در برابر گاو ماده انجام می دهند و امتیازاتی برای آن قائلند که هر بیننده خالی الذّهن را به خنده وا می دارد در حالی که پرستش کنندگان گاو با قیافه های جدّی آن اعمال را

مرتکب می شوند و به آن افتخار می کنند؛ چرا دیگران می خندند و آنها افتخار می کنند؟ یکی از دلایل آن، این است که تکرار عمل، قبح و زشتی آن را از

(۱). تفسیر «فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۶۷۵.

(۲). «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۵۱، حدیث ۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۱

میان برده و عادت کردن به آن، حجابی در برابر زشتیها می شود.

درست است که در این آیه تزیین عمل به شیطان نسبت داده شده ولی واضح است که شیطان ابزار و اسبابی دارد که یکی از آنها همان تکرار زشتیها و خو گرفتن به آنها است.

*** در پنجمین آیه مورد بحث، همان محتوای آیات گذشته با تعبیرات تازه ای به چشم می خورد؛ روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می فرماید: بگو آیا شما را خبر دهم که زیانکارترین مردم چه اشخاصی هستند؟- آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده در حالی که گمان می کنند کار نیک انجام می دهند (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا).

در اینجا سخن از زیانکارترین مردم است که سرمایه های مهم زندگی خود را از قبیل عمر و جوانی و نیروی فکری و جسمانی را در راههای غلط از دست می دهند، در حالی که می پندارند کار نیک انجام می دهند و خوشحالند و افتخار می کنند.

چرا این گونه افراد به چنین روز سیاهی می افتند؟ دلیلش خو گرفتن به زشتیها و بدیها و هوا پرستی و خود خواهی و خود بینی است که همچون پرده های سیاه ظلمانی بر چشم عقل آنها فرو می افتد و از دیدن حقایق باز

می مانند، و واقعیتها را غیر از آنچه هست تصوّر می کنند.

نتیجه این گرفتاری و بدبختی، همان است که در آیه بعد از آن آمده است؛ می گوید:

«آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، و به همین دلیل اعمالشان حبط و نابود گشته است!»
(اولئک الذین کفروا بایات ربهم و لقایه و حبطت اعمالهم).

در روایات اسلامی در تفسیر آیه فوق تعبیراتی دیده می شود که هر یک بیان مصداق روشنی از مصداقهای این آیه است، و همه در آن جمعند؛ در بعضی از روایات، به منکران ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده، و در بعضی به رهبانهای مسیحی، یعنی مردان و زنان تارک دنیا که چشم از همه لذات دنیا پوشیده اند، در حالی که در راه انحرافی گام بر می دارند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۲

و در بعضی از روایات به بدعتگذاران از مسلمین، و بعضی به خوارج نهروان و در بعضی به بدعتگذاران یهود و نصاری تفسیر شده است؛ همه اینها کسانی هستند که اعمالشان در واقع زشت و آمیخته به گناه و جنایت بوده در حالی که خود را بر طریق حق و صواب می پنداشتند.

قابل توجه این که جمله «حَبَطَتْ اَعْمَالُهُمْ» که در ذیل آیه بعد آمده بود از ماده «حَبَطَ» (بر وزن سبَد) می باشد که یکی از معانی معروف آن این است که شتر یا حیوان دیگری، علف زیاد و احیاناً علفهای مضرّ و مسموم بخورد و شکم او باد کند و به مرگ او منتهی گردد؛ بدیهی است باد کردن شکم این حیوان دلیل بر فربهی و قوّت او نیست؛ بلکه نشانه بیماری و چه بسا مقدمه مرگ

اوست، هرچند ممکن است ناآگاهان آن را فربهی و قدرت و قوت پندارند.

گروهی از انسانها نیز به همین سرنوشت گرفتار می شوند، تمام تلاش و کوشش خود را در طریق بدبختی خویش به کار می گیرند در حالی که گمان می کنند در مسیر خوشبختی گام بر می دارند.

*** در ششمین آیه مورد بحث سخن از مسأله توبه کامل به میان آمده و آن را برای کسانی معرّفی می کند که

اولاً از روی جهل و نادانی، عدم آگاهی به اثرات شوم و عواقب دردناک گناه کار بدی را انجام داده اند؛

و ثانیاً بزودی از کار خود پشیمان شده و به سوی خدا باز می گردند؛ اینها هستند که مشمول رحمت الهی می گردند و خدا توبه آنان را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است (أَنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا).

روشن است که منظور از «جهالت» در این آیه، جهالت مطلق که موجب عذر است نیست؛ زیرا در زمینه جهل مطلق گناهی وجود ندارد؛ بلکه منظور جهل نسبی است یعنی آگاهی کامل به گناه و عواقب و آثار آن نداشته باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۳

و امّا جمله يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ به عقیده جمعی از مفسران به معنی قبل از مرگ است، در حالی که اطلاق کلمه «قرب» به این معنی که گاه پنجاه سال یا بیشتر طول می کشد مناسب به نظر نمی رسد، روایاتی را هم که طرفداران این نظریه به آن استدلال کرده اند اشاره ای به تفسیر این آیه ندارد، بلکه بیان مستقل و جداگانه ای است. (دقت کنید)

ولی بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک

به گناه گرفته اند- یعنی بزودی از کار خود پشیمان شود و به سوی خدا باز گردد؛ زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را بطور کلی از روح و جان انسان بشوید و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند و این در صورتی ممکن است که در فاصله نزدیکی (قبل از آن که گناه در وجود انسان ریشه بدواند و به شکل طبیعت ثانوی در آید) از آن پشیمان شود؛ در غیر این صورت، غالباً اثرات گناه در قلب و جان انسان باقی خواهد ماند. پس توبه کامل توبه ای است که بزودی انجام پذیرد و کلمه «قرب» از نظر لغت و فهم عرف نیز با این معنی تناسب بیشتری دارد.

*** در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث، در مورد مسأله زکات و آثار آن دستور می دهد «از مؤمنان زکات بگیر!» (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً)

سپس در ادامه این بیان به آثار اخلاقی و معنوی زکات اشاره کرده می فرماید: «تو با این عمل، آنها را پاک می کنی، و نمو و رشد می دهی!» (تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا)

آری! پرداختن زکات آنها را از دنیا پرستی و بخل و امساک، پاک می کند و نهال نوع دوستی و سخاوت و توجه به حقوق دیگران را در نهاد آنان پرورش می دهد.

اضافه بر این، مفاسد و آلودگیهایی که در جامعه به خاطر فقر و محرومیت به وجود می آید، با انجام این فریضه الهی بر چیده می شود و صحنه اجتماع از آن پاک می گردد؛ بنابراین زکات، هم رذائل اخلاقی را از میان می برد و هم زکات دهنده را به فضائل اخلاقی آراسته می کند، و این همان چیزی است که ما

در این بحث به دنبال آن هستیم؛ یعنی، تأثیر عمل نیک و بد در پرورش فضائل و رذائل اخلاقی.

همین تعبیر به صورت دیگری در آیه حجاب به چشم می خورد؛ می فرماید: «وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ؛ هنگامی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۴

که از آنها (همسران پیامبر صلی الله علیه و آله) چیزی از وسائل زندگی را (به عنوان عاریت) می خواهید، از پشت پرده بخواهید! این کار برای پاکی دل‌های شما و آنها بهتر است!» (۱)

این تعبیر نیز نشان می دهد که رعایت عفت در عمل، باعث پاکی قلب است و بعکس، ترک عفت، قلب و روح انسان را آلوده می کند و مایه پرورش رذائل اخلاقی است.

نتیجه:

هدف از شرح آیات بالا این بود که تأثیر اعمال را در اخلاق، و شکل گیری روح و جان انسان را در پرتو آن روشن سازیم؛ و از مجموع آنها چنین می توان نتیجه گرفت که برای خود سازی و تهذیب نفس باید مراقب اعمال خود بود؛ زیرا تکرار گناه و زشتیها از یک سو قبح اعمال را از بین می برد و از سوی دیگر روح انسان به آن عادت می کند، و تدریجاً به صورت ملکات رذیله رسوخ پیدا می کند به گونه ای که انسان نه تنها از آن ناراحت نخواهد بود، بلکه گاه به آن افتخار می کند!

چگونگی تأثیر «عمل» در «اخلاق» در روایات اسلامی

آنچه در بالا در آیات فوق در مورد رابطه عمل و اخلاق منعکس بود، در روایات اسلامی نیز بوضوح دیده می شود، از جمله:

۱- در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ أَلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءٌ فَإِذَا اذْنَبَ ذُنْبًا خَرَجَ

فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ، وَإِنْ تَمَادَى فِي الذَّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبَيَاضَ، فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ هیچ بنده ای نیست مگر این که در قلب او نقطه روشنی است (که حقایق را با آن درک می کند و او را به سوی سعادت و فضیلت فرا می خواند) هنگامی که گناهی مرتکب می شود، در آن

(۱). سوره احزاب، آیه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۵

نقطه روشن، نقطه سیاهی پیدا می شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه برطرف می گردد؛ و اگر به گناهان خویش ادامه دهد، پیوسته آن سیاهی رو به فزونی می رود تا تمام نقطه روشن را بپوشاند؛ هنگامی که نقطه روشن پوشیده شد، آن شخص هرگز به سوی خیر و نیکی بر نمی گردد؛ و این همان است که خداوند عز و جل فرموده: چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان همچون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است! «۱»

این روایت بخوبی نشان می دهد که تراکم گناهان، سبب پیدایش رذائل و دور ماندن از فضائل است، تا آنجا که روح بکلی تاریک می شود و پلهای پشت سر ویران می گردد، و راه بازگشت وجود نخواهد داشت!

۲- در وصیتنامه معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام به فرزند رشیدش امام حسن علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْخَيْرَ عَادَةٌ؛ نیکی عادت است!» «۲»

همین مضمون در کنز العمیال از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «الْخَيْرُ عَادَةٌ وَالشَّرُّ لَجَاجَةٌ؛ نیکی عادت است و شر لجاجت است!» «۳»

باز همین معنی به شکل دیگری

در سخنان امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام دیده می شود، فرمود: «أَجِبْ لِمَنْ عَوَّدَ مِنْكُمْ نَفْسَهُ عَادَةً مِنَ الْخَيْرِ أَنْ يَدُومَ عَلَيْهَا؛ دوست دارم کسی که از شما عادت نیکی را پذیرفته است آن را پیوسته ادامه دهد!» «۴»

از این روایات می توان استفاده کرد که تکرار عمل اعم از نیک و بد سبب می شود که حالتی در نفس به عنوان عادت به نیکی یا بدی پیدا شود؛ یا به تعبیر دیگر، خلق و خوی خاصی از آن شکل گیرد و همان خلق و خوی در آینده مبدأ اعمال مشابه می شود؛ در نتیجه، هم اعمال نیک و بد، در ایجاد اخلاق نیک و بد اثر می گذارد و هم اخلاق نیک و بد در ایجاد اعمال نیک و بد مؤثر است (تأثیر متقابل).

۳- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام در همان وصیتنامه معروف امام حسن علیه السلام می خوانیم: «وَعَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَ نِعَمَ الْخُلُقِ التَّصَبُّرِ»

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۷۳، حدیث ۲۰.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۲.

(۳). کنز العمال، حدیث ۲۸۷۲۲.

(۴). بحار الانوار، جلد ۴۶، صفحه ۹۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۶

فِي الْحَقِّ؛ خود را به شکیبایی در برابر ناملازمات عادت ده! و چه نیک است شکیبایی در طریق حق! «۱»

در اینجا نیز به روشنی رابطه «عادت» که زاینده تکرار عمل است با خلق و خوی شکیبایی و صبر دیده می شود.

۴- در بسیاری از روایات توبه آمده است که باید در توبه از گناه، تعجیل کرد و از «تسویف» یعنی به عقب انداختن آن پرهیز نمود (مبادا آثار گناه در دل بماند و با

گذشت زمان تبدیل به یک خلق و خو شود؛ در حدیثی از امام جواد علیه السلام می خوانیم: «تَأخِيرُ التَّوْبَةِ اغْتِرَارٌ، وَ طُولُ التَّسْوِيفِ حَيْرَةٌ... وَ الاضْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ امْنٌ لِمَكْرِ اللَّهِ؛ تأخیر توبه موجب غرور و غفلت، و امروز و فردا کردن سبب حیرت، و اصرار بر گناه موجب بی اعتنائی به مجازات الهی است.» (۲)

تعبیر جالب دیگری در حدیث نبوی که در زمینه توبه وارد شده است، دیده می شود، می فرماید: «مَنْ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ امْرَأَتُ جَوَارِحُهَا أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْهِ، وَ بِقَاعِ الْأَرْضِ أَنْ تَكْتُمَ عَلَيْهِ وَ انْسِيَتِ الْحَفَظَةَ مَا كَانَتْ تَكْتُمُ عَلَيْهِ؛ کسی که توبه کند و به سوی خدا باز گردد، خداوند به سوی او باز می گردد؛ و به اعضاء و جوارح او دستور داده می شود که گناه را مکتوم دارند و به نقاط مختلف زمین (که بر آن گناه کرده) نیز همین دستور داده می شود، و فرشتگان نویسنده اعمال، آنچه را نوشته بودند به فراموشی می سپرند.» (۳)

این تعبیر نشان می دهد که توبه، آثار گناه را می شوید و صفا و قداست اخلاقی نخستین را با می گرداند.

همین معنی بطور آشکارتر در حدیث علوی آمده است، می فرماید: «التَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ وَ تَغْسِلُ الذُّنُوبَ؛ توبه قلبها را پاک می کند و گناهان را می شوید!» (۴)

این تعبیر نیز بخوبی نشان می دهد که گناه آثاری بر قلب می گذارد که تدریجاً به صورت خلق و خوی باطنی در می آید و توبه این آثار را می شوید و اجازه نمی دهد تشکیل خلق و خوی دهد.

(۱). نهج البلاغه، نامه ۳۱.

(۲). بحار، جلد ۶، صفحه ۳۰.

(۳). کنز العمال، حدیث ۱۰، صفحه ۷۹.

(۴). غرر الحکم، شماره ۳۸۳۷.

تعبیر به «طهور» بودن «توبه» در روایات متعدّد دیگر نیز آمده است که همه حاکی از رابطه گناه و تشکیل حالات زشت درونی است. «۱»

در مناجاتهای پانزده گانه معروف و بسیار پرمعنای امام علی بن الحسین علیه السلام، در مناجات اول که مناجات توبه کنندگان است، چنین آمده است: «وَأَمَّا قَلْبِي عَظِيمُ جِنَايَتِي فَأَحْيِهِ بِتَوْبِهِ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَبُعَيْتِي؛ خداوندا! جنایت بزرگ من موجب مرگ قلبم شده و از تو می خواهم که با توبه آن را زنده کنی ای امید و آرزوی من!» «۲»

آری! گناه روح و جان انسان را آلوده تر می کند و بر اثر تکرار چنان می شود که گویی مرده است؛ و توبه موجب حیات دل و نشاط جان می شود!

بنابراین، پویندگان راه فضیلت و سیر و سلوک الی الله، برای تحکیم پایه های فضائل اخلاقی باید دقیقاً مراقب آثار مثبت و منفی اعمال نیک و بد در روح و جان خود باشند و بدانند هیچ عملی نیست مگر این که در دل و جان اثر می گذارد؛ اگر اعمال پاک و نیک است، روح را به رنگ خود در می آورد و اگر زشت و آلوده و ناپاک است، آلودگی را به درون روح و جان و اخلاق می کشاند.

۷- رابطه «اخلاق» و «تغذیه»

اشاره

شاید در ابتدای امر، عنوان بالا برای بعضی مایه شگفتی شود، که چگونه می تواند تغذیه در اخلاق و روحيات و ملکات نفسی اثر بگذارد؟ چرا که آن مربوط به جسم است و این مربوط به روح، ولی با توجه به رابطه بسیار نزدیک و تنگاتنگی که در میان جسم و روح آدمی است، جایی برای این تعجب باقی نمی ماند.

بسیار می شود که یک حالت بحرانی روحی

و غم و اندوه شدید جسم را در مدّت کوتاهی، ضعیف و پژمرده و ناتوان می سازد، موهای انسان را سفید، چشم را کم نور، قوّت و توان را از دست و پا می گیرد؛ عکس این مسأله نیز صادق است که حالات خوب

(۱). بحار، جلد ۶۹، صفحه ۱۲۱ و جلد ۹۱، صفحه ۱۳۳.

(۲). بحار، جلد ۹۱، صفحه ۱۴۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۸

جسمانی در روح انسان اثر می گذارد، روح را شاداب و فکر را قوّت می بخشد.

از قدیم الایام تأثیر غذاها بر روحيات اخلاق انسانی مورد توجه دانشمندان بوده است و حتّی این مطلب جزء فرهنگ توده های مردم شده است؛ مثلاً، خونخواری را مایه قساوت و سنگدلی می شمردند، و معتقد بودند که عقل سالم در بدن سالم است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز نشانه های روشنی برای این معنی دیده می شود.

از جمله در آیه ۴۱ سوره مائده درباره گروهی از یهود که مرتکب کارهای خلافی از قبیل جاسوسی بر ضدّ اسلام و تحریف حقایق کتب آسمانی شده بودند، می فرماید:

«آنها کسانی هستند که خدا نخواست است دلهایشان را پاک کند (اولئک الذین لم یرد الله ان یتطهر قلوبهم...)!

و بلافاصله در آیه بعد می فرماید: «سَيَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلْسُّحْتِ؛ آنها بسیار به سخنان تو گوش فرا می دهند تا آن را تکذیب کنند و بسیار مال حرام می خورند!»

این تعبیر نشان می دهد که آلودگی دلهای آنها بر اثر اعمالی همچون تکذیب آیات الهی، و خوردن مال حرام بطور مداوم بوده است؛ زیرا بسیار از فصاحت و بلاغت دور است که اوصافی را برای آنها بشمرد که هیچ ارتباطی با جمله «لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ

يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ» نداشته باشد.

و از این جا روشن می شود که خوردن مال حرام سبب تیرگی آئینه دل و نفوذ اخلاق رذیله و فاصله گرفتن با فضائل اخلاقی است.

در آیه ۹۱ سوره مائده درباره شراب و قمار می فرماید: «شیطان می خواهد در میان شما به وسیله شراب و قمار، عداوت ایجاد کند؛ اِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ اَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ».

بی شک عداوت و بغض دو حالت درونی و اخلاقی است که در آیه بالا رابطه میان آن و نوشیدن شراب ذکر شده، و این نشان می دهد که غذا و نوشیدنی حرامی همچون شراب می تواند در شکل گیری رذائل اخلاقی همانند پرخاشگری و ستیزه جویی و عداوت و دشمنی اثر بگذارد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۹

در آیه ۵۱ سوره مؤمنون می خوانیم: «ای پیامبر! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید؛ يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا».

بعضی از مفسران معتقدند ذکر این دو (خوردن غذاهای پاک و انجام عمل صالح) پشت سر یکدیگر دلیل بر وجود یک نوع ارتباطی بین این دو است، و اشاره به این است غذاهای مختلف آثار اخلاقی متفاوتی دارد، غذای حلال و پاک، روح را پاک می کند و سرچشمه عمل صالح می شود، و غذاهای حرام و ناپاک روح و جان را تیره و سبب اعمال ناصالح می گردد. «۱»

در تفسیر «روح البیان» بعد از اشاره به ارتباط عمل صالح با بهره گیری از غذای حلال به اشعار زیر استناد شده:

علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقت آید از لقمه حلال! لقمه تخم است و برش اندیشه ها لقمه بحر و گوهرش اندیشه ها و در

شعر دیگری نقل می کند:

قطره باران تو چون صاف نیست گوهر دریای تو شفاف نیست! «۲» در تفسیر اثنی عشری، در ذیل همین آیه نیز اشاره به رابطه صفا و نورانیت قلب و اعمال صالح با تغذیه حلال شده است. «۳»

رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی

گرچه رابطه بالا- در آیات قرآنی کمرنگ است، و تنها اشارتی به چشم می خورد؛ ولی این معنی (رابطه اخلاق و تغذیه) در روایات اسلامی دامنه گسترده ای دارد که نمونه هایی از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

در یک سلسله از روایات، به رابطه تغذیه با سوء اخلاق اشاره شده است از جمله:

۱- در روایات متعددی می خوانیم: یکی از شرایط استجاب دعا پرهیز از غذای

(۱). به تفسیر نمونه، جلد ۱۴، ذیل آیه ۵۱ مؤمنون مراجعه شود.

(۲). «روح البیان»، جلد ۶، صفحه ۸۸.

(۳). تفسیر «اثنی عشری»، جلد ۹، صفحه ۱۴۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۰

حرام؛ از جمله، در حدیثی آمده است که شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «اِحْبُ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَائِي؛ دوست دارم دعای من مستجاب شود!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «طَهَّرْ مَا كَلَكَ وَلَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ؛ غذای خود را پاک کن از غذای حرام پرهیز نما!» «۱»

همین معنی از همان بزرگوار با تعبیر دیگری آمده است، می فرماید: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيُطِيبْ مَطْعَمَهُ وَ مَكْسَبَهُ؛ کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود، طعام و کسب خود را از حرام پاک کند!» «۲»

با توجه به این که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «أَنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ قَاسٍ؛ خداوند دعایی را که از قلب قساوتمند برخیزد

مستجاب نمی کند!» (۳) می توان نتیجه گرفت که غذای ناپاک و حرام، قلب را تاریک و قساوتمند می کند؛ و به همین دلیل، دعای حرام خواران مستجاب نمی شود. و از اینجا به رابطه نزدیکی که در میان ناپاکی درون و تغذیه حرام وجود دارد، می توان پی برد.

در حدیث معروف امام حسین علیه السلام در روز عاشورا آمده است که بعد از ایراد آن سخنان داغ و پر محتوا و گیرا در برابر لشکر لجوج و قساوتمند کوفه، هنگامی که ملاحظه کرد آنها حاضر به سکوت و گوش دادن به سخنانش نیستند، فرمود: (آری! شما حاضر به شنیدن سخن حق نیستید زیرا) *مِلَّتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ*؛ شکمهای شما از غذاهای حرام پر شده است، در نتیجه خداوند بر دلهای شما مهر زده است (و هرگز حقایق را درک نمی کنید!) (۴)

۲- در روایات دیگری آمده است؛ که رابطه ای در میان خوردن غذای حرام و عدم قبول نماز و روزه و عبادات، وجود دارد؛ از جمله، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: *«مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامًا لَنْ تُقْبَلَ لَهُ صَلَاةٌ أَوْ رُزُقَ لَيْلَةً، وَ لَمْ تُشَبَّحْ لَهُ دَعْوَةُ الرُّبْعَيْنِ صَبَاحًا وَ كُلُّ لَحْمٍ يُنْبِتُهُ الْحَرَامُ فَالْنَارُ أَوْلَى بِهِ وَ أَنَّ اللُّقْمَةَ الْوَاحِدَةَ تُنْبِتُ اللَّحْمَ*؛ هر کسی لقمه ای از غذای حرام بخورد تا چهل شب نماز او قبول نمی شود، و تا چهل روز دعای

(۱). بحار، جلد ۹۰، صفحه ۳۷۳.

(۲). همان مدرک، صفحه ۳۷۲.

(۳). بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۳۰۵.

(۴). نقل از کتاب «سخنان علی علیه السلام از مدینه تا کربلا، صفحه ۲۳۲».

و هر گوهشی که از حرام بروید، آتش دوزخ برای آن سزاوارتر است؛ و حتی یک لقمه نیز باعث روییدن گوشت می شود!»
«۱»

بدیهی است برای قبولی نماز، شرایط زیادی لازم است، از جمله حضور قلب و پاکی دل، اما غذای حرام پاکی قلب و صفای دل را از انسان می گیرد.

۳- در روایات متعدّد دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام آمده است که:

«مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاءَ خُلُقُهُ؛ کسی که چهل روز گوشت را ترک کند، اخلاق او بد می شود!» «۲»

از این احادیث بخوبی استفاده می شود که در گوشت ماده ای است که اگر برای مدّت طولانی از بدن انسان قطع شود، در روحيات و اخلاق او اثر می گذارد، و کج خلقی و بد اخلاقی به بار می آورد.

البته استفاده زیاد از گوشت حیوانات نیز در بعضی از روایات مذموم شمرده شده، ولی از ترک آن برای مدّت طولانی نیز در بسیاری از روایات نهی شده است.

۴- در روایات زیادی که در کتاب «اطعمه و اشربه» آمده است، رابطه ای میان بسیاری از غذاها و اخلاق خوب و بد، بیان گردیده به عنوان نمونه:

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِالزَّيْتِ فَانَّهُ يَكْشِفُ الْمُرَّةَ ... وَ يُحَسِّنُ الْخُلُقَ؛ بر شما لازم است که از زیت (زیت به معنی روغن زیتون یا هر گونه روغن مایع است) استفاده کنید، زیرا صفر را از بین می برد ... و اخلاق انسان را نیکو می کند!» «۳»

۵- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: که از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند «مَنْ سَرَّهُ اَنْ

يَقِيلُ غَيْظُهُ فَلْيَأْكُلْ لَحْمَ الدُّرَاجِ؛ کسی که دوست دارد خشم او کم شود گوشت درّاج را بخورد! «(۴)»

از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که رابطه ای میان تغذیه و خشم و بردباری وجود دارد.

(۱). سفینه البحار، جلد ۱، ماده اکل.

(۲). وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۲۵، باب ۱۲.

(۳). همان مدرک، صفحه ۱۲.

(۴). فروغ کافی، جلد ۶، صفحه ۳۱۲. (درّاج پرنده ای است شبیه به کبک که گوشت لذیدی دارد)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۲

۶- در روایت مشروحه از تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده درباره این که چرا خداوند خون را حرام کرده می فرماید: «وَأَمَّا الدَّمُ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْكَلْبَ وَ قَسْوَةَ الْقَلْبِ وَ قَلَّةَ الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةَ لَا يُؤْمِنُ أَنْ يَقْتُلَ وَ لَدَّةً وَ الْإِدْيَةَ ...؛ این که خداوند خوردن خون را حرام کرده به خاطر آن است که سبب جنون و سنگدلی و کمبود رأفت و مهربانی می شود ... تا آنجا که ممکن است فرزند و یا پدر و مادرش را به قتل برساند!»

در بخش دیگری از این روایت می فرماید: «وَأَمَّا الْخَمْرُ فَإِنَّهُ حَرَّمَهَا لِفِعْلِهَا وَ فَسَادِهَا وَقَالَ إِنَّ مُدْمِنَ الْخَمْرِ كَعَابِدِ الْوَتَنِ وَ يُورِثُ ارْتِعَاشًا وَ يَذْهَبُ بُؤْرِهِ وَ يَهْدِمُ مُرْوَتَهُ؛ و اما شراب، خداوند آن را به خاطر تأثیر و فسادش حرام کرده است و فرمود شخص دائم الخمر مانند بت پرست است بدنش لرزان می شود، و نور (معنویت) او را از بین می برد، و شخصیت او را ویران می سازد!» «(۱)»

۷- در روایات متعددی که در کافی درباره انگور آمده است رابطه میان خوردن انگور و برطرف شدن غم و اندوه دیده می شود؛ از جمله،

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «شَكَى نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْغَمَّ فَأَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَكْلِ الْعِنَبِ؛ یکی از پیامبران الهی از غم و اندوه (و افسردگی) به پیشگاه خداوند متعال شکایت کرد؛ خداوند متعال به او دستور داد که انگور بخورد!» (۲)

این حدیث تأکید بیشتری است بر مسأله ارتباط تغذیه با مسائل اخلاقی.

۸- در احادیث متعددی نیز رابطه خوردن انار و از میان رفتن وسوسه های شیطانی و به وجود آمدن نورانیت قلب دیده می شود؛ از جمله، در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرمود: «مَنْ أَكَلَ رُمَانَهُ عَلَى الرَّيْقِ انَّارَتْ قَلْبُهُ ارْبَعِينَ يَوْمًا؛ کسی که یک انار را ناشتا بخورد، چهل روز قلبش را نورانی می کند.» (۳)

۹- در روایت متعددی در باب «خوردن» تعبیراتی دیده می شود که همه نشانه ارتباط تغذیه با روحيات و مسائل اخلاقی است؛ از جمله، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به جعفر (ابن ابی طالب) فرمود: «يا جَعْفَرُ كُلِّ السَّفَرِجَلِ فَإِنَّهُ يُقْوِي الْقَلْبَ وَ»

(۱). تفسیر برهان، جلد ۱، ذیل آیه ۳، سوره مائده، ص ۴۳۴. و مستدرک، جلد ۱۶، صفحه ۱۶۳.

(۲). کافی، جلد ۶، صفحه ۳۵۱، حدیث ۴.

(۳). همان مدرک، صفحه ۳۵۴، حدیث ۱۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۳

يُشْجِعُ الْجَبَانَ؛ ای جعفر! «به» بخور قلب را تقویت می کند و ترسو را شجاع می سازد!» (۱)

۱۰- در بعضی از احادیث رابطه میان غذای اضافی و سنگدلی و قساوت و عدم پذیرش موعظه دیده می شود؛ از جمله، در کتاب «اعلام الدین» از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ فُضُولَ الْمَطْعَمِ فَإِنَّهُ يَسْمُمُ»

الْقَلْبَ بِالْقَسْوَةِ وَ يُبْطِئُ ۚ بِالْجَوَارِحِ عَنِ الطَّاعَةِ وَ يَصُمُّ الْهِمَمَ عَنِ سَمَاعِ الْمَوْعِظَةِ؛ از غذای اضافی بپرهیزید که قلب را بر قساوت می کند و از اطاعت حق تنبل می سازد و گوش را از شنیدن موعظه کر می نماید!»

فضول الطعام (غذای اضافی) ممکن است اشاره به پر خوری باشد یا غذاهای باقی مانده و فاسد شده، و در هر حال از رابطه تغذیه و مسائل اخلاقی خبر می دهد.

همین معنی در بحار الانوار از بعضی از روایات اهل سنت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (۲)

از این حدیث بخوبی استفاده می شود که غذای اضافی سه پیامد سوء دارد: قساوت می آورد؛ انسان را در انجام عبادات و طاعات تنبل می کند؛ و گوش شنوا را در برابر مواعظ از انسان می گیرد!

این مطلب کاملاً محسوس است که وقتی انسان غذای زیاد و سنگین می خورد عبادات را به زحمت به جا می آورد و نشاطی برای عبادت ندارد بعکس هنگامی که غذای ساده و کم می خورد قبل از اذان صبح بیدار است نشاط دارد و حال مطالعه و عبادت دارد.

همچنین به تجربه رسیده است هنگامی که انسان روزه می گیرد رقت قلب پیدا می کند و آمادگی بیشتر برای شنیدن مواعظ در او حاصل می شود؛ بعکس هنگامی که شکم پر است فکر انسان درست کار نمی کند و خودش را از خدا دور می بیند.

۱۱- در احادیث اسلامی در ارتباط نوشیدن عسل با صفای قلب، از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْعَسَلُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَلَا دَاءَ فِيهِ يُقَلُّ الْبُلْغَمُ وَ يُجَلِّي الْقَلْبَ؛ عسل شفای تمام بیماریها است و در آن بیماری نیست، بلغم را کم می کند و قلب

همان مدرک، صفحه ۳۵۷، حدیث ۴.

(۲). بحار، جلد ۷۴، صفحه ۱۸۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۴

را صفا می بخشد.» (۱)

نتیجه:

از مجموع آنچه در بالا آوردیم و روایات فراوان دیگر که ذکر آنها به طول می انجامد بخوبی استفاده می شود که رابطه نزدیکی میان تغذیه و روحیات و اخلاقیات وجود دارد، هرگز نمی گوئیم غذاها علت تامه برای اخلاق خوب یا بد است، بلکه همین اندازه می دانیم که طبق روایات بالا یکی از عوامل زمینه ساز پاکی و اخلاق، تغذیه است هم از نظر نوع غذاها و هم از نظر حلال و حرام بودن آنها.

دانشمندان امروز نیز معتقدند بسیاری از پدیده های اخلاقی به خاطر هورمونهای است که غده های بدن تراوش می کند و تراوش غده ها رابطه نزدیکی با تغذیه انسان دارد؛ بر همین اساس، بعضی معتقدند که گوشت هر حیوانی حاوی صفات آن حیوان است، و از طریق غده ها و تراوش آنها در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می کنند اثر می گذارد. گوشت درندگان انسان را درنده خو می کند، و گوشت خوک صفت بی بندوباری جنسی را که از ویژگیهای این حیوان است به خورنده آن منتقل می سازد.

این از نظر رابطه طبیعی و مادی، از نظر رابطه معنوی نیز آثار خوردن غذای حرام غیر قابل انکار است، غذای حرام قلب را تاریک و روح را ظلمانی می کند و فضائل اخلاقی را ضعیف می سازد.

این سخن را با ذکر یک داستان تاریخی که مؤرخ معروف مسعودی در «مروج الذهب» آورده پایان می دهیم:

او از «فضل بن ربیع» نقل می کند که «شریک ابن عبد الله» روزی وارد بر «مهدی» خلیفه عباسی شد، مهدی به او گفت باید حتماً یکی از سه کار را انجام دهی،

شریک سؤال کرد کدام سه کار؟ گفت یا قضاوت را از سوی من بپذیری و یا تعلیم فرزندم را برعهده بگیری، و یا غذایی (با ما) بخوری! شریک فکری کرد و گفت سومی از همه

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۳، صفحه ۲۹۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۵

آسانتر است، مهدی او را نگهداشت و به آشپز گفت انواعی از خوراکی مغز آمیخته با شکر و عسل برای او فراهم ساز.

هنگامی که «شریک» از آن غذای بسیار لذیذ و (طبعاً حرام) فارغ شد، آشپز رو به خلیفه کرد و گفت این پیرمرد بعد از خوردن این غذا هرگز بوی رستگاری را نخواهد دید! فضل ابن ربیع می گوید مطلب همین گونه شد، و شریک ابن عبد الله بعد از این ماجرا هم به تعلیم فرزندان آنها پرداخت و هم منصب قضاوت را از سوی آنها پذیرفت. (۱)

صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی

می دانیم اعمال انسان همیشه در درون و جان او ریشه دارد؛ یا به تعبیر دیگر، اعمال ظهور و بروز صفات درونی است، یکی به منزله ریشه و دیگری به منزله ساقه و شاخ و برگ و میوه است.

به همین دلیل، اعمال اخلاقی از صفات اخلاقی جدا نیست؛ مثلاً، نفاق که از صفات رذیله است، ریشه ای در عمق جان انسان دارد و از شخصیت دو گانه و ضدّ توحیدی او، حکایت می کند. همین صفت درونی سبب انجام اعمال منافقانه یا ریاکارانه می شود.

حسد نیز حالتی در درون جان است که نسبت به نعمتهای خداوند که به دیگران داده شده است رشک می برد، همین صفت خود را در لا به لای اعمال خرابکارانه، در برابر شخص محسود و سنگ انداختن در مسیر

سعادت او نشان می دهد.

«کبر» و «غرور» خود برتر بینی، همگی از صفات درون است که ناشی از جهل انسان به قدر و مقام خویش می باشد، و یا کمی ظرفیت در برابر مواهب الهی، امّا همین صفت درونی در لابه لای اعمال بخوبی خود را آشکار می سازد، و از طریق بی اعتنائی، پرخاشگری، هتاکی و تحقیر دیگران، ظاهر می شود.

و شاید به همین دلیل، علمای اخلاق در کتب اخلاقی، معمولاً این دو را از هم جدا

(۱). سفینه البحار، ماده «شرك»، و مروج الذهب، جلد ۳، صفحه ۳۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۶

نکرده اند، گاه به سراغ ریشه و صفات درون می روند، و گاه به سراغ شاخ و برگ و اعمال برون، از اولی به «صفات اخلاقی» تعبیر می شود و از دومی به «اعمال اخلاقی».

البته اعمال اخلاقی، موضوع مباحث فقهی است، و فقهاء پیرامون آن از دیدگاه خود بحث می کنند، ولی با این حال علمای اخلاق نیز از آن سخن می گویند، البته دیدگاه عالم اخلاق با فقیه متفاوت است، فقیه از نظر احکام پنجگانه (وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه) و احیاناً ثواب و عقاب، به این افعال می نگرد، ولی عالم اخلاق، از این نظر که نشانه کمال روح یا انحطاط و نقص آن است به آن نگاه می کند.

و با این بیان فرق صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی و همچنین دیدگاه فقیه و عالم اخلاق روشن می گردد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۷

فصل دوازدهم: گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی

اشاره

در این فصل به سراغ اموری می رویم که زمینه را برای پرورش «فضائل اخلاقی» فراهم می سازد و گام به گام انسان را به خدا نزدیکتر می سازد، و این بحث اهمّیت فوق العاده ای

در علم اخلاق دارد و از امور زیادی بحث می کند:

گام اول: توبه

اشاره

بسیاری از علمای اخلاق نخستین گام برای تهذیب اخلاق و سیر الی الله را «توبه» شمرده اند، توبه ای که صفحه قلب را از آلودگیها پاک کند و تیرگیها را مبدل به روشنایی سازد و پشت انسان را از بار سنگین گناه سبک کند، تا براحتی بتواند طریق به سوی خدا را بییابد.

مرحوم «فیض کاشانی» در آغاز جلد هفتم «المحجّه البیضاء» که در واقع آغاز گر بحثهای اخلاقی است چنین می گوید:

«توبه از گناه و بازگشت به سوی ستار العیوب و علام الغیوب آغاز راه سالکین و سرمایه پیروزمندان و نخستین گام مریدان و کلید علاقه مندان و مطلع برگزیدگان و برگزیده مقربان است!»

سپس اشاره به این حقیقت می کند که غالباً انسانها گرفتار لغزشهایی می شوند و با

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۸

اشاره به لغزش آدم (که در واقع ترک اولی بود نه گناه) می گوید: چه اشکالی دارد که همه فرزندان آدم به هنگام ارتکاب خطاها به او اقتدا کنند، چرا که خیر محض، کار فرشتگان است، و آمادگی برای شرّ بدون جبران، خوی شیاطین است، و باز گشت به خیر بعد از شرّ، طبیعت آدمیان است؛ آن کس که به هنگام ارتکاب گناه و انجام شرّ به خیر باز گردد، حقیقتاً انسان است!

در واقع توبه اساس دین را تشکیل می دهد، چرا که دین و مذهب انسان را به جدا شدن از بدیها و بازگشت به خیرات دعوت می کند؛ و با توجه به این حقیقت، لازم است توبه در صدر مباحث مربوط به اعمال و صفات نجاتبخش قرار گیرد.» «۱»

به تعبیر دیگر، بسیار می شود که از انسان - مخصوصاً

در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی الله لغزشهایی سر می زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود بکلی مایوس می گردد و برای همیشه از پیمودن این راه باز می ماند؛ به همین دلیل، در مکتب تربیتی اسلام، «توبه» به عنوان یک اصل مهم مطرح است و از تمام آلودگان به گناه دعوت می کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این باب رحمت الهی وارد شوند.

این حقیقت در سخنان امام علی بن الحسین علیه السلام در مناجات تائبین با زیباترین صورتی بیان شده، «الهی اَنْتَ الَّذِی فَتَحْتَ لِعِبْدِكَ بَاباً اِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تُوْبُوا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا، فَمَا عُذْرُ مَنْ اَغْفَلَ دُخُوْلَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ معبود من! تو کسی هستی که به روی بندگانت دری به سوی عفو ت گشوده ای و نامش را توبه نهاده ای، و فرموده ای باز گردید به سوی خدا و توبه کنید، توبه خالص! حال که این در رحمت باز است، عذر کسانی که از آن غافل شوند چیست؟» (۲)

جالب این که خداوند علاقه فوق العاده ای به توبه بندگان دارد، چرا که آغاز تمام خوشبختیهای انسان است. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی اَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ اَضَلَّ رَاِحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِی لَيْلِهِ ظُلْمًا فَوْجِيْدًا؛ خداوند از توبه بنده اش بسیار شاد می شود، بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان (خطرناکی) در یک شب

(۱). المحجّه البيضاء، جلد ۷، صفحه ۶ و ۷ (با تلخیص).

(۲). مناجاتهای پانزده گانه امام سجّاد علیه السلام، مناجات اول، بحار، جلد ۹۴ صفحه ۱۴۲.

این تعبیر که با کنایات و لطف خاصی آمیخته است، نشان می‌دهد که در واقع توبه، هم مرکب است و هم توشه راه، تا انسان وادی ظلمانی عصیان را پشت سر بگذارد و به سر منزل نور و رحمت و صفات والای انسانیت برسد.

*** به هر حال، در بحث «توبه» مسائل زیادی مطرح است که اهم آنها، امور زیر است:

۱- حقیقت توبه

۲- وجوب توبه

۳- عمومیت توبه

۴- ارکان توبه

۵- قبولی توبه عقلی است یا نقلی

۶- تبعیض در توبه

۷- دوام توبه

۸- مراتب توبه

۹- آثار و برکات توبه

۱- حقیقت توبه

«توبه» در اصل به معنی بازگشت از گناه است (این در صورتی است که به شخص گنهکاری نسبت داده شود) ولی در قرآن و روایات اسلامی بارها به خدا نسبت داده شده است در این صورت به معنی بازگشت به رحمت است، همان رحمتی که به خاطر ارتکاب گناه از گنهکار سلب شده بود، پس از بازگشت او به خط عبادت و بندگی خدا، رحمت الهی به او باز می‌گردد و به همین دلیل یکی از نامهای خدا، «تَوَّاب» (یعنی بسیار

(۱). اصول کافی، جلد ۲، باب التوبه صفحه ۴۳۵، حدیث ۸.

بازگشت کننده به رحمت یا بسیار توبه پذیر) است.

در واقع واژه «توبه» مشترک لفظی یا معنوی است میان «خدا» و «بندگان» (ولی هنگامی که به بنده نسبت داده شود با کلمه «الی» متعدی می شود و هنگامی که خدا نسبت داده شود با کلمه «علی») «۱»

در «المحجّه البیضاء» درباره حقیقت توبه چنین آمده است که توبه سه رکن دارد، نخست

«علم» و «دوم» «حال» و سوم «فعل» که هر کدام علت دیگری محسوب می شود.

منظور از «علم» شناخت اهمّیت ضرر و زیانهای گناهان است، و این که حجاب میان بندگان و ذات پاک محبوب واقعی می شود. هنگامی که انسان این معنی را بخوبی درک کند، قلب او به خاطر از دست دادن محبوب ناراحت می شود و چون می داند عمل او سبب این امر شده، نادم و پشیمان می گردد؛ و این ندامت سبب ایجاد اراده و تصمیم نسبت به گذشته و حال و آینده می شود.

در زمان حال آن عمل را ترک می گوید، و نسبت به آینده تصمیم بر ترک گناهی که سبب از دست دادن محبوب می گردد می گیرد، و نسبت به گذشته درصدد جبران بر می آید.

در واقع نور علم و یقین سبب آن حالت قلبی می شود که سرچشمه ندامت است، و آن ندامت سبب موضعگیریهایی سه گانه نسبت به گذشته و حال و آینده می گردد. «۲»

این همان چیزی است که بعضی از آن به عنوان انقلاب روحی تعبیر کرده اند، و می گویند توبه نوعی انقلاب در روح و جان آدمی است که او را وادار به تجدید نظر در برنامه های خود می کند.

۲- وجوب توبه

تمام علمای اسلام در وجوب توبه اتفاق نظر دارند، و در متن آیات قرآن مجید کراراً به آن امر شده است؛ در آیه ۸ سوره تحریم می خوانیم: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

(۱). تفسیر فخر رازی و تفسیر صافی، ذیل آیه ۳۷، سوره بقره.

(۲). المحجّه البيضاء، جلد ۷، صفحه ۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۱

الأنهار؛ ای کسانی که

ایمان آورده اید به سوی خدا باز گردید توبه کنید، توبه ای خالص و بی شائبه، امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است داخل کند.»

همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امتهای منحرف مأموریت می یافتند، یکی از نخستین گامهایشان دعوت به توبه بود؛ چرا که بدون توبه و شستن لوح دل از نقش گناه، جایی برای نقش توحید و فضائل نیست.

پیغمبر بزرگ خداوند هود علیه السلام از نخستین سخنانش این بود: «وَايَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ؛ ای قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید و توبه نمایید!» (سوره هود، آیه ۵۲)

پیامبر بزرگ دیگر صالح علیه السلام نیز همین سخن را پایه کار خود قرار می دهد و می گوید:

«فَأَسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوْبُوا إِلَيْهِ؛ از او طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه کنید!» (سوره هود، آیه ۶۱)

حضرت شعیب علیه السلام نیز با همین منطق به دعوت قومش پرداخت، و گفت: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ؛ از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او باز گردید و توبه کنید که پروردگارم مهربان و دوستدار (توبه کاران) است!» (سوره هود، آیه ۹۰)

در روایات اسلامی نیز بر مسأله وجوب فوری توبه تأکید شده است، از جمله:

۱- در وصیت امیر مؤمنان علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می خوانیم:

«وَإِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ اگر مرتکب گناهی شدی، آن را به وسیله توبه هرچه زودتر محو کن!» (۱)

البته با توجه به این که امام مرتکب گناهی نمی شود،

منظور در اینجا تشویق دیگران به توبه است.

۲- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که به ابن مسعود فرمود:

«يَا بْنَ مَسْعُودَ لَا تُقَدِّمِ الدَّنْبَ وَلَا تُؤَخِّرِ التَّوْبَةَ، وَلَكِنْ قَدِّمِ التَّوْبَةَ وَآخِرِ الدَّنْبَ؛ ای ابن

(۱). بحار، جلد ۷۴، صفحه ۲۰۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۲

مسعود! گناه را مقدم شمار، و توبه را تأخیر مینداز، بلکه توبه را مقدم کن و گناه را به عقب بینداز (و ترک کن)!» (۱)

۳- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مُسَيِّوُفٌ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجَلِ عَلَى اعْظَمِ الْخَطْرِ؛ کسی که توبه را در برابر هجوم اجل به تأخیر بیندازد، در برابر بزرگترین خطر قرار می گیرد، (که عمرش پایان گیرد در حالی که توبه نکرده باشد)!» (۲)

۴- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ؛ چیزی در نزد خدا محبوبتر از مرد یا زن با ایمانی که توبه کند نیست!» (۳)

این تعبیر می تواند دلیلی به وجوب توبه باشد به خاطر این که توبه محبوبترین امور در نزد خدا شمرده شده است.

علاوه بر این، دلیل عقلی روشنی بر وجوب توبه داریم و آن این که عقل حاکم بر این است که در برابر عذاب الهی - خواه یقین باشد یا احتمالی - باید وسیله نجاتی فراهم ساخت، و با توجه به این که توبه بهترین وسیله نجات است، عقل آن را واجب می شمرد؛ چگونه افراد گناهکار خود را از عذاب الهی در دنیا

و آخرت می توانند محفوظ بشمرند در حالی که توبه نکرده باشند.

آری! توبه واجب است، هم به دلیل صراحت آیات قرآن مجید و هم روایات اسلامی و هم دلیل عقل، و از این گذشته وجوب توبه در میان تمام علمای اسلام مسلم و قطعی است.

بنابراین، ادله اربعه بر وجوب توبه دلالت می کنند، و این وجوب فوری است زیرا مقتضای ادله چهارگانه ای که به آن اشاره شد، وجوب فوری می باشد، و در علم اصول این مسأله بیان شده که تمام اوامر ظاهر در فوریت است، مگر این که دلیل بر خلاف آن قائم شود.

(۱). بحار، جلد ۷۴، صفحه ۱۰۴.

(۲). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۳۰.

(۳). همان مدرک، صفحه ۱۲۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۳

۳- عمومیت توبه

«توبه» مخصوص به گناه یا گناهان خاصی نیست، و شخص و اشخاص معینی را شامل نمی شود، و زمان محدودی ندارد، و سن و سال و عصر و زمان خاصی در آن مطرح نیست.

بنابراین، توبه از تمام گناهان است و نسبت به همه اشخاص و در هر زمان و هر مکان می باشد، همان گونه که اگر شرایط در آن جمع باشد بقبول درگاه الهی خواهد بود.

تنها استثنایی که در قبول توبه وجود دارد و در قرآن مجید به آن اشاره شده این است که اگر انسان زمانی به سراغ توبه رود که در آستانه برزخ قرار گرفته و مقدمات انتقال او از دنیا فراهم شده است و یا عذاب الهی فرا رسد (مانند توبه فرعون هنگامی که عذاب الهی فرا رسید و در میان امواج نیل در حال غرق شدن بود) پذیرفته نمی شود، و در آن زمان درهای توبه

بسته خواهد شد، زیرا اگر کسی در آن حال توبه کند، توبه او اضطراری است نه اختیاری و توأم با میل و رغبت؛ قرآن می گوید:

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآيَةَ وَ لَمَّا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛ توبه کسانی که کارهای بدی انجام می دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید: الآن توبه کردم، پذیرفته نیست و نه توبه کسانی که در حال کفر از دنیا می روند (و در عالم برزخ توبه می کنند) اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم شده است!» (۱)

در داستان فرعون می خوانیم: هنگامی که فرعون و لشکریانش وارد مسیر خشکی داخل دریا شدند و ناگهان آبها فرو ریختند و فرعون در حال غرق شدن بود گفت: «أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ من ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند نیست، و من از مسلمین هستم!» (۲)

ولی بلافاصله جواب شنید: «الَّذِينَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِينَ؛ الان ایمان می آوری؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی (توبه ات در این حال پذیرفته

(۱). سوره نساء، آیه ۱۸.

(۲). سوره یونس، آیه ۹۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۴

نیست!)» (۱)

درباره بعضی از قوام گذشته نیز می خوانیم: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ حَيْدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ؛ هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم کافر شدیم!»

قرآن

در پاسخ آنها می گوید: «فَلَمْ يَكْ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَاْسَيْنَا سِئِنَهُ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكٰفِرُوْنَ؛ اَمَّا هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت، این سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجرا شده و آنجا کافران زیانکار شدند.» (۲)

و به همین دلیل، در مورد حدود اسلامی هنگامی که شخص مجرم بعد از دستگیر شدن و گرفتاری در چنگال عدالت و کیفر و مجازات، توبه کند، توبه اش پذیرفته نیست؛ چرا که این گونه توبه ها معمولاً جنبه اضطراری دارد، و هیچ گونه دلالتی بر تغییر موضع مجرم ندارد.

بنابراین توبه تنها در یک مورد پذیرفته نیست و آن جایی است که مسأله از شکل اختیاری بودن بیرون رود و شکل اضطراری و اجباری بخود بگیرد.

بعضی چنین پنداشته اند که توبه در سه مورد دیگر نیز پذیرفته نیست:

اول در مورد شرک و بت پرستی زیرا قرآن مجید می فرماید: «اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ؛ خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد و شایسته بداند می بخشد!» (۳)

ولی این سخن صحیح نیست؛ زیرا در این آیه گفتگو از توبه نیست، بلکه سخن از «عفو بدون توبه» است، به یقین تمام کسانی که در آغاز اسلام از شرک توبه کردند و مسلمان شدند توبه آنها پذیرفته شد، و همچنین تمام مشرکانی که امروز نیز توبه کنند و رو به اسلام آورند به اتفاق همه علمای اسلام توبه آنها پذیرفته می شود، ولی اگر مشرک توبه نکند و با حال شرک از دنیا برود مشمول غفران و عفو

(۱). سوره یونس، آیه ۹۱.

(۲). سوره غافر، آیات ۸۴ و ۸۵.

(۳). سوره نساء، آیه ۴۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۵

اگر با ایمان و توحید از دنیا بروند، ولی مرتکب گناهانی شده باشند، ممکن است مشمول عفو الهی بشوند، و مفهوم آیه فوق همین است.

کوتاه سخن این که، عفو الهی شامل مشرکان نخواهد نشد ولی شامل مؤمنان می شود، اما توبه سبب آمرزش همه گناهان حتی شرک خواهد شد.

دوم و سوم این که، توبه باید در فاصله کمی بعد از گناه باشد نه فاصله های دور، و نیز باید از گناهانی باشد که از روی جهالت انجام گرفته است نه از روی عناد و لجاجت، به دلیل این که هر دو مطلب در آیه ۱۷ سوره نساء آمده است:

«أَمَّا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند سپس بزودی توبه می کنند، خداوند توبه چنین اشخاص را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.»

ولی این نکته قابل توجه است که بسیاری از مفسران این آیه را بر توبه کامل حمل کرده اند زیرا مسلم است که اگر افرادی از روی عناد و لجاجت مرتکب گناهانی شوند سپس از مرکب لجاجت و غرور پایین آیند و رو به درگاه خدا آورند، توبه آنان پذیرفته می شود، و در تاریخ اسلام نمونه های فراوانی برای این گونه افراد است که نخست در صف دشمنان لجوج و عنود بودند و سپس باز گشتند و از دوستان مخلص شدند.

مسلم است که اگر انسان سالیان دراز گناه کند و بعد پشیمان شود و حقیقتاً توبه و جبران کند، توبه او پذیرفته خواهد شد.

در حدیث معروفی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: هر کس یک سال قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد، سپس فرمود یک سال زیاد است، کسی که یک ماه قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد سپس افزود یک ماه نیز زیاد است، کسی که یک جمعه (یک هفته) قبل از مرگش توبه کند توبه او مورد قبول خداوند واقع می شود، باز افزود یک جمعه زیاد است کسی که یک روز قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را پذیرا می شود، باز فرمود یک روز نیز زیاد است! کسی که یک ساعت قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه او را می پذیرد، سپس افزود یک ساعت هم زیاد

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۶

است! کسی که قبل از آن که جانش به گلو رسد (در آخرین لحظه حیات و در حال اختیار) توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد! «۱»

البته منظور این است که توبه با تمام شرایطش انجام گردد؛ مثلاً، اگر حقوق افرادی ضایع شده در همان لحظه به افراد مطمئن توصیه کند که حقوق آنها را پردازند و سپس توبه کند.

آیات فراوانی از قرآن نیز دلیل بر عمومیت توبه و شمول آن نسبت به جمیع گناهان است؛ از جمله:

۱- در آیه ۵۳ سوره زمر می خوانیم: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اسِرُّوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ؛ بگو ای بندگان

من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

۲- در آیه ۳۹ سوره مائده می خوانیم: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ اصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ اما آن کسی که پس از ستم کردن توبه کند و جبران نماید خداوند توبه او را می پذیرد، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

درست است که این آیه بعد از بیان حد سارق آمده است ولی دارای مفهوم عام و گسترده ای که شامل همه گناهان می شود.

۳- در آیه ۵۴ سوره انعام آمده: «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح نماید، مشمول رحمت خدا می شود، چرا که خداوند غفور و رحیم است.»

در این آیه هرگونه عمل سوء که تمام گناهان را فرا می گیرد، قابل توبه و بازگشت ذکر شده است.

۴- در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران چنین آمده است: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ يُصْرَفُ عَنْهُ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ يُصْرَفُ عَنْهُ»

(۱). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۵ (باب صححه التوبه فی آخر العمر، حدیث ۵).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۷

ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند، و بر گناه اصرار نمی ورزند با این که می دانند.»

در این جا نیز با توجه به این که ظلم و ستم، هرگونه گناهی را شامل می شود، چرا که

بعضی از گناهان ستم بر دیگران است و بعضی ظلم به خویشان، و در این آیه نسبت به همه آنها وعده پذیرش توبه داده شده است، عمومیت توبه نسبت به تمام گناهان اثبات می شود.

۵- در آیه دیگری (آیه ۳۱ سوره نور) همه مؤمنان را مخاطب قرار داده می فرماید:

«وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای مؤمنان همگی به سوی خدا باز گردید تا رستگار شوید.»

واژه جمیعاً دلیل بر این است که هر گناهکاری دعوت به توبه شده است، و اگر توبه دارای شمول و عموم نباشد، چنین دعوتی صحیح نیست.

این نکته قابل دقت است که در آیات بالا در بعضی از موارد روی مسأله اسراف تکیه شده و در مورد دیگر ظلم، و در مورد دیگر عمل سوء، و وعده آمرزش همه این عناوین بطور گسترده، در صورت توبه داده شده است؛ بنابراین، هر عمل سوء و هر ظلم و ستم و هر اسرافی بر خویشان از انسان سر بزند و توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد.

در این باره روایات زیادی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده که درهای توبه تا آخرین لحظات عمر، مادام که انسان مرگ را با چشم خود نبیند باز است.

این روایات را می توانید در کتابهای: بحار الانوار «۱» و اصول کافی «۲» و درّ المثور «۳» و کنز العمال «۴» و تفسیر فخر رازی «۵» و تفسیر قرطبی «۶» و تفسیر روح البیان «۷» و تفسیر روح المعانی «۸» و کتب دیگر مطالعه فرمایید، و شاید بتوان گفت این حدیث از احادیث متواتر است.

(۱). بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۹، و جلد ۲، صفحه ۴۴۰.

(۲).

اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۰.

(۳). الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۱۳۱.

(۴). کنز العمال، حدیث ۱۰۱۸۷ و ۱۰۲۶۴.

(۵). تفسیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۷ ذیل آیه فوق.

(۶). تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۱۶۶۲ ذیل آیه فوق.

(۷). تفسیر روح البیان، جلد ۲، صفحه ۱۷۸، ذیل آیه فوق.

(۸). روح المعانی، جلد ۴، صفحه ۲۳۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۸

۴- ارکان توبه

همان گونه که در بالا آمد حقیقت توبه، بازگشت از نافرمانی خدا به سوی اطاعت است، که ناشی از پشیمانی و ندامت نسبت به اعمال گذشته می باشد و لازمه این پشیمانی و علم به این که گناه حائل میان او و محبوب واقعی می گردد، تصمیم بر ترک آن در آینده و همچنین جبران مافات است؛ یعنی، تا آنجا که در توان دارد، آثار سوء گناهان گذشته را از درون و برون وجود خویش برچیند، و اگر حقوق از دست رفته ای است و قابل جبران است، جبران نماید. به همین دلیل، در قرآن مجید در آیات بسیاری این معنی تکرار شده است که توبه را با اصلاح و جبران همراه ساخته.

۱- در آیه ۱۶۰ سوره بقره بعد از اشاره به گناه بزرگ کتمان آیات الهی و مجازات سخت آنها می فرماید: «الَّذِينَ تَابُوا وَ اضْمَلُوا وَ بَيَّنُّوا فَاولئك اَتُوْبُ عَلَيْهِمْ وَ اَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ مگر کسانی که توبه کنند و اصلاح نمایند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار سازند که من توبه آنها را می پذیریم، و من تواب رحیم هستم.»

۲- و در آیه ۸۹ سوره آل عمران بعد از اشاره به مسأله ارتداد (کافر شدن بعد از ایمان) و

مجازات سخت آنها می افزاید: «الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَاصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر کسانی که پس از آن توبه کنند و اصلاح نمایند (و در مقام جبران بر آیند) زیرا خداوند آمرزنده و بخشنده است.»

۳- و در آیه ۱۴۶ سوره نساء، بعد از ذکر منافقان و سرنوشت شوم آنها می فرماید: «الَّذِينَ تَابُوا وَاصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَاخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ؛ مگر آنها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به ذیل عنایت الهی چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند.»

و در آیه ۵ سوره نور بعد از ذکر مجازات شدید قذف (وارد کردن اتهام زنا و مانند آن به دیگری) و مجازات شدید آنها در دنیا و آخرت، می افزاید: «الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَاصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند (آنها را) می بخشد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

۵- و سرانجام به صورت یک قانون کلی در همه گناهان، در آیه ۱۱۹ سوره نحل

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۹

می خوانیم: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت بدی کرده اند و سپس توبه نموده و در مقام جبران بر آمده اند خداوند بعد از آن آمرزنده و مهربان است.»

۶- شبیه همین معنی در آیه ۸۲ سوره طه نیز آمده است آن جا که می فرماید: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى مِنْ هُرْ كِه

را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود می آمرزم و می بخشم.»

در این جا علاوه بر مسأله باز گشت و عمل صالح (یعنی جبران گذشته) که دو رکن اساسی توبه است، به مسأله ایمان و هدایت نیز اشاره شده است.

در واقع گناه نور ایمان را کم می کند و انسان را از طریق هدایت منحرف می سازد؛ به همین دلیل، باید بعد از توبه تجدید ایمان کند و به راه هدایت باز گردد.

۷- باز شبیه همین معنی در آیه ۵۴ سوره انعام نیز آمده که می فرماید: «أَنَّه مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَاصْلَحَ فَأَنَّهُ غُفُورٌ رَحِيمٌ؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید (مشمول رحمت خدا می شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.»

از مجموع آیات فوق، منطق قرآن در مسأله توبه کاملاً آشکار می شود، که توبه حقیقی تنها به گفتن استغفار و حتی ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک در آینده نیست، بلکه افزون بر این باید کوتاهی هایی که در گذشته رخ داده و مفسدی که در روح و جان انسان به وجود آمده و آثار سوئی که گناه در جامعه گذارده تا آن جا که امکان دارد جبران گردد و شستشوی کامل حاصل شود، این است توبه حقیقی از گناه نه تنها گفتن اَسْتَغْفِرُ اللّٰه!

نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است این است که کلمه اصلاح بعد از ذکر توبه در آیات بالا مانند بسیاری از تعبیرات قرآن مفهوم جامع و گسترده ای دارد که هرگونه جبران ما فات را شامل می شود، از جمله:

شخص توبه کار باید حقوقی را که از مردم پایمال کرده است به آنها باز گرداند؛ اگر در حیات هستند به خودشان، و اگر از دنیا رفته اند به وارثان آنها برساند.

۲- اگر حیثیت کسی را به خاطر غیبت کردن یا اهانت لگه دار کرده باشد باید از او

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۰

حلیت بطلد، و اگر از دنیا رفته است به تلافی حیثیت بر باد رفته، کار خیر برای او انجام دهد تا روح او راضی گردد.

۳- اگر عباداتی از او فوت شد، قضا نماید. و اگر کفاره دارد (مانند ترک روزه عمدتاً و شکستن عهد و نذر) کفاره آن را بدهد.

۴- با توجه به این که گناه قلب را تاریک می سازد، باید آن قدر اطاعت و بندگی کند تا ظلمت دل را با نور اطاعت برطرف سازد.

جامع ترین سخن درباره تفسیر معنی اصلاح همان چیزی است که در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه در شرح استغفار به معنی جامع و کامل آمده است.

کسی در محضر آن حضرت گفت: أَشْتِغْفِرُ اللَّهَ گویی امام از طرز سخن او و یا سوابق و لواحق اعمالش می دانست که این استغفار جنبه صوری دارد و نه واقعی، به همین جهت از این استغفار بر آشفت و فرمود:

«ثَكَلْتِكَ أُمَّكَ أَنْدَرِي مَا الْأَسْتِغْفَارُ؟ الْأَسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ؛ مادرت بر عزای تو بگرید، آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلند مرتبگان است!»

سپس افزود: «وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتِّهِ مَعَانٍ؛ استغفار یک کلمه است اما شش معنی (و مرحله) دارد.»

«أُولَئِكَ النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى نَحْسَتْ، پشیمانی از گذشته است.»

«وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا؛ دوم، تصمیم

بر ترک آن برای همیشه است.»

«وَالثَّالِثُ أَنْ تُوءِدَّ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ ائْتَسَّ عَلَيْكَ تَبِعُهُ؛ سوم این که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آنها باز گردانی، به گونه ای که هنگام ملاقات پروردگار حق کسی بر تو نباشد.»

«وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَعَيْتَهَا فَتُؤَدِّي حَقَّهَا؛ چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده حق آن را به جا آوری (و قضایا کفاره آن را انجام دهی).»

«وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُدْيِيهِ بِالْأَخْرَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ؛ پنجم این که گوشتهایی که به واسطه حرام بر اندامت روئیده، با اندوه بر گناه آب کنی، تا چیزی از آن باقی نماند، و گوشت تازه به جای آن بروید.»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۱

«وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ الْمَطَاعَةَ كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ بِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را چشیده ای درد و رنج طاعت را نیز بچشی، و پس از طی این مراحل بگو استغفر الله!» «۱»

همین معنی در روایت دیگری از کمیل بن زیاد از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که عرضه می دارد: «یا امیر المؤمنین العبدُ يُصِيبُ الذَّنْبَ فَيَسْتَعْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ فَمَا حَدُّ الْإِسْتِغْفَارِ؟؛ ای امیر مؤمنان! انسان گناهی می کند و از آن استغفار می نماید، حد استغفار چیست؟»

امام فرمود: «یا بن زیاد، التَّوْبَةُ؛ ای کمیل بن زیاد! حد آن توبه است.»

کمیل می گوید: «قُلْتُ بَسْ؛» «۲»

گفتم: همین کافی است!»

«قَالَ: لَا؛ فرمود: نه»

«قُلْتُ فَكَيْفَ؟؛ عرض کردم

پس چگونه است؟»

«قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَصَابَ ذَنْبًا يَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِالتَّحْرِيكِ؛ فرمود: هنگامی که انسان گناهی مرتکب می شود، استغفار را به عنوان سرآغاز حرکتی بر زبان جاری کند.»

«قُلْتُ وَمَا التَّحْرِيكِ؛ عرض کردم منظور از حرکت چیست؟»

«قَالَ: الشَّفَاتَانِ وَاللِّسَانُ يُرِيدُ أَنْ يُتَّبَعَ ذَلِكَ بِالْحَقِيقَةِ؛ فرمود: لبها و زبان به گردش در می آید و مقصودش این است که آن را با حقیقت هماهنگ سازد.»

«قُلْتُ وَمَا الْحَقِيقَةُ؟ عرض کردم حقیقت چیست؟»

«قَالَ تَصْدِيقٌ فِي الْقَلْبِ، وَاضْمَارٌ أَنْ لَا يُعْوَدَ إِلَى الذَّنْبِ الَّذِي اسْتَغْفَرَ مِنْهُ؛ فرمود:

منظور تصدیقی است که در دل (نسبت به قبح و زشتی گناه) حاصل شود و تصمیم بگیرد که هرگز به گناهی که از آن استغفار کرده است باز گشت نکند.»

کمیل می گوید عرض کردم: «فَإِذَا فَعِيلَ ذَلِكَ فَإِنَّهُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ؛ هنگامی این کار را انجام دهد در زمره توبه کنندگان است؟»

«قَالَ: لَا؛ امام فرمود: نه»

کمیل می گوید گفتم: «فَكَيْفَ ذَاكَ؛ پس توبه حقیقی چگونه است؟»

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۱۷.

(۲). این کلمه همان کلمه فارسی بس می باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۲

امام فرمود: «لِإِنَّكَ لَمْ تَبْلُغْ إِلَى الْأَصْلِ بَعْدَهُ؛ این به خاطر آن است که تو هنوز به اساس و ریشه توبه نرسیده ای!»

کمیل عرض می کند: «فَأَصْلُ الْأَسْتِغْفَارِ مَا هُوَ؟؛ پس اصل استغفار، چیست؟»

امام فرمود: «الرُّجُوعُ إِلَى التَّوْبَةِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي اسْتَغْفَرْتَ مِنْهُ وَ هِيَ أَوَّلُ دَرَجَةِ الْعَابِدِينَ؛ بازگشت به توبه از گناهی که استغفار از آن کردی، و این نخستین درجه عابدان است.»

سپس امام افزود: «وَتَزَكَّ الذَّنْبِ وَالْإِسْمِ تَغْفَارُ اسْمٌ وَقَعَ لِمَعَانٍ سِتُّ؛ تَرْكُ گناه و استغفار اسمی است که شش معنی و مرحله دارد:

سپس همان

مراحل ششگانه ای را که در کلمات قصار نهج البلاغه آمده بود، با کمی تفاوت بیان فرمود. «۱»

ممکن است گفته شود: اگر توبه این است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در این حدیث بیان فرموده، کمتر توبه کاری می توان پیدا کرد.

ولی باید توجه داشت که بعضی از شرایط شش گانه بالا شرط توبه کامل است، مانند شرط پنجم و ششم، اما چهار شرط دیگر، جزء شرایط واجب و لازم است. و به تعبیر بعضی از محققان، قسمت اول و دوم از ارکان توبه است، و قسمت سوم و چهارم از شرایط لازم، و قسمت پنجم و ششم از شرایط کمال است. «۲»

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ التَّائِبِ فَازْبَعَةُ: النَّصِيحَةُ لِلَّهِ فِي عَمَلِهِ، وَ تَرْكُ الْبَاطِلِ، وَ لُزُومُ الْحَقِّ، وَ الْحِرْصُ عَلَى الْخَيْرِ؛ علامت انسان توبه کار چهار چیز است: نخست خیر خواهی برای (آیین و بندگان) خدا، و ترک باطل و ملازمت حق و تلاش فراوان برای انجام کار خیر.» «۳»

این نکته نیز قابل توجه است که اگر گناه او عملی بوده که سبب گمراهی دیگران شده مانند تبلیغات سوء؛ بدعتگذاری در دین خدا، خواه از طریق بیان و سخن باشد یا از طریق کتابت و

(۱). بحار، جلد ۶، صفحه ۲۷.

(۲). گفتار معنوی از مرحوم شهید آیت الله مطهری، صفحه ۱۳۹.

(۳). تحف العقول، صفحه ۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۳

نوشته ها اصلاح و جبران آن در صورتی حاصل می شود که تمام افرادی را که به خاطر عمل او به انحراف کشیده شده اند تا آنجا که در توان و قدرت دارد باز گرداند، در

غیر این صورت توبه او پذیرفته نیست.

و از این جا روشن می شود که تحریف کنندگان آیات الهی و بدعتگذاران و تمام کسانی که مایه گمراهی مردم می شوند، تا چه حد توبه آنها سخت و سنگین است.

این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی و نوشتن کتابها و مقالات مردم را به گمراهی بکشاند، و بعد در خانه خلوت بنشیند و از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، به یقین چنین توبه ای هرگز مقبول نیست!

همچنین کسانی که در حضور جمعیت و ملاء عام، افرادی را به دروغگویی و بی عفتی و امثال این امور متهم می سازند، و بعد خصوصی نزد طرف می آیند و حلیت می طلبند، یا در غیاب آنها در خانه خلوت توبه می کنند، بی شک توبه آنها نیز قبول نیست، مگر این که طرف آنها را ببخشد، یا در ملاء عام سخنان خود را باز پس بگیرند.

به همین دلیل، در روایات متعددی می خوانیم افرادی که تهمت به مردم می زنند، و نسبتهای ناروا به اشخاص می دهند، بعد از اجرای حدّ شرعی، در صورتی توبه آنها قبول می شود که سخنان خود را باز پس گرفته، و خود را تکذیب کند.

در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا کسی که حدّ الهی بر او جاری شد اگر توبه کند شهادتش مقبول است؟ فرمود: «اِذَا تَابَ وَ تَوْبَتُهُ اَنْ يَرْجَعَ مِمَّا قَالَ وَ يُكَذِّبَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْاِمَامِ وَ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ، فَادَا فَعَلَ فَاِنَّ عَلَيَّ الْاِمَامِ اَنْ يَقْبَلَ شَهَادَتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ»؛ (آری) هنگامی که توبه کند و توبه اش به این است که از آنچه گفته باز گردد،

و نزد امام و نزد مسلمین حاضر شود و سخنان خود را تکذیب کند، هنگامی که چنین کند بر امام لازم است که شهادت او را بپذیرد (و توبه اش قبول است)» (۱)

در حدیث دیگری می خوانیم: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قُلْ لِفُلَانٍ وَعِزَّتِي لَوْ دَعَوْتَنِي حَتَّى تَنْقَطِعَ أَوْصَالُكَ، مَا اسْتَجِيبُ لَكَ، حَتَّى تَرُدَّ مَنْ مَاتَ إِلَى

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۲۸۳ (حدیث یک، باب ۳۷، از ابواب شهادت).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۴

مَادَعَوْتَهُ إِلَيْهِ فَيَرْجِعَ عَنْهُ؛ خداوند به یکی از پیامبران وحی فرستاد که به فلان شخص بگو به عزتم سوگند اگر آن قدر مرا بخوانی که بندهای تو از هم جدا شود، دعوت دعای تو را اجابت نمی کنم (و توبه ات را نمی پذیرم)، تا کسانی را که به خاطر دعوت تو منحرف شده اند و از دنیا رفته اند زنده کنی و از راه خطا باز گردند!» (۱)

این حدیث بخوبی نشان می دهد که مسأله اصلاح و جبران تا چه حد گسترده است و بدون آن توبه بیشتر جنبه صوری یا مقطعی خواهد داشت.

آخرین سخنی که در این جا لازم به ذکر است این است که کسانی که در برابر انبوه گناهان تنها به ذکر استغفار قناعت می کنند، بی آن که ارکان و شرایط آن را تحصیل نمایند گویی خود را به سخریه می کشند و یا توبه و استغفار را استهزا می نمایند.

به همین دلیل، در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِءِ؛ کسی که از گناه خویش توبه (کامل و جامع شرایط) کند، مانند کسی

است که گناهی از او سر نزده، اما کسی که گناه را ادامه می دهد در حالی که از آن استغفار می کند، مانند کسی است که استهزاء می نماید. (۲)

۵- قبولی توبه عقلی است یا نقلی؟

همه علمای اسلام اتفاق نظر دارند که توبه اگر جامع الشرائط باشد در پیشگاه خداوند مقبول است. و آیات و روایات نیز بوضوح بر این مطلب دلالت می کند، ولی در این که آیا قبول توبه عقلی یا عقلایی یا نقلی است، بحثهایی وجود دارد.

جمعی معتقدند: سقوط عقاب و مجازات الهی بعد از توبه، جنبه تفضّل دارد؛ اگر خداوند اراده کند بعد از توبه گناه بنده اش را نبخشد کاملاً ممکن است همان گونه که در میان مردم نیز معمول است که اگر کسی در حقّ دیگری ظلم کند، سپس عذر خواهی نماید، می تواند او را ببخشد یا نبخشد.

در حالی که جمعی دیگر سقوط عقاب را به وسیله توبه واجب و لازم دانسته اند، حتّی

(۱). بحار، جلد ۶۹، صفحه ۲۱۹.

(۲). اصول کافی، جلد ۲ (باب التوبه، حدیث ۱۰) صفحه ۴۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۵

عدم پذیرش او را بعد از عذر خواهی مجرم، زشت و ناپسند می دانند، و این کار مسلماً بر خداوند روا نیست.

ممکن است در این جا نظر سومی را پذیرفت، و آن این که لزوم قبول توبه، امر عقلایی است، یعنی اگر چه عقل، پذیرش توبه و عذر خواهی را واجب و لازم نمی شمرد ولی بنای عقلای جهان بر این است که اگر کسی کار خلافی انجام داد، و بعد در مقام عذر خواهی برآمد، و تمام آثار سوء عمل خود را جبران نمود، به گونه ای که گویی هیچ چیز از میان نرفته

است، اگر حیثیت کسی از دست رفته بود، اعاده حیثیت نمود، و اگر حقوقی پایمال شده بود، حق را بطور کامل جبران کرد، و اگر طرف قلباً ناراحت شده بود، ناراحتی او را از طرق مختلفی از میان برد؛ در چنین شرایطی، بنای تمام عقلای جهان بر این است که عذر و توبه را می پذیرند، و اگر کسی نپذیرد، او را کینه توز و خارج از موازین انسانیت و اخلاق می شمرند.

بی شک خداوند قادر متعال و بی نیاز از هر کس و هر چیز، سزاوارتر است که در این گونه موارد، توبه و عذر خواهی توبه کاران را بپذیرد و از مجازات آنها صرف نظر کند.

بلکه ممکن است پا را از این فراتر گذاشت، و وجوب قبول توبه را عقلی شمرد و آن را متکی بر «قاعده قبح نقض غرض» دانست.

توضیح این که: می دانیم خداوند از عبادات و اطاعت بندگان بی نیاز است و تکالیف الهی الطاف او برای تکامل و تربیت بندگان است؛ نماز و روزه و سایر عبادات، روح و جان ما را پرورش می دهد و روز به روز به خدا نزدیکتر می سازد؛ سایر واجبات و محرّمات هر کدام به نحوی در تکامل ما تأثیر دارد.

در باره حج می خوانیم: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛ مردم مأمور به زیارت خانه خدا هستند تا از منافع مادی و معنوی آن بهره مند شوند» (۱)

در آیات دیگر قرآن، نماز، سبب نهی از فحشاء و منکر (۲) و روزه سبب تقوا (۳) و زکات مایه پاکی فرد و جامعه از رذائل اخلاقی و انحرافات شمرده شده است. (۴)

(۱). سوره حج، آیه ۲۸.

(۲). سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

(۳). سوره بقره، آیه

(۴). سوره توبه، آیه ۱۰۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۶

در روایات اسلامی نیز ایمان مایه پاکی از شرک، و نماز سبب پیراستن انسان از کبر ...

و حج مایه وحدت مسلمین، و جهاد سبب عزت اسلام، و شمرده شده است. «۱»

به این ترتیب، همه تکالیف الهی اسباب سعادت انسان و حلقه های تکامل او محسوب می شوند، همان سعادت و تکاملی که هدف اصلی آفرینش انسان و رسیدن به مقام عبودیت و قرب به خداست (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) «۲» بی شک وجوب توبه و قبول آن یکی از این حلقه های تکامل است چرا که انسان به هر حال معصوم نیست و خطاهایی از او سر می زند، اگر راه بازگشت را به روی او نگشایند، به یقین از تکامل بازمی ماند ولی اگر به او اعلام شود که اگر خطایی از تو سرزد به سوی خدا باز گرد، و تمام آنچه را در گذشته ضایع کردی جبران نما، خداوند توبه تو را می پذیرد؛ چنین کسی به سعادت و تکامل نزدیکتر، و از انحراف و خطا دورتر خواهد بود.

نتیجه این که: عدم پذیرش توبه، سبب نقض غرض می شود، چون هدف از تکالیف و طاعات، تربیت و تکامل انسان بوده، و عدم پذیرش توبه به این کار ضربه می زند، و خداوند حکیم هرگز نقض غرض نمی نماید. کوتاه سخن این که: توبه دارای فلسفه ای است که با تکامل انسان ارتباط نزدیک دارد؛ اگر درهای توبه بسته شود، انگیزه تکامل از بین می رود؛ بلکه انسان به عقب بر می گردد، چرا که تصوّر می کند راه نجاتی برای او نیست و در این صورت چه دلیلی دارد که گناهان دیگر

را ترک کند؛ و درست به همین دلیل، تمام مریبان بشری خواه آنها که پایبند به ادیان الهی هستند و آنها که پایبند نیستند، راه توبه و بازگشت را به روی افراد مورد تربیت باز می گذارند تا شعله انگیزه اصلاح و جبران و حرکت به سوی کمال در آنها خاموش نگردد.

و به این ترتیب، قبول توبه توأم با شرایط نه تنها به حکم آیات و روایات، ثابت و مسلم است بلکه به حکم عقلا و عقل، نیز امری ثابت و غیر قابل انکار می باشد.

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، اقتباس از جمله ۲۵۲.

(۲). سوره ذاریات، آیه ۵۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۷

۶- تبعیض در توبه

آیا ممکن است انسان از بعضی از گناهان توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری می شود؛ مثلاً، شخصی است که هم مرتکب نوشیدن شراب و هم غیبت مردم می شود، تصمیم گرفته است، نوشیدن شراب را برای همیشه ترک کند در حالی که در مورد غیبت چنین تصمیمی را نگرفته است.

گاه گفته می شود که توبه باید جنبه عمومی و همگانی داشته باشد و از تمام گناهان توبه کند، زیرا همه آنها بازگشت به مخالفت با پروردگار می کند، و شکستن حریم مولای حقیقی؛ کسی که از این کار پشیمان باشد، باید هر گناهی را ترک کند نه این که از گناهی توبه کند و گناهی دیگر را مرتکب شود و بر آن اصرار ورزد.

ولی حق آن است که تبعیض در توبه مانعی ندارد (بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «نراقی» در «معراج السعاده» نیز به این معنی تصریح کرده است و از قول پدرش نیز آن را نقل نموده).

زیرا ممکن است

انسان از گناهی بیشتر بترسد و از عواقب شوم آن آگاهتر باشد، یا در پیشگاه خداوند قبیح تر و مجازاتش شدیدتر باشد؛ و به همین جهت، از آن گناه توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری که قبضش کمتر یا مجازاتش خفیف تر یا آگاهی او نسبت به مفسد و زیانهایش کمتر است می شود.

توبه اکثر توبه کنندگان نیز همین گونه است، غالباً از گناهان خاصی توبه می کنند، در حالی که ممکن است گناه دیگری را انجام دهند و هرگز شنیده نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامی از امامان علیهم السلام یا عالمی از علمای اسلام این گونه توبه ها را بی اعتبار بشمرد، و تأکید کند که باید توبه از همه گناهان باشد.

در آیات متعددی از قرآن مجید نیز اشارات روشنی به این معنی یعنی تبعیض در توبه دیده می شود.

مثلاً، در مورد ربا خواران می خوانیم که می فرماید: «وَإِنْ تَبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ؛ اگر توبه کنید (توبه شما پذیرفته می شود و) سرمایه های شما از آن شماست. (سوره بقره، آیه ۲۷۹)

و در مورد افرادی که بعد از ایمان مرتد شوند، می فرماید: «أُولَئِكَ جَزَائُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۸

لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ... أَلَا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَاصْتَلَحُوا فَبِإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم، همگی بر آنها است ...

مگر کسانی که پس از آن توبه کنند، و اصلاح نمایند، خداوند آمرزنده و بخشنده است.» (سوره آل عمران، آیات ۸۷ و ۸۹).

و در مورد محاربین و کسانی که باعث تباهی جامعه می شوند بعد از ذکر مجازات شدید آنها

می فرماید: «الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْسِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر کسانی که پیش از دست یافتن شما به آنان توبه کنند، پس بدانید (خدا توبه آنها را می پذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است.» (سوره مائده، آیه ۳۴).

و در مورد کسانی که مرتکب عمل شنیع منافی عفت می شوند، بعد از ذکر مجازات آنها، می فرماید: «فَأَنْ تَابَا وَاصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً؛ و اگر توبه کنند و اصلاح نمایند، از آنها در گذرید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است.» (سوره نساء، آیه ۱۶).

و در جای دیگر بعد از اشاره به گناهی همچون شرک، قتل نفس و زنا، و بیان مجازات سنگین آنها، می فرماید: «الَّذِينَ تَابُوا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلِئِنَّ اللَّهَ يَدُلُّكُمُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را مبدل به حسنات می کند.» (سوره فرقان، آیه ۷۰)

گرچه قسمتی از این آیات درباره مجازاتهای دنیوی و بخشودگی آنها به وسیله توبه است، ولی پیداست که از این نظر تفاوتی وجود ندارد؛ اگر توبه در مجازاتهای دنیوی قبول شود، به یقین در مورد مجازاتهای اخروی نیز پذیرفته خواهد شد.

کوتاه سخن این که: جدا سازی گناهان در توبه به خاطر جهات مختلف (تفاوت میزان آگاهیها، تفاوت انگیزه ها و تفاوت قبح و زشتی گناهان) مانعی ندارد، ولی بی شک توبه کامل توبه ای است که از همه گناهان صورت گیرد و تبعیضی در آن وجود نداشته باشد.

۷- دوام توبه

توبه باید پابرجا و دائم بوده باشد؛ از یک سو، هر زمان خطایی از انسان بر اثر وسوسه های «نفس

اماره» سربزند، باید بلافاصله به سراغ توبه رود، و در مرحله

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۹

«نفس لوامه» در آید تا زمانی که به مرحله «نفس مطمئنه» رسد و ریشه های وسوسه ها از بیخ کنده شود.

و از سوی دیگر، از هر گناهی توبه می کند باید کمال مراقبت را به خرج دهد که آن توبه را نشکند و بر تعهد خود در پیشگاه خدا نسبت به ترک آینده باقی بماند. و به تعبیر دیگر، اگر بعد از توبه از گناه هنوز انگیزه های آن در اعماق دل و جان او باقی مانده باید با آن به مبارزه برخیزد و جهاد با نفس را جزء برنامه خویش قرار دهد و به این ترتیب هم در صف تائبان باشد و هم در صف مجاهدان.

بعضی از علمای اخلاق بحث بی نتیجه یا کم نتیجه ای را در اینجا دنبال کرده اند که آیا مقام توبه کار جهاد کننده در برابر ریشه های گناه افضل است یا توبه کاری که ریشه های گناه را از سرزمین قلب خویش بر انداخته است. «۱»

این مهم نیست که کدام یک از آن دو افضلند، مهم آن است که توبه کننده چه دستوراتی را باید بکار بندد که به گناه گذشته بازگشت نکند؛ برای این امر رعایت اموری لازم است:

۱- جدا شدن از محیط گناه و عدم شرکت در مجالس معصیت، چرا که توبه کار در آغاز امر آسیب پذیر است و مانند بیماری است که تازه از بستر برخاسته، و اگر با پای خود به مناطق آلوده به میکروبهای بیماری زا رود، احتمال آلودگی مجدد او به بیماری فراوان است؛ همچون معتادی است که ترک اعتیاد به مواد مخدر

نموده ولی هر گاه به مناطق آلوده برگردد، سرعت آلوده می شود.

۲- باید در دوستان و معاشران خود تجدید نظر کند؛ هر گاه در گذشته کسانی بوده اند که او را تشویق به گناه می کردند، از آنها شدیداً فاصله گیرد.

۳- هر زمان وسوسه ها و انگیزه های آن گناه در او پیدا می شود، به ذکر خدا روی آورد، چرا که: «ذکر خدا مایه آرامش دلها است؛ الا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (سوره رعد، آیه ۲۸).

۴- همواره درباره آثار زیانبار گناهی که آن را ترک گفته بیندیشد و آن آثار را

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۷۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۰

نصب العین خود قرار دهد، مبادا بر اثر غفلت از آن و فراموش کردن اثرات مرگبار آن گناه، بار دیگر انگیزه ها در او رشد کند، و وسوسه ها از هر سو به قلب او هجوم آورد.

۵- در داستانهای پیشینیان و کسانی که بر اثر گناهان مختلف گرفتار مصائب دردناکی شدند، بیندیشد، و سرگذشت آنها را از نظر بگذراند، حتی در حالات انبیاء و پیامبران معصومی که گاه گرفتار لغزش ترک اولی شدند، مطالعه کند؛ مثلاً، ببیند که چه امری سبب شد آدم با آن مقام والایش از بهشت رانده شود، یا حضرت یونس مورد خشم قرار گیرد، و به زندان شکم ماهی فرستاده شود یا بر اثر چه عواملی یعقوب، پیامبر بزرگ خدا، به درد جا نفرسای فراق فرزند سالها گرفتار آید.

مطالعه این امور بی شک وسوسه های گناه را کم می کند، و به توبه دوام و ثبات می بخشد.

۶- به عقوبتها و مجازاتهایی که بر یکایک از گناهان وعده داده شده بیندیشد، و این احتمال را از نظر دور ندارد که تکرار

گناه بعد از توبه ممکن است مجازات شدیدتری داشته باشد.

و نیز به الطاف و عنایات الهیه که در انتظار توبه کاران است و شامل حال او شده است توجه کند و دائماً به خود تلقین نماید بکوش، این عنایات و الطاف را حفظ کن، و این مقام والایی که خداوند نصیب تو کرده است به آسانی از دست مده!

۷- باید وقت شبانه روزی خود را با برنامه های صحیح پر کند، برنامه تلاش برای زندگی آبرومند، برنامه عبادت و بندگی خدا و برنامه سرگرمی های سالم؛ زیرا بی کاری و خالی ماندن اوقات از برنامه، بلای عظیمی است که زمینه را برای وسوسه های بازگشت به گناه فراهم می سازد.

از دانشمندی پرسیدند که تفسیر حدیث التَّائِبُ حَبِيبُ اللَّهِ (توبه کننده دوست خداست) چیست؟ «۱» گفت: منظور کسی است که مصداق این آیه شریفه باشد: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (مؤمنان) توبه کنندگان، عبادتکاران، حمد

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۱۸۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۱

خدا گویان، سیاحت کنندگان (که پیوسته در میان کانونهای اطاعت خدا رفت و آمد دارند) رکوع کنندگان، ساجدان، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی (هستند) و بشارت ده (این چنین) مؤمنان را! «۱»

۸- مراتب توبه

علمای اخلاق برای توبه و توبه کاران درجات و مراتب مختلفی ذکر کرده اند.

از یک نظر توبه کاران را می توان به چهار گروه تقسیم کرد:

گروه اول کسانی هستند که از گناهان خویش توبه می کنند ولی بعد از مدتی توبه را می شکنند و به گناه باز می گردند بی آن که تأسف و ندامتی از

کار خویش داشته باشند، اینها در واقع در مرحله نفس اماره قرار دارند و عاقبت و سرانجام آنها کاملاً مبهم و پر مخاطره است، چرا که ممکن است یکی از مراحل توبه و بازگشت به سوی خدا مقارن با پایان عمر آنها باشد و به اصطلاح عاقبت آنها به خیر شود، ولی ای بسا پایان عمر آنها با یکی از زمانهای توبه شکنی همراه گردد، و پایانی اسف انگیز و عاقبتی دردناک داشته باشند، و به اصطلاح «عاقبت به شر» از دنیا بروند.

گروه دوم کسانی هستند که از گناهان خود توبه می کنند، و راه طاعت و بندگی حق را ادامه می دهند، ولی گاه شهوات در مورد بعضی از گناهان بر آنها غالب می شود و توبه را می شکنند چون هنوز توان کافی در برابر شهوات پیدا نکرده اند؛ ولی با این حال، از توبه شکنی نادم و پشیمانند و پیوسته به خود می گویند ای کاش چنین گناهی را نکرده بودیم، و انشاء الله بزودی توبه خواهیم کرد.

این گونه افراد هم در واقع در مرحله نفس اماره اند ولی امید نجاتشان زیادتر است.

گروه سوم توبه کارانی هستند که بعد از توبه از گناهان بزرگ پرهیز می کنند، و نسبت به اصول طاعات پایبندند، ولی گاه گرفتار بعضی از گناهان می شوند، بی آن که بطور عمد قصد توبه شکنی داشته باشند، اما بلافاصله پشیمان شده و به سرزنش نفس خویشان می پردازند

(۱). سوره توبه، آیه ۱۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۲

و عزم خویش را بر توبه جزم می کنند، و سعی دارند از اسباب گناه فاصله بگیرند.

این گروه در مرحله عالی از نفس لوامه قرار دارند و به سوی نفس مطمئنه نزدیک می شوند

و امید نجات برای آنها بسیار زیاد است.

گروه چهارم توبه کارانی هستند که بعد از توبه با اراده ای محکم و آهنین راه اطاعت و بندگی خدا را پیش می گیرند و پا برجا می مانند.

درست است که معصوم نیستند و گاه فکر گناه و لغزشها ممکن است در آنها پیدا شود ولی از آلودگی به گناه در عمل پرهیز دارند، چرا که نیروی عقل و ایمان در آنها به قدری زیاد است که بر هوای نفس چیره شده و آن را مهار زده است.

این گروه صاحبان نفس مطمئنه اند که در سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰، مخاطب به خطاب والا و پر افتخاری هستند که: «یا اَیُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً؛ تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.»

سپس لباس افتخار: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي؛ سپس در سلک بندگانم در آی و در بهشتم داخل شو.» در بر می کنند.

از سوی دیگر، توبه نیز مراتب و مراحل دارد.

مرحله اول: توبه از کفر به ایمان.

مرحله دوم: توبه از ایمان تقلیدی یا ایمان سست به ایمان تحقیقی و محکم.

مرحله سوم: توبه از گناهان کبیره و خطرناک.

مرحله چهارم: توبه از گناهان صغیره.

مرحله پنجم: توبه از فکر گناه هر چند آلوده به گناه نشود.

هر گروهی از بندگان خدا توبه ای دارند، توبه انبیاء از اضطرابات درونی (و لحظه ای عدم توجه در درون به خدا) است.

و توبه برگزیدگان از نفسی است که به غیر یاد او می کشند. (۱)

(۱). مرحوم علامه مجلسی تنفس را در اینجا به همین معنی که ذکر شد تفسیر

کرده ولی در بعضی از منابع لغت آمده است که تنفس گاه به معنی سخنهاى طولانى گفتن مى آید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۳

و توبه اولیاء الله از امور نامناسبی است که به فکر آنها مى گذرد.

و توبه خواص از اشتغال به غیر خداست.

و توبه عوام از گناهان است و هر کدام از آنها دارای نوعی معرفت و آگاهی در آغاز و انجام توبه است. «۱»

۹- آثار و برکات توبه

توبه هرگاه حقیقی و واقعی باشد، و از اعماق جان برخیزد و جامع شرایط باشد، به یقین مقبول درگاه خدا مى شود، و آثار و برکاتش نمایان مى گردد.

شخص توبه کار پیوسته در فکر جبران گذشته است، و از آنچه از نافرمانی ها و عصیان از او سر زده نادم و پشیمان است.

توبه کاران واقعی، خود را از مجالس گناه دور مى دارند و از عواملی که گناه را وسوسه و تداعی مى کند، بر حذر مى باشند.

توبه کاران خود را در پیشگاه خدا شرمنده مى بینند، و همواره درصدد کسب رضای او هستند.

با این علائمی که گفته شد توبه کنندگان حقیقی را از تظاهرکنندگان به توبه بخوبی مى توان شناخت.

بعضی از مفسران در تفسیر آیه شریفه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوْبُوا اِلَی اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا توبه کنید، توبه خالص» (سوره تحریم، آیه ۸) در توضیح معنی «نصوح» چنین گفته اند: مراد از توبه نصوح، توبه ای است که مردم را نصیحت مى کند که مانند آن را به جا بیاورند، چرا که آثار آن در توبه کار ظاهر شده، یا شخص توبه کار را نصیحت مى کند که گناهان را ریشه کن کند، و هرگز به سوی آن باز نگردد. و بعضی آن

را به توبه خالص تفسیر کرده، در حالی که بعضی دیگر نصح را از ماده نصح به معنی دو زندگی گرفته اند، چرا که رشته های دین و ایمان را که گناه پاره

(۱). بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۳۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۴

کرده بود، بار دیگر به هم می دوزد یا توبه کار را که از اولیاء الله جدا ساخته بود، به جمع آنها باز می گرداند. «۱»
برکات و منافع توبه بسیار فراوان است که در آیات و روایات بطور گسترده به آنها اشاره شده است.
از جمله امور زیر است:

۱- گناهان را محو و نابود می کند همان گونه که در ذیل آیه یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوْبُوا اِلَی اللّٰهِ تُوْبَةً نَّصُوْحًا آمده است: «عَسَى رَبُّكُمْ اَنْ یُّكْفِرَ عَنْكُمْ سَیِّئَاتِكُمْ؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببوشاند.» (سوره تحریم، آیه ۸)

۲- برکات زمین و آسمان را بر توبه کاران نازل می کند، چنان که در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سوره نوح آمده است: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهٗ كَانَ غَفَّارًا- یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْكُمْ مِدْرَارًا- وَ یُمِدُّكُمْ بِاَمْوَالٍ وَ بَنِیْنَ وَ یَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ یَجْعَلُ لَكُمْ اَنْهَارًا؛ به آنها (قوم نوح) گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد، و اموال و فرزندان را فرونی بخشد، و باغهای سرسبز و نه‌های جاری در اختیارتان قرار دهد.»

۳- نه تنها گناه را می پوشاند و از بین می برد، بلکه آن را مبدل به حسنه می کند، همان گونه که در آیه ۷۰ سوره فرقان آمده است که می فرماید: «الَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ

عَمَلٌ صَالِحًا فَاولئك يُبدلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ؛ مگر کسانی که توبه کنند، و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می کند.»

۴- هرگاه توبه کاملاً خالص باشد، خداوند آن چنان آثار گناه را می پوشاند که در حدیث آمده حتی فرشتگانی را که مأمور ثبت اعمال او هستند به فراموشی وا می دارد و به اعضاء پیکر او که مأمور گواهی بر اعمال وی در قیامتند دستور می دهد که گناهان او را، مستور دارند، و به زمین که گناه بر آن کرده و گواه بر عمل او در قیامت است نیز فرمان می دهد که آن را کتمان کند به گونه ای که روز قیامت هنگامی که در صحنه رستاخیز حضور

(۱). بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۵

می یابد، هیچ کس و هیچ چیز بر ضد او گواهی نخواهد داد. متن حدیث چنین است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اذا تاب العبدُ توبهً نصحاً احبَّه اللهُ و سترَ عليه في الدنيا و الآخرة فقلت و كيف يسترُ عليه؟ قال ينسى ملكيه ما كتبنا عليه من الذنوب و يوحى الى جوارحه انتمى عليه ذنوبه، و يوحى الى بقاع الارض انتمى ما كان يعملُ عليك من الذنوب فيلقى الله حين يلقاه و ليس شئٌ يشهدُ عليه بشئٍ من الذنوب.» (۱) ۵- توبه کار حقیقی چنان مورد عنایت و محبت پروردگار قرار می گیرد که حاملان عرش الهی نیز برای او استغفار می کنند، و تقاضای ورود او و خانواده اش را در بهشت برین و جنات عدن می نمایند.

در حدیثی می خوانیم که: «ان الله عزوجل اعطى التائبين ثلاث خصال، لو اعطى خصله منها جميع اهل السماوات و الارض لنجوا بها؛ خداوند به

توبه کنندگان (واقعی) سه فضیلت داده است که هرگاه یکی از آنها را به جمیع اهل آسمانها و زمین بدهد، مایه نجات آنها است.»

سپس به آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ؛ خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست دارد!» (۲) اشاره کرده می فرماید: «فَمَنْ أَحْبَبَهُ اللَّهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ؛ هر کس خداوند او را دوست دارد، او را عذاب نخواهد کرد.»

بعد به آیه شریفه «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ - رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ فرشتگان که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می گویند، و به او ایمان دارند، و برای مؤمنان استغفار می کنند (و می گویند) پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می کنند بیامرز، و آنان را از عذاب

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۰ (باب التَّوْبَةِ، حدیث ۱).

(۲). سوره بقره، آیه ۲۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۶

دوزخ نگاه دار- پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای وارد کن، همچنین از پدران و همسران و فرزندانشان، هر کدام صالح بودند، که تو توانا و حکیمی!- و آنان را از بدیها نگاه دار، و هر کس را در آن روز

از بدیها نگاه داری، مشمول رحمت ساخته ای و این است همان رستگاری عظیم! «۱» «۲»

*** به این ترتیب می‌رسیم به پایان بحث درباره نخستین گام به سوی تهذیب اخلاق؛ یعنی گام توبه، هرچند مطالب فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که در خور بحث جداگانه و مستقلاً درباره توبه است.

آری! تا آئینه قلب از زنگار گناه پاک نشود و روح و جان انسان با آب توبه شستشو نگردد و نور توبه ظلمت و تاریکی گناه را از درون قلب بیرون نکند، پیمودن راه تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله و رسیدن به جوار قرب پروردگار و غرق شدن در نور هدایت و جذبه های وصف ناپذیر عرفانی، غیر ممکن است.

این نخستین منزلگاه است، منزلگاهی که از همه سرنوشت سازتر و مهمتر است و جز با نیروی اراده و عزم راسخ و استمداد از الطاف الهی، گذشت از آن ممکن نیست.

گام دوم: مشارطه

در مورد گامهای سیر و سلوک، که بخشی از آن در میان علمای بزرگ و رهروان این راه مشترک است در گذشته فهرست وار سخن گفته ایم، اکنون نوبت آن رسیده که این مراحل را با تکیه بر آیات و روایات به گونه ای مبسوط گسترده تر بیان کنیم.

نخستین گامی که علمای بزرگ اخلاق بعد از توبه ذکر کرده اند، همان «مشارطه» است، و منظور از آن شرط کردن با نفس خویش است با تذکرات و یادآوری هایی که همه روز تکرار شود، و بهترین وقت آن را بعد از فراغت از نماز صبح و نورائیت به انوار

(۱). سوره مؤمن (غافر)، آیات ۷ تا ۹.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۷

عبادت بزرگ الهی دانسته اند.

به این طریق، که نفس خویش را مخاطب قرار دهد و به او یاد آور شود که من جز سرمایه گرانبهای عمر کالایی ندارم، و اگر از دست بروم تمام هستیم از دست رفته، و با یاد آوری سوره شریفه «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» به نفس خویش بگوید: با از دست رفتن این سرمایه، من گرفتار خسران عظیم می شوم، مگر این که کالایی از آن گرانباتر به دست آورم، کالایی که در همان سوره در ادامه آیات آمده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصُوا بِالصَّبْرِ؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبائی و استقامت توصیه نموده اند!

باید به خود بگوید: «فکر کن عمر تو پایان یافته، و از مشاهده حوادث بعد از مرگ و دیدن حقایق تلخ و ناگواری که با کنار رفتن حجابها آشکار می شود سخت پشیمان شده ای و فریاد بر آورده ای «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ؛ ای (فرشتگان) پروردگار، شما را به خدا مرا باز گردانید تا عمل صالح انجام دهم در برابر کوتاهیایی که کردم!» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰)

باز فرض کن پاسخ منفی «کَلَّا» را از آنها شنیدی و به در خواست تو عمل کردند و امروز به جهان باز گشته ای، بگو چه کاری برای جبران کوتاهیها و تقصیرات گذشته می خواهی انجام دهی؟!

سپس به نفس خویش در مورد اعضاء هفتگانه، یعنی چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و فرج «۱» نیز سفارش کن و بگو اینها خدمتگزاران تو، و سر بر

فرمان تو دارند، آیا می دانی جهنم هفت در دارد، و از هر دری گروه خاصی از مردم وارد می شوند؟ و آیا می دانی که این درهای هفتگانه احتمالاً برای کسانی است که با این اعضای هفتگانه عصیان کنند، بیا و با کنترل دقیق این اعضاء درهای دوزخ را به روی خود ببند، و درهای بهشت را به روی خود بگشا!

(۱). «فرج» اشاره به شهوت جنسی است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۸

و نیز سفارش مراقبت از اعضای خود را به نفس بنما، که این نعمتهای بزرگ الهی را در طریق معصیت او به کار نگیرد و این مواهب عظیم را تنها وسیله طاعت او قرار دهد.

از بعضی از دعاهای امام سجّاد علیه السلام در صحیفه سجّادیه بر می آید که آن بزرگوار نیز عنایت خاصی به مسأله «مشارطه» داشته اند.

در دعای سی و یکم، دعای معروف توبه، در پیشگاه خداوند عرض می کند: «وَلَكَ يَا رَبِّ شَرْطِي أَلَّا أُعَوِّدَ فِي مَكْرُوهِكَ، وَ ضَمَانِي أَنْ لَا- اِرْجِعَ فِي مَيْدُمُوكَ وَ عَهْدِي أَنْ أَهْجَرَ جَمِيعَ مَعَاصِيكَ؛ پروردگارا! شرطی در پیشگاه تو کرده ام که به آنچه دوست نداری، باز نگردم، و تضمین می کنم به سراغ آنچه را تو مذمت کرده ای نروم و عهد می کنم که از جمیع گناهانت دوری گزینم.»

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مسائل مهم با خدا عهد و پیمان داشتند که آن نیز نوعی مشارطه است، در آیه ۲۳ سوره احزاب می خوانیم: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا؛ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر

عهدی که با خدا بسته اند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تبدیل و تغییری در عهد و پیمان خود ندادند! «۱»

این در حالی بود که بعضی دیگر با خدا عهد می بستند و شرط می کردند و آن را می شکستند. در همان سوره احزاب، در آیه ۱۵، چنین می خوانیم: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا؛ (گروهی که در جنگ احزاب مردم را به بازگشت از میدان تشویق می کردند) پیش از آن با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و همگی در برابر آن مسؤولند)!»

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدْ النَّفْسُ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَى وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ؛ کسی که بررسی نقصان نفس خویش نکند، هوای نفس بر او چیره می شود؛ و کسی که پیوسته در حال سقوط و نقصان

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۹

است، مرگ برای او بهتر است! «۱»

کوتاه سخن این که: «مشارطه» از گامهای مهمی است که برای تهذیب اخلاق برداشته می شود؛ و بدون آن، ابرهای تیره و تار غفلت و غرور، سایه تاریک و شوم خود را بر دل و جان آدمی می افکند، و نجات او بسیار مشکل است.

کام سوم: مراقبه

«مراقبه» از ماده «رَقَبَه» به معنی «گردن»، گرفته شده و از آنجا که انسان به هنگام نظارت و مواظبت از چیزی گردن می کشد، و اوضاع را زیر

نظر می‌گیرد، این واژه بر معنی نظارت و مواظبت و تحقیق و زیر نظر گرفتن چیزی، اطلاق شده است.

این واژه در تعبیرات علمای اخلاق در مورد «مراقبت از خویشتن» به کار می‌رود، و مرحله‌ای است بعد از «مشارطه» یعنی انسان بعد از عهد و پیمان با خویش برای طاعت فرمان الهی و پرهیز از گناه باید مراقب پاکی خویش باشد، چرا که اگر غفلت کند، ممکن است تمام شرط و پیمانها به هم بریزد.

البته پیش از آن که انسان مراقب خویش باشد، فرشتگان الهی مراقب اعمال او هستند؛ قرآن مجید می‌فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ؛ بی‌شک حافظان و مراقبانی بر شما گمارده شده است (که اعمال شما را به دقت زیر نظر دارند!)» (سوره انفطار، آیه ۱۰)

در اینجا منظور از «حافظین» همان حافظان و مراقبان اعمال است به قرینه آیات بعد که می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ؛ آنها می‌دانند شما چه می‌کنید.» (۲)

و در آیه ۱۸ سوره ق می‌فرماید: «مَائِلِفْظٌ مِنْ قَوْلِ اللَّادِيهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ؛ انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی‌کند مگر این که نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است.»

و از آن بالاتر، خداوند عالم و قادر، همیشه و در همه جا مراقب اعمال ما است.

در آیه ۱ سوره نساء می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا؛ به یقین خداوند مراقب شماست!»

همین معنی در آیه ۵۲ سوره احزاب نیز آمده است؛ می‌فرماید: «وَكَانَ اللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۴.

(۲). سوره انفطار، آیه ۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۰

شَيْءٍ رَقِيبًا؛ و خداوند ناظر و مراقب هر چیزی است!»

و در آیه ۱۴ سوره علق می‌خوانیم: «الْمَ يَعْلَمُ بِإِنَّ اللَّهَ

یَری آیا انسان نمی داند که خداوند (همه اعمالش را) می بیند؟!»

و در آیه ۲۱ سوره سبا آمده است: «وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ؛ پروردگار تو نگهبان و مراقب هر چیز است.»

ولی سالکان راه خدا، و رهروان راه دوست که پیوسته در طریق تقوا و تهذیب نفوس گام بر می دارند، پیش از آن که فرشتگان خداوند مراقب اعمال آنها باشند خودشان مراقب اعمالشان هستند.

و به تعبیر دیگر، این مراقبت از درون می جوشد، نه از برون؛ و به همین دلیل، تأثیر آن، بسیار زیاد، و نقش آن فوق العاده مهم است. البته توجه به «مراقبت از برون» سبب می شود که پایه های «مراقبت از درون» محکم گردد.

در حقیقت انسان در این دنیا به کسی می ماند که دارای گوهرهای گرانبهایی است و از یک بازار آشفته می گذرد، و می خواهد با آن بهترین متاعها را بری خود تهیه کند در حالی که اطرافش را دزدان و شیادان گرفته اند، چنین کسی اگر لحظه ای از سرمایه نفیس خویش غافل گردد، آن را به غارت می برند، و او می ماند و یک عالم اندوه و افسوس.

دقیقاً همین گونه است، شیاطین جنّ و انس در این جهان انسان را احاطه کرده اند و هوا و هوسهای درون او را به سوی خود می خوانند، اگر خویش را به خدا نسپارد و مراقب اعمال خویش نباشد سرمایه ایمان و تقوای او به غارت می رود و دست خالی از این جهان به سرای دیگر منتقل خواهد شد.

در آیات قرآن و روایات اسلامی اشارات فراوانی نسبت به این مرحله آمده است؛ از جمله:

۱- در آیه ۱۴ سوره علق می خوانیم: «الْمَ يَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي أَيَا انسان نمی داند که

خدا او و اعمالش را می بیند» که هم اشاره به مراقبت پروردگار نسبت به اعمال انسان است، و هم این که او باید مراقب خویش باشد.

و در جای دیگر خطاب به مؤمنان می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتُنظُرَ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۱

نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت) خدا بپرهیزید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.» (سوره حشر، آیه ۱۸)

جمله وَ لَتُنظُرَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ در واقع همان مفهوم مراقبه را می رساند.

همین معنی در جای دیگر قرآن، در شکل محدودتری بیان گردیده، می فرماید:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ؛ انسان باید به طعام خویش بنگرد (و مراقب باشد که آیا از طریق حلال آنها را فراهم ساخته یا از طریق حرام!)» (سوره عبس، آیه ۲۴) «۱»

۲- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که در تفسیر احسان (در آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ) فرمود: «الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ؛ نیکوکاری به این است که آن چنان خدا را پرستش کنی که گویی او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.» «۲»

بدیهی است که توجه به این حقیقت که خداوند در همه جا و در هر حال و در هر زمان، ناظر و شاهد و مراقب اعمال ما است، روح مراقبت را در ما زنده می کند، تا پیوسته مراقب اعمال خویش

باشیم.

۳- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَى نَفْسِهِ، مُرَاقِبًا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ؛ سزاوار است انسان بر خویشتن مسلط و همیشه مراقب قلب خود و نگاهدار زبان خویش باشد!» (۳)

۴- در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «مَنْ رَعَى قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَةِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ، فَقَدْ دَخَلَ فِي دِيْوَانِ الْمُسْتَبْهِينِ، ثُمَّ مَنْ رَعَى عَمَلَهُ عَنِ الْهَوَى وَ دِينَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ، وَ مَالَهُ عَنِ الْحَرَامِ فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الصَّالِحِينَ؛ کسی که

(۱). آنچه در بالا- آمد یکی از تفاسیر آیه است، تفسیر دیگری که در آیات سوره عبس نیز شواهدی بر آن وجود دارد این است که معنی آیه نظر کردن به طعام برای کشف نکات توحیدی و آیات عظمت خلقت است، در عین حال دو تفسیر با هم منافاتی ندارد.

(۲). کنز العمال، حدیث ۵۲۵۴، جلد ۳، صفحه ۲۲، بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۰۴.

(۳). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۲

مراقب قلبش در برابر غفلت، و نفسش در برابر شهوت، و عقلش در مقابل جهل باشد، نام او در دفتر بیداران و آگاهان ثبت می شود، و آن کسی که مراقب عملش از نفوذ هوا پرستی و دینش از نفوذ بدعت، و مالش از آلودگی به حرام بوده باشد در زمره صالحان است.» (۱)

۵- در حدیث قدسی می خوانیم خداوند می فرماید: «يَا بُؤْسًا لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي وَ يَا بُؤْسًا لِمَنْ عَصَانِي وَ لَمْ يُرَاقِبْنِي؛ بدا به حال کسانی که از رحمت من مأیوس شوند، و بدا به حال کسی که

نافرمانی من کند، و مراقب (حضور) من نباشد.» «۲»

۶- در یکی از خطب امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فَرِحِمَ اللَّهُ أُمَّرَةً رَاقِبَةً رَبَّهُ وَ تَنَكَّبَتْ ذَنْبَهُ، وَ كَابَرَ هَيَوَاءَهُ، وَ كَذَبَتْ مُنَاهُ؛ خدا رحمت کند کسی را که (در اعمال خویش) مراقب پروردگارش باشد، و از گناه بپرهیزد و با هوای نفس خویش مبارزه کند و آرزوهای واهی را تکذیب نماید.» «۳»

۷- در نهج البلاغه نیز آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ ... وَ رَاقِبَ فِي يَوْمِهِ غَدَهُ؛ پس تقوای الهی پیشه کنید ای بندگان خدا، تقوای اندیشمندی که تفکر قلب او را به خود مشغول داشته ... و امروز مراقب فردا (ی قیامت) خویش است.» «۴»

آری! «مراقبت» از خویشتن یا پروردگار یا قیامت که در این روایات آمده همه به یک معنی است؛ یعنی، مراقب اعمال و اخلاق خویش بودن، و نظارت دقیق بر آن داشتن، و همه روز و در همه حال و در هر جا به کارهایی که از وی سر می زند، توجه کند.

کوتاه سخن این که: رهروان راه حق و سالکان طریق الی الله باید بعد از «مشارطه»، یعنی عهد و پیمان بستن با خود و خدای خویش جهت اطاعت و بندگی حق و تهذیب نفس، بطور مداوم مراقب خود باشند که این پیمان الهی شکسته نشود، و درست همانند طلبکاری که از همپیمانانش مطالبه پرداخت دیون می کند، از نفس خویش مطالبه وفای به این عهد الهی را بنماید؛ بدیهی است هرگونه غفلت سبب عقب ماندگی و ضرر و زیان فاحش است، همان گونه که اگر انسان در مطالبات مادی اش کوتاهی کند، به آسانی سرمایه های خود را

از دست می دهد، بخصوص این که در برابر افرادی فریبکار و فرصت طلب قرار گیرد.

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۸.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۷.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۳۴۹.

(۴). نهج البلاغه، خطبه ۸۳ (خطبه غزاء)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۳

گام چهارم: محاسبه

اشاره

چهارمین گامی که علمای اخلاق برای رهروان این راه ذکر کرده اند، محاسبه است؛ و منظور این است که هر کس در پایان هر سال یا ماه و هفته و یا در پایان هر روز به محاسبه کارهای خویشتن پردازد، و عملکرد خود را در زمینه خوبیها و بدیها، اطاعت و عصیان، خدا پرستی و هوا پرستی دقیقاً مورد محاسبه قرار دهد، و درست مانند تاجر موشکاف و دقیقی که همه روز یا هر هفته و هر ماه و هر سال به حسابرسی تجارتخانه خود می پردازد و سود و زیان خویش را از دفاتر تجاری بیرون می کشد و ترازنامه و بیلان تنظیم می کند، به یک محاسبه الهی و معنوی دست زند و همین کار را در مورد اعمال و اخلاق خویش انجام دهد.

روشن است محاسبه چه در امر دین باشد یا دنیا یکی از دو فایده مهم را دارد: اگر صورت حساب، سود کلانی را نشان دهد، دلیل بر صحت عمل و درستی راه و لزوم تعقیب آن است؛ و هر گاه زیان مهمی را نشان دهد دلیل بر وجود بحران و خطر و احتمالاً افراد مغرض و دزد و خائن و یا خطا کار و ناآگاه در تجارتخانه اوست که باید هر چه زودتر برای اصلاح آن وضع کوشید.

در این زمینه نیز در منابع اسلامی اعم از

آیات و روایات اشارات پر معنایی دیده می شود.

آیات زیادی از قرآن خبر از وجود نظم و حساب در مجموعه جهان آفرینش می دهد، و انسانها را به دقت و اندیشه در این نظم و حساب دعوت می کند؛ از جمله، می فرماید:

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ - أَنْ لَا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ؛ آسمان را برافراشت و میزان و قانون در آن گذاشت، تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت و حساب منحرف نشوید)!» (الرحمن، آیات ۷ و ۸).

در جای دیگر می خوانیم: «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ؛ و هر چیز نزد او (خدا) مقدار معینی (حساب روشنی) دارد..» (سوره رعد، آیه ۸).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۴

و نیز می فرماید: «وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ؛ و خزائن همه چیز فقط نزد ما است و ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.» (سوره حجر، آیه ۲۱)

از سوی دیگر قرآن مجید در آیات متعددی از حساب دقیق روز قیامت خبر داده است؛ از جمله، از زبان لقمان حکیم خطاب به فرزندش چنین نقل می کند: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صِيحْرِهِ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛ پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه ای) از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است!» (سوره لقمان، آیه ۱۶).

و نیز می فرماید: «وَأَنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ؛ اگر آنچه را در

دل دارید آشکار کنید یا پنهان نمایید، خداوند شما را بر طبق آن محاسبه می کند.» (سوره بقره، آیه ۲۸۴).

این مسأله بقدری مهم است که یکی از نامهای روز قیامت، «یوم الحساب» است: «انَّ الَّذِینَ یَصْتَلُونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ؛ کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، به خاطر فراموش کردن روز حساب عذاب شدیدی دارند!» (سوره ص، آیه ۲۶)

مسأله حساب در قیامت بقدری روشن و آشکار است که انسان را در آنجا حسابرس خودش می سازند، و به او گفته می شود: «اقْرَأْ كِتَابَکَ کَفَىٰ بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیبًا؛ (در آن روز به انسان گفته می شود) نامه اعمالت را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی!» (سوره اسراء، آیه ۱۴).

با این حال و با توجه به این شرایط که همه چیز در دنیا و آخرت دارای حساب است، چگونه انسان می تواند از حساب خویش در این جهان غافل بماند؛ او که باید فردا به حساب خود برسد چه بهتر که در این دنیا ناظر بر حساب خویش باشد؛ او که می داند همه چیز در این جهان حساب و کتابی دارد چرا خود را از حساب و کتاب دور دارد؟!

بنابراین، مجموعه آیات فوق و مانند آن این پیام مهم را برای همه انسانها دارد که هرگز محاسبه را فراموش نکنید، و اگر می خواهید بار شما فردا سبک باشد، در این جهان

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۵

به حساب خویش برسید، پیش از آن که در آن جهان به حساب شما برسند.

در روایات اسلامی، مسأله از این هم گسترده تر است؛ از جمله:

۱- در حدیث معروف رسول خدا صلی الله علیه

و آله می خوانیم: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَ زُنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ تَجْهَرُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ؛ خویشتان را محاسبه کنید پیش از آنکه به حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند! (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آنکه ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ (روز قیامت)!» «۱»

۲- در حدیث دیگر از همان حضرت خطاب به ابو ذر می خوانیم: «يا ابا ذر حَاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبَ فَإِنَّهُ أَهْوَنُ لِحِسَابِكَ غَدًا وَ زِنْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُوزَنَ ...؛ ای ابو ذر! به حساب خویش برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند!» «۲»

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ما أَحَقَّ لِلْإِنْسَانِ أَنْ تَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهُ شَاغِلٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، فَيَنْظُرَ فِيمَا اكْتَسَبَ لَهَا وَ عَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَ نَهَارِهَا؛ چقدر شایسته است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت، محاسبه خویش کند و بنگرد چه کاری به سود خود انجام داده و چه کاری به زیان خود، در آن شب و در آن روز.» «۳»

در این حدیث بوضوح مسأله محاسبه در هر روز، آن هم در ساعتی که فراغت بطور کامل حاصل باشد، آمده است؛ و این امر از شایسته ترین امور برای انسان شمرده شده است.

۴- همین معنی در حدیث امام صادق علیه السلام به شکل دیگری

آمده است، می فرماید: «حَقُّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ يَعْرِفُنَا، أَنْ يُعْرِضَ عَمَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلِهِ عَلَى نَفْسِهِ، فَيَكُونُ مُحَاسِبَ نَفْسِهِ، فَإِنْ رَأَى حَسَنَةً اسْتَرَادَ مِنْهَا وَ أَنْ رَأَى سَيِّئَةً اسْتَغْفَرَ مِنْهَا لِئَلَّا يُخْزَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ بِرِ هَرِّ مُسْلِمَانِي كِه مَعْرِفَتِ مَا رَا دَارِدَ لَازِمِ اسْتِ كِه اَعْمَالِ خُودِ رَا دَرِ هَرِّ رُوزِ وَ شَبِّ، بِرِ خُوِيَشْتَنِ عَرَضِه بَدَارِدِ، وَ حَسَابِگَرِ نَفْسِ خُودِ بَاشِدِ؛ اِگَرِ حَسَنَه اِي مَشَاهِدِه كَرْدِ بَرَايِ اَفزُودَنِ اَن كُوشَشِ

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۳.

(۲). امالی طوسی، (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۶۱۹).

(۳). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۶

کند، و اگر سینه ای ملاحظه نمود از آن استغفار نماید، مبدا روز قیامت رسوا گردد!» (۱)

۵- همین معنی از امام کاظم علیه السلام به گونه دیگری روایت شده است؛ فرمود: «يَاهِشَامُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنَةً اسْتَرَادَ مِنْهُ وَ أَنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ؛ كَسِي كِه هَرِّ رُوزِ بِه حَسَابِ خُوِيَشِ نَرَسِدِ اَزِ مَا نِيَسْتِ، اِگَرِ كَارِ خُوبِي اَنجَامِ دَادِه اَزِ خُدا تُوْفِيْقِ فَرْوَنِي طَلْبِدِ (وَ خُدا رَا بَرِ اَن سِپَاسِ گُويِدِ) وَ اِگَرِ عَمَلِ بَدِي اَنجَامِ دَادِه اسْتَغْفَارِ كُنْدِ وَ بِه سُوِي خُدا بَرِگَرْدَدِ وَ تُوْبِه كُنْد!» (۲)

روایات در این زمینه فراوان است، علاقه مندان می توانند برای توضیح بیشتر به مستدرک الوسائل، کتاب الجهاد، ابواب الجهاد النفس، مراجعه نمایند (۳).

این روایات بخوبی نشان می دهد که مسأله محاسبه نفس در اسلام از اهمیت والائی برخوردار است، و کسانی که اهل محاسبه نفس نیستند، از پیروان راستین ائمه اهل بیت علیهم السلام محسوب نمی شوند!

در

این روایات به فلسفه و حکمت این کار نیز بروشنی اشاره شده است که این کار می تواند مایه فزونی حسنات، و جلوگیری از سیئات و جبران آنها گردد، و از سقوط انسان در گرداب هلاکت و غرق شدن در دریای غفلت و بی خبری جلوگیری کند.

راستی چرا ما با امور مادی و معنوی حدّ اقل یکسان برخورد نکنیم؟! امور مادی ما حساب و کتاب و دفتر روزنامه و دفتر انبار و دفتر کل و دفاتر دیگر دارد، ولی برای امور معنوی حتّی حاضر به یک حساب به اصطلاح سرانگشتی نیز نباشیم، در حالی که امور معنوی به درجات بالا-تر و والا-تر است و اصولاً قابل مقایسه با امور مادی نیست! به همین دلیل، در حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ، وَ السَّيِّدِ عِبْدَهُ؛ انسان هرگز اهل ایمان نخواهد شد مگر این که در حسابرسی خویش سختگیر باشد؛ حتّی سختگیرتر از حساب

(۱). تحف العقول، صفحه ۲۲۱.

(۲). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۳.

(۳). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۲ تا ۱۵۶- همین معنی در اصول کافی، جلد ۲، باب محاسبه العمل، صفحه ۴۵۳، حدیث ۲، آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۷

شریک نسبت به شریکش و مولی نسبت به غلامش! «۱»

این موضوع به اندازه ای مهم است که حتّی جمعی از بزرگان کتابهایی در موضوع «محاسبه النفس» نوشته اند، از جمله محاسبه النفس مرحوم سیّد بن طاووس حلّی (متوفای سنه ۶۶۴ ه. ق) و محاسبه النفس مرحوم کفعی (از علمای قرن نهم هجری) و محاسبه النفس فی

اصلاح عمل الیوم و الاعتذار من الایمس مرحوم حاج میرزا علی حائری مرعشی (متوفای ۱۳۴۴ ه. ق) و محاسبه النفس سید علی مرعشی (متوفای ۱۰۸۰ ه. ق) است. (۲)

در اینجا اشاره به چند نکته لازم به نظر می رسد:

۱- در این که چگونه باید نفس را «محاسبه» کرد و خویشتن را پای حساب حاضر نمود و مورد بازخواست قرار داد؛ بهترین طریق همان است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که بعد از نقل حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «اَكْبَسُ الْكَيْسِيْنَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ؛ عاقل ترین مردم کسی است که به محاسبه خویش پردازد» مردی از آن حضرت پرسید «یا امیر المؤمنین وَ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ؛ ای امیر مؤمنان! انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟»

امام ضمن بیان مشروحی چنین فرمود:

«هنگامی که صبح را به شام می رساند، نفس خویش را مخاطب ساخته چنین گوید:

ای نفس! امروز بر تو گذشت و تا ابد باز نمی گردد، و خداوند از تو درباره آن سؤال می کند که در چه راه آن را سپری کردی؟ چه عملی در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی، و حمد او را به جا آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ آیا غم و اندوهی از دل او زدودی؟ و در غیاب او زن و فرزندش را حفظ کردی؟ آیا حق بازماندگانش را بعد از مرگ او ادا کردی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلو غیبت برادر مؤمن را گرفتی؟

آیا مسلمانی را یاری نمودی؟ راستی چه کار (مثبتی) امروز انجام دادی؟!

سپس آنچه را که انجام داده به یاد می آورد،

(۱). محاسبه النفس سید بن طاووس، صفحه ۱۴- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۲، حدیث ۲۲.

(۲). الذریعه، جلد ۲۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۸

سر زده، حمد خداوند متعال و تکبیر او را به خاطر توفیقی که به او عنایت کرده به جا می آورد، و اگر معصیت و تقصیری به خاطرش آمد، از خداوند متعال آمرزش می طلبد و تصمیم بر ترک آن در آینده می گیرد، و آثار آن را از نفس خویش با تجدید صلوات بر محمد و آل پاکش، و عرضه بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام بر خویشتن و قبول آن و اعاده لعن بر دشمنان و مانعان از حقوقش، محو می کند؛ هنگامی که این محاسبه (جامع و کامل) را انجام داد، خداوند می فرماید: «من به خاطر دوستی تو با دوستانم و دشمنیت با دشمنانم (و محاسبه جامعی که با نفس خویش داشتی) در مورد گناهانت به تو سختگیری نمی کنم و تو را مشمول عفو خود خواهم ساخت!» (۱)

آری این است بهترین طرز محاسبه نفس!

۲- آثار محاسبه نفس چیست؟

از آنچه در بحثهای گذشته آمد، پاسخ این سؤال روشن می شود، ولی بسیار بجاست، از تعبیراتی که در احادیث اسلامی آمده است در اینجا بهره گیری کنیم:

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَّ عَلَى عُيُوبِهِ وَ احَاطَ بِذُنُوبِهِ، وَ اسْتَقَالَ الذُّنُوبَ وَ اضْيَلَحَ الْعُيُوبَ؛ کسی که محاسبه نفس خویشتن کند، بر عیوب خویش واقف می شود، و از گناهانش با خبر می گردد (و به دنبال آن) از گناه توبه می کند، و عیوب را اصلاح می نماید» (۲)

و نیز از همان امام علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ سَعَدَ؛ كَسَى كَهْ بِه مَحَاسِبِه خَوِشْتَن پَرْدَازِد، سَعَادَتْمَنْد مِی شُود.» (۳)

و باز در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «تَمَرَةُ الْمَحَاسِبِ بِه صِلَاحُ النَّفْسِ؛ میوه درخت محاسبه اصلاح نفس است.» (۴)

بعضی از بزرگان علم اخلاق در توضیح حقیقت محاسبه، چنین گفته اند که مانند محاسبه با شریک است که درباره سرمایه و سود و زیان بیندیشد، اگر سودی حاصل شده، سهم خود را از شریک بگیرد و تشکر کند و اگر خسروانی حاصل گشته او را ضامن

(۱). بحار الانوار، جلد ۸۹، صفحه ۲۵۰.

(۲). غرر الحکم.

(۳). مستدرک، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴.

(۴). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۹

بشمرد و وادار به جبران در آینده کند.

سرمایه مهم انسان یعنی عمر که در اختیار نفس اوست نیز همین گونه است؛ سود آن کارهای خیر، و خسران آن گناهان است؛ و موسم تجارت تمام طول روز، و شریک او در معامله، نفس اماره است.

نخست درباره فرائض مطالبه کند، اگر انجام یافته خدا را شکر گوید، و خویشتن را به ادامه این راه ترغیب کند، و اگر فریضه ای از دست رفته، قضای آن را مطالبه کند، و اگر انجام یافته ولی بطوری ناقص بوده، وادار به جبران از طریق نوافل کند، و اگر معصیتی مرتکب شده، او را باز خواست کند و جبران آن را بطلبد؛ درست همان گونه که تاجر با شریکش محاسبه می کند، که حتی جزئی ترین امور، و کمترین مبلغ را در حساب فرو گذاری نمی کند، تا در معامله مغبون نگردد؛ بخصوص که انسان در برابر نفس اماره قرار گرفته که خدعه گر است و نیرنگباز، و مکار و افسونگر...!

در واقع کاری

را که فرشتگان الهی در قیامت با او انجام می دهند او در دنیا با خویشتن انجام دهد؛ و حتی به هنگام محاسبه، افکاری که در مغز او خطور کرده، و قیام و قعود و خوردن آشامیدن و خواب و سکوت را مورد محاسبه قرار دهد، و مثلاً سؤال کند چرا فلانجا ساکت شدی؟ و چرا در فلان مورد تکلم نمودی ... (و سزاوار است انسان محاسبه نفس خویشتن را روز به روز، و ساعت به ساعت انجام دهد و گرنه رشته کار از دست او بیرون می رود)؛ هرگاه انسان برای هر معصیتی که در طول عمر انجام می دهد، سنگی در حیاط خانه خود بیندازد، بزودی حیاط خانه او پر می شود؛ عیب کار اینجاست که انسان در حفظ و حساب معاصی سهل انگاری می کند ولی دو فرشته ای که مأمور حفظ اعمال او هستند همه را ثبت و ضبط می کنند؛ و بالاتر از همه، خداوند همه را احصاء می فرماید؛ همان گونه که قرآن می گوید: «اِحْصَاءُ اللّٰهِ وَ نَسُوهُ؛ خداوند حساب آنها را نگه داشته و آنان فراموش کرده اند!» (سوره مجادله، آیه ۶) «۱»

به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی درباره چگونگی حساب روز قیامت که از

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۶۷ (با تلخیص)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۰

آن می توان روش محاسبه دنیا را فرا گرفت پایان می دهیم: آن می توان روش محاسبه دنیا را فرا گرفت پایان می دهیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْئَلَ عَنْ اَرْبَعٍ: عَنْ عَمْرِهِ فِي مَا اَفْنَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهِ فِي مَا اَبْلَاهُ، وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ اَيْنَ اَكْتَسَبَهُ وَ

فِي مَا أَنْفَقَهُ وَعَنْ حُبِّنا اَهْلَ الْبَيْتِ؛ در روز قیامت هیچ انسانی قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را سپری نموده، و از جوانی اش که در چه راهی آن را کهنه کرده، و از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی مصرف نموده، و از محبت ما اهل بیت علیهم السلام (که آیا حق آن را ادا کرده یا نه.) «۱»

کام پنجم: معاتبه و معاقبه

(سرزنش کردن و کیفر دادن)

پنجمین گام که بعد از «محاسبه» انجام می گیرد، مسأله معاتبه و معاقبه یعنی سرزنش و مجازات نفس است در برابر خطاها و خلافهایی که از او سرزده است؛ زیرا اگر انسان حساب کند، و در مقابل کارهای خلاف، هیچ واکنشی نشان ندهد، نتیجه معکوس خواهد شد؛ و به تعبیر دیگر، باعث جرأت و جسارت نفس است.

همان گونه که وقتی انسان کارمندان و کارگران و شرکای خود را پای حساب حاضر می کند و از آنها تخلفها و نادرستیهایی در حساب می بیند، در برابر آن واکنش نشان می دهد و به نوعی آنها را کیفر می دهد- از مرحله خفیف و ملایم مانند سرزنش گرفته تا مرحله کیفرهای مختلف- کسانی که در مسیر قرب خدا گام برمی دارند و به سیر و سلوک مشغولند، نیز در برابر نفس سرکش باید چنین باشند؛ در غیر این صورت، محاسبه نتیجه معکوس می دهد؛ یعنی، موجب جرأت و جسارت بیشتر می شود.

قرآن مجید تا آن حد به این مسأله اهمّیت داده که به نفس «لَوّامه» سوگند یاد می کند و می فرماید: «وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» «۲» «۳»

و می دانیم نفس لَوّامه همان وجدان

(۱). خصال صدوق، صفحه ۲۵۳.

(۲). سوره قیامت، آیه ۲.

(۳). معروف در میان مفسران اسلام این است که «لا» در جمله بالا زائده و برای تأکید است. این نکته نیز قابل توجه است که برای «نفس لؤامه» تفسیرهای مختلفی ذکر شده بعضی آن را اشاره به افراد کافر و عاصی دانسته اند که در روز قیامت خود را ملامت می کنند، و بعضی اشاره به آنها در دنیا می دانند که شایسته ملامتند هر چند خود را ملامت نکنند؛ ولی معنی بالا (وجدان بیدار ملامت کننده) از همه مناسبتر است، چرا که قرآن به آن قسم یاد کرده، قسمی که نشانه اهمیت فوق العاده آن است. (دقت کنید)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۱

است که صاحبش را به هنگام ارتکاب کار خلاف ملامت و سرزنش می کند، که این خود نوعی معاقبه و مجازات خویشتن است.

روشن است که معاقبه و مجازات خویشتن در برابر کارهای خلافی که از انسان سرزده سلسله مراتبی دارد که از ملامت شروع می شود، سپس به مراحل شدیدتر مانند محروم کردن خویشتن از بعضی لذائد زندگی در یک مدّت معین منتهی می شود.

در قرآن مجید به نمونه جالبی از این موضوع در مورد سه نفر از متخلفان جنگ تبوک اشاره شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از جنگ، به مسلمانان دستور داد که با آنها ترک رابطه کنند تا آنجا که زمین با آن همه وسعتش بر آنها تنگ شده آنها در مقام توبه بر آمدند، و به مجازات خویش پرداختند، به این صورت که خودشان نیز یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای کامل به

ادامه توبه مشغول شدند؛ پس از مدتی خداوند توبه آنها را پذیرفت، و این آیه را نازل فرمود: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّمْ يَلْحَظْ مِنْ اللَّهِ إِلَا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ (همچنین) آن سه نفر را که (در مدینه) باز ماندند (و از شرکت در تبوک خود داری کردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند) تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد، و (حتی) جایی در وجود خویش برای خود نمی یافتند، و دانستند که پناهگاهی از خدا، جز به سوی او نیست، در این هنگام خدا آنان را مشمول رحمت خود ساخت، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند (و خداوند توبه آنها را پذیرفت) که خداوند توبه پذیر و مهربان است.» (سوره توبه، آیه ۱۱۸)

جمله «وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ؛ نفس آنها بر آنها (نیز) تنگ شد» ممکن است اشاره به همان مسأله «معاقبه نفس» باشد که آنان برای مجازات خویشان یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای مطلق فرو رفتند، و اینجا بود که خداوند توبه آنان را پذیرفت.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۲

در شأن نزول آیه ۱۰۲ سوره توبه: «وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و گروه دیگری به گناهان خود اعتراف کردند، و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است.» داستانی درباره «ابو لبابه انصاری»

نقل شده، که از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ولی بر اثر سستی، از شرکت در جنگ تبوک خود داری کرد، بعداً سخت پشیمان و ناراحت گشت؛ به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و خود را به یکی از ستونها که امروز به «ستون ابو لبابه»، یا «ستون توبه» معروف است بست، و سوگند یاد کرد که خود را باز نکند، مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید و گره را بگشاید؛ یا به تعبیر دیگر، خداوند اعلام قبولی توبه او را بنماید. مدتی بر این حال ماند، سپس آیه فوق نازل شد و قبولی توبه او را اعلام کرد.

روشن است که اقدام ابو لبابه، نوعی «معاقبه» و مجازات خویشتن در برابر کار خلاف بود، و نشان می دهد که این مرحله از سیر و سلوک در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و در میان یاران او نیز وجود داشته است.

جمله خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا (اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند) نیز می تواند اشاره به این معنی باشد.

در احادیث اسلامی نیز اشاراتی به مسأله معاقبه دیده می شود؛ از جمله:

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام در اوصاف برجسته متقین و پرهیزکاران که در نهج البلاغه آمده است، در شرح یکی از اوصاف آنها می فرماید: *انِ اسْتَضِيَ عَبْتُ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِي مَا تَكَرَّرَهُ لَمْ يُعْطَهَا سُؤْلَهَا فِي مَا تُجِبُّ؛* هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد، سرکشی کند (و به راه گناه برود) او هم از آنچه دوست دارد محرومش می سازد (و از این طریق نفس سرکش را مجازات می کند). «۱»

منظور این

است که در برابر سرکشی نفس، گاه آنچه مورد علاقه او از خواب و خوراک و استراحت است، از او دریغ می‌دارد، تا از این طریق مجازات شود و دیگر به

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۳

راه عصیان و نافرمانی حق نرود.

۲- در حدیث دیگری که در «غرر الحکم» از آن حضرت آمده است، چنین می‌خوانیم: «اِذَا صَعِبَتْ عَلَيْكَ نَفْسُكَ فَاصْعَبْ لَهَا تَذِلُّ لَكَ؛ هنگامی که نفس بر تو سخت گیرد (و در برابر طاعت فرمان حق به آسانی تسلیم نگردد) تو هم بر او سخت بگیر (و خواسته‌هایش را از او دریغ دار) تا در برابر تو تسلیم گردد!»

۳- و نیز از آن حضرت آمده است: «مَنْ ذَمَّ نَفْسَهُ اصْلَحَهَا، مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ ذَبَحَهَا؛ آن کس که نفس خویش را مذمت (و سرزنش) کند سبب اصلاح آن را فراهم کرده، و آن کس که خویش را مدح و ثنا گوید، گویی خود را ذبح کرده است.»
«۱»

۴- باز در حدیثی از همان امام همام، امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود:

دَوَاءُ النَّفْسِ الصَّوْمُ عَنِ الْهَوَىٰ وَالْحِمْيَةُ عَنِ لَذَاتِ الدُّنْيَا؛ داروی نفس (سرکش) روزه گرفتن از هوی و هوسها و پرهیز از لذات دنیا است. «۲»

در حالات صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و علمای بزرگ و مؤمنان پاکدل، نمونه‌های فراوانی از این مطلب دیده می‌شود که آنها به هنگام ارتکاب گناهی، خویش را در معرض معاقبه و مجازات قرار می‌دادند، و هر کدام به نوعی برای عدم تکرار گناه در آینده اقدام می‌نمودند؛ از جمله:

۱- در حالات یاران پیامبر صلی الله علیه و آله

آمده است که یکی از اصحاب به نام «ثعلبه» (۳) که از طایفه انصار بود؛ با «سعید بن عبد الرحمن» (که از مهاجران بود) پیمان برادری داشت؛ در یکی از غزوات «سعید» به همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله به میدان جهاد شتافت، و «ثعلبه» در مدینه ماند و به دوست خود اطمینان داد که مشکلات خانواده او را حل می کند، و از همین رو هر روز برای آنها آب و هیزم می آورد و در حل مشکلاتشان می کوشید.

(۱). غرر الحکم

(۲). همان مدرک، حدیث شماره ۵۱۵۳.

(۳). در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله افراد زیادی بودند که نام ثعلبه داشتند، و این ثعلبه غیر از ثعلبه بن حاطب انصاری است که از پرداخت زکات خودداری کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان او را از جامعه اسلامی طرد کردند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۴

روزی زن «سعید» درباره مطلبی از پشت پرده با ثعلبه سخن می گفت، هوای نفس بر او چیره شد، پرده را کنار زد، همین که چشمش به همسر زیبای سعید افتاد دل از دست بداد و گام پیش نهاد و دست دراز کرد که زن را در آغوش گیرد، ولی همسر سعید فریاد زد، ثعلبه چه می کنی؟ آیا روا است برادر مجاهدت در راه خدا مشغول جهاد باشد و تو در خانه او نسبت به همسرش قصد خلاف داشته باشی؟!

این سخن، ثعلبه را تکان داد، گوئی از خوابی عمیق برخاسته بود، فریادی کشید و از خانه بیرون رفت و سر به کوه و صحرا گذاشت، و به گریه زاری مشغول شد و می گفت:

«الهی

أَنْتَ الْمَعْرُوفُ بِالْغُفْرَانِ وَ أَنَا الْمَوْصُوفُ بِالْعِصْيَانِ؛ خدایا تو معروف به آمرزش و من موصوف به گناهان!

به این ترتیب او خود را در محرومیت و تنگنا برای مجازات خویشتن نسبت به خطایی که از او سرزده بود قرار داد؛ سرانجام طی داستان مفصّلی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و به پیشگاه آن حضرت توبه خویش را عرضه نمود، و آیه ۱۳۵ سوره آل عمران در حق او نازل شد، و توبه اش مقبول در گاه الهی افتاد وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ وَاللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد و بر گناه اصرار نمی ورزند، با این که می دانند! «۱»

۲- در حالات فقیه بزرگ عالم شیعه، مرحوم آیت الله بروجردی (قدس سرّه الشریف) نقل شده که هرگاه عصبانی می شد، و احياناً به بعضی طلب درس خود پرخاش می کرد، با این که این پرخاش همانند پرخاش پدر نسبت به فرزندش بود، بلافاصله از همین پرخاش مختصر، پشیمان شده و در مقام عذرخواهی و جبران بر می آمد، و طبق نذری که داشت، فردای آن روز را برای جبران این کار روزه می گرفت؛ و به این ترتیب، خود را در

(۱). این داستان را بطور مشروح در کتب مختلفی از کتاب خزینه الجواهر صفحه ۳۲۰ نقل کرده اند و فخر رازی در تفسیر در ذیل آیه آن را به صورت بسیار فشرده

آورده است (تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۹، صفحه ۹).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۵

برابر این کار کوچک معاقبه می فرمود.

۳- یکی از علمای بزرگ اخلاق نقل می کرد که یکی از آقایان اهل منبر می گفت: من در آغاز منبرم سلام بر امام حسین علیه السلام می کنم و جواب می شنوم، اگر جواب نشنوم منبر نمی روم! این حالت روحانی از آنجا برای من پیدا شد که روزی وارد مجلس مهمی شدم و واعظ معروفی را بر منبر دیدم، این خیال در دل من پیدا شد که بعد از او سخنرانی جالبی کنم و او را بشکنم! به خاطر این خیال غلط تصمیم گرفتم چهل روز به منبر نروم به دنبال این کار (معاقبه خویشتن در مقابل یک فکر خطا و خیال باطل) این نوراتیت در قلب من پیدا شد که پاسخ سلامم را به حضرت، می شنوم. «۱»

کوتاه سخن این که: مراقبه و سپس محاسبه در صورتی اثر قاطع دارد، که مسأله «معاقبه» و کیفرهای مناسب، نسبت به نفس اماره و هوی و هوسهای سرکش را در پی داشته باشد و گرنه تأثیر آن بسیار ضعیف خواهد بود.

ولی این به آن معنی نیست که اعمال مرتاضان و بعضی از صوفیان منحرف را امضا کنیم، و بر داستانهایی که نمونه آن در پاره ای از کلمات «غزالی» در «احیاء العلوم» آمده است صحه بگذاریم که مثلاً انسان برای ریاضت نفس یا جبران خطاهایی که از او سرزده، دست به اعمال خشونت بار نسبت به خویشتن بزند و مجازاتهای خطرناک و ابلهانه ای نسبت به خود انجام دهد، بلکه منظور از «معاقبه» کارهایی شبیه آنچه در بالا آمد می باشد، مانند روزه گرفتن، تعطیل

کردن برنامه هایی که در معرض هوی و هوس است، و محروم ساختن خویشتن از پاره ای لذات مادی و امثال آنها.

به گفته مرحوم نراقی در معراج السعاده: «اگر کار خلافی از او سرزد در مقام تنبیه خود بر آید؛ مثلاً، تن به عبادات سنگین و انفاق اموالی که مورد علاقه اوست بدهد، اگر لقمه حرام یا مشتبهی خورده خویشتن را مقداری گرسنگی دهد، و اگر زبان به غیبت مسلمانی گشوده، مدح او کند یا با سکوت، خود را تنبیه، یا با ذکر خدا آن را جبران نماید؛ اگر شخص فقیر و تنگدستی را کوچک شمرده و نسبت به او توهین کرده، مال فراوانی را به او

(۱). داستان معروف علی بن یقطین و ابراهیم جمال نیز نمونه دیگری است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۶

ببخشد، و همچنین نسبت به سایر معاصی و تقصیرات در مقام جبران بر آید.» (۱)

«نیت» و «اخلاص نیت»

اشاره

بسیاری از علمای اخلاق در آغاز بحثهای اخلاقی سخن از «نیت» و «اخلاص نیت» به میان آورده اند و این دوا را از یکدیگر جدا ساخته اند؛ نیت را چیزی و اخلاص نیت را چیزی دیگر شمرده اند؛ ولی هنگام بحث از این دو، تفاوت روشنی بیان نکرده اند و مباحث خلوص نیت را در بحث نیت آورده اند، به گونه ای که تمیز میان مفهوم این دو مشکل است.

برای تفکیک این دو، می توان چنین گفت: منظور از «نیت» همان عزم راسخ و اراده محکم برای انجام کار است، قطع نظر از این که انگیزه الهی در آن باشد یا انگیزه های مادی.

بدیهی است کار هنگامی به ثمر می رسد که انسان با اراده قوی و خلل ناپذیر و عزمی راسخ وارد آن شود؛ تحصیل دانش، تجارت،

زارعت، کارهای تولیدی، کارهای اجتماعی و سیاسی و خلاصه هر عمل مثبتی هنگامی به نتیجه می رسد که با تردید و دودلی آغاز نشود؛ و این در صورتی ممکن است که انسان قبلاً روی برنامه ای که می خواهد انجام دهد مطالعه کافی داشته باشد؛ از منافع کار و نتایج و شرایط و موانع احتمالی آن کاملاً مطلع باشد، و با اراده قوی وارد عمل شود، و با گامهای استوار و محکم به سوی مقصد حرکت کند.

در طریق تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله نیز اراده و نیت قاطع لازم است. افراد سست اراده هرگز به جایی نمی رسند، و با برخورد به اندک مانعی از راه می مانند؛ اصولاً اراده ضعیف نیروی انسان را نیز تضعیف می کند و بعکس اراده قوی تمام نیروها و استعدادهای درون را بسیج می نماید و انسان را به سوی مقصد به حرکت در می آورد.

این همان چیزی است که در قرآن مجید از آن تعبیر به «عزم» شده است و پیامبران

(۱). معراج السعاده، چاپ جدید، صفحه ۷۰۳ (با کمی تلخیص)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۷

بزرگ الهی به خاطر اراده نیرومندشان «اولوا العزم» نامیده شده اند. «۱»

قرآن خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می گوید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛ (نخست با یارانت مشورت کن) و هنگامی که تصمیم گرفتی (محکم بایست و) توکل بر خدا کن!» (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹)

در مورد حضرت آدم علیه السلام می فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا؛ ما از آدم پیمان گرفته بودیم (که نزدیک درخت ممنوع نشود و فریب شیطان را نخورد) ولی او فراموش کرد،

و عزم و اراده محکمی (برای وفای به عهد) در او نیافتیم.» (سوره طه، آیه ۱۱۵)

در روایات اسلامی نیز اشارات قابل ملاحظه ای به این معنی شده است:

از جمله، در یکی از دعاهای ماه رجب از امام کاظم علیه السلام می خوانیم: «وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَفْضَلَ زَادِ الرَّاحِلِ إِلَيْكَ عَزْمُ ارَادِهِ يَخْتَارُكَ بِهَا وَقَدْ نَجَاكَ بِعَزْمِ الْإِرَادَةِ قَلْبِي مِنْ بَخْوَبِي مِى دَانِم كِه بَرْتَرِين زَاد وَ تَوْشِه رِهْرَوَان رَاه تَو، اراده محکمی است که تو را به وسیله آن برگزیند، و دل من با اراده محکم به مناجات تو پرداخته است.» (۲)

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «أَنَّما قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبَادِ عَلَى قَدْرِ نِيَّتِهِمْ فَمَنْ صَيَّحَتْ نِيَّتُهُ تَمَّ عَوْنُ اللَّهِ لَهُ، وَ مَنْ قَصُرَتْ نِيَّتُهُ قَصُرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذِي قَصَرَهُ؛ خداوند به قدر نیت‌های بندگان به آنها کمک می کند، کسی که نیت صحیح و اراده محکمی داشته باشد، یاری خداوند برای او کامل خواهد بود، و کسی که نیتش ناقص باشد به همان اندازه یاری الهی در حق او کم خواهد شد.» (۳)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «ما ضَعُفَ يَدُنْ عَمَّا قَوِيَتْ عَلَيْهِ النَّيَّةُ؛ هنگامی که نیت محکم و قوی باشد، بدن (از پذیرش کارهای سخت و سنگین در راه وصول به مقصود) ضعیف و ناتوان نخواهد شد.» (۴)

(۱). در مقایسه اللغه آمده است که «عزم» در اصل به معنی قطع و بریدن چیزی است (از آنجا که به هنگام تصمیم گیری قاطع گویی انسان چیزی را می برد و جدا می کند به آن عزم گفته شده است).

(۲). محدث قمی در مفاتیح در اعمال ماه

رجب این دعا را از اقبال ابن طاووس نقل کرده است.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱.

(۴). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۰۵، حدیث ۱۴

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۸

این حدیث بخوبی نشان می دهد که تصمیم و عزم راسخ در کارها چگونه قدرت و توان جسمی را بالا می برد و به انسان نیرو و توان می بخشد.

یکی از دیگر از معانی «نیت» تفاوت انگیزه ها در انجام اعمالی است که ظاهراً یکسان است؛ مثلاً، انسانی که به جهاد می رود، ممکن است انگیزه او کسب غنائم یا برتری جویی باشد، همان گونه که ممکن است نیت او یاری آئین حق و دفع ظلم ظالم و خاموش کردن آتش فتنه باشد.

در هر دو صورت در ظاهر حرکت واحدی انجام می گیرد، حرکت به سوی میدان جنگ و نبرد با دشمن، ولی این دو نیت از زمین تا آسمان با یکدیگر فرق دارد.

روی همین جهت، دستور داده شده است که در ابتدای راه، انسان باید نیت خود را روشن سازد و اصلاح کند.

سالکان راه خدا نیز باید دقیقاً به نیت خود توجه داشته باشند؛ آیا هدف اصلاح خویشتن و تکامل جنبه های اخلاق و رسیدن به مقام قرب الی الله است یا هدف رسیدن به کرامات و خارق عادات و برتری جویی بر مردم از این طریق می باشد.

حدیث معروف *أَنَّهَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ* اشاره به همین معنی است، چرا که *دَقَّتْ* در ذیل حدیث، مفهوم و معنی آن را روشن می سازد؛ در بحار الانوار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که فرمود: *«أَنَّهَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ أَنَّهَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى*

اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجَرْتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ أَمْرًا يَتَرَوُّهَا فَهَجَرْتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ؛ ارزش اعمال بستگی به نیتها دارد و بهره هر کس از عملش مطابق نیت اوست، کسی که به خاطر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کند، هجرت به سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله کرده است. و کسی که به خاطر رسیدن به مال دنیا یا به دست آوردن همسری، هجرت کند بهره اش همان چیزی است که به سوی آن هجرت کرده است. «(۱)»

حدیث «عَلَى قَدْرِ النَّيِّهِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَطِيَّةً؛ عطایای الهی به اندازه نیت انسان است.» «(۲)»

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱- در پاورقی های بحار الانوار آمده که این حدیث، مورد اتفاق همه علمای اسلام است. سپس به کلام بخاری در صحیحش در کتاب الایمان، صفحه ۲۳ اشاره می کند.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۱۵۹۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۹

که از علی علیه السلام نقل شده می تواند اشاره ای به این معنی یا معنی سابق باشد.

*** از مجموع آنچه در این بحث آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که برای پیروزی در هر کار و رسیدن به مقصود- مخصوصاً در کارهای مهم- تصمیم و عزم راسخ و استحکام نیت و قوت اراده لازم است، و تا این معنی حاصل نشود، سعی و تلاش انسان بی حاصل یا کم حاصل است.

آنها که می خواهند در طریق اصلاح نفس و تهذیب اخلاق گام بردارند نیز از این قاعده مستثنا نیستند. باید با اراده آهنین کار را شروع کنند؛ و با توکل بر خداوند بزرگ پیش بروند.

در اینجا این سؤال پیش

می آید که قوت و قدرت اراده که در بالا به آن اشاره شد چگونه به دست می آید؟

پاسخ این سؤال روشن است، راه اصلی آن اندیشه و تفکر در نتایج کار و عظمت هدف و بزرگی مقصد است؛ هرگاه انسان تحلیل روشنی در این زمینه داشته باشد و مقصود را بخوبی بشناسد و از اهمیت آن آگاه و با خبر باشد، با اراده ای قوی و عزمی استوار در این راه گام می نهد.

هرگاه انسان درست فکر کند که ارزش وجود او جز به فضائل اخلاقی نیست و هدف آفرینش انسان چیزی جز تکامل اخلاق و قرب الی الله نمی باشد، و هر لحظه از این هدف مهم غافل شود، عقب گرد و سقوط او آغاز خواهد شد، هر اندازه این حقیقت را بهتر بشکافد و باور کند گامهای او، در این راه استوارتر خواهد بود.

در یک جمله باید گفت: اراده های قوی، از معرفت کامل و توجه به اهمیت هدف سرچشمه می گیرد.

اخلاص

منظور از «اخلاص» همان خلوص نیت است، و منظور از خلوص نیت این است که انگیزه تصمیم گیری تنها خدا باشد و بس.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۰

ممکن است کسانی دارای اراده های محکم برای انجام مقاصدی باشند، ولی انگیزه آنها رسیدن به اهداف مادی باشد؛ اما سالکان راه خدا کسانی هستند که اراده نیرومند آنان آمیخته با خلوص نیت، و برخاسته از انگیزه های الهی است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به کمتر چیزی به اندازه اخلاص نیت اهمیت داده شده است. در جای جای قرآن مجید و کلمات معصومین علیهم السلام سخن از اخلاص نیت به میان آمده، و عامل اصلی پیروزی در دنیا و

آخرت شمرده شده است؛ و اصولاً از نظر اسلام هر عملی بدون اخلاص نیت بی ارزش است. این از یک سو.

از سوی دیگر، مسأله اخلاص از مشکلترین کارها شمرده شده به گونه ای که تنها اولیاء اللّٰه و بندگان خاصّ خدا به اخلاص کامل می رسند، هرچند اخلاص در هر مرحله ای محبوب و مطلوب است.

بهتر است در اینجا نخست به سراغ قرآن مجید برویم و گوشه ای از آیات مربوط به اخلاص را که ویژگیهای خاصّی دارد از نظر بگذرانیم:

در آیات متعددی از قرآن، سخن از مخلصین (خالصان) یا مخلصین (خالص شدگان!) به میان آمده، و آنها را با تعبیرات گوناگون و پرمعنی توصیف و تمجید می کند، از جمله:

۱- در آیه ۵ سوره بینه می خوانیم: «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» به آنها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را پرستند در حالی که دین خود را خالص کنند و از شرک به توحید باز گردند نماز را بر پا دارند و زکات را پردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!»

با توجه به این که دین مفهوم گسترده ای دارد که عقاید و اعمال و درون و برون را همگی شامل می شود، و با توجه به این که ضمیر در «ما امرُوا» به همه پیروان مذاهب آسمانی برمی گردد، و با توجه به این که: اخلاص و نماز و زکات در آیه به عنوان تنها دستوره‌های الهی به همه آنها است، اهمّیت این موضوع کاملاً روشن می شود، این تعبیر نشان می دهد که همه دستوره‌های الهی از حقیقت توحید و اخلاص سرچشمه می گیرد.

۲- در جای دیگر

همه مسلمانها را مخاطب ساخته و می فرماید: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۱

لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛ خداوند (یگانه) را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هرچند کافران ناخشنود باشند.»
(سوره غافر، آیه ۱۴)

۳- در جای دیگر، شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و بطور قاطع به او دستور می دهد: «قُلْ انْ يٰ امْرُؤُا اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ مُخْلِصًا لّٰهُ الدِّينَ؛ بگو من مأمورم خدا را پرستش کنم، در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم!»
(سوره زمر، آیه ۱۱)

از این آیات و آیات متعدّد دیگر که همین معنی را می رساند بخوبی استفاده می شود که اخلاص اساس دین و شالوده محکم و رکن رکین آن است.

درباره مخلصان (خالص شدگان) که تفاوت آن را با مخلصین (خالصان) شرح خواهیم داد، تعبیراتی از این مهمتر دیده می شود:

۱- در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره حجر می خوانیم که شیطان بعد از رانده شدن از درگاه خدا، از سر لجاجت و خیره سری عرض می کند: «وَ لَا غَوِيَّتَهُمْ اَجْمَعِينَ - اَلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ؛ من همه آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان مخلصت را!»

این تعبیر نشان می دهد که موقعیت بندگان مخلص آن چنان تثبیت شده است که حتی شیطان افسونگر و لجوج طمع خود را از آنها بریده است.

۲- در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره صافات، وعده پاداش فوق العاده ای که جز خدا از آن آگاه نیست به آنان داده شده، می فرماید: «وَ مَا تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ - اَلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِينَ؛ شما جز به آنچه انجام می دادید جزا داده نمی شوید، مگر بندگان مخلص خدا (که رابطه ای میان

اعمال و جزای آنها نیست، و بر سر خوان نعت الهی بی حساب پاداش می گیرند.»

۳- در آیه ۱۲۷ و ۱۲۸ همین سوره (صافات) مقام مخلصین را چنان والا شمرده که از حضور در دادگاه الهی در قیامت معافند (و یکسره به بهشت جاویدان پروردگار روانه می شوند!)

۴- در آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ همین سوره تنها بیان و توصیف مخلصین را شایسته ذات پروردگار شمرده است، که نشان عمق واقعی معرفت آنان است؛ می فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ - الْأَعْبَادَ لِلَّهِ الْمُخْلِصِينَ؛ منزّه است خداوند از آنچه آنها توصیف می کنند، مگر (توصیف) بندگان مخلص خدا!»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۲

۵- در آیه ۲۴ سوره یوسف، هنگامی که سخن از حمایت الهی در برابر وسوسه های خطرناک همسر عزیز مصر به میان می آورد، می فرماید: «كَذَلِكَ لِنُضِيفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ؛ این چنین کردیم، تا بدی و زشتی را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود.»

در این که میان «مخلص» و «مخلص» («خالصان» و «خالص شدگان») چه تفاوتی وجود دارد؟ سخنهایی گفته شده است؛ ولی شاید بهترین تفسیر در این زمینه این باشد که «مخلصان» کسانی هستند که خود در راه خالص سازی خویشتن از هرگونه آلودگی به شرک و انگیزه های غیر الهی، و ردائل اخلاقی گام می نهند، و تا آنجا که در توان دارند پیش می روند؛ اما «مخلصان» کسانی هستند که امدادهای الهی و عنایات ربّانی، آخرین ناخالصیهای وجودشان از میان می برد، و به لطف پروردگار از هر نظر خالص می شوند.

توضیح این که: ناخالصیها در وجود انسان در واقع دو گونه است:

گونه ای از آن طوری است که انسان از آن

آگاه می‌شود، و توان بر طرف ساختن آن را دارد، و در این راه می‌کوشد و تلاش می‌کند و موفق به اخلاص نیت و عقیده و عمل می‌شود.

اما گونه‌ای دیگر از آن بقدری مخفی و مرموز است که انسان توانایی بر تشخیص، و در صورت تشخیص، توانایی بر پاکسازی آن ندارد؛ همان گونه که در روایت معروف نبوی وارد شده: «أَنَّ الشُّرَكَ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى صَيْفَاهِ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلِهِ ظُلْمَاءٍ؛ شَرَكٌ (و نفوذ آن در اعمال) مخفی تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک!» (۱)

در این گونه موارد هرگاه لطف الهی شامل حال سالکان راه نشود، از این گذرگاه صَبُّ الْعُبُورِ گذر نخواهند کرد، و در ناخالصیها می‌مانند؛ اما گویی خداوند جایزه کسانی را که در اخلاص خویش تا آخرین مرحله توان و قدرت می‌کوشند، این قرار داده که باقی مانده راه را تنها با عنایت او ببینند، و این مَخْلَصان را مَخْلَص کند.

هنگامی که انسان به این مرحله برسد دیگر در برابر وساوس شیاطین و هوای نفس بیمه خواهد شد، و طمع شیطان از او بریده می‌شود، و شیطان در برابر این افراد رسماً

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۹۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۳

اظهار عجز می‌کند.

اینجاست که از خوان نعمت الهی بی حساب بهره می‌گیرند، و توصیف آنها درباره صفات جلال و جمال پروردگار، رنگ توحید خالص به خود می‌گیرد، و طبیعی است که در قیامت نیز بدون حساب وارد بهشت می‌شوند چرا که حساب خود را در این جهان صاف کرده اند.

این همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام طبق بعضی از خطب نهج البلاغه بدان

اشاره کرده، و در توصیف بندگان شایسته پروردگار می فرماید: «قَدْ اخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتِخْلَصَ؛ یکی از صفات برجسته آنان این است که خویش را برای خدا خالص کرده، و خداوند خلوص او را پذیرفته (و به مرحله نهایی رسانیده است).» (۱)

به همین دلیل درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی چنین آمده است: «فَعِنْدَ ذَلِكَ اسْتِخْلَصَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِنُبُوتِهِ وَ رِسَالَتِهِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمَشْرِفَةِ الطَّيِّبَةِ ... مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله اخْتَصَّه لِلنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفَاهُ بِالرِّسَالَةِ؛ در این هنگام خداوند بزرگ محمد صلی الله علیه و آله را برای نبوت و رسالتش از شجره پر ارزش پاک برگزید و خالص گردانید.» (۲)

و در حدیث دیگری که از بعضی معصومان علیهم السلام روایت شده می خوانیم: «وَجَدْتُ ابْنَ آدَمَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ الشَّيْطَانِ فَإِنْ احْتَبَهُ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاءُهُ، خَلَصَهُ وَ اسْتِخْلَصَهُ وَ الْأَخْلَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِدُوِّهِ؛ فرزندم آدم را در میان خدا و شیطان می بینم، اگر خداوند متعال او را (به سبب تلاش و کوشش در راه اخلاص) دوست دارد، خالص و مخلصش می سازد، وگرنه او را در برابر شیطان، رها می سازد.» (۳)

کوتاه سخن این که: مسأله خلوص و اخلاص در نیت و اعتقاد و اخلاق و عمل، از مهمترین گامها و اساسی ترین پایه های تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است.

اخلاص در روایات اسلامی

این معنی در روایات اسلامی نیز فوق العاده مورد بحث قرار گرفته است که گوشه هایی

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

(۲). بحار، جلد ۱۴، صفحه ۵۲۰.

(۳). بحار، جلد ۵، صفحه ۵۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۴

از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ثَلَاثٌ لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ رَجُلٍ مُسْلِمٍ اخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ النَّصِيحَةُ لِإِيْمِهِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللَّزُومَ لِجَمَاعَتِهِمْ؛ سه چیز است که قلب هیچ مسلمانی نباید درباره آن خیانت کند (و همه مسلمین باید آن را رعایت کنند):

خالص کردن عمل برای خدا، و خیرخواهی برای پیشوایان اسلام و ملازمت جماعت مسلمین و جدا نشدن از آن.» (۱)

۲- در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که اخلاص از اسرار الهی است:

«الْاِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ اسْرَارِ اِسْتَوْدِعُهُ قَلْبَ مَنْ اَحْبَبْتَهُ مِنْ عِبَادِي؛ اخلاص یکی از اسرار من است و آن را در قلب هر کس از بندگانم را که دوست بدارم به ودیعه می گذارم.» (۲)

۳- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْاِخْلَاصُ اشْرَفُ نِهَائِيَه؛ اخلاص با ارزشترین مقامی است که انسان به آن می رسد.» (۳)

۴- و در تعبیر بلند دیگر می فرماید: «الْاِخْلَاصُ اَعْلَى الْاِيْمَانِ؛ اخلاص برترین مقام ایمان است.» (۴)

۵- و در تعبیر پرمعنای دیگری از همان امام می خوانیم: «فِي اِخْلَاصِ الْاَعْمَالِ تَنَافَسَ اَوْلَاؤُا النَّهْيِ وَ الْاَلْبَابِ؛ رقابت عاقلان و اندیشمندان با یکدیگر در اخلاص عمل است.» (۵)

۶- این مسأله تا آنجا اهمیّت دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله تفاوت مقامات مؤمنان را در تفاوت درجات اخلاص می شمرد و می فرماید: «بِالْاِخْلَاصِ تَتَفَاوَضُ الْمَرَاتِبُ الْمُؤْمِنِينَ» (۶) «۷- امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز آخرین مرحله یقین را اخلاص معرّفی می کند و می فرماید:

«غَايَةُ الْيَقِيْنِ الْاِخْلَاصُ» (۷) «۸- اخلاص بقدری اهمیّت دارد که مقدار مختصری از عمل که با آن باشد سبب

(۱). محجّه البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵- حدیث بطور کامل در خصال شیخ صدوق، باب الثلاثه،

صفحه ۱۶۷، نیز آمده است.

(۲). محجّه البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵.

(۳). تصنیف الغرر، صفحه ۱۹۷، رقم ۳۸۹۴.

(۴). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۰.

(۵). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۱۳.

(۶). میزان الحکمه، ماده خلص جلد ۱، صفحه ۷۵۴.

(۷). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۰۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۵

نجات انسان می گردد، چنان که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «اِخْلَصْ قَلْبَكَ يَكْفِكَ الْقَلِيلُ مِنَ الْعَمَلِ» (۱) «۹- اخلاص تا آن حد اهمیت دارد که علی علیه السلام آن را عبادت مقربان درگاه خدا می شمرد، و می گوید: «الْاِخْلَاصُ عِبَادَةُ الْمُقَرَّبِينَ.» (۲) «۱۰- این بحث دامنه دار را با حدیث جالب دیگری از علی علیه السلام به پایان می بریم که فرمود: «طُوبَى لِمَنْ اِخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَ الدُّعَاءَ وَ لَمْ يَشْغَلْ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ، وَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ اُذُنَاهُ وَ لَمْ يَخْزَنْ صِدْرَهُ بِمَا اَعْطَى غَيْرُهُ؛ خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند، و قلب خود را به آنچه می بیند مشغول ندارد، و یاد خدا را با آنچه می شنود، به فراموشی نسپرد، درونش به خاطر نعمتهایی که به دیگران داده شده است، غمگین نشود.» (۳)

حقیقت اخلاص

مرحوم فیض کاشانی در محجّه البيضاء در این زمینه چنین می نویسد: «حقیقت اخلاص آن است که نیت انسان از هرگونه شرک خفی و جلی پاک باشد»، قرآن مجید می فرماید: «وَ اِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً نَسِيْتُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ؛ در وجود چهارپایان برای شما درسهایی عبرتی است، چرا که از درون شکم آنها، از

میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم. «۴»

«شیر خالص آن است که نه رگه های خون در آن باشد، و نه اثری از آلودگی درون شکم و نه غیر آن، صاف و پاک و بدون غلّ و غش باشد؛ تبت و عمل خالص نیز همان گونه است، باید هیچ انگیزه ای جز انگیزه الهی بر آن حاکم نگردد.» «۵»

در روایات اسلامی نیز تعبیرات بسیار لطیفی درباره حقیقت اخلاص و نشانه های

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۷۵ ذیل حدیث ۱۵.

(۲). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۲۵ (رقم ۷۱۸).

(۳). اصول کافی، جلد، صفحه ۱۶.

(۴). سوره نحل، آیه ۶۶.

(۵). المحجّه البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۸ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۶

مخلصین بیان شده که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «انَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ مَابَلَّغُ عِبْدُ حَقِيقَةَ الْاِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبَّ اَنْ يُحَمِدَ عَلٰی شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلّٰهِ؛ هر حقیقتی نشانه ای دارد، هیچ بنده ای به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر زمانی که دوست نداشته باشد که او را به خاطر اعمال الهی اش بستانید.» «۱»

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «اَمَّا عَلَامَةُ الْمُخْلِصِ فَارْبَعَةٌ؛ يَسْلِمُ قَلْبُهُ، وَ تَسْلِمُ جَوَارِحُهُ، وَ يَدُلَّ خَيْرُهُ وَ كَفَّ شَرُّهُ؛ اما علائم مخلص چهار چیز است: قلبش تسلیم خداست، همچنین اعضایش تسلیم فرمان اوست، خیر خود را در اختیار مردم می گذارد و شرّ خود را باز می دارد.» «۲»

۳- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلّٰهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ

حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِ الْيَهُ، فَحِينَئِذٍ يَقُولُ هَذَا خَالِصٌ لِي فَيَتَقَبَّلُهُ بِكَرَمِهِ؛ هَيْج عِبَادَتِ كُنْدَه اى حَقَّ عِبَادَتِ خِدا رَا بَه جَا نَمِي اورد، مگر اين كه از تمام مخلوقات چشم بردارد و متوجه او شود؛ در اين هنگام، خداوند مي فرمايد: اين براي من خالص شده است؛ پس به كرمش او را مي پذيرد.» (۳)

۴- و بالاخره امام صادق عليه السلام جان سخن را در يك جمله کوتاه خلاصه کرده، و درباره اخلاص مي فرمايد: «ما انعم الله عز وجل على عبد اجل من ان لا يكون في قلبه مع الله غيره؛ خداوند متعال نعمتي بزرگتر از اين به بنده اي نداده است كه در قلبش با خدا، ديگري نباشد.» (۴)

اکنون با توجه به اهميت فوق العاده اخلاص، و تأثير عميق آن در پيمودن راه حق، و وصول به مقامات عاليه قرب الي الله، اين سؤال پيش مي آيد كه اخلاص را چگونه مي توان به دست آورد؟

بي شك اخلاص نيت هميشه برخاسته از ايمان و يقين و عمق معارف الهي است؛ هر قدر يقين انسان به توحيد افعالي خدا بيشتر باشد و هيچ مؤثري را در عالم هستي، جز ذات

(۱). بحار، جلد ۶۹، صفحه ۳۰۴.

(۲). تحف العقول، صفحه ۱۶.

(۳). مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۰۱.

(۴). همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۷

پاك او نشناسد، و همه چيز را از او و از ناحيه او و به فرمان او بدانند، و اگر اسباب و عواملی در عالم امکان وجود دارد، آن را نیز سر بر فرمان او ببند چنين کسی اعمالش توأم با خلوص است؛ زیرا جز خدا مبدأ تأثیری نمی بیند كه برای او كار كند.

این حقیقت در

روایات اسلامی در عبارات کوتاه و پر معنایی منعکس است: امام علی بن ابی طالب علیه السلام در حدیثی می فرماید:
«الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ؛ اخلاص میوه درخت یقین است.» (۱)

و از آنجا که عبادت به مقتضای واعظید ربک حتی یأتیک الیقین یکی از اسباب یقین می باشد، در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که «الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْعِبَادَةِ؛ اخلاص میوه درخت عبادت است.» (۲)

و نیز از آنجا که علم و معرفت یکی از سرچشمه های یقین است، و یقین چنان که گفتیم سرچشمه اخلاص است، در حدیثی از همان حضرت آمده است که فرمود: «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ؛ میوه علم، اخلاص عمل است.» (۳)

و بالاخره در گفتار جامعی از مولی علی علیه السلام به سرچشمه های اخلاص چنین اشاره شده است: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ؛ سرآغاز دین معرفت خداست، و کمال معرفتش تصدیق ذات اوست، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی او می باشد؛ و کمال توحید او اخلاص است.» (۴)

موانع اخلاص

بزرگان علم اخلاق در این زمینه اشارات روشن و دقیقی دارند، بعضی معتقدند اخلاص موانع و آفات آشکار و نهان دارد؛ بعضی بسیار قوی و خطرناک و بعضی

(۱). غرر الحکم جلد ۱، صفحه ۳۰ (شماره ۹۰۳).

(۲). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۱۷ (شماره ۴۴۴).

(۳). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۶۱ (شماره ۵۵).

(۴). نهج البلاغه، خطبه ۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۸

ضعیف تر است، و شیطان و هوای نفس برای مشوب ساختن ذهن انسان و گرفتن صفا و اخلاص و آلوده کردن اعمال به ریا نهایت

تلاش و کوشش را می کنند.

بعضی از مراحل ریا کاری و آلودگی نیت به قدری روشن است که هر کسی آن را در می یابد؛ مثل این که شیطان در نماز گزار نفوذ می کند و می گوید نماز را آرام و آهسته و با آداب و خشوع انجام ده، تا حاضران تو را انسانی مؤمن و صالح بدانند و هرگز به غیبت تو آلوده نشوند، این یک فریب آشکار از ناحیه شیطان است!

گاه این وسوسه های شیطانی به شکل مخفی تری صورت می گیرد، و در لباس اطاعت ظاهر می شود؛ مثلاً، می گوید: تو انسان برجسته ای و مردم به تو نگاه می کنند، اگر نماز و اعمال را زیبا سازی دیگران به تو اقتدا کرده و در ثواب آنها شریک خواهی شد، و انسان بی خبر گاه تسلیم چنین وسوسه ای می شود، و در درّه هولناک ریا سقوط می کند.

گاه وسوسه های شیطان از این هم پیچیده تر و پنهان تر است؛ مثل این که به نماز گزار می گوید انسان مخلص کسی است که در خلوت و جلوت یکسان باشد، کسی که عبادتش در خلوات کمتر از جلوات باشد، ریا کار است، و به این ترتیب او را وادار می کند که در خلوت نماز خود را جالب و جاذب کند تا بتواند در بیرون و در مقابل مردم نیز چنین کند و به اهداف خود برسد این نیز یک نوع ریا کاری خفی است که ممکن است بسیاری از آن غافل شوند و از درک آن عاجز گردند. و همچنین مراحل مخفی تر و پنهان تر. «۱»

براستی موانع و آفات اخلاص به قدری زیاد و متنوع و پنهان است که هیچ انسانی جز از طریق پناه بردن به لطف الهی از آن

رهایی نمی یابد.

در روایات اسلامی نیز هشدارهای مهمی درباره آفات اخلاص آمده است:

از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «كَيْفَ يَشْتَطِيعُ الْأَخْلَاصَ مَنْ يَغْلِبُهُ الْهَوَىٰ چگونه توانایی بر اخلاص دارد کسی که هوای نفس بر او غالب است؟» (۲)

در حقیقت، عمده ترین آفت اخلاص و مهمترین مانع آن در این حدیث شریف بیان شده است. آری! هوای نفس است که سرچشمه اخلاص را تیره و تاریک می سازد.

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۳۳.

(۲). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۵۳، شماره ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۹

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «قَلِّبِ الْأَمَالَ تَخْلُصْ لَكَ الْأَعْمَالُ؛ آرزوها را کم کن (و دامنه آرزوهای دور و دراز را جمع نما) تا اعمال تو خالص شود!» (۱)

این نکته حائز اهمیت است که گاه انسان در این مورد، گرفتار وسواس می شود که آن خود یکی دیگر از نیرنگهای شیطان است، به او می گوید به نماز جماعت مرو، چرا که در آنجا ممکن است نیت آلوده شود، فقط در خانه نماز بخوان، یا هنگامی که در میان جمعیت به نماز بر می خیزی مستحبات را ترک کن و نماز را بسیار سریع و دست و پا شکسته بخوان مبادا آلوده ریا گردی. و بسیار دیده ایم افرادی را که به خاطر همین گرفتاری از مستحبات مؤکدی که شرع، به آن دعوت کرده است باز مانده اند.

و شاید به همین دلیل است که قرآن مجید مردم را دعوت به انفاق پنهان و آشکار هر دو کرده است. می فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» آنها که

اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می کنند مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.» (۲)

این بحث را با ذکر نکته دیگری پایان می دهیم و آن این که داشتن اخلاص در خلوت و تنهایی. چندان افتخار نیست، مهم آن است که انسان در جلوت و در میان مردم و در مرئی و منظر همگان بتواند اعمال خالصانه انجام دهد.

آثار اخلاص

از آنجا که اخلاص گرانباترین گوهری است که در خزانه قلب و روح انسان پیدا می شود، آثار فوق العاده مهمی نیز دارد که در روایات اسلامی با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنی به آن اشاره شده است.

در حدیث معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَا أَخْلَصَ عَزِيدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنْبِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ هیچ بنده ای از بندگان خدا چهل روز اخلاص را پیشه خود نمی سازد مگر این که چشمه های حکمت و دانش از قلبش بر زبانش

(۱). غرر الحکم، حدیث ۲۹۰۶.

(۲). سوره بقره، آیه ۲۷۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۰

جاری می شود.» (۱)

در حدیث دیگری از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم: «عِنْدَ تَحَقُّقِ الْأَخْلَاصِ تَسْتَبِيرُ الْبَصَائِرُ؛ به هنگام تحقق اخلاص، چشم بصیرت انسان نورانی می شود.» (۲) در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «فِي أَخْلَاصِ النَّيِّاتِ نَجَاحُ الْأُمُورِ؛ در اخلاص نیت پیروزی در کارها است.» (۳)

این نکته روشن است که هر قدر نیت خالصتر باشد به باطن کارها اهمیت بیشتری داده می شود تا به ظاهر کار، و به تعبیر دیگر، محکم کاری در حدّ اعلی خواهد بود؛ به همین دلیل پیروزی در کار

تضمین خواهد شد. و بعکس اگر نیت آلوده به ریا باشد به ظاهر بیش از باطن اهمّیت داده می شود و کارها و برنامه ها توخالی می گردد و همین امر سبب شکست است.

و نیز به همین دلیل، در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «لَوْ خَلَصَتِ النَّيِّاتُ لَزَكَّتِ الْأَعْمَالُ؛ اگر نیتات خالص شود اعمال پاکیزه خواهد شد.» (۴)

ریا کاری

اشاره

نقطه مقابل اخلاص «ریا» است، که در آیات و روایات اسلامی از آن مذمت شده است و آن را عاملی برای بطلان اعمال و نشانه ای از نشانه های منافقان و نوعی شرک به خدا معرفی کرده اند.

ریا کاری تخریب کننده فضائل اخلاقی و عاملی برای پاشیدن بذر رذائل در روح و جان انسانهاست. ریا کاری اعمال را تو خالی و انسان را از پرداختن به محتوا و حقیقت عمل باز می دارد.

ریا کاری یکی از ابزارهای مهم شیطان برای گمراه ساختن انسانهاست.

(۱). عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۶۹؛ بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۴۲.

(۲). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۴۹۰، شماره ۱۲.

(۳). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۱۴، شماره ۶۸.

(۴). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۶۰۳، شماره ۱۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۱

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و چهره ریاکاران و نتیجه اعمال آنها را بررسی می کنیم.

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْغُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (سوره بقره، آیه ۲۶۴)

۲- فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (سوره

کهف، آیه ۱۱۰)

۳- اِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ يُخَادِعُوْنَ اللّٰهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ اِذَا قَامُوْا اِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوْا كُسَالٰى يُرَآؤْنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ اِلَّا قَلِيْلًا (سوره نساء، آیه ۱۴۲)

۴- وَ الَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَمَّا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطٰنُ لَهُ قَرِيْنًا فَسَآءَ قَرِيْنًا (سوره نساء، آیه ۳۸)

۵- وَ لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يَصِيْءُوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُوْنَ مُحِيْطٌ (سوره انفال، آیه ۴۷)

۶- فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّيْنَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ، الَّذِيْنَ هُمْ يُرَآؤْنَ وَ يَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ (سوره ماعون، آیات ۴ تا ۷)

ترجمه:

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورد (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهائی در آن افشانده شود) و رگبار باران به آن برسد (و همه خاکها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند، آنها از کاری که انجام داده اند چیزی به دست نمی آورند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند!

۲- پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۲

۳- منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز بر می خیزند با کسالت بر می خیزند و در برابر مردم ریا می کنند و

خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند.

۴- و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین او باشد بد همنشین و قرینی دارد.

۵- و مانند کسانی نباشید که از روی هوا پرستی و غرور و خود نمائی در برابر مردم از سرزمین خود (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند (و سرانجام شکست خوردند) و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (و آگاهی) دارد.

۶- پس وای بر نماز گزارانی که، در نماز خود سهل انگاری می کنند، همان کسانی که ریا می کنند، و دیگران را از وسائل ضروری زندگی منع می نمایند!

شرح و تفسیر

در نخستین آیه، مَنّت گذاردن و آزار دادن و ریا کردن در یک ردیف شمرده شده و همه آنها را موجب بطلان و نابودی صدقات (و اعمال نیک) معرفی می کند بلکه تعبیراتی از این آیه نشان می دهد که شخص ریا کار ایمان به خدا و روز آخرت ندارد؛ می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقهای خود را با مَنّت و آزار باطل نکنید!» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى) سپس این گونه افراد را به کسی تشبیه می کند که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می نماید و به خدا روز رستاخیز ایمان ندارد! (كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ)

در ذیل آیه، مثال بسیار گویا و پر معنایی برای این گونه اشخاص زده و می فرماید:

«مثل (کار) او همچون قطعه سنگی

است که بر آن قشر نازکی از خاک باشد (و بذرهائی در آن افشانده شود) و رگبار باران بر آن فرود آید (و همه خاکها و بذرها را با خود بشوید و با خود ببرد) و آن را صاف (و خالی از همه چیز رها سازد)!! «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَيْفٍ نَوَّانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَاَصَابَهُ وَاِبِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۳

این گونه اشخاص (به یقین) «از کاری که انجام داده اند بهره ای نمی گیرند و خداوند کافران را هدایت نمی کند!» (لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَيَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)

در این آیه تلویحاً یک بار ریاکاران را فاقد ایمان به خدا و روز قیامت معرفی کرده و یک بار به عنوان قوم کافر، و اعمال آنها را هیچ و پوچ و فاقد هرگونه ارزش می شمرد چرا که بذر اعمالشان در سرزمین ریاکاری پاشیده شده که هیچ گونه آمادگی برای رشد و نمو ندارد. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که ریاکاران خودشان همانند قطعه سنگی هستند که قشر نازکی از خاک بر آن است و هیچ گونه بذر مفیدی را پرورش نمی دهد؛ آری! قلب آنها همچون سنگ و روحشان نفوذ ناپذیر و اعمالشان بی ریشه و نیاتشان آلوده است.

جالب این که در آیه ای که پشت سر این آیه در همان سوره بقره آمده است اعمال خالصان و مخلصان را به باغی پر برکت تشبیه می کند که بذر و نهال صالح در آن کاشته شده و باران کافی بر آن می بارد و نور آفتاب از هر سو به آن می تابد و نسیم باد از هر طرف به آن می وزد و میوه و ثمره آن را مضاعف

*** در دومین آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده و دستور می دهد مسأله توحید خالص را به عنوان اصل اساسی اسلام به مردم برساند؛ می فرماید: «بگو من بشری همچون شما هستم (تنها امتیاز من این است که) به من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است» (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ)

سپس نتیجه گیری می کند که بر این اساس، اعمال باید از هر نظر خالص و خالی از شرک باشد و می فرماید: «پس هر کس امید به لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد!» (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا)

به این ترتیب، شرک در عبادت، هم اساس توحید را ویران می سازد و هم اعتقاد به معاد را؛ و به تعبیر دیگر، گذرنامه ورود در بهشت جاویدان عمل خالص است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۴

قابل توجه این که در شأن نزول این آیه آمده است که مردی به نام «جُنْدَب بن زُهَیْر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد من کارهایم را برای خدا به جا می آورم و هدفم رضای اوست اما هنگامی که مردم از آن آگاه می شوند مسرور و شاد می شوم؛ پیامبر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ وَلَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ وَلَا يَقْبَلُ مَا سُورِكَ فِيهِ؛ خداوند پاک است و جز عمل پاک را نمی پذیرد و عملی که غیر او در آن شرکت داده شود مقبول او نخواهد بود!» سپس آیه فوق نازل شد. «۱»

در شأن نزول دیگری آمده است که مردی خدمتش عرض

کرد: «من جهاد فی سبیل اللّٰه را دوست دارم و در عین حال دوست دارم مردم موقعیت مرا در جهاد بدانند.» در این هنگام آیه فوق نازل شد. «۲»

شبهه همین معنی در مورد انفاق در راه خدا و صله رحم نیز نقل شده است «۳» و نشان می دهد که آیه بالا بعد از سؤالات گوناگون در مورد اعمال آلوده به اهداف غیر خدائی نازل شده است و ریا کار به عنوان مشرک و کسی که ایمان محکمی به آخرت ندارد، معرفی گردیده است.

در حدیث دیگری نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ صَيَّمْ لِي يُرَائِي فَقَدْ اشْرَكَ وَ مَنْ صَامَ يُرَائِي فَقَدْ اشْرَكَ وَ مَنْ تَصَدَّقَ يُرَائِي فَقَدْ اشْرَكَ ثُمَّ قَرَأَ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ ...؛ کسی که نماز را به خاطر ریا بخواند مشرک شده و کسی که روزه را برای ریا به جا آورد مشرک شده و کسی که صدقه و انفاق را برای ریا انجام دهد مشرک شده سپس آیه: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ ... را تلاوت فرمود.» «۴»

*** در سومین آیه، ریا را یکی از اعمال منافقان شمرده می فرماید: «منافقین می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز می ایستند از روی کسالت است و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند!» (انَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ اِذَا قَامُوا اِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوا كُسَالٰى يُرَاؤُنَ النَّاسَ

(۱). تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۰۸، و ۴۱۰۹

(۲) تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۰۸، و ۴۱۰۹

(۳) تفسیر قرطبی،

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۵

وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا

این نکته قابل توجه است که نفاق نوعی دوگانگی ظاهر و باطن است و ریاکاری نیز شکل دیگری از دوگانگی ظاهر و باطن می باشد چرا که ظاهر عمل الهی و باطن آن شیطانی و ریائی است و به خاطر جلب توجه مردم! بنابراین، طبیعی است که ریا جزء

برنامه منافقان باشد.

*** در چهارمین آیه، اعمال ریائی را همدیف عدم ایمان به خدا و روز قیامت و همنشینی با شیطان شمرده می فرماید: «آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خداوند و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین اوست بد قرینی انتخاب کرده است» (وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا).

به این ترتیب، ریاکاران دوست شیطان و فاقد ایمان قاطع به مبدأ و معاد هستند.

*** در پنجمین آیه، خداوند مسلمانان را از همسوئی با کفار که اعمالشان ریاکارانه و از روی هوا پرستی و خود نمائی بوده است نهی می کند، می فرماید: «مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود به خاطر هواپرستی و غرور و خودنمائی در برابر مردم بیرون آمدند! و مردم را از راه خدا باز می داشتند و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (کامل) دارد.» (وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يُصَدِّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ)

طبق

قرائنی که در آیه موجود است بتصدیق مفسران، آیه اشاره به حرکت سپاهیان قریش به سوی میدان بدر است که به هنگام خارج شدن از مکه آلات لهو و لعب و بعضی از خوانندگان و شراب همراه خود آوردند حتی اگر دم از بت پرستی می زدند آنهم ریاکارانه و عملاً برای جلب نظر بت پرستان بود.

بعضی از مفسران نیز گفته اند از آنجا که بدر یکی از مراکز تجمع و از بازارهای عرب بود

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۶

و در عرض سال گاهی در آنجا اجتماع می کردند، ابوجهل مخصوصاً وسائل عیش و نوش را با خود برد و هدفش این بود که از همه کسانی که با آنجا آشنا بودند زهر چشم بگیرد.

به هر حال قرآن مؤمنان را از این گونه کارها نهی می کند و به آنها دستور می دهد که با رعایت تقوا و اخلاص بر همه مشکلات غلبه کنند و سرنوشت ریاکاران هوسباز و بی تقوا را در میدان بدر فراموش نمایند.

*** در آخرین آیه مورد بحث، باز هم از ریاکاری به بیان دیگری نکوهش می کند و می فرماید: «وای بر نمازگزارانی که نماز را به دست فراموشی می سپارند و از آن غفلت می کنند، آنها که ریا می کنند و مردم را از ضروریات زندگی باز می دارند» (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرْأُونَ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ).

تعبیر به «ویل» در قرآن مجید در ۲۷ مورد آمده است و غالباً در مورد گناهان بسیار سنگین و خطرناک است. به کار بردن، این تعبیر در مورد ریاکاران نیز حکایت از شدت زشتی عمل آنها می کند.

از آنچه در آیات بالا آمد زشتی این گناه و خطرات آن برای

سعادت انسان آشکار می شود و بخوبی روشن می گردد که یکی از موانع مهم تهذیب نفس و پاکی قلب و روح همین ریا کاری است که نقطه مقابل آن خلوص نیت و پاکی دل است.

ریا در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی فوق العاده به این مسأله اهمیت داده شده و ریاکاری به عنوان یکی از خطرناکترین گناهان معرفی شده است که به گوشه ای از آن در ذیل اشاره می شود:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم: «أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الرِّيَاءَ وَالشَّهْوَةَ الْخَفِيَّةَ؛ خطرناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم ریاکاری و شهوت پنهانی است!» (۱)

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۷

ظاهراً منظور از شهوت پنهانی همان انگیزه های مخفی ریاکاری است.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أَذْنَى الرِّيَاءِ شِرْكٌ؛ کمترین ریا شرک به خداست.» (۱)

۳- باز از همان حضرت آمده است که فرمود: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا فِيهِ مَقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ رِيَاءٍ؛ خداوند عملی را که ذره ای از ریا در آن باشد قبول نمی کند!» (۲)

۴- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است «أَنَّ الْمُرَائِيَّ يُنَادِي عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا مُرَائِيَّ ضَلَّ عَمَلُكَ وَ حَبِطَ اجْرُكَ أَذْهَبَ فَخُذْ اجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ؛ روز قیامت شخص ریا کار را صدا می کنند و می گویند ای فاجر! ای حيله گر پیمان شکن! و ای ریاکار! اعمال تو گم شد و اجر تو نابود گشت برو و پاداش خود را از کسی که برای او عمل کردی بگیر!» (۳)

۵- یکی از اصحاب می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را گریان دیدم، عرض کردم: چرا گریه می کنید؟ فرمود: «إِنِّي تَخَوَّفْتُ عَلَى أُمَّتِي

الشُّرَكَ، أَمَا أَنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ صَيِّمًا وَلَا شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَا حَجْرًا، وَ لَكِنَّهُمْ يُرَاتُونَ بِأَعْمَالِهِمْ؛ مَنْ بَرَّامْتُمْ مِنْ شَرِكٍ وَ چندان گانه پرستی بيمناکم! بدانيد آنها بت نخواهند پرستيد و نه خورشيد و ماه و قطعات سنگ را، ولي در اعمالشان ریا می کنند (و از اين طريق وارد وادی شرک می شوند).» (۴)

۶- در حديث ديگري از همان حضرت صلي الله عليه و آله نقل شده است که فرمود: اِنَّ الْمَلِكَ لَيَصِيَّ عَدُوَّ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا بِهِ فَاِذَا صَيَّ عَدُوَّ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اجْعَلُوهَا فِي سِجِّ يَنْ أَنَّهُ لَيْسَ أَيَّ ارَادَ بِهَا؛ فرشته عمل بنده ای را با شادی به آسمان می برد هنگامی که حسنات او را به بالا می برد خداوند عزَّ و جل می فرماید آن را در جهنم قرار دهید، او عمل خود را به نیت من انجام نداده است!» (۵)

۷- باز در حديث ديگري از همان حضرت صلي الله عليه و آله می خوانيم: «يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ اِنِّي اَغْنِي الشُّرَكَاءَ فَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا ثُمَّ اشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي فَاَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ وَ هُوَ لِلَّذِي اشْرَكَ بِهِ دُونِي؛ خداوند سبحان می فرماید: من بی نیازترین شریکانم، هر کس عملی بجا آورد و غیر مرا

(۱ و ۲ و ۳ و ۴). محجَّه البيضاء، جلد ۶، صفحه ۱۴۱.

(۵). کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۸

در آن شریک کند من از او بیزارم، و این عمل از آن کسی است که شریک قرار داده نه از آن من!» (۱)

این هفت حدیث پر معنی و تکان دهنده که همه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است بخوبی نشان می دهد گناه ریا به قدری

عظیم است که چیزی با آن برابری نمی کند و این به خاطر آثار بسیار بدی است که ریا در فرد و جامعه و در جسم و روح انسان ایجاد می کند.

از امامان معصوم علیهم السلام احادیث تکانهنده ای دیده می شود، از جمله:

۸- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از جدش نقل می کند: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَحْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ فِيهِ عِلَائِيَّتُهُمْ، طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ مَا بِهِ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً، لَا يَخَالِطُهُمْ خَوْفُ يَعْظُمُهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُونَهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ؛ زَمَانِي بِرِ مَرْدَمِ فَرَا مِي رَسْدِ كِه بَاطِنِ آنَهَا آلوده و ظاهرشان زیبا است، و این به خاطر طمع در دنیا می باشد، هرگز آنچه را نزد پروردگارشان است اراده نمی کنند، دین آنها ریا است، و خوف خدا در قلبشان نیست، خداوند مجازاتی فراگیر بر آنها می فرستد و آنها همچون فرد غریق او را می خوانند ولی دعای آنان را اجابت نمی کند!» (۲)

۹- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ لِلنَّاسِ وَ مَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ؛ هر ریائی شرک است، هر کس برای مردم عمل کند پاداش او بر مردم است، و هر کس برای خدا عمل کند ثوابش بر خداست!» (۳)

۱۰- در حدیثی از امام امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «الْمُرَائِي ظَاهِرُهُ جَمِيلٌ وَ بَاطِنُهُ عَلِيلٌ...؛ ریا کار ظاهر عملش زیبا و باطنش زشت و بیمار است!» (۴)

و نیز فرمود: «مَا أَقْبَحَ بِالْإِنْسَانِ بَاطِنًا عَلِيلًا وَ ظَاهِرًا جَمِيلًا؛ چه زشت است که باطن

(۱). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۰۱۷، چاپ جدید.

(۲). کافی، جلد ۲،

(۳). همان مدرک، صفحه ۲۹۳.

(۴). امالی صدوق، صفحه ۳۹۸- غرر الحکم جلد ۱، صفحه ۶۰، شماره ۱۶۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۹

انسان خراب و بیمار و ظاهرش زیبا باشد! «۱»

و در این زمینه روایات از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی بسیار فراوان است.

فلسفه تحریم ریا

شاید افراد ظاهر بین هنگامی که به این روایات تکانه‌دهنده نگاه می‌کنند از عظمت گناه ریا و آثار وحشتناک آن در شگفتی فرو روند و تصوّرشان این باشد که اگر عمل انسان خوب باشد چه فرق می‌کند نیت او هر چه می‌خواهد باشد، فرض کنید انسانی بیمارستان، مسجد، جاده و پل یا مانند اینها برای رفاه مردم بسازد، نیتش هر چه باشد بالاخره عمل او نیکو است، به فرض که قصدش ریاکاری باشد خدمت او به مردم در جای خود ثابت است. بگذاریم مردم کار خیر و خدمت کنند نیتشان هر چه می‌خواهد باشد.

ولی این اشتباه بسیار بزرگی است؛ زیرا اولاً، هر عملی دارای دو نوع تأثیر است:

تأثیری در خود انسان می‌گذارد، و تأثیری در بیرون. ریاکار با عمل خود درون خود را ویران می‌سازد و از مقام والای توحید دور می‌شود و در قعر درّه شرک پرتاب می‌گردد؛ مردم را وسیله عزّت و احترام خود می‌بیند و قدرت خدا را به دست فراموشی می‌سپارد و این ریاکاری که نوعی بت پرستی است سر از مفاصد بیشمار اخلاقی در می‌آورد.

ثانیاً، از نظر عمل بیرونی و خدماتی که به ظاهر انجام داده و قصد او تظاهر و ریاکاری بوده نیز جامعه دچار خسارت می‌شود چرا که سعی او این است که ظاهر عملش را درست

کند و اهمّیتی به باطن عمل نمی دهد و چه بسا این امر سبب می شود که آن اسباب رفاه تبدیل به اسباب عذاب برای مردم گردد و لطمه های جبران ناپذیری از آن ببینند.

به عبارت دیگر، هنگامی که جامعه ای عادت به ریاکاری و تظاهر کند همه چیز او از محتوا تهی می شود، فرهنگ و اقتصاد و سیاست و بهداشت و نظم و نیروهای دفاعی همه تو خالی و تهی می گردد و همه جا به ظاهر سازی قناعت می کنند، دنبال خیر و سعادت

(۱). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۷۴۹، شماره ۲۰۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۰

جامعه نیستند بلکه به سراغ چیزی می روند که ظاهر جالبی داشته باشد، و این طرز کار، ضربات هولناکی بر جامعه وارد می کند که بر هوشمندان مخفی و پنهان نیست.

نشانه های ریاکاران

بسیاری از افراد بعد از مطالعه و بررسی احادیث بالا و مانند آن که شدیدترین تعبیرات را درباره ریاکاران دارد در تشخیص موضوع ریا گرفتار و سوسه می شوند، البته جا دارد که انسان در مورد ریا سختگیر باشد، چرا که نفوذ ریا در عمل بسیار مرموز و مخفی است، چه بسا انسان سالها عملی را انجام می دهد بعداً می فهمد که عمل او ریائی بوده است، مثل داستان معروفی که درباره یکی از مؤمنین پیشین نقل می کنند که نماز جماعت سالیان دراز را قضا کرد، و دلیلش این بود که همه روز در صفّ اوّل می ایستاد، یک روز دیر به جماعت آمد و در صفوف آخر ایستاد احساس کرد از این جریان ناراحت است، چرا که مردم او را در صفوف آخر می بینند، باید همیشه در صف اوّل باشد!

ولی افراط و تفریط در

این مسأله مانند همه مسائل، اشتباه و خطاست، باید از علامات ریا پی به وجود آن برد و از آن پرهیز کرد، ولی وسواس غلط است.

علمای اخلاق در این زمینه بحثهای جالبی دارند؛ از جمله، مرحوم فیض کاشانی در «محجّه البیضاء» سؤالی به این صورت طرح می‌کند: «اگر عالم و واعظ بخواهد بداند در وعظ خود صادق و مخلص است و ریاکار نیست از کجا بداند؟»

سپس به پاسخ این سؤال پرداخته می‌گوید: «این امر نشانه هائی دارد، از جمله این که اگر واعظی بهتر از او و آگاه تر و مقبول تر در میان مردم پیدا شود خوشحال گردد و حسد او را به دل نگیرد، آری! مانعی ندارد که در مقام غبطه بر آید و آرزو کند که او مانند آن عالم و واعظ گردد (یا از او بهتر).

«نشانه دیگر این که اگر بزرگان و شخصیتها در مجلس او حضور یابند سخنانش تغییر نکنند، و همه مردم را به یک چشم نگاه کند (و به خاطر جلب توجه آن عالم و اظهار فضل و کمال در پیشگاه او در سخنانش تغییری حاصل نشود).

«نشانه دیگر این که اگر گروهی از مستمعین پشت سر او در کوچه و بازار به راه بیفتند

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۱

خوشحال نباشد.» «۱»

بهترین محک برای شناخت اعمال ریائی از غیر ریائی همان معیارهائی است که در روایات اسلامی آمده است؛ از جمله:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ الْمُرَائِي فَارْبَعَةٌ: يَحْرُصُ فِي الْعَمَلِ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَ يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يَحْرُصُ فِي كُلِّ أَمْرٍ عَلَى الْمُحْمَدِ وَ

يُحْسِنُ سَيِّمَتَهُ بِجُهْدِهِ؛ اَمَّا عَلَامَتُ رِيَاكَارٍ فَچهار چیز است: هنگامی که کسی نزد اوست تلاش می کند اعمال الهی انجام دهد و هنگامی که تنها شد در انجام عمل کسل است! و در تمام کارهایش اصرار دارد مردم از او مدح و ستایش کنند، و سعی می کند ظاهرش را در نظر مردم خوب جلوه دهد.» (۲)

۲- در حدیث دیگری همین معنی با تعبیرات جالب دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است فرمود:

«لِلْمُرَائِي أَرْبَعٌ عَلَامَاتٍ: يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَخِدَهُ وَيَنْشُطُ إِذَا كَانَ فِي النَّاسِ وَيَزِيدُ فِي الْعَمَلِ إِذَا اثْنَى عَلَيْهِ وَيَنْقُصُ مِنْهُ إِذَا لَمْ يُثْنَى عَلَيْهِ؛

ریا کار چهار علامت دارد:

اگر تنها باشد اعمال خود را با کسالت انجام می دهد،

و اگر در میان مردم باشد بانشاط انجام می دهد،

هرگاه او را مدح و ثنا گویند بر عملش می افزایش دهد،

و هرگاه ثنا نگویند از آن می کاهش دهد!» (۳)

شبهه همین معنی از لقمان حکیم نیز نقل شده است. (۴)

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۰۰.

(۲). تحف العقول، صفحه ۱۷.

(۳). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۱۸۰.

(۴). خصال (مطابق نقل میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۰۲۰ چاپ جدید).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۲

خلاصه، هر کاری که با انگیزه بهتر نشان دادن عمل در انظار مردم صورت گیرد، سبب نفوذ ریا در عمل است و این انگیزه را هر چند مرموز باشد از دوگانگی برخوردار انسان به اعمالی که در خلوت و جلوت انجام می دهد می توان دریافت.

این مطلب به اندازه ای ظریف و مرموز است که گاه انسان برای فریب وجدان خود اعمال خود را در خلوت بسیار جالب انجام می دهد تا خود

راقناع کند که در اجتماع نیز همان گونه انجام دهد و دوگانگی در آن نباشد در حالی که هم عملی را که در اجتماع انجام می دهد ریا است و هم آن را که در خلوت انجام داده آلوده به نوعی ریا است.

امّا همان گونه که در بالا نیز اشاره شد، افراط در این مسأله جایز نیست چرا که دیده شده افرادی از نماز جماعت و وعظ و ارشاد بر سر منبر و تدریس و تصنیف کتاب محروم می شوند به این عنوان که می ترسیم عمل ما ریائی باشد.

در روایات اسلامی نیز به این مطلب اشاره شده است که اگر انسان عملی انجام دهد و مردم از آن با خیر شوند و از آن مسرور گردند در حالی که انگیزه او از آغاز ارائه به مردم نبوده ضرری به قصد قربت و عمل الهی او نمی زند. «۱»

از اینجا روشن می شود که تشویق نیکوکاران نسبت به اعمال صالحی که انجام داده اند در یک مجلس عمومی یا در وسائل ارتباط جمعی به این قصد که دیگران نیز به این کار تشویق شوند منع شرعی ندارد، بلکه از کارهایی است که بزرگان همیشه انجام می داده اند و اجر و پاداش انجام دهنده کار نیز ضایع نمی شود، مشروط به این که انگیزه اش از آغاز چنین مطلبی نبوده باشد.

در آیات قرآنی و روایات اسلامی نیز بارها تشویق به صدقات و خیرات پنهانی و آشکار شده است، و این نشان می دهد که انسان می تواند با انجام اعمال صالحه بطور آشکار انگیزه های الهی خود را نیز حفظ کند، و از ریا برکنار بماند.

در پنج آیه از قرآن مجید تشویق به انفاق «سِرّاً وَعَلَانِيَةً» یعنی

بخشش در پنهان و آشکار یا «سِرّاً وَ جَهْراً» که همان معنا را می دهد شده است. «۲»

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۱، ابواب مقدمه العبادات، باب ۱۵، صفحه ۵۵.

(۲). بقره- ۲۷۴؛ رعد- ۲۲؛ ابراهیم- ۳۱؛ نحل- ۷۵؛ فاطر- ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۳

اصولاً قسمتی از عبادات اسلامی بطور آشکار انجام می شود همانند نماز جمعه و جماعت و مراسم با شکوه حج خانه خدا و تشییع جنازه مؤمن و جهاد و امثال آن؛ درست است که باید انگیزه در تمام اینها الهی باشد ولی اگر گرفتار وسوسه شود همه این اعمال را ترک می کند و این نیز ضایعه بزرگی است.

طریق درمان ریا

راه مبارزه با ریا کاری، مانند همه اخلاق و اعمال مذموم و ناپسند، دو چیز است:

نخست توجه به علل و ریشه های آن برای خشکانیدن و نابود کردن آنها، و سپس مطالعه در پیامدهای آن برای آگاه شدن از عواقب دردناکی که در انتظار آلودگان به این اخلاق مذموم است.

گفتیم ریشه ریا همان «شُرک افعالی» و عدم توجه به حقیقت توحید است.

اگر پایه های توحید افعالی در درون جان ما محکم شود و بدانیم عزّت و ذلّت و روزی و نعمت به دست خداست و دلهای مردم نیز در اراده و اختیار اوست هرگز به خاطر جلب رضای این و آن اعمال خود را آلوده به ریا نمی کنیم!

اگر به یقین بدانیم کسی که با خداست همه چیز دارد، و کسی که از او جداست فاقد همه چیز است، و به مصداق «انْ یُنْصِرْکُمُ اللّٰهُ فَلَا غَالِبَ لَکُمْ وَ انْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصُرْکُمْ مِنْ بَعْدِہِ؛ اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما

غلبه نخواهد کرد و اگر دست از یاری شما بر دارد هیچ کس نمی تواند شما را یاری کند!» (۱)

و اگر به این حقیقت قرآنی توجه کنیم که تمام عزت نزد خدا و به دست خداست:

«اَيَّبْتُغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛ آیا کسانی که با دشمنان خدا طرح دوستی می ریزند می خواهند عزت و آبرو نزد آنها کسب کنند، با این که همه عزت‌ها از آن خداست!» (۲)

آری! اگر ایمان به این امور در اعماق جان مستقر شود دلیلی ندارد که انسان برای

(۱). سوره آل عمران، آیه ۱۶۰.

(۲). سوره نساء، آیه ۱۳۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۴

جلب توجه مردم و کسب و جاهت و آبرو یا جلب اعتماد آنها خود را آلوده به اعمال نفاق آلود کند!

بعضی از علمای اخلاق گفته اند ریشه اصلی ریاکاری حبّ جاه و مقام است که اگر آن را تشریح کنیم به سه اصل باز می گردد: علاقه به ستایش مردم، فرار از مذمت و نکوهش آنها، و طمع ورزیدن به آنچه در دست مردم است.

سپس مثالی برای آن در مورد جهاد فی سبیل الله می زنند که انسان گاه به جهاد می رود برای این که مردم از شجاعت و قهرمانی او سخن بگویند، و گاه به جهاد می رود تا او را به ترس و جبن متهم ن سازند، و گاه به خاطر به چنگ آوردن غنائم جنگی قدم در میدان می گذارد! تنها کسی می تواند از جهادش بهره بگیرد که برای عظمت آئین حق و دفاع از دین خدا پیکار کند.

این از یک سو، و از سوی دیگر، هنگامی که انسان به آثار مرگبار ریاکاری بیندیشد که:

ریا همچون آتش سوزانی است که

در خرمن اعمال انسان می افتد و همه را خاکستر می کند؛ نه تنها عبادات و طاعات انسان را بر باد می دهد بلکه گناه عظیمی است که مایه روسیاهی صاحب آن در دنیا و آخرت است.

ریا همچون موریانه ای است که ستونهای کاخ سعادت انسان را از درون تهی می کند و بر سر صاحبش ویران می سازد.

ریا کاری نوعی کفر و نفاق و شرک است.

ریاکاری شخصیت انسان را در هم می کوبد و آزادگی و حریت و کرامت انسانی را از او می گیرد و بدبختترین مردم در قیامت ریاکارانند!

توجه به این حقایق، اثر باز دارنده مهمی بر ریاکاران دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که پنهان کردن نیتهای آلوده به ریا، برای مدت طولانی ممکن نیست، و ریاکاران غالباً در همین دنیا شناخته و رسوا می شوند و از لا به لای سخنان و رفتار آنها آلودگی نیت آنها فاش می شود، و ارزش خود را نزد خاص و عام از دست می دهند؛ توجه به این معنی نیز اثر باز دارنده مهمی دارد.

لذتی که از عمل خالص و نیت پاک به انسان دست می دهد با هیچ چیز قابل مقایسه

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۵

نیست، و همین امر برای خلوص نیت کافی است.

بعضی از علمای اخلاق گفته اند: یکی از طرق درمان عمل ریا این است که انسان تلاش برای پنهان نگاه داشتن عبادات و حسنات خود کند و به هنگام عبادت در را بر روی خود ببندد، و هنگام انفاق و کارهای خیر دیگر سعی بر کتمان آن نماید تا تدریجاً به این کار عادت کند.

ولی این به آن معنا نیست که از شرکت در جمعه و جماعت و مراسم حج

و اعمال دسته جمعی دیگر خودداری نماید که آن نیز ضایعه ای است بزرگ!

آیا نشاط در عبادت منافات با اخلاص دارد؟

این سؤالی است که بسیاری از خود می کنند که بعد از انجام یک عبادت خوب احساس نشاط می کنیم آیا این نشانه ریا نیست؟ و پاسخ آن این است که اگر سرچشمه نشاط توفیقی باشد که خدا به او داده و نورانیت و روحانیتی باشد که از ناحیه عبادت در وجود انسان حاصل می شود هیچ منافاتی با خلوص نیت ندارد؛ آری! اگر این نشاط از مشاهده مردم از اعمال او حاصل گردد منافات با خلوص دارد هر چند موجب بطلان عمل نمی شود مشروط به این که مقدار یا کیفیت اعمال خود را بر اثر مشاهده مردم به هیچ وجه تغییر ندهد.

این معنی در روایات اسلامی نیز آمده است:

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: که در پاسخ سؤالی که یکی از یارانش در این زمینه عنوان کرد و عرضه داشت کسی عمل خیری انجام داده و دیگری آن را می بیند و صاحب عمل خوشحال می شود، آیا این معنی با خلوص نیت منافات دارد؟

فرمود: لا بأس، ما مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ صَيَّنَّ ذَلِكَ لِدَلِيكَ! اشکالی ندارد، هر کسی دوست دارد که در میان مردم کار خیر او

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۶

آشکار گردد (و مردم او را به نیکوکاری بشناسند) مشروط بر این که عمل خیر را برای این هدف انجام نداده باشد. «۱»

در حدیث دیگر می خوانیم که «ابو ذر» شبیه این سؤال را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمود و عرض کرد انسان عملی برای خویش

(به قصد قربت) انجام می دهد و مردم او را دوست می دارند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تَلَكَّ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ؛ این بشارت سریعی است که نصیب مؤمن (در دنیا) می شود.» (۲)»

تفاوت ریا و سمعه؟

در اینجا سؤال دیگری مطرح است و آن این که در میان ریا و سمعه چه تفاوتی وجود دارد؟ و آیا هر دو با خلوص نیت منافات دارد، و موجب بطلان عمل است؟!

در جواب عرض می کنیم: «ریا» آن است که عمل را طوری انجام دهد که دیگران ببینند و از این طریق کسب و جاهت و موقعیت برای عمل کننده حاصل شود، ولی «سمعه» آن است که عمل نیکی دور از چشم مردم انجام دهد به این هدف که بعداً به گوش مردم برسد و موقعیتی در جامعه برای او فراهم شود، بنابراین هر دو عمل، انگیزه غیر الهی دارد منتها یکی از طریق مشاهده به اطلاع مردم می رسد، و دیگری از طریق شنیدن و اشتهار و در واقع هیچ تفاوتی از نظر فساد و بطلان عمل و فقدان قصد قربت و آلودگی نیت در میان این دو نیست.

ولی اگر سمعه را این چنین تفسیر کنیم که فاعل در حین انجام عمل قصد قربت داشته بعداً که مردم از آن آگاه می شوند و او را می ستایند شاد و خوشحال می شود، این حالت به یقین موجب بطلان عمل نخواهد شد.

و هرگاه عملی را با قصد قربت انجام دهد و بعد به این فکر بیفتد که انجام آن را اینجا و آنجا بازگو کند تا کسب موقعیت کند (و این کار را ریای بعد از عمل می نامند) موجب بطلان عمل نمی گردد هرچند ارزش کار او

(۱ و ۲). وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۵۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۷

موجب انحطاط است.

بعضی از بزرگان فقهاء چگونگی ورود ریا را در عمل انسان به ده صورت ترسیم کرده اند:

نخست این که، انگیزه او بر عمل فقط ارائه به مردم باشد که قطعاً عمل او باطل است.

دوم این که، هدفش هم خدا باشد و هم ریا و آن نیز موجب بطلان عمل می شود.

سوم این که، تنها در بعضی از اجزاء واجب عمل خود قصد ریا کند مثل این که رکوع یا سجود نماز واجب را به قصد ریا انجام دهد این نیز موجب بطلان عمل است هرچند محلّ تدارک آن جزء باقی باشد، به همین جهت ریا را تشبیه به باطل شدن وضو هنگام نماز کرده اند، هرچند احتیاط آن است که جزء ریائی را دوباره به جا آورد و بعد از پایان، نماز را اعاده نماید.

چهارم این که، در بعضی از اجزاء مستحبّ مانند قنوت قصد ریا کند و آن را نیز موجب بطلان عمل دانسته اند.

پنجم این که، اصل عمل برای خداست ولی آن را در مکانی (مانند مسجد) به جا می آورد که انگیزه الهی ندارد، آن هم موجب بطلان عمل است.

ششم این که، در مورد زمان عمل، ریا می کند؛ مثلاً، اصل نماز بقصد خداست اما انجام آن در اوّل وقت به نیت ریا می باشد آن هم مانند ریای در مکان موجب فساد عمل است.

هفتم این که، در مورد بعضی از ویژگیها و اوصاف عمل قصد ریا دارد؛ مثل این که انجام نماز را با جماعت یا با حالت خضوع و خشوع به قصد ریا

باشد هرچند نسبت به اصل نماز به راستی قصد خدا دارد، آن هم موجب بطلان عمل است؛ زیرا این ویژگیها از اصل عمل جدا نیست و به تعبیر دیگر این اوصاف با موصوف خود متحد می باشد.

هشتم این که، اصل عمل به نیت خداست اما مقدمات آن جنبه ریائی دارد؛ مثل این که نماز را در مسجد به قصد خدا به جا می آورد ولی حرکت به سوی مسجد به قصد ریا است، بسیاری از فقهاء این نوع ریا را موجب بطلان عمل نمی دانند زیرا مقدمات ریائی خارج از عمل بوده است، و قاعده فقهی نیز همین را اقتضا می کند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۸

نهم این که، بعضی از اوصاف بیرونی را به نیت ریا انجام می دهد، مثل این که اصل نماز را به قصد خدا انجام می دهد ولی انداختن تحت الحنک را به قصد ریا، این نوع ریا هر چند کار زشت و مذمومی است ولی موجب بطلان اصل عمل نمی شود. (۱)

دهم این که انجام عمل فقط برای خداست ولی اگر مردم او را ببینند خوشحال می شود بی آن که هیچ تأثیری در کیفیت انجام عمل داشته باشد این قسم نیز موجب بطلان عمل نیست بلکه در حقیقت ریا محسوب نمی شود، زیرا ریا آن است که انگیزه ای برای عمل شود.

در اینجا به پایان بحث ریا می رسیم هرچند در اینجا مباحث دیگری نیز وجود دارد ولی برای پرهیز از اطاله سخن از آن صرف نظر می کنیم.

سکوت و اصلاح زبان

اشاره

در بسیاری از روایات درباره این دو مسأله بحث شده و اهمّیت فوق العاده ای برای هر دو بیان گردیده است، و از نظر علمای اخلاق نیز این دو دارای اهمّیت ویژه ای

هستند، تا آنجا که آنها معتقدند سالکان راه حق بدون رعایت سکوت و بدون حفظ زبان از انواع گناہانی که به آن آلوده می شوند به جایی نمی رسند، هرچند در ریاضت‌های بدنی و روحانی و انجام انواع عبادات کوشا باشند.

به تعبیر دیگر: کلید ورود به مسیر تهذیب نفس و سیر الی الله توجّه به این دو موضوع است و آنها که در این دو مرحله وامانند از وصول به مقاصد عالیّه محروم خواهند شد.

با این اشاره به اصل بحث باز می گردیم و به بررسی آیات و روایات در این زمینه می پردازیم.

سکوت در آیات قرآن مجید

در دو مورد از آیات قرآن مجید مسأله سکوت به عنوان یک ارزش والا مطرح

(۱). توجّه داشته باشید استحباب تحت الحنک در نماز ثابت نیست، آنچه در روایات معتبر آمده است مربوط به تمام حالات است و آن نیز در شرایط فعلی شبهه لباس شهرت دارد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۹

شده است.

نخست در داستان حضرت مریم علیها السلام می خوانیم که در آن لحظات طوفانی که درد سخت زائیدن به او دست داد آن گونه که او را از آبادی به بیابان خشک و خالی کشاند، به قدری غم و اندوه سراسر وجود او را فراگرفته بود که حساب نداشت، مخصوصاً از این که نوزادش متولد شود و رگبار تهمتهای مردم بی ایمان متوجّه او گردد تا آنجا که تقاضای مرگ از خدا کرد؛ در این هنگام ندائی شنید که به او دستور می دهد غمگین مباش پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارائی جاری ساخته (و درخت خشکیده خرما به فرمان او به بار نشست است) ... از آن غذای لذیذ بخور و

از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود تازه) روشن دار و هرگاه انسانی را دیدی و از تو توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته ام و امروز با احدی سخن نمی گویم (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِهِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا - فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا - وَ هَزَّتْ يَدَاكِ بِيَدَيْ النَّخْلِهِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَبِيًّا - فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا؛ فَقُولِي أَنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنسِيًّا) «۱» در این که این ندا کننده جبرئیل بوده است یا نوزاد مریم (یعنی حضرت مسیح) در میان مفسران گفتگو است؛ بعضی این پیام را مناسب مقام جبرئیل دانسته اند ولی به گفته علمامه طباطبائی در «المیزان» تعبیر به «مِنْ تَحْتِهَا» (از پائین پای او) تناسب با حضرت مسیح علیه السلام دارد، افزون بر این ضمیرهایی که در آیه وجود دارد غالباً به حضرت مسیح علیه السلام بر می گردد، و مناسب است که ضمیر در «نادی» نیز به او بر گردد، ولی به هر حال آنچه در اینجا مورد توجه ما است این است که دستور به نذر سکوت، یک دستور الهی بود، خواه به وسیله فرشته الهی (جبرئیل) ابلاغ شده باشد یا به وسیله حضرت مسیح علیه السلام و می دانیم نذر همواره به کاری تعلق می گیرد که دارای رجحان و مطلوبیت الهی باشد، بنابراین «روزه سکوت» - حدّ اقل - در آن اّمّت یک عمل الهی بود،

(۱). سوره مریم، آیات ۲۳ تا ۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۰

و از تعبیر آیه چنین بر می آید

که نذر سکوت برای مردم آن زمان یک کار شناخته شده بود؛ به همین دلیل، هنگامی که مریم با اشاره اظهار داشت که روزه سکوت گرفته ام ظاهراً کسی بر این کار او ایراد نگرفت.

این احتمال نیز داده شده است که روزه او از آب و غذا و کلام بوده نه تنها سکوت.

البته روزه سکوت در شریعت اسلام به خاطر تفاوت شرایط زمان و مکان تحریم شده و در حدیثی از امام سجّاد، علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم «وَصَوْمُ الصُّمِّ حَرَامٌ؛ روزه سکوت حرام است!» (۱)

همین معنی در حدیث دیگری در وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نیز آمده است (۲)

در حدیث دیگری نیز از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «وَلَا صِيْمَتَ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ؛ روزه سکوت از صبح تا به شب در اسلام وجود ندارد!» (۳)

البته یکی از آداب صوم کامل در اسلام این است که انسان هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگی به گناه و سخنان باطل حفظ کند همان گونه که چشم و گوش را باید از آلودگی به گناه محافظت کرد. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَحَدَهُ أَنْ مَرِيْمَ قَالَتْ إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا أَيُّ صِيْمَتًا فَاحْفَظُوا السِّيْتَكُمْ وَغُضُّوا أَبْصَارَكُمْ...؛ روزه تنها از غذا و نوشیدنیها نیست (مگر نمی بیند که) مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ یعنی، سکوت را، بنابراین هنگامی که روزه هستید زبانهای خود را حفظ کنید و چشمان خود را (از گناه) ببندید!» (۴)

به هر حال، از مجموع آیه و روایاتی که در تفسیر آن آمده اهمیّت سکوت

و ارزش آن ظاهر می شود.

در آیه ۱۰ همین سوره (مریم) اشاره دیگری به اهمّیت سکوت دیده می شود آنجا که در داستان «زکریّا» علیه السلام می خوانیم: «هنگامی که مژده تولّد حضرت «یحیی» علیه السلام در آینده نزدیک به او داده شد در حالی که هم خودش پیر و ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضای نشانه ای کرد، (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً) و به او وحی شد که: نشانه تو

(۱). وسائل الشّيعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، باب تحریم صوم الصمت.

(۲). وسائل الشّيعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، باب تحریم صوم الصمت.

(۳). وسائل الشّيعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، باب تحریم صوم الصمت.

(۴). نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۳۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۱

آن است که سه شبانه روز تمام در حالی که زیانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت (تنها زیانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می کند) (قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا).

درست است که در این آیه تحسین یا مذمتی از سکوت نیست، ولی همین اندازه که آن را به عنوان یک آیت الهی برای «زکریّا» قرار داد دلیل بر این است که ارزش الهی دارد.

همین معنی در سوره آل عمران، آیه ۴۱ نیز آمده است که «زکریّا» پس از شنیدن این مژده بزرگ (مژده صاحب فرزند شدن، آن هم فرزند صالح و بسیار برجسته ای همچون یحیی علیه السلام) تقاضای آیت و نشانه ای از پروردگارش کرد، در پاسخ به او فرمود: آیت و نشانه تو آن است که سه روز جز با اشاره و رمز با مردم سخن نخواهی گفت (قَالَ آيَتُكَ

أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَلَّا رَمَزًا).

بعضی از مفسران احتمال داده اند که خود داری زکریا از سخن گفتن با مردم جنبه اختیاری داشته نه این که زبان او بی اختیار جز با ذکر خدا باز نمی شده؛ و به تعبیر دیگر، او مأمور به روزه سکوت در آن سه روز بود.

«فخر رازی» این قول را از «ابو مسلم» نقل می کند و آن را تفسیر زیبا و معقولی می شمرد، ولی این تفسیر با محتوای آیه چندان سازگار نیست؛ زیرا زکریا در خواست آیه و نشانه ای برای آن بشارت الهی کرده بود و سکوت اختیاری نمی تواند دلیل بر این معنی باشد جز با تکلف.

به هر حال، این گفتگوها درباره تفسیر آیه در آنچه ما به دنبال آن هستیم یعنی ارزش سکوت از نظر قرآن تأثیر چندانی ندارد؛ زیرا از آیات بالا بخوبی استفاده می شود که سکوت یک ارزش والا داشته که به عنوان یک آیت الهی ارائه شده است.

سکوت در روایات اسلامی

اهمیت «صیمت» (سکوت) در روایات اسلامی بازتاب بسیار گسترده ای دارد، و نکته های دقیق و ظریفی درباره آن بیان شده، و آثار و ثمرات آن با تعبیرات جالبی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۲

تشریح شده است، که به بخشی از آن ذیلاً اشاره می شود.

۱- در زمینه تأثیر سکوت در تعمیق تفکر و استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَامِتًا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ وَالْمُؤْمِنُ قَلِيلٌ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ وَالْمُنَافِقُ كَثِيرُ الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ؛ هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می کند، و مؤمن کمتر سخن

می گوید و بسیار عمل می کند، و منافق بسیار سخن می گوید و کمتر عمل می کند.» (۱)

۲- در حدیث دیگری در همین زمینه از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «دَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ وَ دَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ؛ نشانه عاقل فکر کردن و نشانه فکر کردن، سکوت نمودن است.» (۲)

۳- در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: «اَكْثَرُ صَمْتِكَ يَتَوَفَّرُ فِكْرُكَ وَ يَسْتَنْزِلُ قَلْبُكَ وَ يَسْلَمُ النَّاسُ مِنْ يَدِكَ؛ بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود، و عقلت نورانی گردد، و مردم از دست (و زبان) تو سالم بمانند!» (۳)

از این روایات بخوبی استفاده می شود که رابطه دقیق میان بارور شدن فکر و اندیشه، با سکوت وجود دارد؛ دلیل آن هم روشن است، زیرا قسمت مهمی از نیروهای فکری انسان در فضول کلام و سخنان بیهوده از میان می رود؛ هنگامی که انسان سکوت را پیشه می کند، این نیروها متمرکز می گردد، و فکر و اندیشه را به کار می اندازد، و ابواب حکمت را به روی انسان می گشاید؛ به همین دلیل، مردم سخن گفتن بسیار را دلیل کم عقلی می شمردند و افراد کم عقل سخنان بیهوده بسیار می گویند.

۴- از بعضی از روایات استفاده می شود که یکی از مهمترین عبادات سکوت است؛ از جمله، در مواعظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابو ذر می خوانیم: «ارْبَعٌ لَا يُصِيبُهُنَّ إِلَّا الْمُؤْمِنُ، الصَّمْتُ وَ هُوَ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ...؛ چهار چیز است که تنها نصیب مؤمن می شود، نخست سکوت است که سرآغاز عبادت می باشد...» (۴)

(۱). بحار الأنوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۱۲.

(۲). همان مدرک، صفحه ۳۰۰.

(۳). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۶۶۷، شماره ۱۰۸۲۵.

(۴).

۵- از بعضی از احادیث استفاده می شود که پرگویی مایه قساوت و سنگدلی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «كَانَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا تَكْثِرِ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ الَّذِينَ يَكْثُرُونَ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَاسِيَهُ قُلُوبُهُمْ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ؛ حضرت مسیح علیه السلام می فرمود؛ جز به ذکر خدا سخن زیاد مگوئید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می گویند دلهایی پر قساوت دارند ولی نمی دانند!» (۱)

۶- در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: سکوت نه تنها از اسباب علم و دانش است، بلکه راهنما به سوی هر خیر و نیکی است؛ فرمود: «إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ أَنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ سکوت دری از درهای دانش است، سکوت محبت می آورد، و دلیل و راهنمای همه خیرات است.» (۲)

این که می فرماید: سکوت محبت می آورد به خاطر این است که بسیاری از رنجشها و عداوتها از نیش زبان زدن و تعبیرات نامناسب درباره اشخاص حاصل می شود، و سکوت انسان را از آن نجات می دهد.»

۷- سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است. چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: که مردی نزد آن حضرت آمد (و طالب سعادت و نجات بود) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت می سازد، عرض کرد آری ای رسول خدا!

سپس دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داد و فرمود: «فَاصْمُتْ لِسَانَكَ
الَّا مِنْ خَيْرٍ؛ سکوت اختیار کن جز از نیکیها» و در پایان افزود:

«هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می برد.» (۳)

۸- بی شک یکی از آثار مثبت سکوت، آراسته شدن به زیور وقار است. همان گونه که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه
السلام می خوانیم: «الصَّمْتُ يَكْسِبُكَ الْوَقَارَ، وَ يَكْفِيكَ مَثْوَاهُ الْأَعْيَادِ؛ سکوت لباس وقار بر تو می پوشاند و مشکل عذر
خواهی را از تو بر می دارد!» (۴)

شخصی که زیاد سخن می گوید؛ اشتباهات فراوانی دارد که هم از ابّهت او می کاهد، و هم او را وادار به عذر خواهی مکرر
می کند.

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۴، (باب الصَّمْتُ و حفظ اللسان، حدیث ۱۱).

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۳.

(۳). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۳.

(۴). غرر الحکم، شماره ۱۸۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۴

۹- همین معنی به شکل گویاتری در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است، فرمود: «أَنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ بِلَاغَةٌ فَفِي
الصَّمْتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعِثَارِ؛ اگر در سخن گفتن، بلاغت بوده باشد، در سکوت سلامت از لغزشهاست!» (۱)

از این حدیث استفاده می شود که سکوت حتی بر سخنان بلیغ گاهی برتری دارد!

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امام حسن علیه السلام پایان می دهیم هرچند در این زمینه احادیث فراوان دیگری باقی
مانده که ذکر همه آنها ما را از روشی که در این مباحث داریم دور می سازد؛ فرمود: «نِعْمَ الْعَوْنُ الصَّمْتُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ

وَ اِنْ كُنْتَ فَصِيحًا؛ سكوت ياور خوبی است در بسیاری از موارد، هرچند سخن گویی فصیح باشی! «۲»

رفع یک اشتباه

آنچه در بالا درباره اهمّیت سکوت و آثار سازنده و مثبت آن در تعمیق تفکر آدمی و جلوگیری از اشتباهات و مصون ماندن از انواع گناهان و حفظ شخصیت و ابّهت و وقار، و عدم نیاز به عذرخواهی های مکرر و مانند آن آمد، به این معنی نیست که سخن گفتن همه جا نکوهیده و مذموم باشد، و انسان از همه چیز لب فرو بندد، چرا که این خود آفت بزرگ دیگری است.

هدف از ستایش سکوت در آیات و روایات اسلامی، باز داشتن از پرگویی و سخنان لغو و بیهوده و گفتارهای اضافی و غیر لازم است و گرنه در بسیاری از موارد، سخن گفتن، واجب و لب فرو بستن و سکوت، حرام مسلم است.

مگر نه این است که نعمت بیان به صورت بزرگترین نعمت در سوره الرّحمن بعد از نعمت آفرینش انسان شمرده شده است، و یکی از بزرگترین افتخارات نوع بشر داشتن

(۱). غرر الحکم، شماره ۳۷۱۴.

(۲). میزان الحکمه، ماده صمت، حدیث ۱۰۸۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۵

زبان گویا و قدرت بر تکلم است.

بسیاری از عبادات بزرگ مانند نماز، مراسمی از حج، تلاوت قرآن و اذکار، به وسیله زبان انجام می شود:

امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم علوم واجبه، ارشاد جاهل، تنبیه غافل، و راهنمایی به سوی حق و عدالت، و بسیاری از شؤون تعلیم و تربیت به وسیله زبان انجام می گیرد؛ هیچ دانشمند و صاحب فکری نمی گوید در این گونه موارد باید سکوت کرد. آنچه مایه بدبختی انسان و بازداشتن او از

تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است سخنان اضافی و به اصطلاح «فضول الکلام» است؛ بنابراین، باید از هرگونه افراط و تفریط در این مسأله شدیداً پرهیز کرد.

امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام در این باره سخنی دارد، که سخن آخر و قول فصل است و حقّ مطلب را بخوبی ادا فرموده است.

کسی از آن حضرت پرسید: آیا سخن گفتن افضل است یا سکوت؟ امام علیه السلام در جواب فرمود:

«لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ فَأَذَا سَلِمَا مِنَ الْآفَاتِ فَالْكَلَامُ أَفْضَلُ مِنَ السُّكُوتِ. قِيلَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: لِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ، أَمَّا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ، وَ لَا اسْتَحَقَّتِ الْجَنَّةُ بِالسُّكُوتِ وَ لَا اسْتَوْجِبَتْ وِلَايَةٌ بِالسُّكُوتِ وَ لَا تَوَقَّيْتُ النَّارَ بِالسُّكُوتِ أَمَّا ذَلِكَ كُلُّهُ بِالْكَلَامِ، مَا كُنْتُ لِأَعْدَلَ الْقَمَرِ بِالشَّمْسِ أَنْكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ وَ لَسْتُ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ»؛ هر کدام از این دو آفاتی دارد، هر گاه هر دو از آفت در امان باشد، سخن گفتن از سکوت افضل است، عرض شد ای پسر رسول خدا چگونه است این مطلب؟ فرمود: این به خاطر آن است که خداوند متعال، پیامبران و اوصیای آنها را به سکوت مبعوث و مأمور نکرد، بلکه آنها را به سخن گفتن مبعوث کرد، هرگز بهشت با سکوت به دست نمی آید، و ولایت الهی با سکوت حاصل نمی شود، و از آتش دوزخ با سکوت رهایی حاصل نمی شود، همه اینها به وسیله کلام و سخن به دست می آید، من هرگز ماه را با خورشید یکسان نمی کنم، حتی هنگامی که می خواهی فضیلت

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۶

سکوت را بگویی با کلام

آن را بیان می‌کنی و هرگز فضیلت کلام را با سکوت شرح نمی‌دهی!» (۱)

بی‌شک «سکوت» و «سخن گفتن» هر کدام جائی و مقامی دارد و هر یک از آنها دارای جنبه‌های مثبت و جنبه‌های منفی است، و بی‌شک جنبه‌های مثبت سخن گفتن فزونتر از جنبه‌های منفی آن است؛ ولی از آنجا که جنبه‌های مثبت سخن گفتن هنگامی آشکار می‌شود که انسان در مراحل تهذیب نفس توفیق کافی یافته باشد؛ به همین دلیل کسانی را که در آغاز راهند بیشتر توصیه به سکوت می‌کنند، و بعد از کسب سلطه بر هوای نفس و به اصطلاح مالک زبان شدن، مأمور به سخن گفتن و هدایت مردم می‌شوند.

در اینجا معیار روشنی داریم، هرگاه ما سخنانی را که در شبانه روز می‌گوییم روی یک نوار ضبط کنیم و بعد با دقت و سختگیری و خالی از تعصب به بررسی آن پردازیم مشاهده می‌کنیم که از میان صدها یا هزاران کلمه که در طول یک شبانه روز از ما صادر شده، مقدار کمی از آن مربوط به اهداف الهی یا حوائج زندگی و ضروریات حیات می‌باشد و بقیه فضول کلام و سخنان اضافی است که در لا به لای آن احیاناً مطالب ناروا و گناه آلود یا سخنان مشکوک و مشتبه می‌باشد.

هدف از سکوت مبارزه با انبوه فضول کلام و سخنان اضافی و بی‌هدف، و احیاناً بی‌معنی یا گناه آلود است.

این نکته نیز شایان توجه است که «صمت» و «سکوت» هر چند در منابع اصلی لغت تقریباً به یک معنی تفسیر شده است، ولی در کلمات بعضی از علمای اخلاق تفاوتی در میان آن دو دیده می‌شود؛ به این

معنی که، سکوت ترک کلام بطور مطلق است، ولی «صَمْت» به معنی ترک سخن گفتن در اموری است که هدف صحیحی را تعقیب نمی کند (تَرْكُ مَا لَا يَغْنِيهِ) و آنچه برای سالکان الی اللّٰه و راهیان راه خدا و علاقه مندان به تهذیب نفس ضرورت دارد، بیشتر «صمت» است نه «سکوت». (دَقَّتْ كُنَيْد)

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۷۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۷

اصلاح زبان

اشاره

آنچه در بحث پیشین، یعنی اهمّیت سکوت و صمت و تأثیر آن در تهذیب نفوس و اخلاق گذشت، در واقع یکی از طرق اساسی برای پیشگیری از آفات زبان است، چرا که زبان مهمترین کلید دانش و فرهنگ و عقیده و اخلاق است؛ و اصلاح آن سرچشمه همه اصلاحات اخلاقی، و انحراف آن سبب انواع انحرافات است؛ بنابراین، بحث اصلاح زبان بحثی فراتر از مسأله سکوت می باشد.

اصلاح زبان و گفتار از آنجا اهمّیت فوق العاده در بحثهای اخلاقی به خود گرفته، که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیت انسان و مهمترین دریچه روح است.

به تعبیر دیگر، آنچه بر صفحه روح انسان نقش می بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لا به لای گفته های او ظاهر می شود. جالب این که اطباء پیشین سلامت و انحراف مزاج انسان را نیز از مشاهده زبان او کشف می کردند، و در آن زمان که مسأله آزمایش خون و ترشحات بدن، یا عکسبرداری وجود نداشت، زبان به عنوان تابلویی برای تشخیص سلامت و بیماری دستگاههای درون شمرده می شد، و پزشکان آگاه، با یک نگاه به زبان، بسیاری از مسائل را درباره سلامتی و بیماری افراد کشف می کردند.

در مورد مسائل اخلاقی و

فکری نیز همین امر صادق است؛ زبان می تواند تابلویی برای کشف انواع مفاسد اخلاقی درونی مورد استفاده قرار گیرد؛ همان گونه که آلودگی زبان می تواند انعکاس وسیعی در روح انسان داشته باشد.

روی این جهات، همواره علمای اخلاق اهمّیت خاصی برای اصلاح زبان قائل بوده و هستند، و اصلاح آن را گام مهمّی برای تقویت فضائل اخلاق، و تکامل روح می شمردند.

در حدیث معروفی که در لا به لای کلمات قصار مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده این حقیقت منعکس شده است؛ آنجا که می فرماید: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن بگویند تا شناخته شوید، چرا که شخصیت انسان در زیر زبان او نهفته شده است.» (۱)

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۹۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۸

و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ؛ ایمان کسی استقامت و راستی پیدا نمی کند، مگر این که قلب او راستی و استقامت یابد قلب نیز راستی و استقامت نمی یابد مگر این که زبان راستی و استقامت پیدا کند.» (۱)

با این اشاره به اصل سخن باز می گردیم، و بحث را در چهار محور آغاز می کنیم:

۱- اهمّیت زبان به عنوان یک نعمت بزرگ الهی

۲- رابطه نزدیک اصلاح زبان با اصلاح روح و فکر و اخلاق

۳- آفات زبان

۴- اصول کلی جهت مبارزه با آفات زبان

در محور اوّل، قرآن مجید در دو آیه از سوره «بلد» و «الرحمن» حقّ سخن را ادا کرده است.

در سوره بلد، آیه ۸ تا ۱۰، می خوانیم: «الْمَ نَجْعَلُ لَهُ عَيْنَيْنِ - وَ

لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ - وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ؛ آیا برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم- و یک زبان دو لب؟- و او را به خیر و شرش هدایت نمودیم!»

آیات فوق در مقام بیان بزرگترین نعمتهای الهی است، نعمت چشم و زبان و لبها، نعمت هدایت، و معرفت خیر و شر.

براستی زبان از شگفت انگیزترین اعضای بدن انسان است و وظائف سنگین برعهده دارد که بر عهده هیچ یک از اعضاء بدن نیست؛ علاوه بر این که کمک مؤثری به بلع غذا می کند و در جویدن نقش مهمی دارد و مرتباً لقمه غذا را به زیر چکش دندانها هل می دهد ولی به قدری این کار ماهرانه انجام می گیرد که خود را از ضربات دندانها دور نگه می دارد، در حالی که دائماً در کنار آن و چسبیده به آن است!

گاهی بندرت هنگام جویدن غذا زبان خود را جویده ایم و این عضو بسیار ظریف و آسیب پذیر آزرده شده، و فهمیده ایم که اگر آن مهارت فوق العاده در زبان نبود که خود

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۷ محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۹

را از ضربات دندانها حفظ کند همه روز چه بر سر ما می آمد!

اضافه بر این، بعد از خوردن غذا فضای دهان و دندانها را کاملاً جاروب و تمیز می کند.

ولی از همه مهتر مسأله سخن گفتن است که با حرکات بسیار سریع و منظم و پی در پی و جست و خیز زبان در جهات ششگانه، انجام می گیرد.

جالبتر این که خداوند برای سخن گفتن وسیله ای برای انسان قرار داده که بسیار سهل التناول و در دسترس همگان است؛ نه خسته می شود،

نه ملالی به آن دست می دهد، و نه هزینه ای دارد.

و از آن عجیب تر، مسأله استعداد تکلم در انسان است که در روح آدمی به عنوان یک عنایت بزرگ الهی به ودیعه گذارده شده و انسان می تواند جمله بندی های نامحدودی در اشکال بی شمار برای بیان مقاصد بسیار متنوع خود ترتیب دهد.

اضافه بر این، آن چنان استعدادی برای وضع لغات مختلف به او داده که محصول آن هزاران نوع زبان است؛ و با گذشت زمان، بر آن نیز افزوده می شود.

با این حال، آیا عجیب است که خداوند از این نعمت در آیات بالا به عنوان یکی از بزرگترین نعمتهایش یاد کند؟

شایان توجه این که: در آیات بالا نعمت «لبها» را در کنار زبان قرار داده چرا که از یک سو بسیاری از حروف الفبا به کمک لبها ادا می شود، و وسیله مؤثری است برای بریدن اصوات و کلمات و تنظیم حروف در کنار یکدیگر.

و از سوی دیگر، وسیله بسیار مؤثری است برای کنترل زبان و مهار کردن آن، همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «خداوند متعال به انسانها می گوید: يَا ابْنَ آدَمَ اِنَّ نَازِعَكَ لِسَانَكَ فِي مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ اَعْتَتَكَ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ؛ ای فرزند آدم! اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام در چنان حالتی لب فرو بند!» (۱)

(۱). مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۴ ذیل آیه مورد بحث. و نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۵۸۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۰

در آغاز سوره الرحمن (آیات ۱ تا ۴) نیز تعبیر بسیار مهمی درباره نعمت

بیان که مولود زیان است آمده، و بعد از ذکر نام خداوند «رحمان» که رحمتش دوست و دشمن را احاطه کرده، اشاره به مهمترین مواهب الهی یعنی قرآن و سپس اشاره به آفرینش انسان و بعد نعمت بیان را به عنوان یک موهبت عظیم بیان می‌دارد و می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ - عَلَّمَ الْقُرْآنَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ - عَلَّمَهُ الْبَيَانَ؛ خداوند رحمان - قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید - (و) به او بیان آموخت.»

به این ترتیب، نعمت بیان را به عنوان مهمترین نعمتها بعد از آفرینش انسان ذکر می‌کند.

اگر نقش بیان را در تکامل و پیشرفت زندگی انسانها و پیدایش و گسترش تمدن‌ها در نظر بگیریم یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ الهی نبود، هرگز انسان نمی‌توانست دانشها و تجربیات خود را به آسانی از نسلی به نسل دیگر انتقال دهد، و سبب پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد.

بی شک اگر یک روز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود، همان روز جامعه انسانی به قهقرا باز می‌گردد.

بیان، ابزاری دارد و نتیجه‌ای، که ما به خاطر عادت کردن به سخن گفتن هر دو را ساده می‌پنداریم، در حالی که کاری است بسیار ظریف و پیچیده و هنری است بسیار مهم و بی‌نظیر.

زیرا از یک سو، دستگاههای صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می‌کنند، هوای فشرده در ریه‌ها، تارهای صوتی را به صدا در می‌آورند و این صداها با کمک زبان و لبها و دندانها و فضای دهان و حلق، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصی به وجود می‌آورند، و آن صدای ممتدی که از حنجره بیرون می‌آید به وسیله ابزار فوق

در اشکال و اندازه های مختلف بریده و چینش پیدا می کند و حروف الفبا و کلمات را تشکیل می دهد.

وضع لغات که پایه اصلی سخن گفتن است و برحسب انواع نیازهای مادی و معنوی صورت می گیرد، خود داستان عجیبی دارد که اگر تعدّد زبانها را (که به گفته بعضی از دانشمندان هم اکنون بالغ بر سه هزار زبان در دنیا داریم در نظر بگیریم) پیچیدگی و اهمّیت

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۱

این موضوع روشتر می شود، بویژه این که می دانیم که این عدد نیز نقطه پایانی زبانهای بشری نیست و با گذشت زمان لغات تازه و زبانهای دیگری تدریجاً به وجود می آید.

به هر حال، نعمت بیان از مهمترین و شگفت انگیزترین نعمتها و مواهب الهی است که آسایش و آرامش و پیشرفت و تکامل انسانها رابطه بسیار نزدیکی با آن دارد.

این مسأله در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد، از جمله در سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَا الْإِنْسَانُ لَوْ لَا اللِّسَانَ إِلَّا صُورَةٌ مُّمَثَّلَةٌ، أَوْ بَهِيمَةٌ مُّمَثَّلَةٌ!؛ اگر زبان نبود انسان چه بود؟! چیزی جز یک مجسمه یا حیوان رها شده در بیابان!» (۱)

امام در این گفتار پر معنی حقّ مطلب را درباره اهمّیت زبان بیان کرده و می فرماید آنچه انسان را از حیوانات ممتاز ساخته است همین نعمت زبان اوست.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ؛ تمام زیبایی انسان در زبان است!» (۲)

همین معنی به تعبیر دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ وَ الْكَمَالُ فِي الْعَقْلِ؛ زیبایی انسان در زبان اوست، و کمال او در

این احادیث را با حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از اینهاست، فرمود: «انَّ فِي الْإِنْسَانِ عَشْرَ خِصَالٍ يُظْهِرُهَا لِسَانُهُ: شَاهِدٌ يُخْبِرُ عَنِ الضَّمِيرِ، وَحَاكِمٌ يَفْصِلُ بَيْنَ الْخِطَابِ، وَنَاطِقٌ يَرُدُّ بِهِ الْجَوَابَ، وَشَافِعٌ يُدْرِكُ بِهِ الْحَاجَةَ، وَوَاصِفٌ يَعْرِفُ بِهِ الْأَشْيَاءَ، وَآمِرٌ يَأْمُرُ بِالْحَسَنِ، وَوَاعِظٌ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ، وَمُعَزٌّ تَسْكُنُ بِهِ الْأَخْزَانُ، وَحَاضِرٌ (حَامِدٌ) تُجَلَى بِهِ الضَّغَائِنُ وَ مُوْتَقٌ تَلُدُّ بِهِ الْأَسْمَاعُ؛

در انسان ده خصلت است که آنها را با زبان ظاهر می کند:

شاهدی است که از درون خبر می دهد.

و داوری است که حق و باطل را از هم جدا می سازد.

و سخنگویی است که به سؤالات پاسخ می گوید.

(۱). غرر الحکم، شماره ۹۶۴۴.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۱، حدیث ۲۴.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۸۰، حدیث ۶۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۲

و شفاعت کننده ای است که سبب وصول به نیازها است.

و توصیف کننده ای است که اشیاء را معرفی می کند.

و امیری است که به نیکیها دعوت می نماید.

و واعظی است که از قبیح باز می دارد.

و تسلی دهنده ای است که غمها با او فرو می نشیند.

و ستایشگری است که زنگار کینه ها را از دلها پاک می کند.

و هنرمندی است که گوشها به سبب او لذت می برند. «۱»

و جهت حسن ختام در این بحث به سراغ سخنی از «مَجْهَالِیْضَاءُ فِی تَهْذِیْبِ الْاِحْیَاءِ» می‌رویم:

او در آغاز سخن تحت عنوان «کتاب آفات اللسان» چنین می‌گوید: «زبان از نعمتهای بزرگ الهی، و از لطائف و شگفتیهای صنعت اوست، جرمش کوچک و طاعت و جرمش بزرگ است، چرا که کفر و

ایمان با شهادت زبان شناخته می شوند و این دو نهایت طاعت و طغیان است؛ هیچ موجود و معدوم، و خالق و مخلوق، و امور پنداری و واقعی، و مضمون و موهوم نیست، مگر این که زبان درباره آن سخن می گوید، و به اثبات و نفی درباره آن می پردازد.

«این خاصیتی است که در هیچ یک از اعضاء وجود ندارد، چرا که چشم غیر از رنگها و صورتها را نمی بیند، و گوش جز صداها را نمی شنود، و دست تنها با اجسام سرو کار دارد؛ و به همین ترتیب سایر اعضاء بدن، در حالی که میدان زبان گسترده است و هیچ حدّ و مرزی ندارد، جولانگاه آن در نیکیها وسیع و در شرّ و بدیها گسترده تر است، هر کس زبانش را رها کند و هیچ نظارتی بر آن نداشته باشد، شیطان او را در هر میدانی وارد می سازد و به لبه پرتگاه آتش می راند.» «۲»

رابطه زبان با فکر و اخلاق

بی شک زبان دریچه روح آدمی است، یعنی از لابه لای کلمات هر کس بخوبی

(۱). کافی، جلد ۸، صفحه ۲۰، حدیث ۴.

(۲). المحجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۳

می توان به اعماق درون او پی برد؛ و بعکس سخنان و کلمات هر کس در روح و جان او اثر می گذارد و تدریجاً آن را به رنگ خود در می آورد و به این ترتیب این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

از میان آیات قرآن مجید، آیه ۳۰ سوره محمّد صلی الله علیه و آله گواه بر این است که میان زبان و فکر و اخلاق، رابطه خاصی است به گونه ای که با توجه به کلماتی که بر

زبان جاری می شود می توان اعماق ضمیر انسان را کاوش کرد، و با استفاده از همین رابطه از قدیم ترین ایام و بویژه امروز، برای پی بردن به نیات، افکار و اسرار درون اشخاص از بازجویی های ماهرانه و حساب شده استفاده کرده و می کنند.

در این آیه که درباره منافقین آمده چنین می خوانیم: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ؛ اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی (ولی این کار لزومی ندارد) تو می توانی آنها را از سخنانشان بشناسی، و خداوند اعمال همه شما را می داند.»

به گفته «راغب» در «مفردات»، «لحن» به معنی منحرف ساختن سخن از قواعد و سنن خاص آن است؛ یا اعراب غلطی به آن بدهند و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور از «لحن القول» در آیه شریفه همین معنی اخیر است، یعنی از کنایه ها و تعبیرات دو پهلو یا مودیانه منافقان می توانی آنها را بشناسی و به اسرار درون آنها پی ببری!

در حدیثی از «ابو سعید خدری» آمده است که می گوید: «لَحْنُ الْقَوْلِ بُغْضُهُمْ عَلَيَّ بَنَ ابِيطَالِبٍ، وَ كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ بِبُغْضِهِمْ عَلَيَّ بَنَ ابِيطَالِبٍ؛ منظور از لحن قول کینه و عداوت علی بن ابی طالب علیه السلام است (یعنی یکی از مصداقهای روشن آن، ابراز و دشمنی با آن حضرت می باشد). و ما منافقان را در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله از کینه توزی آنها با علی علیه السلام می شناختیم.»^(۱)

(۱). مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۰۶، ذیل آیه مورد بحث - مضمون این حدیث را بسیاری

از معاریف اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند از جمله «احمد حنبل» در کتاب «فضائل» و «ابن عبد البر» در «استیعاب»، و «ذهبی» در «تاریخ اول الاسلام» و «ابن اثیر» در «جامع الاصول» و غیر آنها.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۴

در روایات اسلامی بطور گسترده به رابطه این دو اشاره شده است از جمله:

۱- در حدیث معروفی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم:

«ما اضمَمَ احَدٌ شَیْئاً اَلَّا ظَهَرَ فِی فَلَائِتِ لِسَانِهِ وَ صِفَمَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ انسانی چیزی را در درون خود پنهان نمی کند مگر این که در سخنانی که از دهان او می پرد، یا آثاری که در چهره و قیافه او منعکس می گردد، آشکار می شود!» (۱)

این سخن که می تواند یکی از پایه های روانکاوی و روانشناسی را تشکیل دهد گویای این حقیقت است که زبان آینه تمام نمای روح آدمی است.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: *الْاِنْسَانُ لُجْبُهُ لِسَانُهُ؛ خلاصه وجود انسان در زبان اوست!* (۲)

۳- در حدیث جالب دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: *«قُلْتُ اَرْبَعًا، اَنْزَلَ اللهُ تَصْدِيقِي بِهَا فِی كِتَابِهِ، قُلْتُ الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ فَاِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ، فَاَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ، قُلْتُ فَمَنْ جَهَلَ شَیْئاً عَادَاهُ، فَاَنْزَلَ اللهُ، بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ، وَ قُلْتُ فَيَمَهُ كُلُّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُ، فَاَنْزَلَ اللهُ فِی قَصَبِهِ طَالُوتَ اَنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَشِيْرَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ، وَ قُلْتُ الْقَتْلُ يُقِلُّ الْقَتْلَ، فَاَنْزَلَ اللهُ وَ لَكُمْ فِی الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا اَوْلِيَ الْاَلْبَابِ؛ من چهار سخن (در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله) گفتم و خداوند (این افتخار را*

به من داد که) تصدیق آن را در کتابش نازل فرمود؛ من گفتم (شخصیت) انسان زیر زبانش نهفته شده است و هنگامی که سخن بگوید ظاهر می شود، خداوند متعال در این زمینه چنین نازل فرمود: آنها (منافقان) را از طرز سخنانشان می شناسی (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ «۳»؛ من گفتم هر کسی نسبت به چیزی جاهل است، دشمن آن است؛ و خداوند نازل فرمود: بلکه آنها تکذیب کردند چیزی را که بر آن آگاهی نداشتند. (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ «۴»؛ من گفتم قیمت هر کسی به اندازه کار خوبی است که می تواند انجام دهد، و خداوند در قصه طالوت چنین نازل فرمود: خداوند او را از میان شما برگزیده، و او را در علم و توانایی جسمی وسعت بخشیده است. (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۶.

(۲). بحار، جلد ۷۸، صفحه ۵۶

(۳). سوره محمد، آیه ۳۰.

(۴). سوره یونس، آیه ۳۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۵

عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَهُ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ «۱»

؛ من گفتم کشتن سبب می شود که کشتن کم شود (قصاص سبب کاهش آدم کشی است.)، خداوند چنین نازل فرمود: برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان عقل! (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ «۲») «۳» -۴- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: يُشَدُّ عَلَى عَقْلِ كُلِّ امْرٍ بِمَا يَجْرِي عَلَى لِسَانِهِ؛ آنچه بر زبان هر کس جاری می شود، دلیل بر میزان عقل اوست! «۴»

باز از همان امام بزرگوار علیه السلام جمله گویا و پر معنی دیگری در این زمینه وارد شده است آنجا که می فرماید: «إِيَّاكَ وَ الْكَلَامَ

فِي مَا لَا تَعْرِفُ طَرِيقَتَهُ وَلَا تَعْلَمُ حَقِيقَتَهُ فَإِنَّ قَوْلَكَ يَدُلُّ عَلَى عَقْلِكَ وَ عِبَادَتُكَ تُنَبِّئُ عَنْ مَعْرِفَتِكَ؛ بر حذر باش از این که درباره چیزی سخن بگویی که راه و رسم آن را نمی دانی و از حقیقت آن آگاه نیستی، زیرا گفتار تو دلیل بر میزان عقل توست، و چگونگی عبادت تو از میزان معرفت تو خیر می دهد!» (۵)

کوتاه سخن این که، اهمّیت زبان و نقش بسیار حسّاس و مؤثر آن در ساخت شخصیت بشر و جامعه انسانی بقدری زیاد است که بر هیچ کس پوشیده نیست؛ به همین دلیل، در آیات و روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد و آنچه در بالا آمد تنها بخشی از آن بود.

بدیهی است نعمتهای بزرگ الهی سرمایه عظیمی هستند که خطرات و آفات آن نیز به همان اندازه عظیم است؛ کوهها هر چه عظیم تر و بلندتر باشند برکات و آثار آنها بیشتر است؛ ولی به همان نسبت، سقوط از آنها نیز خطرناک تر می باشد.

معروف است: «در کنار کوههای بلند درّه های عمیق وجود دارد» و به همین ترتیب در کنار نعمتهای بزرگ خطرات بزرگی نهفته شده است. نیروی اتم اگر در مسیر سازندگی قرار گیرد دنیایی را می تواند آباد کند، و اگر مبدّل به بمبهای ویرانگر شود قادر است در مدّت کوتاهی جهان را به ویرانی کشاند و از همین جا دریچه ای به سوی آفات زبان می گشاییم.

(۱). سوره بقره، آیه ۲۴۷.

(۲). سوره بقره، آیه ۱۷۹.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۳.

(۴ و ۵). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۶

آفات اللسان (خطرات زبان)

همان گونه که در بالا اشاره شده به همان نسبت که برکات زبان و آثار

سازنده آن زیاد است، آفات و گناهانی که به وسیله آن انجام می‌گیرد و آثار مخرب‌بی که در فرد و جامعه دارد بسیار زیاد می‌باشد.

محقق بزرگوار مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجّه البیضاء»، و «غزالی» در «احیاء العلوم» بحث بسیار مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده اند، از جمله غزالی بیست نوع انحراف و آفت برای زبان شمرده؛ به این ترتیب:

۱- گفتگو کردن در اموری که به انسان مربوط نیست (و در سرنوشت او اثر مادی و معنوی ندارد).

۲- بیهوده گویی و پرحرفی

۳- گفتگو در امور گناه آلود مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده

۴- جدال و مرء (منظور از «جدال» جزو بحث‌هایی است که برای تحقیر دیگران انجام می‌شود، و «مرء» به معنی بحث‌هایی است که به عنوان اظهار فضل و برتری جویی است).

۵- خصومت و نزاع و لجاج در کلام

۶- تکلف در سخن گفتن و تصنع در سجع و قافیه پردازی و مانند آن

۷- بد زبانی و دشنام

۸- لعن کسی که مستحق لعن نیست

۹- غنا و اشعار (منظور اشعاری است که محتوای باطل دارد یا با آهنگ لهوی خوانده می‌شود).

۱۰- مزاح و شوخی‌های رکیک و زشت

۱۱- سخریه و استهزای دیگران

۱۲- فاش کردن اسرار مردم

۱۳- وعده‌های دروغین

۱۴- دروغ و خبرهای خلاف گفتن

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۷

۱۵- غیبت کردن

۱۶- سخن چینی (حرف این را برای آن بردن و میان دو نفر یا دو گروه نفاق و آشوب بپا کردن).

۱۷- نفاق در سخن (که در تعبیرات عربی به چنین کسان ذواللسانین گفته می شود؛ مثلاً، در پیش رو چیزی بگوید و

در پشت سر چیز دیگر).

۱۸- مدح نا به جا و ستایش از کسانی که شایسته ستایش نیستند

۱۹- نسنجیده و بی مطالعه سخن گفتن که غالباً توأم با خطاها و خلافها است

۲۰- سؤال از مسائل پیچیده ای که درک آن خارج از توان فکری سؤال کننده است

دقت و بررسی نشان می دهد که آفات زبان منحصر به آنچه در بالا آمده نیست هر چند بخش مهمی از آن را تشکیل می دهد؛ و شاید نظر مرحوم فیض کاشانی و غزالی نیز احصاء تمام گناهان زبان نبوده است؛ به همین دلیل، موارد دیگری را می یابیم که می توان بر آن بیست مورد افزود، مانند موارد دهگانه زیر:

۱- تهمت زدن

۲- شهادت به باطل

۳- خودستایی

۴- نشر شایعات بی اساس و اکاذیب، و اشاعه فحشاء، هر چند به عنوان ذکر احتمال باشد.

۵- خشونت در سخن و بی ادبی در کلام

۶- اصرار بی جا (مانند اصرار بنی اسرائیل در مورد گاوی که مأمور به ذبح آن بودند).

۷- ایذاء دیگران با گفتار، و به اصطلاح نیش زبان زدن

۸- مذمت کسی که سزاوار مذمت نیست

۹- کفران و ناسپاسی با زبان

۱۰- تبلیغ باطل و تشویق بر گناه و امر به منکر و نهی از معروف

شاید نیاز به توضیح نباشد که آنچه در بالا آمد نیز تمام گناهان زبان را تشکیل نمی دهد بلکه موارد سی گانه فوق، قسمت عمده آن است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۸

ولی ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که بعضی در این زمینه افراط کرده اند، و گاه برای بالا بردن عدد گناهان زبان،

گناهانی که مربوط به زبان نیست، جزء گناهان زبان شمرده اند؛ مانند: اظهار فقر

و ناداری، و بدعت و بدعتگذاری در دین، و تفسیر به رأی، و جاسوسی و امثال این امور که هر یک گناه مستقلی است؛ و گاه ممکن است با زبان یا قلم و گاه با اعمال دیگر انجام شود؛ و قرار دادن اینها در زمره گناهان ویژه زبان، زیاد مناسب به نظر نمی رسد؛ زیرا اگر بخواهیم این گونه محاسبه کنیم تمام گناهان و همه رذائل اخلاقی مانند، ریا، حسد، تکبر، قتل نفس و زنا، همه اینها را به نوعی می توان با زبان مرتبط کرد.

گاه نیز آمده اند یکی از آفات زبان را شاخه شاخه کرده اند و هر کدام را عنوان مستقلی شمرده اند، مانند تندی سخن با استاد، تندی سخن با پدر و مادر، صدا زدن به نامهای زشت و مانند اینها.

به هر حال، بهتر است در اینجا مانند همه جای دیگر از افراط و تفریط بپرهیزیم هر چند تقسیمات، تغییر مهمتی در اصل بحث ایجاد نمی کند.

اصول کلی برای دفع خطرات زبان

اشاره

حال که روشن شد زبان در عین این که یکی از بزرگترین نعمتهای پروردگار است تا چه اندازه خطرناک می تواند باشد تا آنجا که سرچشمه گناهان بی شمار می گردد، و خرمن سعادت انسان را به آتش می کشد، باید به فکر بود که با رعایت کدام اصول می توان این خطر بزرگ را بر طرف کرد یا به حد اقل رسانید؟

از روایات اسلامی و کلمات بزرگان اخلاق و رهروان سیر و سلوک الی الله اموری استفاده می شود که ما آنها را به عنوان اصول کلی برای مبارزه با آفات زبان می آوریم:

۱- توجه جدی به خطرات زبان!

برای پرهیز از خطرات هر موجود خطرناک قبل از هر چیز توجه کامل به خطرات آن

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۹

لازم است، هر روز که انسان از خواب بیدار می شود باید به خودش توصیه کند که باید مراقب خطرات زبانش باشد زیرا این عضو می تواند تو را به اوج سعادت برساند و یا بر خاک ذلت و شقاوت بنشاند؛ اگر غافل شوی همچون حیوان درنده غافلگیری، تو را می درد.

این معنی بطرز زیبایی در روایات اسلامی وارد شده است.

در حدیثی از «سعید بن جبیر» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«اِذَا اضْيَبِحَ ابْنُ آدَمَ اضْيَبِحَتِ الْاَعْضَاءُ كُلُّهَا تَشِيَتُكْفِي اللِّسَانُ اِنِّي تَقُولُ اَتَّقِ اللّهَ فَاِنَّكَ اِنْ اَسِيْتَقَمْتَ اَسِيْتَقَمْنَا وَ اِنْ اَعْوَجَجْتَ اَعْوَجَجْنَا؛ هنگامی که فرزندان آدم صبح می کنند تمام اعضای بدن به زبان هشدار می دهند و می گویند تقوای الهی را در مورد ما مراعات کن، چرا که اگر تو به راه راست بروی ما نیز به راه راست می رویم و اگر تو به راه کج بروی ما نیز به

در حدیث دیگری از امام علی ابن الحسین علیه السلام آمده است: «أَنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصِيبُ بِحُتْمٍ؟ فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ أَنْ تَرَكَتْنَا وَ يَقُولُونَ اللَّهُ اللَّهُ فِينَا، وَ يُنَاشِدُونَهُ وَ يَقُولُونَ أَنَّمَا نُثَابُ وَ نُعَاقَبُ بِكَ؛ زَبَانَ انْسَانٍ هَر رَوْز صَبِيحَ بَه تَمَامِ اَعْضَاءِ بَدَنِ نَظَرِ مِي اَفْكَند و مِي گوید: صَبِيحَ شَمَا چگونہ است؟ مِي گویند خوب است اگر تو ما را به حال خود واگذاری! (سپس اضافه می کنند) خدا را، خدا را، رعایت حال ما را بکن، و به او قسم می دهند و مِي گویند ما به واسطه تو مشمول ثواب یا عقاب واقع می شویم!» «۲»

۲- سکوت

در بحثهای گذشته گفتار مشروحي درباره اهميت سکوت داشتيم و روايات زيادي در مورد اهميت سکوت نقل شده و در آيات قرآن اشارات پر معنایی درباره سکوت دیديم؛ اين به خاطر آن است که هر قدر انسان کمتر سخن بگوید لغزشهای او کمتر است،

(۱). محجّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

(۲). کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۵، حدیث ۱۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۰

و هر قدر بیشتر سکوت کند سلامت او بیشتر خواهد بود.

اضافه بر این، ممارست بر سکوت سبب می شود که انسان زبانش را در اختیار خود بگیرد، و از طغیان و سرکشی آن بکاهد و به این ترتیب به جائی می رسد که جز حق نگوید و جز به رضای خداوند سخن نراند.

باید توجه داشت که مراد از سکوت، سکوت مطلق نیست- زیرا بسیاری از مسائل مهم زندگی اعم از معنوی و مادی و اطاعات و عبادات و نشر علوم و فضائل و اصلاح در میان مردم، از طریق

سخن گفتن است - بلکه منظور از قَلَهُ الْكَلَامِ (کم سخن گفتن) یا به تعبیر دیگر، خاموشی، در برابر سخنان فساد انگیز یا مشکوک و بی محتوا و مانند آن است.

به همین دلیل، در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

مَنْ كَثَرَ كَلَامَهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ، وَمَنْ كَثَرَ خَطَاؤَهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ؛ کسی که سخن بسیار بگوید خطا و لغزش او فراوان می شود؛ و کسی که خطا و لغزشش فراوان گردد، حیاء او کم می شود؛ و کسی که حیائش کم شود، پرهیزگاری اش کم می شود؛ و کسی که ورعش کم شود، قلبش می میرد؛ و کسی که قلبش بمیرد، داخل آتش دوزخ می شود! «۱»

همین مضمون با تعبیر فشرده تری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است «۲».

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ يَنْفَعُ وَ كَثِيرُهُ قَاتِلٌ؛ سخن مانند دارو است، اندکش مفید و کثیرش قاتل است!» «۳»

۲- حفظ زبان

(نخست اندیشه کردن سپس گفتار)

اگر انسان پیش از آن که شروع به سخن گفتن کند در محتوا و انگیزه و نتیجه سخنان خود کمی بیندیشد، بسیاری از لغزشهای زبان و گناهان، از او دور می شود. آری! بی مطالعه سخن گفتن است که انسان را در انواع گناهان که از این عضو مخصوص سرچشمه می گیرد، غوطه ور می سازد!

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۴۹.

(۲). محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۶.

(۳). غرر الحکم، شماره ۲۱۸۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۱

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «انَّ

لِسَانَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَاءَ قَلْبِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ، ثُمَّ أَمَضَاهُ بِلِسَانِهِ، وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ إِمَامَ قَلْبِهِ، فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمَضَاهُ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زَبَانُ الْإِنْسَانِ بِإِيمَانٍ فِي وَرَاءِ قَلْبِهِ أَوْ قَرَارٌ دَارِدٌ، هُنَّ كَامِي كِه اِرَادَه سَخْن كَفْتَن كَنْد، نَخَسْت دَر آن مِي اَنْدِشَد، سِپَس بَا زَبَانَش آن رَا اَمْضَا مِي كَنْد؛ وَلِي زَبَانُ مُنَافِقٍ دَر جَلْوِ قَلْبٍ اَوْسْت، هُنَّ كَامِي كِه تَصْمِيمٌ بِه كَفْتَن چِيزِي بَكِيرِد نَحَسْت آن رَا بَا زَبَانَش اَمْضَا مِي كَنْد وَ دَر آن نَمِي اَنْدِشَد! «۱»

همین مضمون با کمی تفاوت در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه در کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است.

و در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام چنین می خوانیم: قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فَمِهِ وَ فَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ؛ قَلْبُ نَادَانٍ دَر دِهَانِ اَوْسْت، وَ دِهَانُ دَانَا دَر دَلِ اَوْ! «۲»

بدیهی است مراد از قلب در این جا همان عقل و فکر است، و بودن زبان در جلو قلب، یا در عقب آن، کنایه از تفکر و اندیشه درباره محتوای سخن یا عدم آن است.

راستی چه می شد اگر همیشه ما پیش از آن که سخن را آغاز کنیم فکر خود را به کار می گرفتیم و درباره انگیزه ها و نتیجه ها و محتوای سخنان خود می اندیشیدیم که آیا این سخن بیهوده است یا زیانبار یا هتک حرمت مؤمن یا حمایت از ظالم و مانند آن، یا این که سخنی است برای خدا، و در طریق امر به معروف و نهی از منکر و حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم، و مورد رضای حق و سبب خوشنودی بندگان خدا!

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی

عليه السلام که جامع همه مباحث بالا است و بر دل انسان نور و صفا می پاشد پایان می دهیم، فرمود: «انْ احْبَبْتَ سَلَامَةَ نَفْسِكَ وَسَتَرَ مَعَايِبِكَ فَاقْلِلْ كَلَامَكَ وَاكْثِرْ صِيَمَتَكَ، يَتَوَفَّرُ فِكْرُكَ وَ يَسْتَبْرِزُ قَلْبُكَ؛ اگر دوست داری از سلامت نفس برخوردار شوی و عیوب و کاستیهای پوشیده بماند، کمتر سخن بگویی و بیشتر خاموش باش تا فکرت قوی، و قلبت نورانی گردد!» (۳)

این بود خلاصه نقش زبان در تهذیب نفس و پاکی اخلاق و اصول کلی مربوط به

(۱). المحجّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۵.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۷۴.

(۳). تصنیف غرر الحکم، صفحه ۲۱۶، شماره ۴۲۵۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۲

حفظ زبان؛ البته، درباره جزئیات هر یک از انحرافات و گناهان زبان مانند غیبت و تهمت و دروغ و سخن چینی و نشر اکاذیب و اشاعه فحشاء و غیر آن بحثهای مشروحی داریم که به خواست خدا در جلد دوم این کتاب که پس از پایان بحثهای کلی درباره اصول اخلاقی وارد آن می شویم، خواهد آمد.

خودشناسی و خداشناسی

اشاره

یکی دیگر از گامهای نخستین در راه اصلاح نفس و تهذیب اخلاق و پرورش ملکات والای انسانی، خودشناسی است.

چگونه ممکن است انسان به کمال نفسانی برسد و عیوب خود را اصلاح کند و رذائل اخلاقی را از خود دور سازد در حالی که خویشتن را آن گونه که هست نشناخته باشد!

آیا بیمار تا از بیماری خود آگاه نگردد به سراغ طبیب می رود؟

آیا کسی که راه خود را در سفر گم کرده، تا از گمراهی خویش با خبر نشود به جستجوی دلیل راه بر می خیزد؟

آیا انسان تا از وجود دشمن در اطراف خانه اش

با خبر نشود، اسباب دفاع را آماده می سازد؟

به یقین پاسخ تمام این سؤالها منفی است، همین گونه آن کس که خود را نشناسد و از کاستیها و عیوب خویش با خبر نشود، به دنبال اصلاح خویش و بهره گیری از طیبان مسیحا نفس روحانی، نخواهد رفت.

با این اشاره به اصل مطلب باز می گردیم، و رابطه خودشناسی و تهذیب نفس و همچنین رابطه خداشناسی و تهذیب نفس را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- رابطه خود شناسی و تهذیب نفس

چگونه خودشناسی سبب تهذیب نفوس می شود؟ دلیل آن روشن است زیرا:

اولاً: انسان از طریق خود شناسی به کرامت نفس و عظمت این خلقت بزرگ الهی و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۳

اهمیت روح آدمی که پرتوی از انوار الهی و نفعه ای از نفعات ربّانی است پی می برد؛ آری! درک می کند که این گوهر گرانبها را نباید به ثمن و بهای ناچیز فروخت و به آسانی از دست داد!

تنها کسانی خود را آلوده رذائل اخلاق می کنند و گوهر پاک روح انسانی را به فساد و نابودی می کشانند که از عظمت آن بی خبرند.

ثانیاً: انسان با شناخت خویشتن به خطرات هوای نفس و انگیزه های شهوت و تضاد آنها با سعادت او پی می برد، و برای مقابله با آنها آماده می شود.

بدیهی است کسی که خود را نشناسد از وجود این انگیزه ها بی خبر می ماند و شبیه کسی است که گرداگرد او را دشمن گرفته، امّا او از وجود آنان غافل و بی خبر است؛ طبیعی است که چنین کسی خود را آماده مقابله با دشمن نمی کند و سرانجام ضربات سنگینی از سوی دشمن دریافت می دارد.

ثالثاً: انسان با شناخت نفس خویش به استعدادهای گوناگونی که برای پیشرفت و

ترقی از سوی خداوند در وجود او نهفته شده است پی می برد و تشویق می شود که برای پرورش این استعدادها بکوشد، و آنها را شکوفا سازد؛ گنجهای درون جان خویش را استخراج کند و گوهر خود را هویدا سازد.

کسی که عارف به نفس خویش نیست به انسانی می ماند که در جای جای خانه او گنجهای پر قیمتی نهفته شده ولی او از آنها آگاهی ندارد، ممکن است از گرسنگی و تنگدستی در آن بمیرد، در حالی که در زیر پای او گنجهایی است که هزاران نفر را سیر می کند.

رابعاً: هر یک از مفاسد اخلاقی ریشه هایی در درون جان انسان دارد، با خود شناسی، آن ریشه ها شناخته می شود، و درمان این دردهای جانکاه را آسان می سازد، و به این ترتیب راه وصول به تهذیب را در برابر انسان هموار می کند.

خامساً: از همه مهمتر این که خودشناسی بهترین راه برای خدا شناسی است، و چنان که خواهد آمد، خداشناسی و آگاهی از صفات جلال و جمال حق، قوی ترین عامل برای پرورش ملکات اخلاقی و کمالات انسانی و نجات از پستی و حسیض رذائل و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۴

رسیدن به اوج قلّه فضائل است.

و اگر به مطالب گذشته این جمله را بیفزاییم که رذائل اخلاقی زندگی انسانی را به تباهی می کشد و جامعه بشری را در بحرانهای سخت گرفتار می سازد، و شاهد زندگی را در کام انسانها مبدّل به شرننگ می کند، به اهمّیت خود شناسی و خود آگاهی برای زندگی انسانها بیشتر پی خواهیم برد.

در کتاب «اعجاز روانکاوی» نوشته «کارل میننجر» چنین آمده است: «خود آگاهی عبارت از این است که هم از قوای مثبت و

مهر

انگیز نهاد خود آگاهی داشته باشیم و هم از نیروهای منفی که موجب نابودی ما می گردد و ما را به خاک سیاه می افکند؛ ندیده گرفتن قوای منفی یا خودداری از اشاره به وجود آنها در خودمان یا دیگران، پایه های زندگی را متزلزل می کند.»^۱

در کتاب «انسان موجود ناشناخته» جمله ای آمده است که شاهد خوبی برای بحث ما است؛ می گوید: «بدبختانه در تمدن صنعتی شناخت انسان مورد توجه قرار نگرفته است، و برنامه زندگی بر وفق ساختمان طبیعی و فطری پایه گذاری نشده است؛ لذا با همه درخشندگی موجب رستگاری نشده است؛ پیشرفت علم به دنبال هیچ طرحی صورت نگرفت و (تقریباً) اتفافی بود ... اگر «گاليله» و «نیوتن» و «لاووازیه»، نیروی فکری خود را صرف مطالعه روی جسم و روان آدمی کرده بودند، شاید نمای دنیای، امروز فرقه های زیادی با آنچه امروز است می داشت.»^۲

و به خاطر این امور است که خداوند یکی از مجازاتهای هوسبازان متمرّد را خود فراموشی قرار داده و به مسلمانان هشدار می دهد که: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خداوند به سبب آن، آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت، نباشید! و آنها فاسقان (حقیقی) و گنهکارانند.»^۳

جمله:

(۱). اعجاز روانکاوی، صفحه ۶.

(۲). انسان موجود ناشناخته، صفحه ۲۲.

(۳). سوره حشر، آیه ۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۵

۲- خودشناسی در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده اثرات بسیار پر ارزشی برای خودشناسی آمده است، که ما را از هرگونه توضیح بی نیاز می سازد؛ از ۱- در حدیثی

از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ؛ كَسَى كَه خُود رَا بِشَنَاسَد، بَه سَعَادَت وَ رَسْتكَارِی بَزْرَك نَایِل شَدَه اسْت!» (۱)

۲- و در نقطه مقابل آن چنین می فرماید: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بُعِدَ عَنِ سَبِيلِ النَّجَاهِ وَ خَبِطَ فِي الضَّلَالِ وَ الْجَهَالَاتِ؛ كَسَى كَه خُود رَا نَشَنَاسَد، اَز طَرِیْق نَجَات دُور مِی شُود وَ دَر گَمراهی وَ جَهْل گَرفتار مِی آید!» (۲)

۳- در تعبیر دیگری از همان امام همام آمده است: «الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَاعْتَقَهَا وَ نَزَّهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا؛ عَارِف حَقِیقِی كَسَى اسْت كَه خُود رَا بِشَنَاسَد، وَ (اَز قید وَ بند اسارت) آزاد سازد، وَ آن رَا اَز هَر چِیز كَه او رَا اَز سَعَادَت دُور مِی سَازد پاك وَ پاكیزه كند!» (۳)

از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که معرفت نفس (خودشناسی) سبب آزادی از قید و بند اسارتها و پاکسازی از رذائل اخلاقی است.

۴- باز حدیث دیگری از همان پیشوای بزرگ علیه السلام می خوانیم: «اَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةَ لِنَفْسِهِ اخَوْفُهُمْ لِرَبِّهِ؛ كَسَى كَه بَیْش اَز هَمه خُود رَا بِشَنَاسَد، بَیْش اَز هَمه، خُوف پَروردگار خُواهد داشت!» (۴)

از این حدیث نیز رابطه نزدیکی میان احساس مسؤولیت و خوف پروردگار که سرچشمه تهذیب نفس است با خودشناسی استفاده می شود.

۵- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهِدَهَا؛ وَ مَنْ جَهِلَ نَفْسَهُ اَهْمَلَهَا؛ كَسَى كَه خُود رَا بِشَنَاسَد، بَه جِهَاد بَا نَفْس بَر مِی خِیزد وَ كَسَى كَه خُود رَا

(۱). غرر الحکم، حدیث ۹۹۶۵.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۹۰۳۴.

(۳). غرر الحکم، طبق المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۷۳.

(۴). غرر الحکم، حدیث ۳۱۲۶.

نشاند آن را رها می سازد!» (۱)

مطابق این حدیث پایه اصلی جهاد با نفس که طبق صریح روایات جهاد اکبر نامیده شده، خود شناسی است.

۶- در نهج البلاغه در کلمات قصار، از همان بزرگوار آمده است: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ؛ کسی که (در سایه خود شناسی) برای خود، کرامت و شخصیت قائل است، شهواتش در نظرش خوار و بی مقدار خواهد بود (و به آسانی تسلیم هوی و هوس نمی شود)!» (۲)

۷- همان گونه که خودشناسی پایه مهم تهذیب نفس و تکامل در جنبه های اخلاقی و مسائل دیگر است، جاهل بودن به قدر خویش، سبب بیگانگی از همه چیز و دوری از خدا می گردد؛ لذا در حدیث دیگری از امام دهم، امام هادی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ؛ کسی که نزد خود قدر و قیمتی ندارد، از شر او ایمن نباش!» (۳)

از مضمون آنچه در این بحث آمد، به روشنی می توان استفاده کرد، که یکی از پایه های اصلی پرورش فضائل اخلاقی و تکامل معنوی، خودشناسی و معرفه النفس است، و تا انسان این مرحله دشوار و این گردنه صعب العبور را پشت سر نگذارد، به هیچ یک از مقامات معنوی نایل نخواهد شد؛ به همین دلیل، علمای بزرگ اخلاق تأکید و اصرار زیادی بر این دارند که رهروان این راه باید به خود شناسی پردازند، و از این امر حیاتی غافل نشوند.

۳- خود شناسی وسیله خداشناسی است

۳- خود شناسی وسیله خداشناسی است

قرآن مجید با صراحت می گوید: «ما آیات آفاقی و انفسی (عجائب آفرینش خداوند در جهان بزرگ و در درون وجود انسان) را به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که

او حَقِّ اسْتِ. (سَمَّ نُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) (۴)

(۱). تفسیر المیزان (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۳، ماده معرفت، صفحه ۱۸۸۱).

(۲). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۰۹.

(۳). تحف العقول، کلمات قصار امام هادی علیه السلام.

(۴). سوره فصلت، آیه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۷

در جای دیگر می فرماید: در درون وجود شما آیات خداست، آیا نمی بینید؟

(وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ) «۱» بعضی از محققان از آیه مربوط به عالم ذر نیز همین استفاده را کرده اند که «معرفه النفس» پایه «معرفه الله» است، آنجا که می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا؛ به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود (و اسرار وجودشان را به آنها نشان داد و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری گواهی می دهیم!» «۲»

در تفسیر المیزان می خوانیم: «انسان هر قدر متکبر باشد، و فراهم بودن اسباب زندگی او را به غرور وا دارد، نمی تواند این حقیقت را انکار کند که مالک وجود خویش نیست، و استقلالی در تدبیر خویشتن ندارد، چه این که اگر مالک خویشتن بود، خود را از مرگ و سایر آلام و مصائب زندگی باز می داشت، و اگر مستقل به تدبیر خویش بود، هرگز نیاز به خضوع در مقابل عالم اسباب نداشت ... بنابراین، نیاز ذاتی انسان به پروردگار و مالک مدبر، جزء حقیقت وجود اوست، و فقر و نیاز بر پیشانی جاننش

نوشته شده، این حقیقتی است که هر کس از کمترین شعور انسانی برخوردار باشد به آن اعتراف می کند، و تفاوتی میان عالم و جاهل و صغیر و کبیر، در این مسأله نیست!

«بنابراین، انسان در هر مرحله ای از انسانیت باشد، به روشنی می بیند که مالک و مدبّر و پروردگاری دارد، چگونه نبیند در حالی که نیاز ذاتی خود را به روشنی می بیند.

«لذا بعضی گفته اند که آیه اشاره به حقیقتی می کند که انسان در زندگی دنیا آن را در می یابد که در همه چیز از شئون حیات خود، نیازمند است- نیازمند به بیرون وجود خود- پس معنی آیه شریفه این است که ما انسانها را به نیاز و احتیاجشان آگاه ساختیم و آنها به ربوبیت ما اعتراف کردند.» (۳)

به این ترتیب ثابت می شود که شناخت حقیقت نفس انسان با صفات و ویژگیهایش،

(۱). سوره ذاریات، آیه ۲۱.

(۲). سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

(۳). تفسیر المیزان جلد ۸، صفحه ۳۰۷. ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۸

سبب معرفه الله و شناخت خداست.

حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ هر کس خود را بشناسد پروردگارش را خواهد شناخت.» نیز ناظر به همین است.

این حدیث گاهی به صورت بالا، و گاه به صورت مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاه از امیر مؤمنان علی علیه السلام و گاه از صحف ادریس، نقل شده است.

در بحار الانوار از کتاب ادریس پیامبر علیه السلام در صحیفه چهارم که صحیفه معرفت است چنین نقل شده: «مَنْ عَرَفَ الْخَلْقَ عَرَفَ الْخَالِقَ، وَ مَنْ عَرَفَ الرَّزْقَ عَرَفَ الرَّازِقَ، وَ

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ کسی که مخلوق را بشناسد خالق را می‌شناسد، و کسی که رزق را بشناسد رازق را می‌شناسد، و کسی که خود را بشناسد پروردگارش را می‌شناسد.» (۱)

به هر حال مضمون این حدیث در چند جای از بحار الانوار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا سایر معصومین علیهم السلام یا ادريس پیامبر علیه السلام نقل شده است و همچنین از امام علی بن ابی طالب علیه السلام در غرر الحکم. (۲)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بعد از ذکر این حدیث شریف می‌فرماید: «شیعه و سنی این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و این یک حدیث مشهور است.» (۳)

۴- تفسیرهای هفتگانه برای حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ

برای این حدیث شریف، تفسیرهای گوناگونی گفته شده یا می‌توان گفت، از جمله:

۱- این حدیث در حقیقت اشاره به «برهان نظم» است، یعنی هر کس شگفتیهای ساختمان روح و جسم خود را بداند و به اسرار و نظامات پیچیده و حیرت‌انگیز این اعجوبه خلقت پی برد، راهی به خدا به روی او گشوده می‌شود؛ زیرا این نظم عجیب و

(۱). بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ۴۵۶- در جلد ۵۸ بحار، صفحه ۹۹، و جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳، این حدیث به عنوان کلام معصوم علیه السلام و در جلد ۲، صفحه ۳۲ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۷۹۴۶.

(۳). تفسیر المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۶۹ (بحث روانی ذیل آیه ۱۰۵، سوره مائده).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۹

آفرینش شگفت‌انگیز نمی‌تواند از غیر مبدأ عالم و قادری، سرچشمه گرفته باشد.

بنابراین، شناختن خویشتن سبب معرفه

اللَّهُ است.

۲- ممکن است این حدیث اشاره به «برهان وجوب و امکان» باشد، چرا که اگر انسان دقت در وجود خویش کند می بیند وجودی است از هر نظر وابسته و غیر مستقل، علم و قدرت و توانایی و هوشیاری و سلامت و بالاخره تمام هستی او با شاخ و برگهایش، وجودی است غیر مستقل و نیازمند که بدون اتکا به یک وجود مستقل و بی نیاز، یک لحظه امکان ادامه بقاء او نیست. او به اصطلاح شبیه به معانی حرفیه است که در ضمن جمله به کار می روند، و در واقع بدون وابستگی معانی اسمیه، مفهوم و معنی خود را بکلی از دست می دهند؛ (مثلاً، هنگامی که گفته می شود: «من از خانه به سوی مسجد رفتم» واژه «از» و «تا» بدون تکیه بر «خانه» و «مسجد»، هیچ مفهومی ندارد. بنابراین، معانی اسمیه است که به معانی حرفیه مفهوم می بخشد.) و به این ترتیب هر کس خود را با این ویژگی بشناسد خدای خود را خواهد شناخت، چرا که وجود وابسته بدون وجود مستقل غیر ممکن است.

۳- حدیث می تواند اشاره به «برهان علت و معلول» باشد؛ برای این که انسان هر گاه در وجود خویش کمی دقت کند می فهمد که روح و جسم او معلول علت دیگری است که او را در آن زمان و مکان خاص به وجود آورده، هنگامی که به سراغ علت وجود خویش (فی المثل پدر و مادر) می رود باز آنها را معلول علت دیگری می بیند، و هنگامی که سلسله این علت و معلول را پی گیری می کند، به اینجا می رسد که آنها نمی توانند تا بی نهایت پیش بروند چرا که تسلسل لازم می آید و

بنابراین، باید این سلسله به جایی ختم شود که علت نخستین و به تعبیر دیگر علت العلل و واجب الوجود است، هستی اش از درون ذاتش می جوشد و در هستی خود محتاج دیگری نیست. هنگامی که انسان خودش را با این وصف بشناسد به خدای خویش پی می برد.

(۱). راجع به تسلسل، برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن جلد دوم، صفحه ۶ مراجعه کنید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۰

۴- این حدیث می تواند اشاره به «برهان فطرت» باشد، یعنی هرگاه انسان به زوایای قلب خود و اعماق روح خود پی ببرد، نور الهی و توحید که در درون فطرت اوست، بر او آشکار می شود، و از «معرفه النفس» به «معرفه الله» می رسد، بی آن که نیازی به دلیل و استدلال داشته باشد.

۵- این حدیث می تواند ناظر به «مسأله صفات خدا» باشد، به این معنی که هر کس خویشتن را با صفات ویژه ممکنات و مخلوقات که در اوست بشناسد، به صفات پروردگار پی خواهد برد؛ از محدودیت خویش پی به نامحدود بودن حق تعالی می برد؛ چرا که اگر او هم محدود باشد مخلوق است! و از فنای خویش پی به بقای او می برد، چه اگر او هم فانی می شد مخلوق بود نه خالق، و همچنین از نیاز خویش پی به بی نیازی او، و از ضعف خویش پی به قدرت او می برد. این همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نخستین خطبه به آن اشاره کرده، می فرماید: وَ كَمَالُ الْأَخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ؛ نهایت ایمان

خالصانه به خداوند آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته بدانند، چرا که هر صفتی (از صفات مخلوقات) گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد غیر از صفت است.» (۱)

۶- مرحوم علامه مجلسی تفسیر دیگری از بعضی از علما درباره این حدیث نقل می کند و حاصل آن این است که:

«روح انسان یک موجود لطیف لاهوتی است در صفت ناسوتی (یعنی از جهان ماوراء طبیعت است که با صفات عالم طبیعت ظاهر گشته) و از ده طریق دلالت بر یگانگی و ربوبیت خداوند می کند:

۱- از آنجا که روح مدبّر بدن است می دانیم که جهان هستی مدبّری دارد!

۲- از آنجا که یگانه است دلالت بر یگانگی خالق دارد!

۳- از آنجا که قدرت بر حرکت دادن تن دارد دلیل بر قدرت خداست!

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۱

۴- از آنجا که از بدن آگاه است دلیل بر آگاهی خداوند است!

۵- از آنجا که سلطه بر اعضاء دارد دلیل بر سلطه او بر مخلوقات است!

۶- از آنجا که قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود دلیل بر ازلیت و ابدیت خداست!

۷- از آنجا که انسان از حقیقت نفس آگاه نیست دلیل بر این است که احاطه به کُنه ذات خدا امکان ندارد!

۸- از آنجا که انسان محلی برای روح در بدن نمی شناسد دلیل بر این است که خدا محلی ندارد!

۹- از آنجا که روح را نمی توان لمس کرد دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست!

۱۰- و از آنجا که روح و نفس آدمی دیده نمی شود دلیل بر این است که

خالق روح قابل رؤیت نیست!» (۱)

۷- تفسیر دیگری که برای این حدیث به نظر می‌رسد این که جمله «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» از قبیل تعلیق به محال است، یعنی همان گونه که انسان نمی‌تواند نفس و روح خود را بشناسد خدا را نیز نمی‌تواند حقیقتاً بشناسد.

ولی تفسیر اخیر بعید به نظر می‌رسد و تفسیرهای قبل مناسبتر است و هیچ مانعی ندارد که تمام تفسیرهای بالا در مفهوم این حدیث شریف و پر محتوا جمع باشد.

آری! هر کس خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت، و خود شناسی راهی است به خدا شناسی و به یقین خداشناسی، مهمترین وسیله تهذیب اخلاق و پاکسازی روح و دل از آلودگیهای اخلاقی است چرا که ذات پاکش منبع تمام کمالات و فضائل است و از اینجا روشن می‌شود که یکی از مهمترین گامهای سیر و سلوک و تهذیب نفوس خود شناسی است، ولی خودشناسی موانع زیادی دارد که در بحث آینده به آن اشاره خواهد شد.

(۱). بحار الانوار، جلد ۵۸، صفحه ۹۹ و ۱۰۰

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۲

۵- موانع خودشناسی

نخستین گام برای درمان بیماریهای جسمی شناخت بیماریهاست؛ به همین دلیل، امروز که از طریق آزمایشهای مختلف می‌توان به وجود بیماریهای گوناگون و کم و کیف آنها آگاه شد راه درمان آسانتر است، با پرتونگاری و عکس برداری از شکستگی استخوانها، طیب جراح قدرت می‌یابد که دقیقاً به سراغ محل آسیب دیده برود و به درمان آن پردازد؛ و با تجزیه دقیق خون و ترشحات بدن از وجود هرگونه عامل بیماری آگاه می‌شود.

در بیماریهای روحی و آلودگیهای اخلاقی نیز مطلب دقیقاً همین گونه است.

تا به کمک طبیبان

مسیحا دم اخلاق و راهنمایهای سودمند رهروان این راه، ریشه های رذائل اخلاقی را در خود شناسیم چگونه می توان بر درمان آن دست یافت!

ولی بسیاری از مردم را می بینیم که علائم بیماریهای جسمانی خطرناک را نادیده می گیرند چرا که حبّ ذات به آنها اجازه نمی دهد به بیماری مهمّی در خود اعتراف کنند؛ این گریز از واقعیت غالباً بسیار گران تمام می شود و انسان زمانی مجبور به اعتراف می شود که گاه کار از کار گذشته و کار درمان مشکل یا غیر ممکن شده است!

در بیماریهای اخلاقی نیز مطلب همین گونه است؛ غالباً خود خواهی و حبّ ذات مانع از شناخت صفات رذیله و پذیرفتن عیوب اخلاقی خویش و اعتراف به آن است. بسیار دیده شده که گروهی از مردم در برابر صفات نکوهیده خود در مقام توجیه برمی آیند و خود را فارغ و پیراسته از عیوب و نقائص معرّفی می کنند و با این توجیها نادرست راه درک واقعیتها را بر خود می بندند.

خود شناسی و اعتراف به عیوب خویش شجاعت و شهامت و عزم راسخ و اراده آهنین لازم دارد، و گرنه انسان سعی خواهد کرد بر عیوب خویش سرپوش نهد و اگر عیبی از پرده برون افتاد با تردستی آن را برای همه حتی خودش توجیه نماید!

آری! گاه آشنایی با عیوب خویش وحشتناک است و بسیاری از مردم حاضر نیستند تن به این وحشت بدهند؛ همان گونه که حاضر نیستند به بیماری وحشتناک جسمی خود

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۳

اعتراف کنند ولی این گریز از واقعیت بسیار گران تمام می شود و انسان باید بهای سنگینی را در برابر آن پردازد!

به هر حال، مانع اصلی خود شناسی حجاب

و پرده حبّ ذات و خود خواهی و خود برتر بینی است، و تا این پرده ها کنار نرود خودشناسی ممکن نیست؛ و تا انسان خود شناسی نکند و به نقاط ضعف خویش آگاه نگردد، راه تهذیب اخلاق به روی او بسته خواهد بود.

هشدارهایی که در این زمینه از سوی پیشوایان بزرگ اسلام داده شده گواه زنده این مدّعاست.

در خبری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اذا ارادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ وَ زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَهُ؛ هنگامی که خدا اراده نیکی درباره بنده ای کند او را در امور دین آگاه و در امور دنیا زاهد و نسبت به عیوبش آگاه می سازد!» «۱»

حضرت علی علیه السلام در گفتار کوتاه و پر معنی دیگری می فرماید: «جَهْلُ الْمَرْءِ بِعُيُوبِهِ مِنْ اكْبَرِ ذُنُوبِهِ؛ ناآگاهی انسان نسبت به عیوبش از بزرگترین گناهان اوست.» «۲»

اکنون این سؤال پیش می آید که چگونه انسان می تواند حجاب خود خواهی را بدرّد و به عیوب خویش آشنا شود؟

مرحوم فیض کاشانی در این زمینه بحث مفید و راهگشایی دارد؛ می گوید، برای پی بردن به عیوب خویش چهار راه است:

نخست این که: به سراغ استادی برود که آگاه از عیوب نفس است و بر خفایا و آفات اخلاقی آگاهی دارد، او را حاکم بر نفس خویش سازد و از ارشادات او بهره گیرد، و این در زمان ما کم است!

دوم این که: دوست راستگوی آگاه با ایمانی جستجو کند و او را مراقب خویش سازد تا احوال و افعال او را مورد بررسی دقیق قرار دهد؛ هر گاه اخلاق و افعال ناپسند و عیوب پنهان و آشکاری از او ببیند به او

(۱). نهج الفصاحه، صفحه ۲۶- شبیه همین معنی از امام صادق علیه السلام در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۰ آمده است.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۴

می فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً أَهْدَىٰ إِلَيَّ عُيُوبِي؛ خدا رحمت کند کسی که عیوب مرا به من هدیه کند.» (۱) (تعبیر به هدیه تعبیر جالبی است که دلیل بر اهمّیت فوق العاده این مطلب است) ... ولی این گونه افراد نیز کم اند زیرا دوستان غالباً مدافعه و مجامله می کنند، و بعضی بعکس به خاطر حسد عیوب را بیش از اندازه بزرگ می سازند. به داوود طائی (۲) گفتند: چرا از مردم کناره گیری کردی و با آنها آمیزش نداری؟ گفت: من چه کنم با کسانی که گناهان مرا از من پنهان می کنند!

آری! افراد دیندار شدیداً علاقه داشتند که با استفاده از نصیحت دیگران از عیوبشان آگاه شوند؛ ولی امروز کار ما به جایی رسیده که منفورترین افراد نزد ما کسانی هستند که ما را نصیحت می کنند و از عیوبمان آگاهمان می سازند؛ نه تنها از تذکرات آنها خوشحال نمی شویم، بلکه به مقابله با آنان بر می خیزیم و می گوییم: تو خود نیز دارای این عیوبی، و چنین و چنان کردی، کینه او را به دل می گیریم، و از نصایح او محروم می مانیم!

طریق سوم آن است که: انسان عیوبش را از زبان دشمنانش بشنود، چرا که دشمنان با دقت تمام مراقب لغزشها و عیوب انسانند؛ به همین دلیل، گاهی انسان از دشمن کینه توزش بیش از دوست متملق و چاپلوسش بهره می گیرد.

طریق چهارم این است که: انسان با مردم

معاشرت کند، آنچه را از صفات آنها نکوهیده می بیند در مورد خودش نیز بررسی کند که آیا او نیز دارای این صفات نکوهیده هست یا نیست؟ زیرا مؤمن آئینه و مرآت مؤمن است، و می تواند عیوب خویش را با مشاهده عیوب دیگران ببیند. به عیسی بن مریم علیه السلام گفتند چه کسی تو را ادب آموخت؟

گفت کسی مرا ادب نیاموخت ولی من جهل جاهل را دیدم و در نظر ناپسند آمد و از آن دوری نمودم. (داستان معروف لقمان را که به او گفتند ادب را از که آموختی گفت از بی

(۱). این حدیث در کتاب «تحف العقول» در کلمات قصار امام صادق علیه السلام به این صورت نقل شده: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مِنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي (محبوبترین برادران دینی نزد من کسی است که عیوب مرا به من هدیه کند).

(۲). داود بن نصیر طائی را از بزرگان فقها و زهاد و عباد قرن دوم هجری شمرده اند و همطراز با ابراهیم ادهم و فضیل دانسته اند؛ (لغتنامه دهخدا).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۵

ادبان تعبیر دیگری از این مطلب است. «۱»

عبادت و نیایش روح را پرورش می دهد

اشاره

گام دیگر برای تهذیب اخلاق، توجه به عبادات و نیایشهاست.

برای پی بردن به تأثیر عبادت و نیایش در تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، قبل از هر چیز باید با مفهوم و حقیقت عبادت آشنا شد.

گرچه بحث درباره حقیقت عبادت سخنی مبسوط و گسترده را می طلبد و بزرگان در تفسیر و اخلاق و فقه و حدیث درباره آن سخن بسیار گفته اند، اما در یک اشاره کوتاه چنین می توان گفت: برای یافتن حقیقت عبادت باید به واژه «عبد» و مفهوم آن که ریشه

اصلی عبادت است توجّه نمود.

«عبد» از نظر لغت به انسانی گفته می‌شود که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست؛ در برابر او خود را مالک چیزی نمی‌داند و در اطاعت او سستی بخود راه نمی‌دهد.

بنابراین، عبودیت اظهار آخرین درجه خضوع در برابر کسی است که همه چیز از ناحیه اوست، و بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که تنها کسی می‌تواند «معبود» باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست!

به تعبیر دیگر، و از بُعد دیگر - «عبودیت» نهایت اوج تکامل روح یک انسان و قرب او به خداست، و عبودیت تسلیم مطلق در برابر ذات پاک اوست؛ عبادت تنها رکوع و سجود و قیام و قعود نیست، بلکه روح عبادت تسلیم بی‌قید و شرط در برابر کمال مطلق و ذات بی‌مثالی است که از هر عیب و نقص مبرا است.

بدیهی است چنین عملی بهترین انگیزه توجّه به کمال مطلق و پرهیز از هرگونه آلودگی و ناپاکی است؛ چرا که انسان سعی می‌کند خود را به معبود خویش نزدیک و

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۱۲ تا ۱۱۴ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۶

نزدیکتر سازد تا پرتوی از جلال و جمال او در وجودش ظاهر شود که گاه از آن تعبیر به «مظهر صفات خدا شدن» می‌کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوِيَّةُ؛ عبودیت گوهری است که ربوبیت در درون آن نهفته شده است.» (۱) اشاره به این که عبد تلاش و کوشش می‌کند که خود را در صفات شبیه

معبود سازد و پرتوی از صفات جلال و جمال او را در خود منعکس کند، و نیز انسان در سایه عبودیت به جای می رسد که به اذن پروردگار می تواند در جهان تکوین، تدبیر و تصرف کند، و صاحب ولایت تکویتی شود، همان گونه که آهن سرد و سیاه بر اثر مجاورت با آتش، گرم و سرخ و فروزان می شود؛ این حرارت و نورانیت از درون ذات او نیست بلکه پرتو ناچیزی از آتش به او افتاده و به این رنگ در آمده است.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و چگونگی تأثیر عبادت را در پرورش فضائل اخلاقی در آیات قرآن بررسی می کنیم.

۱- یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (سوره بقره، آیه ۲۱)

۲- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (سوره بقره، آیه ۱۸۳)

۳- وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ (سوره عنکبوت، آیه ۴۵)

۴- اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا- اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا- وَ اِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا- اَلَا الْمُضِلِّينَ- الَّذِيْنَ هُمْ عَلَىٰ صِيَائِهِمْ دَائِمُوْنَ (سوره معارج، آیات ۱۹ تا ۲۴)

۵- خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا (سوره توبه، آیه ۱۰۳)

۶- الَّذِيْنَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ اِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (سوره رعد، آیه ۲۸)

(۱). مصباح الشریعه، صفحه ۵۳۶ (طبق نقل میزان الحکمه، واژه عبد).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۷

۷- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ اِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (سوره بقره، آیه ۱۵۳)

ترجمه:

۱- ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و کسانی را که پیش

از شما بودند آفرید، تا پرهیزگار شوید.

۲- ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد، تا پرهیزگار شوید.

۳- ... و نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد.

۴- به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است- هنگامی که بدی به او رسد بی تاب می کند- و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد)- مگر نماز گزاران- آنها که نماز را پیوسته به جا می آورند.

۵- از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی.

۶- آنان کسانی هستند که ایمان آورده اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!

۷- ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!

تفسیر و جمع بندی

در تمام آیاتی که در بالا آمده، رابطه نزدیکی میان «عبادت» و تقوا و پرهیز از گناه و پرورش فضائل اخلاقی دیده می شود و نشان می دهد کسانی که می خواهند به تهذیب نفس راه یابند باید از در عبودیت و پرستش خداوند وارد شوند؛ سالکان راه خدا، و پویندگان طریق خودسازی و تقوا، باید از نیایش و عبادت یاری طلبند و ناخالصیهای وجود خود را در کوره داغ عشق به خدا بسوزانند و از بین ببرند، و مس وجود خود را با کیمیای عبادت زر کنند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۸

در همین راستا، در نخستین آیه، همه انسانها را بدون استثنا مخاطب

ساخته و راه تقوا را این گونه به آنها نشان می دهد؛ می فرماید: «ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان شما را آفریده پرستش کنید تا پرهیز کار شوید!» (یا ایُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِي مِنَ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)

تکیه بر آفرینش پیشینیان ممکن است اشاره به این باشد که اعراب جاهلی برای توجیه پرستش بتها، تکیه بر فعل پیشینیان داشتند، آیه فوق می گوید خداوند هم آفریدگار شماست و هم آفریننده پیشینیان است؛ آری! او خالق همه کس و همه چیز و مالک همه کس و همه چیز است؛ و تنها او شایسته عبادت است، نه بتها؛ اگر رو به سوی عبودیت خالص او آرید، شکوفه های تقوا بر شاخسار جان شما آشکار می شود؛ و این آلودگیهای اخلاقی شما ناشی از عبادت خرافی شماست.

این آیه رابطه نزدیک تقوا و عبادت را بطور مطلق بیان می کند.

*** در حالی که در آیه بعد به رابطه «روزه»- که یکی از عبادات مهم است- و «تقوا» اشاره شده است؛ می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شده- همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد- تا پرهیزگار شوید!» (یا ایُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)

هرکس به روشنی در می یابد که به هنگام روزه داشتن، نور و صفای تازه ای در دل احساس می کند، خود را به نیکیها نزدیکتر، و از زشتیها و بدیها دورتر می بیند، حتی آمارهای مستند نشان می دهد که در ایام ماه مبارک سطح جرائم در جامعه روزه دار، بسیار پایین می آید، تا آنجا که مأموران انتظامی به اعتراف خودشان در این ماه

به کارهای عقب مانده ماههای دیگر می پردازند!

این امور بخوبی نشان می دهد که هر قدر انسان به عبودیت خداوند نزدیکتر شود از زشتیها دورتر خواهد شد.

*** در سومین آیه، به رابطه نزدیک «نماز» و پرهیز از گناه و فحشاء و منکر اشاره شده

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۹

است؛ در این آیه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یک الگو و اسوه، مخاطب به این خطاب شده است: نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد (وَاقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)

«فحشاء و منکرات» مجموعه افعال غیر اخلاقی است، و می دانیم تمام افعال غیر اخلاقی سرچشمه ای از صفات ضد ارزشی در درون جان انسان دارد؛ و به تعبیر دیگر، همیشه اخلاق درونی است که در اخلاق برونی اثر می گذارد.

تأثیر نماز در باز داشتن از فحشاء و منکر نیز درست به همین دلیل است؛ زیرا نماز با افعال و اذکار بسیار پر محتوایش، انسان را در جهانی برتر و والاتر - جهان قرب به خدا - وارد می کند؛ و این نزدیکی او را از سرچشمه های اصلی فحشاء و منکر که همان هوای نفس و حبّ افراطی به دنیا است دور می سازد.

به همین دلیل، نمازگزاران واقعی کمتر گناه می گردند؛ و هر قدر نماز روح و جان و محتوای بیشتری داشته باشد، به همان نسبت انسان از منکرات و زشتیها دورتر می شود و شکوفه های فضائل و اخلاق در درون جانش آشکارتر می گردد.

*** در چهارمین آیه، بعد از اشاره به بعضی از ردائل اخلاقی مانند جزع و بی تابی به هنگام بروز مشکلات، و بخل

به هنگام دست یافتن به خیرات، تنها نمازگزاران را استثنا می کند، و می فرماید: انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است - هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند - و هنگامی که خوبی به او رسد بخل می ورزد و مانع دیگران می شود - مگر نمازگزاران - آنها که نماز را بطور مرتب به جا می آورند. (انَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا - إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا - وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا - أَلَّا الْمَصْلِينَ - الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ)

این آیات به روشنی ثابت می کند که توجه به ذات پاک پروردگار و عبادت و نیایش در پاکسازی روح و جان از رذائل اخلاقی مانند بخل و جزع و بی تابی اثر مستقیم دارد.

*** در پنجمین آیه، اشاره به تأثیر مسأله زکات در پاکسازی روح و تزکیه نفس می کند و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۰

می دانیم زکات در اسلام یکی از عبادات مهم محسوب می شود؛ می فرماید: از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا)

تعبیر «تزکیه بها» دلیل روشنی بر این حقیقت است که تطهیر و تزکیه نفس به وسیله زکات حاصل می شود، چرا که زکات، رذائل همچون بخل و دنیاپرستی و حرص و آز را از روح، زائل می کند، و نهال نועدوستی و سخاوت و حمایت از مستضعفان را در سرزمین دل پرورش می دهد.

روایاتی که در ذیل این آیه نقل شده است نیز این حقیقت را روشنتر می کند:

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَا تَصَيَّدَ دَقَّ أَحَدُكُمْ بِصَيْدِهِ مِنْ طَيِّبٍ - وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ - إِلَّا أَخَذَهَا الرَّحْمَانُ

بِیَمِینِهِ وَ اِنْ كَانَتْ تَمْرَةً فَتَرَبُّوْ مِنْ كَفِّ الرَّحْمٰنِ فِی الرَّحْمٰنِ حَتّٰی تَكُوْنَ اَعْظَمُ مِنْ الْجَبَلِ؛ هیچ کس از شما صدقه ای از مال حلال نمی پردازد- و البته خداوند جز حلال قبول نمی کند- مگر این که خداوند آن را با دست خود می گیرد، حتی اگر یک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو می کند تا بزرگتر از کوه شود!» (۱)

این حدیث که تشبیه و کنایه پرمعنایی در بردارد اهمیّت فوق العاده این عبادت بزرگ، و ارتباط مستقیم آن را با خدا و مسائل معنوی روشن می سازد.

*** در ششمین آیه، به یکی دیگر از عبادات مهم و معروف، یعنی ذکر خدا اشاره شده و از تأثیر عمیق آن در آرامش دلها، سخن می گوید؛ می فرماید: آنان کسانی هستند که ایمان آورده اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش می پذیرد! (الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ اِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)

آرامش دل همیشه توأم با توکل بر خدا، و عدم وابستگی به مادیات و عشق به زرق و برق دنیا و آز و طمع و بخل و حسد است. چرا که اگر این صفات رذیله در دل باشد، آرامشی در آن نخواهد بود. بنابراین، یاد خدا می تواند اثر عمیقی در دور ساختن

(۱). صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۷۰۲ (طبع بیروت).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۱

انسان از این رذائل داشته باشد، تا شکوفه آرامش بر شاخسار دل آشکار گردد.

به تعبیر دیگر، اگر یک نظر اجمالی به ریشه های ناآرامی روح و پریشانی خاطر و اضطرابها و نگرانیها بیندازیم، می بینیم همه آنها از رذائل اخلاقی سرچشمه می گیرد، ولی یاد

خدا آنها را می خشکاند و ناآرامی را به اطمینان و آرامش مبدل می سازد. «۱»

*** در هفتمین و آخرین آیه، به تأثیر نماز و روزه در تقویت روح انسان اشاره کرده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!» (یا ایُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اسْتَعِیْنُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلٰوَةِ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ)

در بعضی از روایات اسلامی صبر به روزه تفسیر شده است «۲» که یکی از مصداقهای روشن صبر است، و گر نه صبر مفهوم وسیعی دارد که هرگونه استقامت در برابر هوای نفس و وسوسه های شیطان و استقامت در طریق اطاعت پروردگار، و در برابر حوادث ناگوار و مصائب را شامل می شود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که هرگاه کار مهمی برای او پیش می آمد نماز می خواند، سپس آیه وَ اسْتَعِیْنُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلٰوَةِ را تلاوت می فرمود (كَانَ عَلِيٌّ اِذَا اِحَالَهُ اَمْرٌ فَرَعَّ، قَامَ اِلَى الصَّلٰوَةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْاٰیَةَ وَ اسْتَعِیْنُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلٰوَةِ) «۳»

اشاره به این که نماز به من نیرو می بخشد.

آری! این عبادت‌های مهم فضائلی همچون توکل و شجاعت و شهامت و صبر و استقامت را در وجود انسان زنده می کند، و از رذائل اخلاقی همچون جبن و ترس، تردید و دو دلی، و اضطراب و نگرانی در برابر حوادث مهم، و دنیا پرستی، دور می سازد؛ و به

(۱). برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۰، ذیل همین آیه مراجعه فرمایید، که تحلیل روشن و مبسوطی در این زمینه در آنجا آمده است.

(۲). مجمع البیان، جلد ۱، ذیل آیه ۴۵ سوره بقره که مشابه آیه مورد بحث

است؛ و تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۱۶۶، ذیل آیه ۱۵۳، سوره بقره- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که در ذیل آیه «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» فرمود: «الصَّبْرُ هُوَ الصَّوْمُ» (بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۹۴)

(۳). اصول کافی، طبق نقل المیزان، جلد ۱، صفحه ۱۵۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۲

این ترتیب، بخش مهمی از فضائل اخلاقی را در وجود انسان زنده می کند، همان گونه که بخش قابل توجهی از رذائل را می میراند.

*** نتیجه:

از آنچه در بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که عبادات اثر بسیار عمیقی از جهات مختلف در تهذیب اخلاق دارند؛ این تأثیر را می توان در چند جهت خلاصه کرد:

۱- توجه به مبدأ آفرینش و حضور پروردگار در تمام زندگی انسانها سبب می شود که انسان مراقب اعمال و رفتار خویش باشد، و هوای نفس را تا آنجا که می تواند کنترل کند، چرا که عالم محضر خداست، و در محضر خداوند کریم، گناه کردن و راه خلاف پیمودن عین ناسپاسی است.

۲- توجه به صفات جلال و جمال او که در عبادات و مخصوصاً دعاها آمده است، نیایش کننده را دعوت می کند که پرتوی از آن اوصاف کریمه را در درون روح و جان خود منعکس کند و در مسیر تکامل اخلاقی قرار گیرد.

۳- توجه به معاد، همان دادگاه بزرگی که همه چیز در آنجا حسابرسی می شود، نیز اثر باز دارنده قوی و نیرومندی برای پاکسازی روح و جسم انسان دارد.

۴- عبادت و نیایش اگر با حضور قلب و آداب آن باشد، صفا و نورانیت غیر قابل توصیفی می آورد که در برابر آن ظلمات اخلاق رذیله تاب مقاومت ندارد؛

به همین دلیل، انسان پس از یک عبادت آمیخته با حضور قلب، خود را به نیکیها نزدیکتر می بیند.

۵- محتوای عبادات و دعاها مملو است از آموزشهای اخلاقی و بیان راه و رسم سیر و سلوک الی الله، که دقت در آنها نیز درسهای بزرگی به انسان در این زمینه می دهد.

عاشقان خود سازی و سالکان الی الله از طریق عبادت می توانند به هدف والای خود برسند و بدون عبادت و نیایش و مناجات و راز و نیاز با پروردگار مخصوصاً در خلوت و بویژه در سحرگاهان راه به جایی نمی برند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۳

تأثیر عبادات در پالایش روح، در روایات اسلامی

این مسأله در روایات اسلامی بازتاب بسیار وسیع و گسترده ای دارد که به گوشه ای از آن، در ذیل اشاره می شود، و شرح تمام آن در خور کتاب مستقلی است:

۱- در تمام روایاتی که سخن از فلسفه احکام به میان آمده، اشاره به تأثیر عبادت در تهذیب نفوس و پالایش روح و صفای دل شده است؛ از جمله، در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ وَالزُّكَاةَ تَسْبِيحاً لِلرُّزْقِ، وَالصَّيَامَ ابْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ؛ خداوند ایمان را برای تطهیر دل از شرک واجب فرموده، و نماز را برای پاک شدن از تکبر، و زکات را سبب روزی قرار داده، و روزه را وسیله ای برای پرورش اخلاص بندگان...» (۱)

شبهه همین معنی با مختصر تفاوتی در خطبه معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام دیده می شود آنجا که می فرماید: «فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَالزُّكَاةَ تَرْكِيهً لِلنَّفْسِ وَنِمَاءً فِي

الرِّزْقِ، وَ الصَّيَامَ تَثْبِيثًا لِلْإِخْلَاصِ...؛ خداوند ایمان را سبب پاکسازی شما از شرک قرار داده است و نماز را وسیله ای برای تطهیر قلوب از کبر، و زکات را موجب تزکیه نفس (از بخل و حرص و دنیا پرستی) و نموّ روزی، و روزه را عامل تثبیت خلوص نیت. «۲»

۲- در حدیث معروفی که درباره نماز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده، نماز را تشبیه به نهر آب زلال جاری می کند که بر در خانه انسان باشد و همه روز انسان خود را پنج بار در آن شست و شو کند؛ بدیهی است که بر اثر آن، چیزی از آلودگیها در وی باقی نمی ماند؛ این حدیث نیز دلیل روشنی بر این مدعاست. «۳»

و به همین ترتیب، درباره هر یک از عبادات آثاری ذکر شده که شاهد گویای تأثیر عبادت در تهذیب نفوس انسانی است.

۳- در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۲۵۲.

(۲). به کتاب زندگی حضرت فاطمه زهرا (س) مراجعه شود.

(۳). محجّه البيضاء، جلد ۱، صفحه ۳۳۹ (کتاب اسرار الصلاه).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۴

آثار عبادت بطور کلی چنین می خوانیم: «فَأَنْ قَالَ فَلِمَ تَعْبَدُهُمْ؟ قِيلَ لَنَلَّا يَكُونُوا نَاسِينَ لِمَذْكِرِهِ وَ لَا تَارِكِينَ لِأَدْبِهِ، وَ لَا لَاهِينَ عَنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، إِذَا كَانَ فِيهِ صَيِّلَاتُهُمْ وَ قَتَامُهُمْ، فَلَوْ تَرَكُوا بَعِيرَ تَعَبُدٍ، لَطَالَ عَلَيْهِمُ الْإِمْدُ فَفَسَتْ قُلُوبُهُمْ؛ اگر کسی بگوید: چرا خداوند به بندگانش دستور عبادت داده (مگر نیاز به عبادت آنها دارد؟) در پاسخ گفته می شود، این به خاطر آن است که یاد خدا را به فراموشی نسپارند،

و ادب را در پیشگاه او ترک نکنند، و از امر و نهی او غافل نشوند، چرا که در آن صلاح و قوام آنها است، و اگر مردم بدون پرستش و عبادت رها شوند، مدت زیادی بر آنها می گذرد (و از یاد خدا غافل می شوند) لذا دل‌های آنها قساوت پیدا می کند.» (۱)

به این ترتیب، روشن می شود که عبادت پروردگار قلب را بیدار، و روح را هشیار می کند، و مایه یاد خداست که آن نیز خمیر مایه اصلاح درون و برون است.

۴- در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که در ضمن بر شمردن آثار سازنده نماز می فرماید: «مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْإِجَابِ وَالْمُداوَمَةِ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَيْلًا يَنْسِي الْعَبْدُ سَيِّدَهُ وَ مُدَبِّرَهُ وَ خَالِقَهُ، فَيَبْطِرُ وَ يَطْغَى وَ يَكُونُ فِي ذِكْرِهِ لِرَبِّهِ وَ قِيَامِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ زَاجِرًا لَهُ عَنِ الْمَعَاصِي وَ مَانِعًا لَهُ عَنِ أَنْوَاعِ الْفُسَادِ؛ علاوه بر این که عبادت، سبب تداوم ذکر خداوند متعال در شب و روز می شود، تا بنده مولی و مدبر و خالقش را فراموش نکند، و نعمتهای الهی مایه مستی و غرور او نشود، و به طغیان بر نخیزد، و یاد پروردگار و قیام در برابر او، وی را از معاصی باز می دارد و مانع انواع فساد می شود.» (۲)

۵- در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام در مورد آثار نماز و میزان قبولی آن چنین آمده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَنْ قُبِلَتْ صِيَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْ صِيَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ، فَيَقْدِرُ مَا مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ؛ هر کس می خواهد بداند آیا نماز او قبول شده

یا نه ببیند آیا نمازش او را از زشتیها و بدیها باز داشته است یا نه؟ به همان اندازه که او را باز داشته نمازش قبول شده است!»

(۳)

(۱). عیون اخبار الرضا، مطابق نقل نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۳۹، حدیث ۳۹.

(۲). وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه ۴.

(۳). مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۲۸۵، ذیل آیه ۴۵ سوره عنکبوت.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۵

این عبارت با صراحت و وضوح، روشن می کند که نماز صحیح و کامل رابطه مستقیم و تنگاتنگی با مسایل اخلاقی و دعوت به خوبیها و نهی از بدیها دارد؛ و آنها که نمازشان این اثر را ندارد، تنها به جسم نماز پرداخته اند؛ و به تعبیر، دیگر نمازی است اسقاط کننده تکلیف نه مورد قبول پروردگار.

۶- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد فلسفه روزه چنین می خوانیم: «انَّ الصَّوْمَ يُمِيتُ مُرَادَ النَّفْسِ وَ شَهْوَةَ الطَّبَعِ الْحَيَوَانِيِّ، وَ فِيهِ صِيَاءُ الْقَلْبِ وَ طَهَارَةُ الْجَوَارِحِ، وَ عِمَارَةُ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ، وَ الشُّكْرُ عَلَى النِّعَمِ، وَ الْإِحْسَانُ إِلَى الْفُقَرَاءِ، وَ زِيَادَةُ التَّضَرُّعِ وَ الْخُشُوعِ، وَ الْبُكَاءِ وَ جَعْلِ الْإِلْتِجَاءِ إِلَى اللَّهِ، وَ سَيِّبِ انْكِسَارِ الْهَمِّهِ، وَ تَخْفِيفِ السَّيِّئَاتِ، وَ تَضْعِيفِ الْحَسَنَاتِ، وَ فِيهِ مِنَ الْفَوَائِدِ مَا لَا يُحْصَى رَوْزَةُ هَوَايِ نَفْسٍ وَ شَهْوَةِ طَبِيعَتِ حَيَوَانِي رَا مِي رَانْد (وَ طَغْيَانِ آن رَا فَرُو مِي نَشَانْد)، وَ دَرِ آن صَفَايِ قَلْبٍ وَ پَاكِي اَعْضَاءِ، وَ اَبَادِي بِيْرُوْنِ وَ دَرُوْنِ اِنْسَانِ، وَ شُكْرِ بَرِ نَعْمَتِهَا، وَ اِحْسَانِ بَه فُقَرَا، وَ فَرُوْنِي تَضَرُّعِ وَ خُشُوعِ وَ كَرِيَه اِسْت؛ وَ وَسِيْلَه اِي اِسْت بَرَايِ التَّجَاؤِ بَه پَرُوْرْدِ كَارِ، وَ سَبَبِ شُكْسْتَنِ دَلْبَسْتَكِيْهَا وَ

کم شدن سیئات، و فزونی حسنات است؛ و در آن فوائد بشمار می آید.» (۱)

در این حدیث چهارده اثر مثبت برای روزه ذکر شده که مجموعه ای از صفات فضیلت و افعال اخلاقی است.

۷- این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم (و کسانی که مایل باشند مطالب بیشتری را در این زمینه بخوانند به «وسائل الشیعه»، ابواب نخستین هر یک از عبادات، و همچنین به «بحار الانوار» مراجعه کنند)، فرمود: «دَوَامُ الْعِبَادَةِ بُرْهَانُ الظَّفَرِ بِالسَّعَادَةِ؛ استمرار و پی گیری عبادت، دلیلی بر وصول به سعادت است.» (۲)

آری! آنها که می خواهند سعادت مند شوند باید به سراغ نیایش پروردگار بروند!

(۱). بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۵۴.

(۲). غرر الحکم، شماره ۵۱۴۷

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۶

نتیجه:

از روایات بالا و روایات دیگری که در این زمینه در لابه لای کتب معروف روایی وارد شده و به خاطر عدم اطاله سخن از نقل همه آنها چشم پوشیدیم، رابطه بسیار نزدیک عبادت و پاکسازی روح و صفای دل و تهذیب نفوس را روشن می سازد.

مخصوصاً هر قدر عبادت خالصتر و بی ریاتر و آمیخته با حضور قلب و آداب باشد، این تأثیر قوی تر خواهد بود.

این مسأله کاملاً محسوس است که انسان وقتی عبادتی را خالصانه و مخلصانه و با حضور قلب انجام می دهد، بعد از آن نورانیت و صفای دیگری در قلب و جان خود احساس می کند، میل او به خوبیها بیشتر می شود و تنفر او از بدیها افزون می گردد؛ خود را به خدا نزدیکتر می بیند و روح خضوع و تواضع و عبودیت و تسلیم در برابر حق را در خود زنده می بیند.

این نکته قابل

توجه است که همه عبادات یک اثر مشترک دارند و هر کدام یک تأثیر ویژه، اثر مشترک همه آنها پرورش روح خضوع و اخلاص و تسلیم در مقابل حق، و بیداری و هوشیاری و ترک غفلت است.

و اثر ویژه هر کدام متناسب آن عبادت است؛ نماز نهی از فحشاء و منکر می کند، و روزه اراده را قوی و هوای نفس را تحت کنترل نیروی عقل در می آورد؛ حج، انسان را از تمام رزق و برق های زندگی و تعلقات حیات دور می سازد، و زکات، بخل و حرص و دنیا پرستی را کم می کند.

ذکر خدا مایه آرامش دل است؛ و هر یک از اذکار، انسان را متوجه یکی از صفات جلال و جمال خدا می کند، و او را به هماهنگی با حق تشویق می نماید.

به این ترتیب، کسی که همه این عبادات را به جا می آورد، هم از اثرات عام آن بهره می گیرد و هم از تأثیرات ویژه آنها استفاده می کند؛ و می تواند فضایل اخلاقی را در پرتو آنها در وجود خود پرورش دهد؛ بنابراین، عبادت و نیایش ما در برابر پروردگار، یکی از گامهای مؤثر خود سازی ماست، مشروط بر این که با روح و فلسفه عبادت آشنا باشیم و تنها به جسم آن قناعت نکنیم! البته، درباره ذکر خدا به خاطر اهمّیت فوق العاده آن بحث

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۷

جداگانه ای خواهیم داشت.

یاد خدا و پرورش روح

اشاره

علمای اخلاق به پیروی از قرآن مجید و روایات اسلامی اهمّیت فوق العاده ای برای ذکر به عنوان یکی از شاخه های مهمّ عبادت در پاکسازی روح و جان و بیداری و آگاهی و تهذیب نفس قائل هستند؛ و برای هر مرحله از مراحل

سیر و سلوک، اذکاری ذکر کرده اند؛ مثلاً، در مرحله توبه، توجه به ذکر «یا غَفَّارُ» و در مرحله محاسبه نفس «یا حَسِيبُ» و در مرحله جلب رحمت‌های الهیه «یا رَحْمَانُ» و «یا رَحِیْمُ» امثال آن.

این اذکار به تناسب حالاتی است که انسان دارد و مسیرهایی که می‌پیماید؛ ولی به عنوان ذکر مطلق که در هر حالی خوب است، نه به عنوان قصد ورود.

آری! ذکر خدا از بزرگترین عبادات و بهترین حسنات است و در برابر تهاجم و سوسه‌های نفس و نفوذ شیطان به انسان مصونیت می‌بخشد.

پرده‌های خودخواهی و غرور را که بزرگترین دشمن سعادت انسان است می‌درد، او را از خواب غفلت بیدار می‌کند و از خطراتی که سعادت وی را تهدید می‌کند آگاه می‌سازد.

ذکر خدا مانند دانه‌های حیاتبخش باران است که بر سرزمین روح و قلب انسان می‌بارد و انواع بذرهای فضیلت و تقوا را شکوفا و بارور می‌سازد، و هر اندازه درباره اهمیت این عبادت سخن گفته شود باز کم است.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و اهمّیت ذکر الله را در آن جستجو می‌کنیم:

۱- الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (سوره رعد، آیه ۲۸)

۲- اِقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرِ اللَّهِ الْكَبِيرِ (سوره عنکبوت، آیه ۴۵)

۳- أَنِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ اِقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (سوره طه، آیه ۱۴)

۴- أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَحْوَاكُ بآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (سوره طه، آیه ۴۲)

۵- وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا (سوره طه، آیه ۱۲۴)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۸

۶- وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ

وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا نَعْبُدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِيعُ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ امْرَأَهُ
فُرْطَاً (سوره كهف، آیه ۲۸)

۷- فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (سوره نجم، آیه ۲۹)

۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا- هُوَ الَّذِي يُصَيِّرُ لِي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (سوره احزاب، آیات ۴۱ تا ۴۳)

۹- أَنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعِدَاةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يُصَيِّرْكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ (سوره مائده،
آیه ۹۱)

۱۰- رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ (سوره نور، آیه ۳۷)

ترجمه:

۱- (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد
خدا دل‌ها آرامش می‌یابد!

۲- نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می‌دارد و یاد خدا مهمتر است!

۳- (ای موسی!) من «الله» هستم، معبودی جز من نیست! مرا بپرست و نماز را برای یاد من بپا دار

۴- (اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید!

۵- و هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت!

۶- با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند و تنها رضای او را می‌طلبند و هرگز به خاطر زیورهای دنیا
چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که از

هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است!

۷- از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبد اعراض کن!

۸- ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید- و صبح و شام او را تسبیح گوید!-

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۹

او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند)، تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم تقوا) رهنمون گردد، او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است.

۹- شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد!

۱۰- مردانی (آنها کسانی هستند) که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، سخن از تأثیر یاد خدا در آرامش دلها است؛ آرامشی که می تواند انسان را از لغزشها برهاند و به فضائل اخلاقی بیاراید؛ می فرماید: آنها (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است. «(الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ)

سپس همین معنی را به صورت یک قاعده کلی بیان کرده، می افزاید: «آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!» (الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)

این آرامش فوق العاده به خاطر آن است که نگرانیها گاه به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در پیش دارد؛ مثلاً، از احتمال زوال نعمتها یا گرفتاری در چنگال بیماری و درماندگی و

ناتوانی و مانند آن ناشی می شود، و گاه گذشته تاریک زندگی، فکر او را به خود مشغول می دارد، و نیز دنیاپرستی و دلباختگی نسبت به دنیا، سوء ظن ها و توهمها و ترس و وحشت از مرگ، هر یک از اینها می تواند عاملی برای نگرانی و سلب آرامش انسان شود.

بخل و حسد و حرص و طمع و مانند آنها نیز از عوامل نگرانی انسان است.

یاد خدا، همان خداوندی که جواد و کریم و رحمان و رحیم و خالق و رازق و بخشنده و بنده نواز است - خداوندی که حلّ هر مشکلی در برابر قدرتش آسان، و هر امر پیچیده ای در برابر اراده اش ساده است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۰

آری! یاد چنین پروردگار مایه آرامش دلها و سبب پرورش فضائل اخلاقی است. این نکته قابل توجه است که نفس مطمئنه همان نفسی است که مخاطب به خطاب «یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی؛ ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو!» (۱)

*** در دومین آیه، بعد از بیان این نکته که نماز انسان را از زشتیها و منکرات باز می دارد (ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر) می فرماید: «ذکر خدا از نماز هم بالاتر است!» (و لذكر الله اکبر)

آری! یاد خدا روح نماز است، و روح شریفترین بخش وجود می باشد؛ اگر نماز سبب ترک فحشاء و منکر می شود نیز به خاطر همین ذکر الله است؛ زیرا یاد خدا انسان را به یاد نعمتهای

او می اندازد که تمام وجود انسان در آن غرق است، و یاد آوری این نعمتها انسان را از نافرمانی بخشنده نعمت، باز می دارد و از گناه شرمنده می کند.

از سوی دیگر، او را به یاد روز قیامت و دادگاه عدل الهی می اندازد؛ خود را در برابر دادگاه بزرگ حق می بیند و پرونده اعمال خویش را در آنجا حاضر، و مأموران مجازات را آماده مجازات بدکاران، و فرشتگان رحمت را آماده پذیرائی از بندگان خوب خدا در بهشت برین مشاهده می کند؛ و این عامل دیگری برای ترک عصیان و ترک کارهای ضد اخلاق است.

بعضی از مفسران گفته اند: جمله «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» اشاره به این است که ذکر خدا برترین اعمال و عبادات بندگان است.

این احتمال نیز داده شده است که منظور از «ذکر الله» در اینجا یادی است که خدا از بنده اش می کند (در برابر یادی که بنده از خدا دارد). «۲» و این یاد خدا او را به درجات عالیه عبودیت و بندگی سوق می دهد و از هر چیز برتر و والاتر است؛ ولی احتمال اول با معنی

(۱). سوره فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

(۲). المحجّه البیضا، جلد ۲، صفحه ۲۶۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۱

آیه تناسب بیشتری دارد.

*** در سومین آیه، سخن از نخستین وحی الهی به موسی بن عمران است که در سرزمین طور و وادی ایمن، از کنار درختی این پیام الهی را شنید: من خدا هستم! معبودی جز من نیست، مرا پرستش کن، نماز را برپا دار تا به یاد من باشی! (اِنَّی اَنَا اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِیْ وَ اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِکْرِیْ)

در اینجا، در حقیقت، فلسفه

اصلی نماز ذکر خدا شمرده شده است، و در نخستین وحی الهی به موسی علیه السلام توجّه به ذکر الله گوشزد شده و این به خاطر اهمّیت فوق العاده ذکر است، بخصوص این که مسأله نماز و ذکر الله بلافاصله بعد از بحث توحید ذکر شده است.

*** در چهارمین آیه، مخاطب موسی و برادرش هارون هستند، در آن زمان که فرمان نبوت موسی علیه السلام صادر شده، و مأمور می شوند برای مبارزه با فرعون آماده گردند، می فرماید: تو و برادرت با آیات من (کتاب آسمانی و معجزات) به سوی فرعون بروید، و در ذکر من کوتاهی و سستی نکنید! (اَذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي)

دستور به ذکر خدا آن هم بدون سستی به هنگام مبارزه با طغیانگری همچون فرعون، بسیار پرمعنی است؛ این امر نشان می دهد که ذکر خداوند تا چه اندازه در قدرت و قوّت و شجاعت و شهامت انسان اثر دارد، و به او نیرو و توان برای مبارزه می بخشد که در این هنگام به آن دستور داده شده است.

در تفسیر «فی ظلال» می خوانیم که در توضیح این آیه می گوید: «خداوند به موسی و هارون گفت که ذکر و یاد من، وسیله کار شما، و اسلحه برنده، و تکیه گاهی است که می توانید به آن متکی شوید!» (۱)

بعضی از مفسران «ذکر» را در این آیه به معنی ابلاغ دعوت نبوت و بعضی به معنی مطلق امر و فرمان، و بعضی به معنی یاد خدا گرفته اند، در حالی که هیچ منافاتی بین این

(۱). «فی ظلال القرآن»، جلد ۵، صفحه ۴۷۴.

همه در مفهوم جامع آیه جمع باشد.

بدیهی است هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یاد خدا باشد و از یاد او نیرو و توان بگیرد، در ابلاغ رسالت و اطاعت فرمان او نیز قوی تر و کوشاتر خواهد بود.

*** در پنجمین آیه، بعضی از آثار ترک ذکر خدا بیان شده است؛ می فرماید: «و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم!» (وَمَنْ اعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَى)

عذاب دنیوی آنها، تنگی معیشت، و عذاب اخروی آنها، نابینا بودن در محشر است!

گاه تنگی معیشت به خاطر این است که انسان در آمد کمی دارد، و گاه به خاطر آن است که با داشتن درآمد هنگفت، به خاطر بخل و حرص و آز و طمع، صحنه زندگی بر او تنگ می شود؛ مایل نیست در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگانی او استفاده کنند، و حاضر نیست محرومان را در زندگی خود شریک سازد؛ و به فرموده علی علیه السلام:

«ثروتمندان بخیل همچون فقیران زندگی می کنند و همانند اغنیا و ثروتمندان حساب پس می دهند» (يَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ) (۱) غالب ثروتمندان از خدا بی خیر حریصند و این حرص و آز همیشه آنها را در التهاب و نگرانی و ناراحتی نگه می دارد، به گونه ای که از اموال سرشار خود، بهره کافی توأم با آرامش نمی برند.

اما چرا در قیامت نابینا محسور می شود؟ ممکن است به این دلیل باشد که حوادث آن جهان هماهنگی کاملی با حوادث این

جهان دارد؛ غافلان از ذکر خدا چشمهای خود را بر حقایق این جهان بسته، و آیات حق را که از در و دیوار این جهان نمایان است نادیده گرفته اند؛ به همین، دلیل در قیامت نابینا وارد عرصه محشر می شوند.

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۳

ذکر خدا چگونه است؟

در بسیاری از روایات اسلامی ذکر خدا، به معنی «حج» و در بعضی به معنی ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده است؛ بدیهی است هر کدام از اینها مصداق مهمی از مصادیق مفهوم وسیع ذکر خداست؛ حج، مجموعه ای است از یاد خدا، و ولایت امیر مؤمنان، بنده خاص خدا نیز انسان را به یاد خدا می اندازد.

*** ششمین آیه، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده و او را از پیروی کسانی که قلبشان از ذکر خدا غافل است، بر حذر می دارد، و به همراهی کسانی که صبح و شام به یاد خدا هستند، دعوت می کند؛ می فرماید: «با کسانی باش که پروردگار خود را هر صبح و شام می خوانند و تنها ذات او را می طلبند؛ هرگز چشمان خود را به خاطر زینتهای دنیا از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد ما غافل ساخته ایم، اطاعت مکن! همانها که پیروی از هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است! (وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطِعْ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ امْرُؤًا فُرْطًا)

بدیهی است خداوند بی دلیل کسی را به مجازات غفلت از یاد حق، گرفتار نمی کند؛ این مجازات از

آن کسانی است که به دشمنی با حق برخاسته اند؛ و از سر لجاج و کبر و غرور، یا تعصب کورکورانه، با حق دشمنی دارند.

بنابراین، منظور از اغفال قلب، مسلط ساختن غفلت از یاد خدا بر آن به خاطر کیفر اعمالشان است؛ و به همین دلیل، به هیچ وجه مستلزم جبر نیست.

این گروه از غافلان، پیرو هوای نفسند؛ و اعمالشان آلوده به افراط و تفریط است؛ به همین دلیل، در پایان آیه می فرماید:

(وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَتْ امْرُؤُهُ فُرْطًا)

از این آیه بخوبی می توان نتیجه گرفت که غافل شدن از یاد خدا در اخلاق انسان اثر می گذارد، و او را به وادی هواپرستی و افراط می کشاند.

آری! روح انسان را یا «خدا» پر می کند و یا «هوی که جمع میان این دو ممکن نیست.

هوا پرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خداست؛ هوا پرستی عامل بیگانگی از همه

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۴

اصول اخلاقی است؛ و سرانجام، هوا پرستی انسان را در خویشتن فرو می برد، و از همه چیز غافل می کند.

یک انسان هوا پرست جز به اشباع شهوات خویش نمی اندیشد؛ رحم و مروت و ایثار و فداکاری برای او مفهوم ندارد.

*** در هفتمین آیه، باز روی سخن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ و او را از آنها که از یاد خدا بیگانه اند، برحذر می دارد؛ می فرماید: «از کسانی که از یاد ما روی برگردانده اند و جز زندگی دنیا را نمی خواهند و نمی جویند، روی برگردان! (فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

در تفسیر «ذکر خدا» در این آیه، بعضی گفته اند منظور قرآن است، و بعضی آن را اشاره به

دلایل عقلی و منطقی می دانند، و بعضی اشاره به ایمان، ولی ظاهر این است که ذکر خدا مفهوم گسترده ای دارد که همه این امور، و مانند آن را شامل می شود.

بعضی چنین پنداشته اند که این آیه دعوت به ترک جهاد می کند، و لذا گفته اند به وسیله آیات جهاد، نسخ شده است، در حالی که نسخی در کار نیست، بلکه منظور بی اعتنایی و ترک همنشینی نسبت به غافلان از ذکر خداست؛ و این کار هیچ گونه منافاتی با مسأله جهاد در شرایط خاصش ندارد.

در این آیه، رابطه «دنیا پرستی» و «ترک ذکر خداوند» بخوبی روشن است؛ و به این ترتیب آثار ذکر خدا را در پرورش فضائل اخلاقی، و آثار ترک آن را در پیدایش رذائل روشن می سازد.

*** در هشتمین آیه، روی سخن به تمام مؤمنان است، و همه آنان را به سوی ذکر خدا دعوت می کند، و آن را با خروج از ظلمات و پیوستن به نور مرتبط می سازد؛ می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید، و صبح و شام او را تسبیح گوید!- او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او (نیز برای شما) تقاضای رحمت می کنند، تا شما را از ظلمات جهل و شرک و گناه به سوی نور (ایمان و توحید و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۵

تقوا) رهنمون گردد؛ و او نسبت به مؤمنان مهربان است!» (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا کَثِیْرًا وَ سَبِّحُوْهُ بُکْرَةً وَ اَصِیْلًا- هُوَ الَّذِیْ یُصَلِّیْ عَلَیْکُمْ وَ مَلَائِکَتُهُ لَیُخْرِجَنَّکُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّوْرِ وَ کَانَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَحِیْمًا)

قابل توجه این که، بعد از امر به مؤمنان در

مورد ذکر الله آن هم به صورت وسیع و گسترده، و همچنین دستور به تسبیح ذات پاک او، هر صبح و شام، خبر از درود و رحمت خداوند و دعای فرشتگان می دهد، و نتیجه آن را خروج از ظلمتها به سوی روشنائی ذکر می کند؛ آیا این همان چیزی نیست که ما به دنبال آن هستیم که ذکر خدا اثر عمیقی در زدودن تاریکیهای رذائل اخلاق از درون جان انسان دارد و او را تدریجاً به فضائل اخلاقی آراسته می کند؟

در تفسیر المیزان آمده است که آیه اخیر در واقع به منزله بیان علت دستور «ذکر کثیر» است که در آیات قبل آمده است؛ و این سخن گواه بر مطلبی است که در بالا ذکر کردیم. (۱)

در این که منظور از ذکر کثیر چیست؟ تفسیرهای مختلفی ذکر شده است:

بعضی گفته اند: منظور این است که خدا را هرگز فراموش نکند.

بعضی گفته اند: منظور ذکر اسماء و صفات حسنی است.

و بعضی طبق روایتی آن را به معنی تسبیحات اربعه را سی بار تکرار کردن، و یا تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام گفته اند.

ابن عباس می گوید: هر دستوری که خدا مقرر فرموده، حدّ و حدودی دارد، و به هنگام عذر، ساقط می شود، جز ذکر خدا که نه محدود است، نه عذری برای ترک آن وجود دارد!

به هر حال، ذکر کثیر مفهوم وسیعی دارد که همه آنچه در بالا آمد در آن جمع است.

و در این که منظور از «ظلمات» و «نور»، در ذیل این آیات چیست؟ نیز تفسیرهای متعددی کرده اند؛ گاه به خروج از تاریکی کفر به سوی ایمان، و گاه به خروج از ظلمات جهان ماده به نور روحانیت و معنویت،

(۱). تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۲۹ ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۶

تفسیر شده است.

ولی معلوم است که اینها منافاتی با هم ندارند.

اضافه بر این، خروج از ظلمات رذائل اخلاق به سوی فضائل اخلاق را نیز شامل می شود که از مهمترین آثار ذکر خداست.

*** در نهمین آیه، سخن از عواقب آلودگی به شراب و قمار به میان آمده است؛ می فرماید: «شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت ایجاد کند، و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد (با این همه زیان و فساد) آیا خودداری خواهید کرد!» (أَنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ)

در این آیه سه مفاسد مهم برای شراب و قمار ذکر شده: پیدایش عداوت و دشمنی؛ و باز داشتن از ذکر خدا؛ و از نماز؛ از این تعبیر بخوبی روشن می شود که ذکر خدا همچون نماز و همانند دوستی و محبت در میان مردم سرمایه مهمی است که از دست دادن آن ضایعه بزرگی محسوب می شود.

اضافه بر این، می توان از لحن آیه چنین استفاده کرد که میان «ترک ذکر خدا و نماز» و «پیدایش عداوت و بغض و مفساد اخلاقی دیگر» رابطه ای وجود دارد؛ و این همان است که ما در جستجوی آن هستیم.

*** در دهمین و آخرین آیه که بعد از آیه معروف نور (آیه ۳۵ سوره نور) آمده است، سخن از مردان بزرگی است که در بیوت رفیعی که مرکز انوار الهی است

جای دارند؛ درباره ویژگیهای آنها چنین می فرماید: «این (نور الهی) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد). خانه هایی که نام خدا در آن برده می شود و صبح و شام در آن تسیح می گویند؛ کسانی که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا، و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند» (فی بُیُوتِ اِذْنِ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۷

الأصاِل - رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللّٰهِ وَ اَقَامِ الصَّلٰوةِ وَ اِتَاءِ الزَّكٰوةِ)

به این ترتیب، نخستین ویژگی مردانی که پاسداران نور الهی هستند این است که سرگرمیهای زندگی دنیا و امور مادی آنها را از یاد خدا غافل نمی کند؛ آری! یاد خداست که آنها را به این افتخار بزرگ مفتخر کرده است؛ سپس به ویژگیهای دیگر آنها، مانند بر پا داشتن نماز و اداء زکات اشاره می کند.

نتیجه:

از آنچه در آیات بالا- آمد، و آیات دیگر قرآن که از ذکر همه آنها به خاطر اختصار صرف نظر کردیم، بخوبی استفاده می شود که ذکر خدا مایه آرامش دل؛ نهی از فحشاء و منکر؛ و قدرت و قوت در مقابل دشمن؛ ترک بخل و حرص و دنیا پرستی و ردائل دیگر اخلاقی می شود.

رهروان راه حق، سالکان الی الله، و تمام کسانی که به خود سازی و تهذیب نفس مشغولند، باید از این کیمیای سعادت و اکسیر خوشبختی غافل نشوند؛ بدانند آنچه به آنها در این مسیر پر فراز و نشیب و مملو از خطرات و پرتگاهها،

هوشیاری و قدرت و قوت می دهد، همان یاد خداست که به صورت مستمر در آید، و جزء برنامه حیات انسان شود.

رابطه یاد خدا با تهذیب نفوس در احادیث اسلامی

اهمیت ذکر الله در احادیث اسلامی بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ آنچه ما به دنبال آن هستیم این است که یاد خدا را به عنوان یکی از عوامل تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی، و سازندگی روح انسان، مورد بررسی قرار دهیم؛ در این زمینه نیز روایات زیادی در منابع معروف اسلامی از معصومین علیهم السلام نقل شده است، که گلچینی از آن را در ذیل ملاحظه می کنید:

۱- در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ عَمَرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَيَّنَتْ أَعْمَالُهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ؛ هر کس قلب خود را با یاد پیوسته الهی آبادان کند، اعمال

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۸

او در پنهان و آشکار نیکو می شود.» «۱» این حدیث شریف با صراحت تمام این رابطه را روشن می سازد.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم: «مُدَاوَمَةُ الذِّكْرِ قُوَّةُ الْأَزْوَاجِ وَ مِفْتَاحُ الصَّلَاحِ؛ تداوم یاد خدا غذای روح و کلید رستگاری است.» «۲»

۳- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام آمده است: «اضْلُ صِلَاحِ الْقَلْبِ اشْتِغَالُهُ بِذِكْرِ اللَّهِ؛ ریشه اصلاح قلب (و تهذیب نفس) اشتغال به یاد خداست!» «۳»

۴- باز در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم: «ذِكْرُ اللَّهِ دَوَاءٌ اغْلَالِ النَّفُوسِ؛ یاد خدا داروی بیماریهای جانها است!» «۴»

۵- و نیز از همان بزرگوار علیه السلام می خوانیم: «ذِكْرُ اللَّهِ رَأْسُ مَالِ كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ رِبْحُهُ السَّلَامَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ یاد خدا سرمایه کل فرد با ایمان است و سود آن

حفظ از وسوسه های شیطان (و خلق و خواهی شیطانی) است! «۵»

۶- باز از همان امام بزرگ علیه السلام نقل شده است که فرمود: «الذُّكْرُ جَلَاءُ الْبَصَائِرِ وَ نُورُ السَّرَائِرِ؛ ذَكَرَ خُدا مایه روشنی چشم دل و نور درون است!» «۶»

۷- و نیز از همان پیشوای متقیان علیه السلام می خوانیم: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحْيَى اللَّهُ قَلْبَهُ وَ نَوَّرَ عَقْلَهُ وَ لُبَّهُ؛ هر کس یاد خداوند سبحان کند، دلش را زنده می کند، و عقل و خرد او را نورانی می سازد!» «۷»

۸- و نیز از همان امام بزرگوار آمده است که فرمود: «اسْتَيْدِيمُوا الذُّكْرَ فَإِنَّهُ يُنِيرُ الْقَلْبَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ؛ پیوسته به یاد خدا باشید که قلب را نورانی، و دل را صفا می بخشد و برترین عبادات است!» «۸»

۹- در «میزان الحکمه» از امام امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اذْكُرُوا اللَّهَ

(۱). تصنیف درر الحکم، صفحه ۱۸۹، شماره ۳۶۵۸.

(۲). همان مدرک، شماره ۳۶۶۱.

(۳). همان مدرک، صفحه ۱۸۸، شماره ۳۶۰۸.

(۴). همان مدرک، صفحه ۱۸۸، شماره ۳۶۱۹.

(۵). همان مدرک، شماره ۳۶۲۱.

(۶). همان مدرک، صفحه ۱۸۹، حدیث ۳۶۳۱.

(۷). همان مدرک، شماره ۳۶۴۵.

(۸). همان مدرک، حدیث ۳۶۵۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۹

ذِكْرًا خَالِصًا تَحْيُوا بِهِ أَفْضَلَ الْحَيَاةِ وَ تَسْلُكُوا بِهِ طُرُقَ النَّجَاةِ؛ خدا را خالصانه یاد کنید تا برترین حیات برای شما حاصل گردد، و نیز به وسیله آن، راه نجات را بیمایید!» «۱»

۱۰- در نهج البلاغه از همان حضرت علیه السلام نقل شده است که در وصیت معروفش به فرزند گرامی اش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «اوصيك بتقوى الله يا بني! ولزوم امره و عماره

قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ؛ فرزندم! تو را به تقوای الهی و التزام به او امر او، و آباد ساختن قلبت با ذکر خدا، توصیه و سفارش می کنم!» «۲»

۱۱- در «غرر الحکم» از مولی الموحّیدین امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «ذِكْرُ اللَّهِ مَطْرَدَةٌ لِلشَّيْطَانِ؛ یاد خدا شیطان را از شما طرد می کند.»

۱۲- به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ فرمود: «ذِكْرُ اللَّهِ شِفَاءُ الْقُلُوبِ؛ ذکر خدا موجب شفای دلها است!» «۳»

از مجموع آنچه در احادیث دوازده گانه بالا آمد، بخوبی می توان استفاده کرد که رابطه بسیار نزدیکی میان «یاد خدا» (ذکر الله) و «تهذیب نفوس» است؛ قلب را نورانی می کند؛ بیماریهایی همچون کبر و غرور و غفلت و بخل و حسد را از دل دور می سازد؛ شیطان را طرد می کند؛ و دل را صیقل می دهد.

به گفته بعضی از علمای بزرگ اخلاق، دل و جان انسان جایگاهی است که هرگز نمی تواند خالی بماند؛ اگر ذکر خدا آن را پر کند، وسوسه های شیطانی از آن دور می شود، و اگر خالی از یاد خدا باشد جولانگاه لشکر شیطان و وسوسه های او خواهد شد.

از سوی دیگر، می دانیم که ذات پاک خداوند منبع کلّ کمالات است، یاد او سبب می شود، که انسان هر روز به منبع کمال مطلق نزدیک و نزدیکتر گردد، و از رذائل اخلاقی که پایه همه آنها را کاستیها و فقدان کمال تشکیل می دهد، دور می سازد.

بنابراین، راهیان این راه باید ذکر خدا را به عنوان برنده ترین سلاح،

راهوارترین مرکب، و پرفروغترین چراغ، با خود داشته باشند، تا این راه صعب العبور را بسرعت

(۱). میزان الحکمه، جلد ۲، چاپ جدید، صفحه ۹۶۹.

(۲). نهج البلاغه، نامه ۳۱.

(۳). کنز العمال، حدیث ۱۷۵۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۰

پشت سر بگذارند و جاده خود را به سوی کمالات انسانی و ملکات فاضله اخلاقی، نورانی و هموار سازند.

در پایان این بحث ذکر سه نکته لازم به نظر می رسد:

۱- حقیقت ذکر چیست؟

به گفته «راغب» در «مفردات» ذکر دو معنی دارد؛ گاه به معنی حضور چیزی در ذهن (یادآوری) و گاه به معنی حفظ و نگاهداری معارف و اعتقادات حق در درون جان است.

بزرگان اخلاق گفته اند: «ذکر خدا» تنها این نیست که نام خدا را بر زبان بیاوریم و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوئیم؛ بلکه منظور آن است که با تمام قلب، متوجه او و عظمتش باشیم، و او را همه جا حاضر و ناظر بدانیم.

بی شک چنین ذکر سرچشمه حرکت به سوی نیکیها و خوبیها است، و می تواند میان انسان و گناه و رذائل اخلاقی سدّ محکمی ایجاد کند.

به همین دلیل، در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: سه چیز است که این امت طاق آن را ندارند (و از هرکسی ساخته نیست): مواسات با برادران دینی، در مال؛ و دادن حق مردم؛ و ذکر خدا در هر حال؛ سپس افزود: «وَ لَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَتَرَكُهُ؛ ذکر تنها گفتن سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

و لا اله الا الله و الله اكبر نیست، بلکه هنگامی که زمینه های حرام فراهم گردد، از خدا بترسد و آن را ترک گوید.» (۱)

شبهه همین معنی با مختصر تفاوتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است. (۲)

در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام می خوانیم: «الذُّكْرُ ذِكْرَانِ: ذِكْرٌ عِنْدَ الْمُصْطَبِ بِهِ حَسَنٌ جَمِيلٌ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَيُكُونُ ذَا لِحَاكٍ حَاجِزًا؛ ذکر بر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی نمودن) زیبا و جالب است، و از آن برتر، آن است که خدا را در برابر گناهان یاد کنی، و میان تو و حرام سدّی ایجاد نماید!» (۳)

(۱). بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۱۵۱، حدیث ۴.

(۲). همان مدرک، حدیث ۵ و ۶.

(۳). بحار، جلد ۷۵، صفحه ۵۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۱

از آنچه در بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که ذکر الله واقعی ذکرى است که در اعماق وجود انسان اثر بگذارد، و در جهت گیریهای فکری و عملی او تأثیر کند، و روح و جان انسان را پرورش دهد و به راه خدا دعوت کند.

آن کس که ذکر خدا می گوید و راه شیطان را می پوید، در واقع ذاکر صادق و خالص نیست؛ به همین دلیل، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ وَ لَمْ يَسْتَتِقْ إِلَى لِقَائِهِ فَقَدْ اسْتَهْرَأَ بِنَفْسِهِ؛ کسی که ذکر خدا بگوید و به سوی لقای او سبقت نجوید (و اعمال نیکی برای رستخیز فراهم نسازد) خود را به سخریه گرفته است!» (۱)

۲- مراتب ذکر

بزرگان اخلاق برای ذکر، مراتب

و مراحل ذکر کرده اند:

نخستین مرحله: ذکر لفظی است که انسان نام خدا و اوصاف جلال و جمال او و اسماء حُسنایش را بر زبان جاری کند، بی آن که توجّهی به مفاهیم و محتوای آن داشته باشد؛ مانند بسیاری از نمازگزاران که بی توجّح به معانی نماز، الفاظی را بر زبان جاری می سازند.

درست است که این گونه ذکر، بی اثر نیست، چرا که اولاً مقدمه ای است برای رسیدن به مراحل بالاتر و ثانیاً همیشه با یک مفهوم و توجّح اجمالی آمیخته است، زیرا شخص نمازگزار اجمالاً می داند رو به خدا ایستاده و برای خدا نماز می خواند، هرچند مفاهیم آن را به تفصیل نداند؛ ولی به یقین این ذکر کم ارزش است، و تأثیر چندانی در تربیت نفوس و تهذیب اخلاق ندارد.

مرحله دوم: ذکر معنوی است، و آن این است که انسان در حالی که مشغول ذکر لفظی است به معانی آن نیز توجّح کند؛ بدیهی است که توجّح به معانی و مفاهیم اذکار بویژه اگر متوجّح تفاوت این مفاهیم و خصوصیت هر یک از آنها باشد، عمق بیشتری به ذکر می بخشد و آثار فزونتری در تربیت انسان دارد؛ و انسان با تداوم چنین ذکری آثار آن را در خود احساس می کند.

(۱). بحار، جلد ۷۵، صفحه ۳۵۶، حدیث ۱۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۲

مرحله سوم: ذکر قلبی است، و در تفسیر آن گفته اند: ذکر قلبی آن است که توجّح به پروردگار، نخست از دل بجوشد، و سپس بر زبان جاری گردد؛ مثلاً، هنگام دقّت و مطالعه در آثار خداوند در جهان آفرینش و مشاهده نظم عجیب کائنات و ظرافت فوق العاده آنان به یاد عظمت خدا

افتد و بگوید: «الْعَظْمَةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ؛ عظمت از آن خداوند یکتا و قاهر است!» این ذکر است که از درون دل جوشیده و بیانگر حالتی در درون جان انسان است.

گاه انسان یک نوع حضور معنوی در جان خود مشاهده می کند، و بی آن که واسطه ای در میان باشد، به ذکر یَاسِیُوبُوح و یا قُدُوس و یا اذکاری همچون سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مترنم می شود.

این اذکار قلبیه، تأثیر فوق العاده ای در تهذیب نفس و پرورش فضایل اخلاقی دارد، و همانند ذکر فرشتگان است که وقتی اعجوبه عالم آفرینش یعنی «آدم» را با علم وسیع و گسترده اش درباره اسماء الهی مشاهده کردند، عرضه داشتند: «سُبْحَانَكَ لَا يَعْلَمُ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛ بار الها! منزهی تو، چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای نمی دانیم و تو دانا و حکیمی!» (۱)

در قرآن مجید اشاره به مراحل از ذکر شده است؛ آنجا که می فرماید: «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا؛ نام پروردگارت را ذکر کن و تنها به او دل بند!» (۲)

و در جای دیگر می فرماید: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ؛ پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن و از غافلان مباش!» (۳)

در آیه اول، توجه به ذکر لفظی عمیق شده، و سرانجام به تبتل و انقطاع الی الله؛ یعنی، از همه بریدن و به خدا پیوستن، منتهی گردیده است.

در آیه دوم، توجه به ذکر قلبی شده که آمیخته با تضرع و خوف خدا باشد

و منتهی به ذکر خفی زبانی شود، که آهسته از درون بجوشد و بر زبان جاری گردد.

(۱). سوره بقره، آیه ۳۲.

(۲). سوره مزمل، آیه ۸.

(۳). سوره اعراف، آیه ۲۰۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۳

۳- موانع ذکر

ذکر لفظی موانع مهمی بر سر راه ندارد، چرا که هر وقت انسان بخواهد می تواند اذکار مقدسی را مشتمل بر اسمای حسنی خداوند و صفات جمال و کمال او بر زبان جاری سازد مگر این که آن قدر غرق دنیا شود که حتی مجال برای ذکر لفظی باقی نماند.

ولی ذکر قلبی و معنوی موانع زیادی بر سر راه دارد، که مهمترین آنها از سوی خود انسان است؛ با این که خداوند همه جا حاضر و ناظر است، و از ما به ما نزدیکتر می باشد (وَ نَحْنُ اقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) «۱»

و قبل از هر چیز و بعد از هر چیز او می باشد، و همراه همه چیز است، و طبق حدیث مشهور علوی «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ؛ چیزی را ندیدم مگر این که خدا را قبل از آن؛ و بعد از آن؛ و همراه آن دیدم! (قبل از آن به دلیل این که خالق آن اوست، و بعد از آن به دلیل این که همه چیز فانی می شود و او باقی است، و همراه آن به دلیل این که حافظ و نگهدار همه چیز است!)»؛ ولی با این حال، بسیار می شود که اعمال انسان و صفات شیطانی او، حجابی ضخیم در برابر چشمانش می شود به گونه ای که هرگز حضور خود را در پیشگاه خدا احساس نمی کند؛ همان گونه که در

دعای معروف امام سجّاد علیه السلام (دعای ابو حمزه ثمالی) می خوانیم:

«وَأَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ؛ تو هرگز از مخلوقات خود پنهان نیستی مگر این که اعمال آنها حجابی در برابر تو گردد!» و مهمترین این حجابها، «خودپرستی» است که انسان را از «خداپرستی» و ذکر الله باز می دارد.

انسان خود بین، خدا بین نمی شود، و خود خواهی و خود بینی نوعی شرک است که با حقیقت توحید و حق بینی سازگار نیست!

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «كُلُّ مَا أَلْهَى مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ إبْلِيسَ؛ هر چیز انسان را از یاد خدا غافل سازد، از سوی شیطان است!» (۲)

و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «كُلُّ مَا أَلْهَى عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ

(۱). سوره ق، آیه ۱۶.

(۲). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۹۷۵، چاپ جدید، بحث ذکر.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۴

الْمَيْسِرِ؛ هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند، نوعی قمار است!» (۱) (و می دانیم قمار در قرآن مجید در ردیف بت پرستی ذکر شده است. (۲))

این سخن را با حدیث ناب و جالبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

در تفسیر آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از ذکر خدا غافل نسازد!» (۳) فرمود: «هُمْ عِبَادٌ مِنْ أُمَّتِي الصَّالِحُونَ مِنْهُمْ، لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ الْخُمْسِ؛ این مؤمنان، بندگان صالحی از امت من هستند که هیچ تجارت و معامله ای، آنها

را از یاد خدا و نمازهای فریضه پنجگانه، غافل نمی کند!» (۴)

آری! آنها هر جا باشند و هر چه بگویند و هر چه بشنوند باز نظری به سوی خدا دارند.

سررشته دولت ای برادر به کف آر وین عمر گرامی به خسارت مگذار! دائم همه جا، با همه کس، در همه کار می دار نهفته چشم دل جانب یار!***

(۱). همان مدرک

(۲). سوره مائده، آیه ۹۰.

(۳). سوره منافقون، آیه ۹.

(۴). میزان الحکمه، ج ۲، صفحه ۹۷۵، چاپ جدید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۵

فصل سیزدهم: اسوه ها و الگوها

اشاره

اشاره:

هر کس در زندگی خود، اسوه و پیشوایی دارد که سعی می کند خود را به او نزدیک سازد، و پرتوی از صفات او را در درون جان خود ببیند.

به تعبیر دیگر، در درون دل انسان جایی برای اسوه ها و قهرمانها است؛ و به همین دلیل، تمام ملت‌های جهان در تاریخ خود به قهرمانان واقعی، و گاه پنداری متوسل می شوند، و بخشی از فرهنگ و تاریخ خود را بر اساس وجود آنها بنا می کنند؛ در مجالس خود از آنها سخن می گویند و آنها را می ستایند؛ و سعی می کنند خود را از نظر صفات و روحیات به آنها نزدیک سازند.

اضافه بر این، اصل «محاکات» (همرنگ شدن با دیگران، مخصوصاً افراد پرنفوذ و با شخصیت) یکی از اصول مسلم روانی است. مطابق این اصل، انسان کششی در وجود خود به سوی هماهنگی و هم‌رنگی با دیگران (مخصوصاً با قهرمانان) احساس می کند؛ و به همین علت، به سوی اعمال و صفات آنان جذب می شود.

این جذب و انجذاب، در برابر افرادی که انسان نسبت به آنها ایمان کامل دارد، بسیار نیرومندتر و جذاب تر است.

به همین

دلیل، ما در اسلام دو اصل به نام «تَوَلَّى» و «تَبَرَّى» داریم؛ یا به تعبیر دیگر:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۶

«حُبِّ فِي اللَّهِ» و «بُغْضِ فِي اللَّهِ» که هر دو در واقع اشاره به یک حقیقت است. طبق این دو اصل ما موظفیم دوستان خدا را دوست داریم و دشمنان خدا را دشمن، و پیشوایان بزرگ دین یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام را در همه چیز اسوه و الگویی خود قرار دهیم.

این دستور بقدری مهم است، که در آیات قرآن به عنوان نشانه ایمان، و در روایات اسلامی به عنوان «اَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ» (محکمترین دستگیره ایمان) معرفی شده، و تا «تَوَلَّى» و «تَبَرَّى» نباشد، بقیه اعمال عبادات و اطاعات، بی حاصل شمرده شده است، که مدارک آن از آیات و روایات را به خواست خدا در بحثهای آینده خواهیم دید.

این تَوَلَّى و تَبَرَّى یا «حُبِّ فِي اللَّهِ و بُغْضِ فِي اللَّهِ» یکی از گامهای بسیار مهم و مؤثر در تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است.

روی همین اصل، بسیاری از علمای اخلاق وجود استاد و مربی را برای رهروان این راه، لازم شمرده اند، که بحث مشروح آن در آینده خواهد آمد.

با این اشاره به سراغ آیات قرآن می رویم و مسأله تَوَلَّى و تَبَرَّى را در قرآن مجید مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ (سوره ممتحنه، آیه ۴)

۲- لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ

۳- لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (سوره احزاب، آیه ۲۱)

۴- لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (سوره مجادله، آیه ۲۲)

۵- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ (سوره ممتحنه، آیه ۱۳)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۷

۶- وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (سوره توبه، آیه ۷۱)

۷- اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ الطَّاغُوتِ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (سوره بقره، آیه ۲۵۷)

۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (سوره توبه، آیه ۱۱۹)

ترجمه:

۱- سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند برای شما وجود داشت، در آن هنگام که به قوم (مشرك) خود گفتند ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم!

۲- (آری) برای شما در زندگی آنها اسوه حسنه (و سرمشق نیکویی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سر پیچی کند (به خویشتن ضرر زده است، زیرا) خداوند بی نیاز و

شایسته ستایش است.

۳- مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

۴- هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهايشان نوشته، و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می مانند؛ خدا از آنها خوشنود است و آنان (نیز) از خدا خوشنودند، آنها «حزب الله» اند، بدانید «حزب الله» پیروز و رستگارند.

۵- ای کسانی که ایمان آورده اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید!

۶- مردان و زنان با ایمان ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۸

می کنند؛ نماز را بر پا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد؛ خداوند توانا و حکیم است!

۷- خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می سازد؛ (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

۸- ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید!

تفسیر و جمع بندی

از آیات سوره ممتحنه بخوبی بر می آید که بعضی از مؤمنان تازه کار و بی خبر از دستورات اسلام، با دشمنان سر و سری داشتند.

از شأن نزول آیات آغاز این سوره استفاده می شود که پیش از فتح مکه فردی به نام «حاطب بن ابی بلتعنه» توسط زنی به نام «ساره» نامه ای مخفیانه به اهل مکه نوشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد دارد به سوی شما بیاید و مکه را فتح کند، آماده دفاع از خود باشید.

این در حالی بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آماده فتح مکه می شد، و ترتیبی داده بود که این خبر به هیچ وجه منتقل به مردم مکه نشود تا مقاومت چندانی نشود، و خونها کمتر ریخته شود.

زن آن نامه را گرفت و در لای گیسوان خود پنهان نمود و بسرعت به سوی مکه حرکت نمود.

جبرئیل این ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد، و آن حضرت، علی علیه السلام را برای گرفتن نامه به تعقیب او فرستاد؛ او در آغاز منکر شد، و هنگامی که مورد تهدید قرار گرفت، نامه را بیرون آورد و خدمت حضرت علی علیه السلام داد؛ و آن حضرت نامه را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد.

حاطب احضار شد، و سخت مورد سرزنش قرار گرفت؛ و عذری آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله عذر او را ظاهراً پذیرفت؛ و آیات آغاز سوره ممتحنه به عنوان یک هشدار برای پیشگیری از تکرار این گونه اعمال نازل گردید؛ و یکی از اصول اساسی اسلام، یعنی مسأله اقتداء به نیکان و پاکان و اولیاء الله

و قطع علاقه و پیوند با دشمنان حق و در یک جمله «حُبِّ فِي اللَّهِ وَ بُغْضِ فِي اللَّهِ» را بیان کرد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۹

در آغاز این سوره، همه مؤمنان را مخاطب ساخته می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خود را دوست خویش قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می کنید در حالی که آنها نسبت به آنچه بر شما نازل شده است کفر می ورزند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و شما را به خاطر ایمان آوردن به پروردگارتان، از شهر و دیارتان بیرون می کنند!» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ)

این نکته روشن است که اگر هنگام تضاد «پیوندهای محبت و دوستی» با «پیوندهای اعتقادی و ارزشی» پیوند محبت و دوستی مقدم شمرده شود، پایه های اعتقاد و ارزشها متزلزل می گردد و انسان تدریجاً به سوی باطل و فساد گرایش پیدا می کند؛ و نکته اساسی «حُبِّ فِي اللَّهِ وَ بُغْضِ فِي اللَّهِ» یا به تعبیر دیگر، تولای اولیاء الله و تبرای از اعداء الله نیز همین است. (دقت کنید)

سپس در ادامه این سخن (در آیه چهارم همین سوره) مسلمانان را به پیروی از ابراهیم علیه السلام و یارانش، به عنوان یک «اسوه حسنه» و «الگوی زیبا و پر ارزش» دعوت کرده، می فرماید: «در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند اسوه خوبی برای شما وجود داشت، در آن هنگام که به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از

خدا می پرستید بیزاریم!» (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ)

اِسْوَه (بر وزن لقمه) معنی مصدری دارد؛ به معنی تأسی نمودن و در اصل به معنی حالتی است که از پیروی کردن دیگری حاصل می شود؛ به تعبیری دیگر، به معنی اقتدا کردن و پیروی نمودن است.

و ما در فارسی معمولی امروز از آن به عنوان سرمشق گرفتن تعبیر می کنیم.

بدیهی است این امر ممکن است در کارهای خوب باشد یا کارهای بد؛ به همین دلیل، در آیه مورد بحث تعبیر به اسوه حسنه شده؛ یعنی، کار ابراهیم و یارانش سرمشق خوبی برای شما بود، چرا که آنها پیوندهای ظاهری و مادی را با قومشان به خاطر گسستن پیوندهای توحیدی و اعتقادی قطع کردند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۰

«راغب» در «مفردات» معتقد است که واژه «اسی (بر وزن عَصَا) به معنی غم و اندوه، نیز از همین ماده گرفته شده (و این به خاطر آن است که به افراد ماتم زده و غمگین گفته می شود: «لَكَ بِفُلَانٍ أُسْوَةٌ؛ تو باید از فلان کس سرمشق بگیری (که فلان مصیبت بزرگ بر او وارد شد و صبر و شکیبایی کرد!)»

ولی بعضی از ارباب لغت مانند: ابن فارس در «مقایس»، این دو ماده را از یکدیگر جدا می داند (اولی را به اصطلاح ناقص واوی و دومی را ناقص یایی با دو معنی متفاوت می شمرد).

به هر حال، قرآن مجید برای تشویق مسلمانان، به مسأله مهم «حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ» ابراهیم و یارانش را سرمشق قرار می دهد، چرا که انتخاب سرمشقها و

الگوهای پاک و با ایمان و شجاع و مقاوم، تأثیر عمیقی در پاکسازی روح و فکر و اخلاق و اعمال انسان دارد.

این همان چیزی است که علمای اخلاق روی آن تکیه کرده و در سیر و سلوک الی الله انتخاب «قُدْوَه» و «اسوه» را وسیله پیشرفت و تعالی می دانند.

*** در آیه دوم مورد بحث، که ادامه همان بحث آیه بالا است، بار دیگر به برنامه ابراهیم و یارانش اشاره کرده، می فرماید: «برای شما مسلمانان در برنامه زندگی آنها سرمشق نیکویی بود؛ برای آنها که امید به خدا و روز قیامت دارند، و هر کس (از تأسی به این مردان خدا) سرپیچی کند (و طرح دوستی با دشمنان خدا بریزد به خود زیان رسانده است و خداوند نیازی به او ندارد)، او از همگان بی نیاز و شایسته ستایش است.» (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)

تفاوتی که این آیه با آیه قبل دارد در دو قسمت است: نخست این که، در این آیه بر این موضوع تکیه می کند که «حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بغض فِي اللَّهِ» از آثار ایمان به خدا و معاد است؛ و دیگر این که این مسأله چیزی نیست که خدا به آن نیاز داشته باشد، این نیاز شماست و برای تکامل روحی و معنوی و حفظ سلامت جامعه شما می باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۱

چهارمین آیه، که ناظر به جنگ احزاب است؛ به نکته مهمی اشاره می کند و آن این که علی رغم ضعفها و بی تاییها و بدگمانیهای بعضی از تازه مسلمانان در این میدان نبرد عظیم،

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند کوهی استوار، مقاومت و ایستادگی کرد؛ از آرایش جنگهای صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظه ای غافل نمی ماند و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در جبهه دشمن از پای نمی نشست؛ همراه دیگر مؤمنان کلنگ به دست گرفت و خندق کند، و برای حفظ یارانش با آنها مزاح و شوخی می کرد؛ برای دلگرم ساختن مؤمنان، آنان را به خواندن اشعار حماسی تشویق می نمود؛ آنی از یاد خدا غافل نبود، و یارانش را به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می داد.

همین امور سبب حفظ جمعیت اندک مسلمین در برابر گروه عظیم احزاب که از نظر ظاهری کاملاً برتری داشتند، شد؛ این ایستادگی و مقاومت عجیب سرمشقی برای همه بود.

قرآن می فرماید: «رسول خدا (در میدان جنگ احزاب) اسوه نیکویی بود برای آنها که امید به خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می کنند.» (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا)

نه تنها در میدان جنگ احزاب که مصداق جهاد اصغر محسوب می شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله اسوه و الگو بود، بلکه در میدان جهاد اکبر و مبارزه با هوی و هوسهای نفسانی و تهذیب اخلاق نیز اسوه و سرمشق بسیار مهمی بود؛ و آن کسی که بتواند گام در جای گامهای آن بزرگوار بنهد، این راه پر فراز و نشیب را با سرعت خواهد پیمود.

قابل توجه این که در این آیه، علاوه بر مسأله ایمان به خدا و روز جزا (لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ)، روی یاد خدا

نیز تکیه شده است، و با ذکر جمله (وَ ذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا) نشان می دهد آنها که بسیار به یاد خدا هستند، از هدایت‌های چنین پیشوایی الهام می گیرند، زیرا ایمان و ذکر خدا، آنها را متوجه مسؤلیت‌های بزرگشان می کند؛ در نتیجه به دنبال رهبر و پیشوایی می گردند، و کسی را بهتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این کار نمی یابند.

*** در پنجمین آیه، روی نقطه مقابل این مسأله یعنی بغض فی الله تکیه کرده، می فرماید:

«هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۲

دوستی کند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند؛ آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنان را تقویت فرموده است.» (لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ)

این آیه نشان می دهد که هنگام قرار گرفتن بر سر دو راهی «حفظ پیوندهای الهی» و «حفظ پیوندهای خویشاوندی» کدام را باید مقدم شمرد؛ با صراحت می گوید: اگر نزدیکترین خویشاوندان از راه خدا منحرف شوند، و آلوده به کفر و فساد گردند، باید از آنها برید و به خدا و ارزشهای والای الهی انسانی پیوست.

قابل توجه این که با دو جمله بسیار پر معنی (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ) (آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روح الهی آنان را

تقویت فرموده است.) بر این مسأله تأکید می‌نهد.

یعنی «حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ» از ایمان سرچشمه می‌گیرد، و تداوم تکامل ایمان هم از «حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ» است.

و به تعبیر دیگر، هر دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، با این تفاوت که آغاز کار باید از ایمان به مبدأ و معاد شروع شود، و تکامل آن از «حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ» حاصل گردد.

*** در ششمین آیه، سخن از پیوند معنوی و روحانی مؤمنان با یکدیگر است؛ می‌فرماید:

«مردان و زنان با ایمان ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را بر پا می‌دارند؛ و زکات را می‌پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد، خداوند توانا و حکیم است!» (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ حَكِيمٍ)

این پیوند معنوی و روحانی که بر اساس امر به معروف و نهی از منکر و اقامه نماز و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۳

اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبرش، استوار است؛ سبب می‌شود که آنها نه تنها در اعمال و رفتار، بلکه در خلق و خوی خویش از یکدیگر الهام بگیرند؛ و هر کدام سرمشق برای دیگری باشند؛ و اگر می‌خواهند هم‌رنگ جماعت شوند، باید هم‌رنگ این جماعت شوند، نه جماعت‌های گمراه و منحرفی که باید رابطه خود را از آنها برید!

در واقع امر به معروف و نهی از منکر

که در سرلوحه برنامه های آنها- طبق آیه فوق- قرار گرفته، آنها را ملزم می دارد که مراقب اخلاق و اعمال یکدیگر باشند؛ و این خود کمک مؤثری به تهذیب اخلاق و نفوس می کند.

*** در هفتمین آیه، تفاوت خط مؤمنان و کافران تبیین شده است؛ مؤمنان، به خدا وابسته اند و از صفات جمال و جلال او سرمشق می گیرند؛ و کافران به طاغوت وابسته بوده و اعمال و اخلاق آنها بازتابی از صفات طاغوت است؛ می فرماید: «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می سازد؛ (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.» (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَانَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)

در این آیه، خارج شدن از ظلمات به نور، به صورت نتیجه ولایت خداوند بر مؤمنان ذکر شده است، و خروج از نور به سوی ظلمتها از آثار ولایت طاغوت.

نور و ظلمت در این آیه، معنی وسیعی دارد که تمام نیکیها و بدیها، خوبیها و زشتیها و فضائل و رذائل را شامل می شود.

آری! آن کس که در سایه ولایت «الله» قرار گیرد، هجرتش از رذائل به فضائل و از بدیها به خوبیها آغاز می گردد؛ زیرا سرمشق او در همه جا صفات جلال و جمال خداست. او به سوی پاکی می رود، چرا که ذات مقدس خدا از هر آلودگی و نقص، پاک و منزّه است. او به سوی رحمت و رأفت، و جود

و سخاوت پیش می رود، چرا که ذات خداوند، رحمان و رحیم، و جواد و کریم است؛ و به همین ترتیب، حرکت به سوی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۴

فضائل دیگر شروع می شود، چرا که نقطه امید و مقصد و مقصود و معبود و محبوب، اوست.

درست عکس این حرکت، یعنی از فضائل به سوی رذائل از آن کسانی است که طاغوت (بتهای بی شعور و بی خاصیت و فاقد چشم و گوش و هوش، و همچنین انسانهای طغیانگر و خودکامه) را ولی خود قرار داده اند.

*** در هشتمین آیه، قرآن مجید همه مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید! (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)

در حقیقت جمله دوم در آیه شریفه (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) تکمیل جمله اول (اتَّقُوا اللَّهَ) است. آری! برای پیمودن راه تقوا و پرهیزکاری، و پاکی ظاهر و باطن باید همراه و همگام صادقان بود و در سایه آنها قدم برداشت.

در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنت در منابع معروف اسلامی آمده است، این آیه تطبیق بر علی علیه السلام یا همه اهل بیت علیهم السلام شده است.

این روایات را می توانید در «الدّر المنثور سیوطی» و «مناقب خوارزمی» و «درر السّیّمطین زرنندی» و «شواهد التنزیل» حاکم حسّکانی و کتب دیگر، مطالعه کنید. «۱»

«حافظ سلیمان قندوزی» در «ینایع المودّه»، و «علامه حموینی» در «فرائد السّیّمطین»، و «شیخ ابو الحسن کازرونی» در «شرف النّبی» نیز بخشی از این احادیث را آورده اند «۲».

در یکی از این احادیث می خوانیم که بعد از نزول آیه فوق، سلمان فارسی از

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: آیا این آیه عام است یا خاص؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَةٌ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَةٌ أَخِي عَلِيِّ وَ أَوْصِيَاءُهُ مِنْ بَعْدِهِ أَلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ مأموران به این آیه، همه مؤمنانند، و اما صادقان، خصوص برادرم علی علیه السلام و اوصیای بعد از او تا روز قیامت هستند!» (۳)

(۱). برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن، جلد ۹، مراجعه کنید.

(۲). برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن، جلد ۹، مراجعه کنید.

(۳). ینابیع المودّه، صفحه ۱۱۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۵

بدیهی است این همراهی و همگامی با علی علیه السلام و اوصیای او که تا روز قیامت تداوم دارد برای تمسک به رهبری آنها و اقتدا در عمل و اخلاق و هدایت است.

*** نتیجه:

از مجموع آنچه در آیات بالا آمد که بخشی از آیات تویی و تبری است بخوبی استفاده می شود که مسأله پیوند با ذات پاک خداوند و اولیاء الله، و بریدن از ظالمان و فاسدان و طاغوتها، و در یک کلمه «حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ» از اساسی ترین و اصولی ترین تعلیمات قرآن است، که اثر عمیقی در مسائل اخلاقی دارد.

این اصل قرآنی و اسلامی، در تمام مسایل زندگی انسان تأثیر مستقیم دارد اعم از مسائل فردی و اجتماعی و دنیایی و آخرتی. و از جمله در مسائل اخلاقی که مورد بحث ما است، نیز اثر فوق العاده ای دارد.

مؤمنان را می سازد؛ آنها را تهذیب می کند؛ و به آنها تعلیم می دهد که در هر قدم، نیکان و پاکان مخصوصاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

امامان معصوم علیهم السلام را اسوه و قدوه و سرمشق خود قرار دهند؛ و این از گامهای مؤثر برای وصول به هدف آفرینش انسان یعنی تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی است.

تولی و تبری در روایات اسلامی

احادیث بسیار فراوانی در کتب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت در زمینه حبّ فی الله و بغض فی الله و تولی و تبری آمده است، و به قدری در این باره اهمّیت داده شده که در کمتر چیزی نظیر آن دیده می شود.

بی شک این اهمّیت به خاطر آثار مثبتی است که پیوند دوستی با اولیاء الله و دوستان خدا، و بیزاری از دشمنان حق، دارد؛ این آثار مثبت هم در قدرت ایمان ظاهر می شود و هم در تهذیب اخلاق، و هم در پاکی اعمال و تقوا.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۶

این احادیث نشان می دهد که باید در طریق تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله، هر کس پیشوا و مقتدایی را برگزیند.

در اینجا به بخشی از این احادیث که از کتب مختلف گلچین شده است اشاره می شود:

۱- در خطبه قاصعه تعبیر جالبی درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دیده می شود؛ می فرماید: «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً اَعْظَمَ مَلَكِكِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَ مَحَاسِنِ اخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ اَتَّبِعُهُ اَتِّبَاعَ الْفَصِيحِ اِثْرَ اُمِّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ اخْلَاقِهِ عِلْماً وَ يَأْمُرُنِي بِالْاِقْتِدَاءِ بِهٖ؛ از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور

ساخت تا شب و روز او را به راههای مکارم اخلاق و صفات خوب انسانی سوق دهد؛ و من (هنگامی که به حدّ رشد رسیدم نیز) همچون سایه به دنبال آن حضرت حرکت می کردم، و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک خود را برای من آشکار می ساخت؛ و به من فرمان می داد تا به او اقتدا کنم.» (۱)

این حدیث شریف که بخشی از خطبه قاصعه را تشکیل می دهد، این حقیقت را روشن می سازد که حتی پیغمبر گرامی اسلام در آغاز کارش مقتدا و پیشوایی داشته که بزرگترین فرشتگان الهی بوده است.

علی علیه السلام نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را مقتدا و پیشوای خود قرار داده بود و سایه به سایه او حرکت می کرد؛ و این مقتدای بزرگوار هر روز درس تازه ای به علی علیه السلام می آموخت و چهره نوینی از اخلاق انسانی را به او نشان می داد.

آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در آغاز کارشان در برنامه سیر الی الله نیاز به پیشوا و مقتدا داشته باشند، تکلیف دیگران پیدا است.

۲- در روایت معروف «بُنِيَ الْإِسْلَامُ...» که با طرق متعدّد با تفاوت مختصری از معصومین علیهم السلام نقل شده است این موضوع بخوبی منعکس شده است؛ از جمله در حدیثی که یار وفادار امام باقر علیه السلام «زُرَّارَهُ» از آن حضرت نقل کرده، می خوانیم:

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۷

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ، عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ، قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَالْوَالِي هُوَ

الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ؛ اسلام بر پنج پایه بنا شده: بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت (رهبری معصومین)، زراره می گوید: عرض کردم: کدامیک از اینها افضل است؟ فرمود: ولایت افضل است، زیرا کلید همه آنها است، و والی و رهبر الهی راهنما به سوی چهار اصل دیگر است.» (۱)

از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که ولایت و اقتدا به اولیاء الله سبب احیاء سایر برنامه های دینی و مسایل عبادی و فردی و اجتماعی است؛ و این اشاره روشنی به تأثیر مسأله ولایت در امر تهذیب نفوس و تحصیل مکارم اخلاق می باشد.

۳- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «أَيُّ عَرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَغْلَمُ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ الصَّلَاةُ، وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الزَّكَاةُ، وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الصِّيَامُ، وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الْحُجُّ وَ الْعُمْرَةُ، وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الْجِهَادُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ، وَ لَكِنْ أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَلَّى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرَّى مِنَ عِدَائِهِ اللَّهُ؛ کدامیک از دستگیره های ایمان محکمتر و مطمئن تر است؟ یاران عرض کردند خدا و رسولش آگاهتر است، و بعضی گفتند نماز، و بعضی گفتند زکات و بعضی روزه، و بعضی حج و عمره، و بعضی جهاد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه آنچه را گفتید دارای فضیلت است ولی پاسخ سؤال من نیست؛ محکمترین و مطمئن ترین دستگیره های ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست، و دوست داشتن اولیاء الله و تبری از دشمنان خدا.»

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نخست با این سؤال مهم، افکار مخاطبان را در این مسأله سرنوشت ساز به جنب و جوش در آورد- و این کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله گاه قبل از القاء مسایل مهم انجام می داد- گروهی اظهار بی اطلاعی کردند، و گروهی با شمردن یکی از ارکان مهم اسلام پاسخ گفتند؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله درعین تأکید بر اهمّیت آن برنامه های مهم اسلامی، سخنان آنها را نفی کرد، سپس افزود: مطمئن ترین دستگیره ایمان، حبّ فی الله و بعض فی الله است!

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۸.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۵، حدیث ۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۸

تعبیر به «دستگیره» در اینجا گویا اشاره به این است که مردم برای وصول به مقام قرب الی الله، باید به وسیله ای چنگ بزنند و بالا بروند، که از همه مهمتر و مطمئن تر، دستگیره حبّ فی الله و بغض فی الله است.

این به خاطر آن است که پیوند محبت با دوستان خدا و اقتدا و تأسی به اولیاء عاملی است برای حرکت در تمام زمینه های اعمال خیر و صفات نیک.

بنابراین، با احیاء این اصل، اصول دیگر نیز زنده می شود؛ و با ترک این اصل، بقیه تضعیف یا نابود می گردد.

۴- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که خطاب به یکی از یارانش به نام جابر کرد و فرمود: «اِذَا ارَدْتَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ فِیْكَ خَیْرًا فَانْظُرْ اِلَى قَلْبِكَ فَاِنْ كَانَ یُحِبُّ اَهْلَ طَاعَةِ اللّٰهِ وَ یُبْغِضُ اَهْلَ مَعْصِیَةِیْتِهٖ، فَفِیْكَ خَیْرٌ، وَ اللّٰهُ یُحِبُّكَ؛ وَ اِنْ كَانَ یُبْغِضُ اَهْلَ طَاعَةِ اللّٰهِ وَ

يُحِبُّ اَهْلَ مَعْصِيَتِهِ، فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ، وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛ هر گاه بخواهی بدانی در تو خیر و نیکی وجود دارد یا نه؟ نگاهی به قلبت کن! اگر اهل اطاعت الهی را دوست می دارد و اهل معصیت را دشمن می شمرد، تو انسان خوبی هستی، و خدا تو را دوست دارد؛ و اگر اهل اطاعت الهی را دشمن می دارد و اهل معصیتش را دوست می دارد، نیکی در تو نیست، و خدا تو را دشمن می دارد؛ و انسان با کسی است که او را دوست می دارد!» (۱)

جمله «وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» اشاره لطیفی به این واقعیت است که هر انسانی از نظر خط و ربط اجتماعی و خلق و خو و صفات انسانی و همچنین سرنوشت نهایی در روز رستاخیز، با کسانی خواهد بود که به آنها عشق می ورزد و پیوند محبت دارد؛ و این نشان می دهد که مسأله «ولایت» در مباحث اخلاقی سرنوشت ساز است.

۵- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وَدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَكْبَرِ شُعَبِ الْإِيمَانِ، وَالْمَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَابْتَعَضَ فِي اللَّهِ وَاعْتَمَدَ فِي اللَّهِ وَاعْتَمَدَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصِيَابِ اللَّهِ؛ محبت مؤمن نسبت به مؤمن به خاطر خدا از بزرگترین شاخه های ایمان است» (۲)؛ آنگاه باشید کسی که به خاطر خدا دوست بدارد

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.

(۲). در مصباح اللغه آمده است که شعبه به معنی شاخه درخت است و جمع آن شعب می باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۹

و به خاطر خدا دشمن بدارد، به

خاطر خدا ببخشد و به خاطر خدا خود داری از بخشش کند، او از برگزیدگان خداست!» (۱)

۶- در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم: اِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْأُولَىٰ وَالْآخِرِينَ قَامَ مُنَادٍ فَنَادَىٰ يُسْمِعُ النَّاسَ فَيَقُولُ: اَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ قَالَ: فَيَقُومُ عَنْقُ مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ لَهُمْ اذْهَبُوا إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ قَالَ: فَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ أَلَيْسَ أَيْنَ؟ فَيَقُولُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ! قَالَ فَيَقُولُونَ فَأَيُّ ضَرْبٍ أَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ؟ فَيَقُولُونَ نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ، قَالَ فَيَقُولُونَ وَأَيُّ شَيْءٍ كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ؟ قَالُوا كُنَّا نُحِبُّ فِي اللَّهِ وَنُبْغِضُ فِي اللَّهِ، قَالَ فَيَقُولُونَ نِعْمَ اجْرُ الْعَامِلِينَ!؛ هنگامی که خداوند متعال اقوام اولین و آخرین را (در قیامت) جمع کند، ندا دهنده ای ندا می دهد، به گونه ای که به گوش همه مردم برسد، می گوید کجا هستند آنهایی که به خاطر خدا همدیگر را دوست داشتند، فرمود در این هنگام گروهی از مردم بر می خیزند و به آنها گفته می شود، بدون حساب به سوی بهشت بروید! فرمود: در این موقع فرشتگان الهی از آنها استقبال می کنند، می گویند به کجا می روید؟ می گویند: به بهشت بدون حساب! می گویند شما از کدام گروه مردم هستید؟

می گویند ما کسانی هستیم که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می داشتیم، می گویند، اعمال شما چه بود؟ می گویند ما به خاطر خدا گروهی را دوست می داشتیم و به خاطر خدا گروهی را دشمن می داشتیم، فرشتگان می گویند: چه خوب است پاداش عمل کنندگان!» (۲)

تعبیر «نِعْمَ اجْرُ الْعَامِلِينَ» نشان می دهد که محبت با اولیاء الله و دشمنی با اعداء الله سرچشمه اعمال نیک و پرهیز از اعمال بد است.

۷- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم

صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «أَنَّ حَوْلَ الْعَرْشِ مَنَابِرٌ مِنْ نُورٍ عَلَيْهَا قَوْمٌ لِيَأْسَهُمْ وَ وُجُوهُهُمْ نُورٌ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءٍ يَغْطِيهِمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلِّ لَنَا قَالَ: هُمْ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ وَالْمُتَجَالِسُونَ فِي اللَّهِ وَالْمُتَرَاوُونَ فِي اللَّهِ؛ در اطراف عرش الهی منبرهایی از نور است که بر آنها گروهی هستند که لباسها و صورت‌هایشان از نور است؛ آنها پیامبر نیستند ولی پیامبران و شهداء به حال آنها غبطه

(۱). بحار، جلد ۶۶، صفحه ۲۴۰، حدیث ۱۴.

(۲). همان مدرک، صفحه ۲۴۵، حدیث ۱۹- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۰

می خورند! عرض کردند: ای رسول خدا! این مسأله را برای ما حل کن (آنها چه کسانی هستند؟) فرمود: آنها کسانی هستند که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند و برای خدا با یکدیگر مجالست می کنند، و برای خدا به دیدار هم می روند! «۱»

۸- در حدیث دیگری (یا در ادامه حدیث بالا) می خوانیم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَوْ أَنَّ عَبْدَيْنِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ أَحَدُهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَالْآخَرُ بِالْمَغْرِبِ لَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ اگر دو بنده (از بندگان خدا) یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، یکی در مشرق باشد و دیگری در مغرب، خداوند آن دو را در قیامت در بهشت کنار هم قرار می دهد، و فرمود: برترین اعمال حبّ فی الله و بغض فی الله است.» «۲»

این حدیث نشان می دهد که محکمترین پیوند در میان انسانها، پیوند مکتبی است، که

سبب همگونی در اخلاق و رفتارهای انسانی می شود؛ بدیهی است آنها که یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، صفات و افعال خداپسندانه را در یکدیگر می بینند، و همین حبّ فی الله و بغض فی الله گام مؤثری برای تربیت نفوس آنها است.

۹- در حدیث قدسی می خوانیم: خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «هَيْلَ عَمِلْتَ لِي عَمَلًا؟! قَالَ صَيَّيْتُ لَكَ وَ صِيَمْتُ وَ تَصَيَّدْتُ وَ ذَكَرْتُ لِمَكَ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَمَّا الصَّلَاةُ فَلَكَ بُرْهَانٌ، وَ الصَّوْمُ جُنَّةٌ وَ الصَّدَقَةُ ظِلٌّ، وَ الذُّكْرُ نُورٌ، فَأَيُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِي؟! قَالَ مُوسَى دُلَّنِي عَلَى الْعَمَلِ الَّذِي هُوَ لَكَ، قَالَ يَا مُوسَى هَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا وَ هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا قَطُّ فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ آیا هرگز عملی برای من انجام داده ای؟ موسی عرض کرد: آری! برای تو نماز خوانده ام، روزه گرفته ام، انفاق کرده ام و به یاد تو بوده ام؛ فرمود: امّا نماز برای تو نشانه (ایمان) است، و روزه سپر آتش، و انفاق سایه ای در محشر، و ذکر خدا نور است؛ کدام عمل را برای من به جا آورده ای موسی! عرض کرد خداوند! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما! فرمود: آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته ای، و به خاطر من کسی را دشمن داشته ای؟ (در

(۱). بحار، جلد ۶۶، صفحه ۳۵۲، حدیث ۳۲.

(۲). همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۱

اینجا بود که) موسی علیه السلام دانست برترین اعمال حبّ فی الله و بغض فی الله (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا) است. «(۱)»

۱۰- این بحث را با

حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم (هر چند احادیث در این زمینه، بسیار فراوان است). فرمود: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَابْغَضَ لِلَّهِ وَاعْتَصَمَ لِلَّهِ وَاعْتَصَمَ لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمُلَ إِيمَانُهُ؛ کسی که به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد، و به خاطر خدا ببخشد، و به خاطر خدا ترک بخشش کند، او از کسانی است که ایمانش کامل شده است!» «۲»

*** از احادیث دهگانه بالا استفاده می شود که در اسلام حساب مهمی برای حبّ فی الله و بغض فی الله باز شده است؛ تا آنجا که به عنوان افضل اعمال، و نشانه کمال ایمان، و برتر از نماز و روزه و حجّ و جهاد، و انفاق فی سبیل الله معرفی شده و صاحبان این صفت، پیشگامان در بهشتند، و مقاماتی دارند که انبیاء و شهداء به حال آنها غبطه می خورند.

این تعبیرات، پرده از نقش مهمّ مسأله ولایت و تولّی و تبرّی، در تمام برنامه های دینی و الهی بر می دارد؛ دلیل آن هم روشن است؛ زیرا انسان پیشوایان بزرگ را به خاطر ایمان و تقوا و فضائل اخلاقی و اعمال صالحه دیگر، دوست می دارد؛ با این حال، چگونه ممکن است به آنان تأسی نکند، و همگام و همدل و همرنگ نشود!

این همان است که علمای اخلاق از آن به عنوان یک اصل اساسی در تهذیب نفوس یاد کرده اند؛ و پیروی و اقتدا کردن به انسان کاملی را شرط موفّقیت در سیر و سلوک الی الله می دانند.

یکی از دلایل مهمی که قرآن مجید در هر مورد و در هر مناسبت از انبیای الهی سخن می گوید و پیغمبر اکرم

صلی الله علیه و آله و مسلمانان را دستور می دهد که به یاد آنها و تاریخ و زندگانی شان باشند، همین است که از آنان الگو بگیرند و راه موفقیت و نجات را در تاریخ زندگی آنها بجویند.

(۱). بحار، جلد ۶۶، صفحه ۲۵۲، حدیث ۳۳.

(۲). همان مدرک صفحه ۲۳۸، حدیث ۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۲

این نکته شایان توجه است که انسانها معمولاً دارای روح قهرمان پروری هستند؛ یعنی، هر کس می خواهد به شخص بزرگی عشق بورزد، و او را در زندگی خود الگو قرار دهد؛ و در ابعاد مختلف زندگی به او اقتدا کند.

انتخاب چنین قهرمانی در سرنوشت انسان و شکل دادن به زندگی او تأثیر فراوانی دارد؛ و با تغییر شناخت این قهرمانها، زندگی ممکن است دگرگون شود.

بسیاری از افراد یا ملت‌ها که دستشان به دامان قهرمانان واقعی نرسیده، قهرمانان خیالی و افسانه ای برای خود ساخته اند، و در ادبیات و فرهنگ خود جایگاه مهمی برای آنها قائل شده اند.

محیط زندگی اجتماعی و تبلیغات مطلوب و نامطلوب در گزینش قهرمانها مؤثر است.

این قهرمانها ممکن است مردان الهی، رجال سیاسی، چهره های ورزشی و یا حتی بازیگران فیلمها بوده باشند.

هدایت این تمایل فطری بشر به سوی قهرمانان واقعی و الگوهای والای انسانی می تواند کمک مؤثری به پرورش فضائل اخلاقی در فرد و جامعه بنماید.

مسأله ولایت اولیاء الله در حقیقت در همین راستا است؛ و به همین دلیل، آیات و روایات اسلامی - چنان که دیدیم - اهمیت فوق العاده ای برای آن قائل شده است، و بدون آن، بقیه برنامه ها را ناقص و حتی در خطر می شمرد.

داستان موسی و خضر

مسأله انتخاب معلّم و استاد و دلیل راه در مسیر تربیت نفوس و

سیر و سلوک الی الله به حدی اہمیت دارد کہ گاہ انبیای الہی، در مقطع خاصی نیز مأمور بہ این انتخاب می شدند.

داستان خضر و موسی علیہ السلام در سوره کہف در قرآن مجید کہ داستانی بسیار پر معنی و پرمحتوا است، چہرہ ای از این انتخاب است.

موسی علیہ السلام مأمور می شود کہ برای فرا گرفتن علومی - کہ جنبہ نظری نداشت بلکه بیشتر جنبہ عملی و اخلاقی داشت - نزد پیامبر و عالم بزرگ زمانش کہ قرآن از او بہ عنوان

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۳

«عَبْدٌ مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ بنده ای از بندگان ما کہ او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود علم فراوانی بہ او تعلیم داده بودیم.» یاد کردہ است.

او بار سفر را بست و بہ سوی جایگاہ خضر با یکی از یارانش بہ راه افتاد؛ حوادث اثناء راه بماند، هنگامی کہ بہ خضر رسید، پیشنهاد خود را بہ آن معلّم بزرگ، مطرح کرد؛ او نگاہی بہ موسی علیہ السلام افکند و گفت: «باور نمی کنم در برابر تعلیمات من، صبر و شکیبایی داشته باشی!» ولی موسی علیہ السلام قول شکیبایی داد.

سپس سه حادثہ مهم یکی بعد از دیگری اتفاق افتاد؛ نخست سوار بر کشتی شدند و «خضر» اقدام بہ سوراخ کردن کشتی کرد کہ بانگ اعتراض موسی بر خاست، و خطر غرق شدن کشتی و اہلش را بہ خضر گوشزد نمود؛ ولی هنگامی کہ خضر بہ او گفت: «من می دانستم تو، توان شکیبائی نداری! موسی از اعتراض خود پشیمان گشت و سکوت اختیار کرد، چرا کہ قرار گذاشته بود لب بہ اعتراض نگشاید

تا خضر خودش توضیح دهد.

چیزی نگذشت در مسیر خود به نوجوانی برخورد کردند «خضر» بی مقدمه اقدام به قتل او کرد! منظره وحشتناک کشتن این جوانِ ظاهراً بی گناه، موسی علیه السلام را سخت از کوره به در برد، و بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود، اعتراض شدیدتر و رساتر از اعتراض نخستین، که چرا انسان بی گناه و پاکی را بی آن که مرتکب قتلی شده باشد کشتی؟ به یقین این کار بسیار زشتی است!

برای دومین بار، خضر پیمان خود را با موسی علیه السلام یاد آور شد و به او گفت اگر بار سوم تکرار کنی همیشه از تو جدا خواهم شد؛ موسی فهمید که در این مورد سرّ مهمی نهفته است و سکوت اختیار کرد تا خضر خودش بموقع توضیح دهد.

چیزی نگذشت که سومین حادثه رخ داد؛ آن دو وارد شهری شدند، مردم شهر حتی حاضر به پذیرایی مختصر از آنان نشدند، ولی خضر علیه السلام به کنار دیواری که در حال فرو ریختن بود رسید، آستین بالا زد و از موسی نیز کمک خواست تا دیوار را مرمت کند، و از فرو ریختن آن مانع شود؛ باز موسی علیه السلام پیمان خود را به فراموشی سپرد و به معلم خویش اعتراض کرد که آیا این دلسوزی در برابر آن بی مهری منطقی است؟ اینجا بود که خضر

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۴

اعلام جدایی از موسی علیه السلام نمود، چرا که سه بار پیمان شکنی را که با خضر داشت شکسته بود؛ ولی پیش از آن که جدا شوند، اسرار کارهای سه گانه خود را برای او برشمرد

و پرده از آن برداشت.

در مورد کشتی گفت: پادشاهی ظالم و جبار، کشتیهای سالم را غصب می کرد و من کشتی را معیوب ساختم تا مورد توجه او قرار نگیرد؛ زیرا کشتی تعلق به گروهی از مستضعفان داشت و وسیله ارتزاق آنها را تشکیل می داد.

جوان مقتول فردی کافر و مرتد و اغواگر بود و مستحق اعدام، و بیم آن می رفت که پدر و مادرش را تحت فشار قرار دهد و از دین خدا بیرون برد.

و اما آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آنها نهفته بود؛ و چون پدرشان مرد صالحی بود، خدا می خواست این گنج را برای آنها حفظ کند؛ سپس به او حالی کرد که من این کارها را خود سرانه نکردم؛ همه به فرمان پروردگار بود! (۱)

در اینجا موسی علیه السلام از خضر جدا شد، در حالی که کوله باری از علم و آگاهی و اخلاق را همراه خود می برد.

او بخوبی درسهای زیر را از مکتب آن معلم بزرگ و مربی اخلاق فرا گرفت:

۱- پیدا کردن رهبری آگاه و فرزانه، و بهره گیری از علم و اخلاق او تا آن حد اهمیت دارد که پیامبر اولو العزمی همچون موسی - بطور نمادین - مأمور می شود که راه دور و درازی را برای حضور در محضر او، و اقتباس از چراغ پر فروغش، بیاماید.

۲- در کارها نباید عجله کرد، چرا که بسیاری از امور، نیاز به فرصت مناسب دارد؛ گفته اند: «الْأُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا!»

۳- حوادثی که در اطراف ما رخ می دهد ممکن است چهره ای در ظاهر و چهره ای در باطن داشته باشند؛ هرگز نباید به چهره ظاهری رویدادهای

ناخوش آیند قناعت کرد و عجلولانه قضاوت نمود؛ بلکه باید ماورای چهره های ظاهری را نیز از نظر دور نداشت.

(۱). مضمون آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف و روایات اسلامی (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۵

۴- شکستن پیمانهای معنوی بطور مکرر، ممکن است انسان را برای همیشه از فوائد و برکاتی محروم سازد!

۵- حمایت از مستضعفان، خیرخواهی یتیمان و مبارزه با ظالمان و کافران اغواگر، وظیفه ای است که هر بهائی را می توان در برابر آن پرداخت.

۶- انسان هر قدر عالم و آگاه باشد، نباید به علم و دانش خویش مغرور گردد و تصور کند ماورای علوم او علوم دیگری نیست؛ چرا که این تصور او را از رسیدن به کمالات بیشتر باز می دارد.

۷- خداوند بزرگ در این عالم هستی، مأموران ویژه ای دارد که آنها را بی سروصدا به یاری بندگان مظلوم و با اخلاص می فرستد، تا از طرق مختلف آنان را یاری کنند، و اینها از الطاف خفیه الهیه است که هر انسان با ایمانی می تواند در انتظار آن باشد-

و فوائد و برکات دیگر.

این داستان خواه جنبه آموزش واقعی برای موسی علیه السلام داشته باشد و یا جنبه سرمشق برای دیگران، هر چه باشد، در مورد مطلبی که ما به دنبال آن هستیم تفاوتی نمی کند.

کوتاه سخن این که: نیاز به رهبر و دلیل راه در طریق افزایش علم و تهذیب نفوس نیازی است حتمی و غیر قابل انکار!

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۷

فصل چهاردهم: چهره دیگر ولایت و تأثیر آن در تهذیب نفوس!

اشاره

تأثیر گذاری اعتقاد به ولایت بر اخلاق و نفوذ آن در مسایل مربوط به تهذیب نفس، و سیر و سلوک الی الله، تنها از جهت اسوه بودن اولیاء الله

و هدایت‌های آنها از طریق گفتار و رفتار نیست؛ بلکه به عقیده جمعی از بزرگان و دانشمندان، نوعی دیگر از ولایت وجود دارد که از شاخه‌های ولایت تکوینی محسوب می‌شود، و از نفوذ معنوی مستقیم رهبران الهی، در تربیت نفوس آماده از طریق ارتباط پیوندهای روحانی خبر می‌دهد.

توضیح این که: پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام به منزله قلب تپنده جامعه انسانی هستند؛ هر عضوی از اعضاء این پیکر با آن قلب ارتباط بیشتری و هماهنگی افزونتری داشته باشد، بهره بیشتری می‌گیرد؛ یا به منزله خورشید درخشانی هستند که اگر ابرهای تیره و تاریک و غرور و خود بینی و هوای نفس کنار برود، تابش آفتاب وجود آنان به شاخسار ارواح آدمیان، سبب رشد و نمو آنها می‌گردد، و برگ و گل و میوه می‌آورد.

در اینجا، ولایت شکل دیگری به خود می‌گیرد، و از دایره تصرفات ظاهری فراتر می‌رود و سخن از تأثیر مرموز و ناپیدایی به میان می‌آید که با آنچه تاکنون گفته ایم متفاوت است.

قرآن مجید می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ أَنَا أَنزَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا؛ ای پیغمبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذار کننده، و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۸

تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی پرفروغ و روشنی بخش.» «۱»

این چراغ پرفروغ و خورشید تابان هم مسیر راه را روشن می‌سازد تا انسان راه را از چاه باز یابد، و شاهراه را از پرتگاه بشناسد و در آن سقوط نکند؛

و هم این نور الهی بطور

ناخودآگاه در وجود انسانها اثر می گذارد، و نفوس را پرورش داده و به سوی تکامل می برد.

حدیث معروف «هشام به حکم» که برای مناظره با «عمرو بن عبید» (عالم علم کلام و عقائد اهل سنت) به بصره رفت، و او را با بیان منطقی زیبایی به اعتراف به لزوم وجود امام در هر عصر و زمان وادار نمود، گواه دیگری بر این معنی است.

او وارد مسجد بصره شد؛ صفوف مردم که اطراف عمرو بن عبید را گرفته بودند شکاف و پیش رفت و رو به سوی او کرده و گفت: من مرد غریبی هستم سؤالی دارم اجازه می فرمایی؟

عمرو گفت: آری!

هشام گفت: آیا چشم داری؟

عمرو گفت: فرزندان! این چه سؤالی است می کنی؟ و چیزی را که با چشم خود می بینی چگونه از آن پرسش می کنی!؟

هشام گفت: سؤالات من از همین قبیل است؛ اگر اجازه می دهی ادامه دهم؟

عمرو از روی غرور گفت: پرس، هر چند سؤالی احمقانه باشد!

سپس هشام سؤال خود را تکرار کرد.

هنگامی که جواب مثبت از عمرو شنید، پرسید: با چشمت چه می کنی؟

گفت: رنگها و انسانها را می بینم.

سپس سؤال از دهان، و گوش و بینی کرد و جوابهای ساده ای از عمرو شنید!

در پایان گفت: آیا قلب (عقل) هم داری و با آن چه می کنی!؟

گفت: تمام پیامهایی را که از این جوارح و اعضای من می رسد با آن تشخیص

(۱). سوره احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۹

می دهم. (و هر کدام را در جای خود به کار می گیرم).

هشام در آخرین و مهمترین سؤال مقدماتی خود پرسید: آیا وجود اعضاء و حواس، ما را از قلب و عقل بی نیاز نمی کند؟

گفت: نه. زیرا اعضاء

و حواس ممکن است گرفتار خطا و اشتباهی شود؛ این قلب است که آنها را از خطا باز می‌دارد.

اینجا بود که هشام رشته اصلی سخن را به دست گرفت و گفت: «ای ابا مروان! (ابا مروان کنیه عمرو بن عبید بود.) هنگامی که خداوند متعال اعضا و حواس انسان را بدون امام و رهبر و راهنمایی قرار نداده، چگونه ممکن است جهان انسانیت را در شک و تردید و اختلاف بگذارد، و امامی برای این پیکر بزرگ قرار ندهد؟»

عمرو بن عبید در اینجا متوجه نکته اصلی بحث شد و سکوت اختیار کرد، و بعد فهمید که این جوان پرسش‌کننده، همان هشام بن حکم معروف است، او را در کنار خود نشاند، و احترام شایانی نمود.

امام صادق علیه السلام بعد از شنیدن این ماجرا در حالی که خنده بر لب داشت به هشام فرمود:

«چه کسی این منطق را به تو یاد داده است؟»

هشام عرض کرد: بهره‌ای است که از مکتب شما آموخته‌ام.

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند این سخنی است که در صحف ابراهیم و موسی علیه السلام آمده است.» «۱»

آری! امام به منزله قلب عالم انسانیت است و این حدیث می‌تواند اشاره به ولایت و هدایت‌های تشریحی او باشد یا تکوینی یا هر دو.

حدیث معروف ابو بصیر و همسایه توبه کارش گواه دیگری بر این مطلب است:

او می‌گوید: همسایه‌ای داشتم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی امیه یا بنی عباس) بود و اموال فراوانی از این طریق فراهم ساخته و به عیش و نوش لهو و شرابخواری و دعوت گروه‌های فساد به این مجالس مشغول بود؛ بارها شکایت او را به

(۱). نقل با تلخیص و اقتباس از اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۶۹، حدیث ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۰

ولی دست برنداشت هنگامی که زیاد اصرار کردم گفت: ای مرد! من مردی مبتلا و آلوده به گناهم و تو مرد پاکی هستی، اگر شرح حال مرا برای دوست بزرگوارت، امام صادق علیه السلام بازگویی امیدوارم که خدا مرا بدین وسیله نجات دهد.

سخن او در دل من اثر کرد؛ هنگامی که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و حال او را باز گفتم؛ فرمود: هنگامی که به کوفه باز می گردی او به دیدار تو می آید؛ به او بگو: جعفر بن محمد برای تو پیام فرستاده و گفته است کارهای گناه آلوده ات را رها کن و من بهشت را برای تو ضامن می شوم!

ابو بصیر می گوید: هنگامی که به کوفه باز گشتم در میان کسانی که از من دیدن کردند، او بود؛ هنگامی که می خواست برخیزد، گفتم: بنشین تا منزل خلوت شود، کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم ای مرد! شرح حال تو را برای امام صادق علیه السلام گفتم، فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو اعمال زشت خود را ترک کند و من برای او ضامن بهشت!

همسایه ام سخت منقلب شد و گریه کرد؛ سپس گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد چنین سخنی را به تو گفته است؟! ابو بصیر می گوید سوگند یاد کردم که او چنین پیامی را برای تو فرستاده است!

آن مرد گفت: همین کافی است و رفت!

پس از چند روز به سراغ من فرستاد؛ دیدم پشت در خانه اش در حالی که بدنش

(تقریباً) برهنه است ایستاده و می گوید: ای ابو بصیر! چیزی در منزل من (از اموال حرام) باقی نمانده مگر این که از آن خارج شدم. (آنچه را که صاحبانش را می شناختم به آنها دادم و بقیه را به نیازمندان بخشیدم.) و تو می بینی اکنون من در چه حالت!

ابو بصیر می گوید من از برادران شیعه لباس (و سایر نیازمندیهای زندگی) را برای او جمع آوری کردم؛ مدتی گذشت که باز به سراغ من فرستاد که بیمارم نزد من بیا! من مرتب به او سر می زدم و برای درمان او می کوشیدم. (ولی درمانها سودی نبخشید) و سرانجام او در آستانه مرگ قرار گرفت.

من در کنار او نشسته بودم و او در حال رحلت از دنیا، بی هوش شد؛ هنگامی که به

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۱

هوش آمد، صدا زد ای ابو بصیر! یار بزرگوارت به عهد خود وفا کرد! این سخن را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

مدتی بعد به زیارت خانه خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق علیه السلام به در خانه آن حضرت آمدم و اجازه ورود خواستم؛ هنگامی که وارد شدم در حالی که یک پای من در دالان خانه و پای دیگرم در حیاط خانه بود، امام علیه السلام بدون مقدمه از داخل اطاق صدا زد ای ابو بصیر! ما به عهدی که با دوست تو کرده بودیم وفا کردیم! (او نیز به عهد خود وفا کرد.) «۱»

درست است که ممکن است این حدیث جنبه یک توبه عادی و معمولی داشته باشد، ولی با توجه به آلودگی فوق العاده آن مرد گنهکار و اعتراف خودش به این که بدون نظر

و عنایت امام قدرت بر تصمیم گیری و نجات از چنگال شیطان را نداشت، این احتمال بسیار قوی به نظر می رسد که این انقلاب و دگرگونی در آن مرد آلوده ولی آماده، با تصرّف معنوی امام صورت گرفت؛ زیرا در اعماق قلبش نقطه روشنی از ولایت داشت و همان نقطه نورانی سبب شد که امام علیه السلام به او توجه و در او تصرّفی کند و او نجات یابد!

نمونه دیگری از این تأثیر معنوی و ولایت تکوینی در تهذیب نفوس آماده همان موردی است که مرحوم علامه مجلسی در «بحار الانوار» نقل می کند، می گوید:

«در آن هنگام که موسی بن جعفر علیه السلام در زندان هارون بود؛ هارون کنیزی زیبا و صاحب جمال به خدمتش فرستاد (البته در ظاهر برای خدمت بود و در باطن به پندار خودش فریب دادن امام علیه السلام از طریق آن کنیز بود) هنگامی که امام متوجه او شد، همان جمله ای را که سلیمان علیه السلام در مورد هدایای «ملکه سبا» گفته بود بیان فرمود: «بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ؛ شما هستید که بر هدایایتان خوشحال می شوید!» (۲)

«سپس افزود: من نیازی به این کنیز و مانند آن ندارم.

«هارون از این مسأله خشمناک شد، فرستاده خود را نزد آن حضرت فرستاد و گفت به او بگو ما با میل و رضای تو، تو را حبس نکردیم؛ و با میل تو، تو را دستگیر نساختیم؛

(۱). بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۱۴۵، حدیث ۱۹۹.

(۲). سوره نمل، آیه ۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۲

کنیزك را نزد او بگذار و برگرد!

«مدتی گذشت، هارون خادمش را فرستاد تا از وضع حال

کنیز با خبر شود. (آیا توانسته است در امام نفوذ کند یا نه؟) خادم برگشت و گفت کنیز را در حال سجده برای پروردگار دیدم! سر از سجده بر نمی داشت و پیوسته می گفت: قُدُوسٌ سُبْحَانُكَ سُبْحَانُكَ!

«هارون گفت: به خدا سوگند موسی بن جعفر علیه السلام او را سحر کرده! کنیز را نزد من بیاورید! هنگامی که او را نزد هارون آوردند بدنش (از خوف خدا) می لرزید و چشمش به سوی آسمان بود.

«هارون گفت: جریان تو چیست؟»

«کنیز گفت: من حال تازه ای پیدا کرده ام؛ نزد آن حضرت بودم و او پیوسته شب و روز نماز می خواند؛ هنگامی که سلام نماز را گفت در حالی که تسبیح و تقدیس خدا می کرد، عرض کردم مولای من! آیا حاجتی داری انجام دهم؟ فرمود: من چه حاجتی به تو دارم؟»

گفتم: مرا برای انجام حوائج شما فرستاده اند!

«اشاره به نقطه ای کرد و فرمود اینها چه می کنند؟ کنیز می گوید: من نگاه کردم، چشمم به باغی افتاد پر از گلها که اول و آخر آن پیدا نبود؛ جایگاههایی در آن دیدم که همه با فرشهای ابریشمین مفروش بود؛ خادمانی بسیار زیبا که مانند آنها را ندیده بودم آماده خدمت بودند؛ لباسهای بی نظیری از حریر سبز در تن داشتند، و تاجهایی از درّ و یاقوت بر سر، و در دستهایشان ظرفها و حوله هایی برای شستن و خشک کردن بود؛ و نیز انواع غذاها را در آنجا آماده دیدم؛ من به سجده افتادم و همچنان در سجده بودم تا این خادم مرا بلند کرد، هنگامی که سر برداشتم خود را در جای اول دیدم!

«هارون گفت: ای خبیثه! شاید سجده کرده ای و

به خواب رفته ای و آنچه دیدی در خواب دیدی! کنیز گفت: نه به خدا قسم ای مولای من! من قبلاً این صحنه ها را دیدم، سپس به خاطر آن سجده کردم! هارون الرشید به خادم گفت: این زن خیث را بگیر و نزد خود نگاه دار، تا احدی این داستان را از او نشنود!

«کنیز بلافاصله مشغول نماز شد؛ هنگامی که از او سؤال کردند چرا چنین می کنی؟»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۳

گفت: این گونه عبد صالح (موسی بن جعفر علیه السلام) را یافتم. هنگامی که توضیح بیشتری خواستند، گفت: در آن زمان که آن صحنه ها را دیدم حوریان بهشتی به من گفتند: از بنده صالح خدا دور شو تا ما وارد شویم، ما خدمتکار او هستیم نه تو!

«کنیز پیوسته در این حال بود تا از دنیا رفت.» «۱»

در این داستان به نمونه دیگری از نفوذ معنوی امام علیه السلام در کنیزی که آمادگی برای پرورش و تربیت روحی داشت برخوردار می کنیم که تأثیر معنوی و هدایت روحانی پیشوای بزرگی مانند موسی بن جعفر علیه السلام را در دست پروردگان خود به روشنی بیان می کند.

*** کوتاه سخن این که، در تاریخ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام مواردی دیده می شود که افرادی با یک برخورد با آنان، بکلی دگرگون شدند و تغییر مسیر دادند؛ تغییراتی که برحسب ظاهر و با اسباب عادی امکان پذیر نبوده است. این نشان می دهد که آن انسانهای کامل عنایتی در حق این اشخاص کرده و آنان را دگرگون ساخته اند؛ و ما از این تصرّف، به نوعی ولایت تکوینی تعبیر می کنیم.

بدیهی است این عنایات،

بی حساب نیست و حتماً نقطه قوتی در شخص مورد عنایت وجود داشته که مشمول عنایت پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امام معصوم علیه السلام واقع شده اند.

سخنی از علامه شهید مطهری

در اینجا رشته سخن را به دست علامه شهید، مرحوم مطهری، می سپاریم. او در کتاب «ولاءها و ولایتها» می گوید: «این دو واژه معمولاً در چهار مورد استعمال می شود: ولای محبت (عشق و علاقه به اهل بیت)، و ولای امامت به معنی الگو قرار دادن امامان برای اعمال و رفتار خویش، و ولای زعامت به معنی حق رهبری اجتماعی و سیاسی امامان، و

(۱). بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۲۳۹- مناقب، جلد ۳، صفحه ۴۱۴ (با کمی تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۴

ولای تصرف یا ولای معنوی که بالاترین مراحل، ولای تصرف است.»

سپس بعد از توضیحاتی درباره معنی اول و دوم و سوم، به توضیح معنی چهارم می پردازد که مربوط به بحث ما است؛ می گوید: «ولایت یا تصرف معنوی نوعی اقتدار و تسلط فوق العاده تکوینی است؛ به این معنی که، انسان بر اثر پیمودن طریق عبودیت و بندگی خدا، به مقام قرب معنوی الهی نائل می گردد؛ و نتیجه وصول به این مقام این است که به صورت انسان کاملی در می آید که قافله سالار معنویات، مسلط بر ضمائر، و شاهد بر اعمال، و حجت زمان می شود!

«از نظر شیعه در هر زمان یک انسان کامل که نفوذ غیبی بر جهان و انسان دارد و ناظر بر ارواح و قلوب است وجود دارد که نام او حجت خداست.

«مقصود از ولایت تصرف یا ولایت تکوینی این نیست که بعضی از جهال پنداشته اند که انسانی از انسانها

سمت سرپرستی و قیمومیت نسبت به جهان پیدا کند، بطوری که او گرداننده زمین و آسمان و خالق و رازق از جانب الله بوده باشد!

«درست است که این اعتقاد شرک نیست و شبیه چیزی است که قرآن درباره ملائکه مُدَبِّرَاتِ امْرَأٍ و مُقَسَّمَاتِ امْرَأٍ به اذن الله بیان فرموده، ولی قرآن به ما می گوید: مسأله خلقت و رزق را و زنده کردن و میراندن و غیر آن، به غیر خدا نسبت ندهیم.

«بلکه منظور این است که انسان کامل به خاطر قرب به پروردگار به جایی می رسد که دارای ولایت بر تصرف در (بعضی امور) جهان می شود.

سپس می افزاید: «در اینجا کافی است که اشاره اجمالی به این مطلب بنمائیم و پایه های این طرز فکر را با توجه به معانی و مفاهیم قرآنی روشن سازیم تا گروهی خیال نکنند که این یک سخن قلندری است.

«شک نیست که مسأله ولایت به معنی چهارم از مسائل عرفانی است، ولی این دلیل نمی شود که چون یک مسأله عرفانی است مردود قلمداد شود.»

سپس با توضیحات فراوانی درباره قرب خداوند و آثار آن چنین نتیجه گیری می کند:

«بنابراین محال است که انسان بر اثر طاعت و بندگی و پیمودن طریق بندگی خدا به مقام فرشتگان نرسد، یا بالاتر از فرشته نرود، و یا لااقل در حد فرشتگان از کمالات هستی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۵

بهره مند نباشد (فرشتگانی که قدرت تدبیر و تصرف در جهان هستی به اذن الله دارند.)» «۱»

از این سخن می توان چنین نتیجه گرفت که رابطه معنوی با این انسانهای کامل می تواند سبب نفوذ و تصرف آنان در انسانها آماده گردد؛ و تدریجاً آنها را از

رذائل اخلاقی دور کرده و به فضائل و کمالات نزدیک سازد.

سوء استفاده ها

همیشه و در هر عصر و زمان و در میان هر قوم و ملّتی، از مفاهیم صحیح و سازنده سوء استفاده هائی شده است؛ ولی هرگز این بهره گیریهای نادرست لطمه ای به صحت و قداست اصل مطلب نمی زند.

مسأله رهبری اخلاقی و لزوم استفاده از اساتید عمومی و خصوصی برای بهتر پیمودن راه تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله نیز از این قاعده کلی مستثنا نبوده است.

گروهی از صوفیه خود را به عنوان «مرشد»، «شیخ»، «پیر طریقت» و «قطب» عنوان کرده و افراد را به پیروی بی قید و شرط از خود دعوت می کنند، و تا آنجا پیش رفته اند که گفته اند اگر از پیر طریقت کارهایی که بر خلاف شرع بینی زنهار، که خرده نگیری، چرا که با روح تسلیم در برابر او مخالفت دارد!

«غزالی» که تمایل او به صوفیه از کلماتش در فصول مختلف کتاب «احیاء العلوم» نمایان است، و فرق صوفیه او را از بزرگان خویش می شمارند، در فصل ۵۱ از جلد پنجم احیاء العلوم، در باب پنجم، چنین می گوید:

«ادب مریدان، در برابر شیوخ خود در نزد صوفیه از مهمترین آداب است؛ مرید در برابر شیخ باید مسلوب الاختیار! باشد و در جان و مال خویش جز به فرمان او تصرّف نکند ... بهترین ادب مرید در برابر شیخ، سکوت و خمود و جمود است؛ تا این که شیخ خودش آنچه را از کردار و رفتار صلاح می داند به او پیشنهاد کند ... هرگاه کار خلافی از شیخ ببیند و مطلب بر او مشکل شود، به یاد داستان موسی و خضر بیفتد

(۱). کتاب ولایها و ولایتها، صفحه ۵۶ به بعد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۶

انجام داد که موسی آنها را مُنکر می شمرد ولی هنگامی که خضر سرّ آن را فاش کرد، موسی از انکارش بازگشت؛ بنابراین، شیخ هر کاری انجام دهد، عذری به زبان علم و حکمت دارد! «۱»

شیخ عطار در شرح حال یوسف ابن حسین رازی می نویسد: هنگامی که ذی النون مصری (مرشد او) به او دستور داد که از مصر خارج شده و به شهر خود بازگردد، یوسف دستوری از او خواست؛ ذی النون گفت: هر چه خوانده ای فراموش کن! و هر چه نوشته ای بشوی تا حجاب برخیزد!

از ابو سعید نقل شده که (به مریدان) می گفت: رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ كَبْسُ الْمَحَابِرِ وَ خَزَقُ الدَّفَاتِرِ وَ نَشِيَانُ الْعِلْمِ؛ اساس این کار (تصوّف) جمع کردن دوات و مرگب و پاره کردن دفترها (و کتابها) و فراموش نمودن علم است! «۲»

در حالات «ابو سعید کندی» آمده است که در خانقاهی منزل داشت و در جمع دراویش به سر می برد و گاهی در پنهانی به حوزه درس وارد می شد؛ روزی در خانقاه دواتش از جیش بیرون افتد و رازش کشف شد (و معلوم شد دنبال تحصیل علم است.)؛ یکی از صوفیان به او گفت: عورت خویش را پنهان دار! «۳»

بی شک جوّی که بر آن خانقاه حاکم بود نتیجه تعلیمات مرشد و راهنمای آن جمع است.

این در حالی است که در حدیث معروف و مشهوری که در اسلام آمده است می خوانیم که امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «وَزَّنَ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ»

فَيَرْجِحُ مَدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؛ رُوز قِيَامَتِ مُرْكَبَاهِ (نوڪ قلمهای) علما و دانشمندان با خونهای شهیدان در ترازوی
سنجش اعمال مقایسه می شود و مرکبهای دانشمندان بر خونهای شهیدان برتری می گیرد! «۴»

بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا!

(۱). احیاء العلوم، جلد ۵، صلفحه ۱۹۸ تا ۲۱۰ (با تلخیص).

(۲). اسرار التوحید، صفحه ۳۲-۳۳، چاپ تهران.

(۳). نقد العلم و العلماء، صفحه ۳۱۷.

(۴). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۶، حدیث ۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۷

برای این که روشن شود هنگامی که کار به دست نااهل بیفتد چگونه از یک مسأله منطقی و شرعی با ایجاد تحریفها و
دگرگونیها سوء استفاده می شود، کافی است که به سخنی که «کیوان قزوینی» (ملقب به «منصور علی شاه» که خود از اقطاب
صوفیه بود) در حدود اختیار قطب، آورده است، توجه کنید!

او می گوید: حدود ادعای قطب ده ماده است:

۱- من دارای همان باطن ولایت هستم که خاتم الانبیاء داشت! ... جز این که او مؤسس بود و من مروج و مدیر و نگهبانم!

۲- من می توانم عده ای را تکمیل کنم به گونه ای که روح قبائح را در تن آنها بمیرانم یا از تن آنها بیرون کرده به تن
دیگران (کفار) بیندازم!

۳- من از قیود طبع و نفس آزادم!

۴- همه عبادات و معاملات مریدان باید به اجازه من باشد!

۵- هر نامی را که به مریدان تلقین کنم و اجازه دهم به دل یا به زبان بگویند، آن اسم خدا می شود و بقیه از درجه اعتبار
ساقط است!

۶- معارف دینی و عقائد قلبی اگر با امضاء من باشد مطابق واقع است، و الا عین خطا است!

۷- من «مُفْتَرَضٌ»

الطَّاعَةِ وَلاَزِمُ الْخِدْمَةِ وَلاَزِمُ الْحِفْظِ» هستم!

۸- من در عقائد خود آزادم!

۹- من همیشه حاضر و ناظرِ احوالِ قلبیِ مریدم!

۱۰- من تقسیم کننده بهشت و دوزخم! «۱»

این سخنان که به هذیان شبیه تر است تا به بحث منطقی، گرچه شاید مورد قبول همه صوفیان نباشد ولی همین اندازه که می بینیم کسی که خود را قطب می دانسته به خود اجازه می دهد چنین ترهاتی بگوید و چنان اختیاراتی برای اقطاب قائل شود که حتی پیامبران بزرگ الهی مدعی آن نبودند؛ کافی است که بدانیم سوء استفاده کردن از مسأله نیاز به معلّم

(۱). استوار نامه، صفحات ۹۵ تا ۱۰۶ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۸

و مربّی در امر سیر و سلوک و تهذیب اخلاق ممکن است چه عواقب شومی به بار آورد.

این ادّعاها که قسمتی از آن مخصوص انبیاء است و قسمتی از آن را هیچ پیامبر و امامی هم ادّعا نکرده، هر کس مختصر آگاهی نسبت به مسائل مذهبی داشته باشد متوجه عمق خطر فاجعه می کند.

اگر کتابهای اهل تصوّف را مانند: «تذکره الاولیاء شیخ عطار» و «تاریخ تصوّف» و «نفحات الانس» و بعضی از بحثهای احیاء العلوم را به دقت بررسی کنیم به ادّعاهائی در مورد اقطاب برخورد می کنیم که راستی وحشتناک است؛ و همین امور است که محققان علم کلام و فقهای شیعه را وا داشته است که در مقابل این گروه موضع گیری های سختی داشته باشند؛ همان موضع گیری هایی که گاه برای افراد ناآگاه ناراحت کننده است، ولی آگاهان می دانند که اگر جلو این ادّعاها رها شود، کاری بر سر اصول و فروع اسلام و اخلاق می آورند که چیزی از آن باقی نمی ماند!

در اینجا به پایان بحث درباره کلیات مسائل اخلاقی در سایه آیات قرآن مجید می‌رسیم؛ بحثهایی که اساس و پایه‌های اصلی در علم اخلاق و تهذیب نفس را تشکیل می‌دهد و در پرتو آن راههای روشنی به سوی بحثهای آینده که از تک تک فضائل و رذائل اخلاقی سخن می‌گوید، گشوده می‌شود.

بارالها!

رسیدن به اوج فضائل اخلاقی و راه یافتن بر بساط قرب ذات پاک تو، جز به یاری تو ممکن نیست؛ ما را در این راه یاری فرما! و به مقام قرب عباد صالحین خود برسان! و صاحب نفس مطمئنه‌ای بگردان که شایستگی خطاب «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» را پیدا کنیم!

خداوندا!

دام شیطان بسیار سخت و سهمگین است، و هوای نفس دشمن خطرناکی است؛

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۹

رذائل اخلاقی همچون خارهای جانگداز مغلان روح ما را آزار می‌دهد، تنها عنایات خاص تو است که می‌تواند ما را از چنگال آن دام و آن هوی و هوسها و آن خارهای جانگداز رهایی بخشد.

پروردگارا!

در پایان این سخن، خود را به تو می‌سپاریم و دعای معروف و بسیار پر محتوای پیامبر گرامی ات را زمزمه می‌کنیم و می‌گوییم: «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا» «۱» پایان جلد اول اخلاق در قرآن ۲۴/۳/۱۳۷۶ برابر با هشتم صفر ۱۴۱۸

(۱). بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۰۰

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به آدرس ناشر ارسال فرمائید. متشکریم

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به آدرس ناشر

ارسال فرمائید. متشکریم

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به آدرس ناشر ارسال فرمائید. متشکریم

مورد این کتاب را به آدرس ناشر

ارسال فرمائید. متشکریم

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

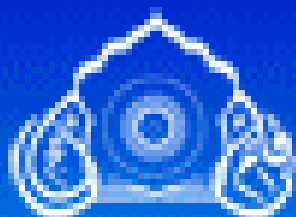
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

